چاپ پنجم

شروق

أستاد محمد محیط طباطبایی

سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین

Property of ACKU



به کوشش:
سید هادی خسروشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

Property of ACKU





3

مجموعهٔ دربارهٔ سید
۳

سیدجمال‌الدین اسدآبادی

و

بیداری مشرق‌زمین

Property of ACKU

تألیف:
استاد محمد محیط طباطبایی

به کوشش و مقدمهٔ:
سیدهادی خسروشاهی



محیط طباطبایی، محمد، ۱۲۸۱ - ۱۳۷۱.
سید جمال الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین/ محمد محیط طباطبایی؛ به کوشش و مقدمه هادی خسروشاهی. - تهران: کلبه شروق: نشر سماط، ۱۳۷۹.
۳۶۰ ص.: مصور. - (مجموعه درباره سید؛ ۳)
ISBN 964-927269-9-2 :ریال ۲۵۰۰۰

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب قبلا تحت عنوان «نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین» منتشر شده است.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. جمال الدین اسدآبادی، ۱۲۵۴؟ - ۱۳۱۴ ق.
۲. ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. الف. خسروشاهی، هادی، ۱۳۱۷ - ، گردآورنده و مقدمه نویس. ب. عنوان. ج. عنوان: نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین.
۹۵۵/۰۷۵۰۹۲ DSR ۱۴۴۳ / ۷ ن ۳ م
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران م ۷۹ - ۹۶۷۷




سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین

تألیف: استاد محمد محیط طباطبایی

به کوشش: سید هادی خسروشاهی
چاپ پنجم: (با ویرایش جدید و اضافات)
تاریخ: ۱۳۸۰ ش / ۱۴۲۲ ه.
حروفچینی و صفحه آرایی: دفتر ویرایش
چاپ قم: چاپخانه الهادی
تعداد: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۴۵۰۰ تومان

شابک: ۲ - ۹ - ۹۲۷۲۹ - ۹۶۴
همهٔ حقوق چاپ، برای ناشر محفوظ است
نشانی دفتر مرکزی، تهران: مقابل دانشگاه، شمارهٔ ۱۳۷۸ (صندوق پستی ۱۹۶۱۵/۴۹۳)
دفتر قم: خیابان صفائیه - ساختمان مرکز بررسیهای اسلامی (صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۳۳)
Property of ACKU

فهرست

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

8

یادداشتی بر چاپ پنجم

استاد سیدمحمد محیط طباطبایی، مورخ، محقق، ادیب، نویسنده، و شاعر کم نظیر عصر ما ــ که به سال ۱۲۸۱ به دنیا آمد و در مرداد ۱۳۷۰ درگذشت ــ ۷۵ سال تمام از عمر ۹۰ ساله خود را به ایراد سخنرانی‌های علمی و بررسی‌های تاریخی و تحقیق و تألیف آثار گرانبها در زمینه‌های مختلف: سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، تاریخی و... گذراند و محصول آن، بگفته خود استاد: «متجاوز از ۲۵۰۰ مقاله تحقیقی و ۶۰۰ خطابه علمی - تاریخی و ۵۰ کتاب است».

شادروان استاد محیط طباطبایی بیشتر از همه، به بررسی و تحقیق مستند زندگی و مبارزه سیدجمال‌الدین اسدآبادی، پرداخته و نقش او را در بیداری ملت‌های مشرق زمین و مسلمان، روشن ساخته است. ... در سال ۱۳۵۰، مجموعه ۱۵ مقاله استاد در این باره تحت عنوان: «نقش سید در بیداری مشرق زمین» از «قم» منتشر گردید و پس از آن نیز، همواره گردآوری دیگر مقالات استاد در این زمینه ادامه یافت که سرانجام، آخرین چاپ از کتاب استاد با ۳۰ مقاله، زیرنظر خود استاد و با مقدمه جدید وی تحت عنوان: «درآمدی بر سی مقاله» در سال ۱۳۷۰ و چند ماه قبل از وفات ایشان، منتشر گردید.

... اینک که حدود دهسال از درگذشت استاد محیط طباطبایی می‌گذرد، چاپ پنجم کتاب استاد را، منتشر می‌سازیم. در این چاپ، مقدمه‌ای کوتاه «درباره استاد» داریم... و یک مقاله جدید از ایشان، تحت عنوان «سیدجمال‌الدین و وحدت اسلامی» ــ که بر آخر فصل ۳ کتاب افزوده شده است ــ ... علاوه بر این دو بحث جدید، «نمایه»ای نیز تنظیم شد و در واقع اضافه فهرست اعلام ــ نمایه ــ بر آخر کتاب، یکی

Property of ACKU

دیگر از مزایای چاپ جدید است که ارزش آن بر اهل تحقیق روشن است.

... بدینترتیب یک کتاب تحقیقی ـ تاریخی، درباره، سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی، از استادی «محقق» و «یگانه» در «تاریخ»، در اختیار علاقمندان، بویژه دانش‌پژوهان و دانشجویان قرار می‌گیرد، بامید آنکه مورد استفاده آنان واقع شود...

نکته‌ای که در این یادداشت کوتاه ضروری است بآن اشاره کنم، این است که بعضی از «دوستان» گاهی مطرح می‌کنند که چرا، بیشتر از دیگران، به سیدجمال‌الدین می‌پردازیم؟ ... و پاسخ ما همواره این بوده است:

سیدجمال‌الدین حسینی ـ یا افغانی، کابلی، استانبولی، طوسی، مصری یا اسدآبادی و... ـ ، بقول شهید مطهری پیشتاز حرکت‌های اسلامی معاصر است و دشمنان، برای هدف قرار دادن حرکت‌های معاصر، همواره کوشیده‌اند که این رهبری حرکت را هدف طعن و تهمت و افترا خود قرار دهند، و به همین دلیل، به باور من، باید حقایق را درباره‌زندگی و مبارزه سید «کشف» نمود و در اختیار عموم قرار داد تا بخوبی روشن گردد که نقش سید در بیداری ملتها، و پیدایش نهضت جهانی اسلام، چگونه بوده است؟ و چرا دشمنان بیداری ملتها از سیدجمال‌الدین اسدآبادی از او بیزارند!

مرحوم استاد سیدمحمدمحیط طباطبایی، در یکی از مقالات خود که در همین کتاب آمده است، علت پرداختن به سیدجمال‌الدین را چنین می‌نویسد:

«... من از میان همه چهره‌های درخشان تاریخ ایران و اسلام، بخصوص کسانی که در راه استقرار حکومت ملی و سقوط استبداد، مصدر خدمات ارزنده بوده‌اند، چهره مظلوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی را برگزیده ایم... در وجود او سرّی مکتوم بود که من حیث‌المجموع در وجود بسیاری از افراد یافت نمی‌شد...

سید دریافت که اساس عقب‌افتادگی و شوربختی ممالک اسلامی، در بی‌نصیبی ملت‌های مسلمان از آزادی و دانش است و این نقیصه را نتیجه اسلوب حکومت مستبده شناخت و دریافت مادامی که شکل زندگانی سیاسی در ممالک اسلامی تغییر نیابد و حکومت مشروطه، جای حکومت استبدادی را نگیرد، نجات برای مسلمانان عموماً و ایرانی‌ها خصوصاً میّسر نیست... .

سید برای این امر، سی‌سال کوشید... هر جا رفت او را هدف تهمت و آزار و زجر

Property of ACKU

قرار دادند. ولی او مقاومتم ورزید و از تلاش فرونشست و در هر جا تخمی فشاند و اینها در ایران و عثمانی و مصر و هند و افغانستان جوانه زد... تا آنکه پس از سی‌سال کوشش، در زندان طلائی عبدالحمید محبوس و معدوم شد.

من چهره سیدجمال‌الدین اسدآبادی را برگزیده‌ام، زیرا عکس چهرهٔ او را در قانون اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همهٔ تشکیلات اساسی حکومت مشروطه وطن خود می‌نگرم و عقیده دارم خدمتی که او به ایران کرد از نظر ارزش، بالاتر از خدمتی بوده که نادر و اردشیر و یعقوب لیث و شاه اسماعیل به تاریخ ایران کرده‌اند و در ردیف خدمت هوخشتره مادی و آرشاک پرتوی محسوب می‌شود...»

***

... باور نگارنده این سطور نیز چنین است. بی‌تردید نقش روشنگرانه این سید مظلوم تاریخ و مبغوض سلاطین و معدوم دربار خلافت اسلامی!! بسیار است و چون دشمنان بیداری ملت‌ها و آگاهی توده‌ها و هواداران روش‌های حکومت استبدادی همواره کوشیده‌اند که چهره این شخصیت برجسته اسلامی را، با جعل و نقل تهمت‌ها و تکفیرهای قدیم و افزودن انگ‌ها و برچسب‌های جدید، مخدوش سازند، بر هوادارن «نظام اسلامی» ـ یعنی: «آزادی» و «استقلال» و «حکومت قانون» و «جامعه مدنی» ـ ضروری است که در دفاع از حق و نشان دادن چهره واقعی طلیعه دار بزرگ نهضت‌های اسلامی معاصر، بکوشند...

این است که نگارنده در حد توان خود، و با امکانات محدود فردی، در این زمینه می‌کوشد و این بار بیاری خدا، ده جلد از مجموعه نوشته‌های سید، به عربی و فارسی را تحت عنوان «مجموعه آثار سید» و ده جلد کتاب و اسناد تحت عنوان: «مجموعه‌ای درباره سید» منتشر می‌سازد تا «حجّت» بر همهٔ پیروان شریعت و جویندگان حقیقت و هواداران راه حق، تمام باشد!

و ما علینا الّا البلاغ المبین... و العاقبة للمتقین.

تهران: مردادماه ۱۳۷۹.

سیدهادی خسروشاهی

Property of ACKU

۱۱

مقدمه‌ها

Property of ACKU

Property of ACKU

13

دربارهٔ

استاد محیط طباطبایی

سیدهادی خسروشاهی

Property of ACKU

14

Property of ACKU

15

استاد سیّد محمد محیط طباطبایی

در تبریز و از دوران نوجوانی ـ یعنی از چهل سال قبل ـ علاقه‌ای خاص به شناخت افکار و اندیشه‌های سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی داشتم. ترجمه خلاصه «خاطرات مخزومی پاشا» که در تبریز، توسط کتابفروشی «دین و دانش» چاپ شده بود، سرآغاز آشنایی من با «سیّد» شد... از آن پس، کتابخانه غنی محقق مجهول‌القدر، مرحوم واعظ‌چرندابی، با آثاری فراوان درباره سیّد، «مرکز مراجعات» من گردید، تا آنکه روزی با راهنمایی مرحوم‌چرندابی، ترجمه نخستین اثر پیدا شده سیّد را آغاز کردم که سیّد آن‌را درباره «اسلام و علم» و در پاسخ «ارنست رنان» نوشته بود. اصل آن به زبان‌فرانسه و روزنامه فرانسوی «ژورنال دودبا» چاپ شده بود و در آن ایام به درخواست مرحوم‌چرندابی، توسط پرفسور حمیدالله‌حیدرآبادی، به عربی ترجمه شده و با توضیحات مرحوم‌چرندابی در مجله «العرفان» چاپ صیدا ـ لبنان، درج شده بود. ترجمه من نخست در مجلّه «آستان‌قدس» که به مدیریت خطیب شهیر، جناب فخرالدین حجازی ازمشهد منتشر می‌گردید، درج شد و سپس بطور مستقل توسط کتابفروشی «سروش» تبریز انتشار یافت.

... پس از آنکه به قم آمدم، تحقیق درباره سیّد ادامه یافت! و در همین رابطه هرچه که درباره سیّد در مطبوعات ایران و جهان نوشته می‌شد، جمع‌آوری می‌کردم و حتی مطالبی را پیدا کرده و در آرشیو خود جای دادم که تاریخ کتابت و چاپ بعضی از آنها، دهها سال قبل از تاریخ تولد من بود!... و در همین راستا، دامنه تحقیق و کنکاش گسترش یافت: بغداد، اسلامبول، قاهره، لندن، پاریس و هرجای دیگر که رفتم، یکی

Property of ACKU

از مسائل مورد اهتمامم، کتابها، اسناد، عکس‌ها، مقالات و مطالب مربوط به سیّد بود... که گزارش «کار» آن خود نیاز به مقالی دیگر دارد...[۱].

... بی‌شک نوشته‌های محققانه استاد محیط طباطبایی، می‌توانست یکی از منابع عمده مورد نیاز تحقیق اصلی من درباره سیّد باشد. بویژه که استاد محیط، در مقالات خود به «نقل مطالب از دیگران» نمی‌پرداخت بلکه آنچه را که خود در مدارک و اسناد نخستین در بلاد مختلفه یافته بود و یا در سفرهای بی‌شمار، از شاگردان سیّد، بدون واسطه شنیده بود، به تحریر می‌کشید و بهمین سبب هم نوشته‌های استاد محیط، درباره سیّد ـ مانند اغلب نوشته‌ها و آثارش ـ مستندتر و متقن‌تر بود.

جمع‌آوری این مقالات، که بعضی از آنها به‌هنگام «کودکی من» نوشته شده بود[۲] تقریباً یک ربع قرن پیش، مرا به آشنایی حضوری با استاد محیط طباطبایی کشانید و بالاخره من برای کسب اجازه از استاد برای نشر و اصلاح و تکمیل آن مقالات چندین بار در سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰، به منزل استاد رفتم و سرانجام بخشی از مقالات جمع‌آوری شده استاد تا آن زمان، تحت عنوان: «نقش سیّد جمال‌الدّین در بیداری مشرق زمین» به سال ۱۳۵۰ از «قم» با مقدمه مبسوطی از ایشان منتشر گردید. این مجموعه، شامل ۱۴ مقاله از استاد بود.

... دوستی ما با استاد، علیرغم اختلاف سن!، استمرار یافت و تواضع و فروتنی یا باصطلاح: اخلاق طلبگی ایشان مرا بیشتر جذب کرد و هر وقت فرصتی دست می‌داد، به دیدار استاد می‌رفتم، به‌ویژه که هرچندی یکبار، مقاله دیگری از ایشان درباره سیّد، بدستم می‌رسید که بهانه‌ای می‌شد برای تجدید دیدار...

روزی، در یکی از همین دیدارها، استاد محیط از من پرسید: راز اینکه شما با پشت کار زیاد از سیّد جمال‌الدّین دفاع می‌کنید، چیست؟

Property of ACKU

---

۱. یادآور شوم که فقط فهرست موضوعات مربوط به سیّد جمال‌الدین، اعم از کتاب، نشریه، مقاله، رساله و غیره، کتابی شده بنام «کتابشناسی توصیفی سیّد جمال‌الدین» که حدود یک هزار مدرک را معرفی می‌کند... متأسفانه این کتاب، مانند چندین کتاب دیگر، مدتها در کشمکش اداری! ـ در دفتر مطالعات سیاسی و سپس در وزارت ارشاد ـ معطل ماندند... و سرانجام خود به این واجب اقدام کردیم...

۲. نخستین مقاله استاد محیط طباطبایی، به سال ۱۳۲۶ و در شماره ۱۱ مجله «محیط» چاپ تهران، درج شده است.

گفتم: استاد! من بر این باور هستم که سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی که آغازگر نهضت‌های اصلاحی ـ انقلابی قرن اخیر بشمار می‌رود، شخصیت مظلوم تاریخ معاصر ما است و به خاطر مبارزات ثمربخش با رژیم‌های استبدادی و استعماری، هم‌اکنون از سوی محافل استشراقی غرب و قلم به مزدان رژیم کنونی از او انتقام گرفته می‌شود... از بیطاری به‌نام «دکتر میمندی نژاد» که اصلاً نمی‌فهمد «تاریخ» چیست و «سند» کدام است؟ گرفته تا مورخان دربار پهلوی چون: ابراهیم صفایی و اسماعیل رایین و عناصر مشکوک دیگری، همه او را مورد ناجوانمردانه‌ترین تهمت‌ها و حملات خود قرار داده‌اند... این در واقع بخشی از انتقامی است که «دشمن» از سیّد می‌گیرد و او هم که «اولاد و ورّاثی» ندارد که به دفاع و نشر حقایق بپردازند، من فکر کردم که با توجه به امکانات محدود موجود، باید از سیّد و در واقع از اهداف او دفاع کرد. زیرا که دفاع از سیّد، دفاع از کل حرکتهای اسلامی معاصر و رهبری آنها است... چون متهم ساختن یک طلبه تحصیل کرده نجف، و عالم روحانی معروف در جهان اسلام، به جاسوسی و خودخواهی و مزدوری و غیره، در واقع برای مشوب‌ساختن اذهان نسل جوان معاصر مسلمان، درباره هر نوع حرکت نوگرایانه اسلامی و رهبری آنها است... از سوی دیگر، ما که در شرایط کنونی نمی‌توانیم با رژیم بطور مستقیم درگیر شویم، ولی به بهانه تحقیق تاریخی، مربوط به دوران قاجار!، می‌شود حقایق را بیان کرد... مثلاً وقتی ما نامه سیّد را به علماء بزرگوار، در افشای فساد رژیم سلطنتی قاجار و ضرورت خلع ناصرالدین‌شاه ترجمه و چاپ می‌کنیم، در ظاهر یک کار تاریخی مربوط به قاجار را انجام داده‌ایم، ولی اگر کسی بخواهد نام ناصرالدین‌شاه را عوض کند و نام دیگری را جای آن قرار دهد، می‌بیند که حقیقت ماجرا یکی است... و من بدین‌ترتیب احساس آرامش می‌کنم و می‌بینم که «ضربه» را هرچند کوچک!، زده‌ام، بدون آنکه حساسیت خاص مقامات را تحریک کرده باشم!.

در اینجا استاد محیط لبخندی از رضایت زد و گفت: این در واقع از رگ سیادت است و من خوشحالم که شما چنین می‌اندیشید. اما نقل جملات آخری که بیان کردید در جاهای دیگر، هرگز به مصلحت نیست!، در روزگار بدی بسر می‌بریم. ممکن است

Property of ACKU

به عنوان مورخ یا محقق با شما تماس بگیرند و خدای نکرده گزارش نامطلوبی بدهند و اسباب دردسر فراهم کنند من خودم در دفاع از سید از بسیاری از فواید و مزایای صوری بی‌نصیب شده‌ام و حتی دانشگاه تاکنون مرا برای یک روز تدریس هم دعوت نکرده است تا چه رسد به امور دیگر... البته من خودم کاملاً با شما هم عقیده هستم و آن‌را به شکل دیگری هم در مقاله‌ای نوشته‌ام... و من همیشه نگران این بودم که دفاع از سیّد پس از من استمرار نیابد و با خود می‌گفتم آن را چه کسی انجام خواهد داد؟ و اکنون خوشحالم که بحمدالله راه ادامه دارد و متاع کفر و دین، بی‌مشتری نیست!... اگر آنها که اشاره کردید، در حق سیّد ظلم می‌کنند، کسی هم هست که پاسخ بگوید.

گفتم: استاد، شما این مطلب را که اشاره کردید، در چه تاریخی و در کجا نوشته‌اید؟

استاد گفت: در سال **۱۳۴۵** که حملات مطبوعاتی بر ضد سیّد جمال‌الدّین زیاد شد و حاکی از یک توطئه بود، من مقاله‌ای نوشتم درباره «نقش سیّد در سقوط استبداد» و در آنجا این مطلب را، البته با بیانی دیگر، آورده‌ام...

مقاله را از استاد گرفتم و بعدها، در مجموعه کامل مقالات ایشان درباره سیّد جمال‌الدین، متن کامل آن را آورده‌ام، ولی نکته مورد اشاره را که در آن مقاله آمده است، به تناسب نقل این خاطره، در اینجا می‌آورم. استاد محیط می‌نویسد:

«... پس از سی‌سال کوشش، در زندان طلایی عبدالحمید محبوس و معدوم شد، ولی تخم‌های کشته او در ایران و عثمانی و مصر و هند و افغانستان جوانه زد و ده سال بعد از مرگ او در وطن او ایران نهضت مشروطه آغاز و انجام پذیرفت و چند سال بعد از آن دست‌پروردگان او در اسلامبول دست به کار شدند و کسانی که درحیات او از عهدهٔ تطبیق نظریات سیاسی او در مصرو هند برنیامدند و مغلوب و منکوب و محبوس شدند، در حزب کنگره هند و حزب وفد مصر بنیان‌گذار حکومت ملّی آزاد گشتند.

سیّد جمال‌الدّین در تاریخ ایران عامل ظهور تحولی شد و ملّت‌ما را به راهی رهبری کرد که پس از آن در پیچ و خم‌های آن راه به سوی زندگانی افضل گام برمی‌دارد و هر روزی انتظار دارد که به صورتی بهتر و حالتی برتر درآید.

من چهرهٔ سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی را برگزیده‌ام زیرا عکس چهرهٔ او را در

Property of ACKU

قانون‌اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همه تشکیلات اساسی حکومت مشروطه وطن خود می‌نگرم و عقیده دارم خدمتی که او به ایران کرد، از نظر ارزش بالاتر از خدمتی بوده که نادر و اردشیر و یعقوب لیث و شاه اسمعیل به تاریخ ایران کرده‌اند و در ردیف خدمت هوخشتره مادی و آرشاک پرتوی محسوب می‌شود.

تعجب نفرمایید اگر در پیرامون این اسم ساده، کوس و نقاره و طبل و عَلَمی دیده نمی‌شود و پیرامون عمامهٔ او را هاله‌ای از نور نگرفته است. ولی حقیقت امر این است: کار سیّد از کارهایی که پیشرو مادیان و سردار پیر پویان با شمشیر خود در افتتاح فصل جدیدی در تاریخ ایران انجام دادند، مهمتر و از فصول مقدم بر آن، گرامی‌تر و والاتر و سودمندتر بود.

سیّد جمال‌الدّین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه‌سازی کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد و در روزی که علمای بزرگ تهران و عتبات در صدر نهضت مشروطه قرار گرفته بودند، معلوم شد حُسن ظن و حدس صائب سیّد جمال‌الدّین دربارهٔ عنصر مشروطه‌ساز ایران به خطا نرفته بود و از حرکت تمرد تنباکو تا مهاجرت به قم و پشتیبانی علما از مشروطه خواهان در برابر کودتای باغ شاه، همه جا روح او راهنمای کسانی بود که هر یک در مقام مقتدی‌الانامی قرار داشتند. آری سیّد با فکر روشن و توانا و اراده نیرومند و عقیده ناب و زبان گویا و قلم نیرومند، کاری را در خاورمیانه عملی ساخت که در نقاط دیگر جهان به کمک توپ و تفنگ میسر نمی‌شد».

(مراجعه کنید به چاپ جدید کتاب استاد محیط، صفحه ۹۱-۹۲)

... جمع آوری مقالات استاد ادامه یافت تا آنکه بالاخره به ۳۲ مقاله رسید... چاپ اول آن کتاب شامل ۱۴ مقاله از استاد بود، اما چاپ دوم، شامل همه مقالات... و من حتی در بحران «موشک باران تهران» به سراغ استاد می‌رفتم تا مقالات را تکمیل کنم... روزی صبح زود به منزل استاد رسیدم که عصر روز قبل، سومین موشک آن منطقه، اطراف منزل ایشان را ویران کرده بود. استاد گفت: پسر عم بزرگوار! من عمر خود را کرده‌ام و در این موشک باران هم خدا را مانند همیشه سپاسگزارم، اما باید

Property of ACKU

بگوییم که سه طرف منزل ما تاکنون چندین موشک خورده و در اطراف منزل ما گویا اغلب جاها یا تخریب شده و یا تخلیه کرده‌اند، موشک چهارمی هم شاید برسد و عمر ما پایان بدهد، شما این ایام این طرفها نیایید!

گفتم: استاد انشاءالله که شما زنده بمانید و پایان موشک باران را هم ببینید. من شخصاً هیچ نگرانی ندارم. اگر آجل فرارسد، نیازی به موشک نیست و اگر نرسد ترس از آن بیجا است. من از آغاز موشک‌باران یا در قم بوده‌ام و یا در تهران. اتفاقاً دیروز از وزارت امورخارجه به سوی منزل می‌رفتم که در چند صدمتری من موشکی به محلّی در کنار بیمارستان دکتر شریعتی خورد که من نخست فکر کردم به ماشین من خورد!، اما وقتی دقت کردم دیدم که چند خانه، با خاک یکسان شد و شیشه‌های بیمارستان و منازل دیگر شکست اما ماشین من، هیچ‌طور نشد... پس اگر «خدا نگهدار» باشد دیگر چه جای نگرانی؟!

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا آید و روزی که قضا نیست!

استاد با لبخندی که حاکی از رضایت بود، گفت: بالاخره با «سادات» نمی‌شود طرف شد.

... استاد خواست که غلط گیری یا تصحیح سوم کتاب «سیّد جمال‌الدّین و بیداری مشرق زمین» را خود انجام دهد. با آن حال ضعف پیری، متجاوز از سیصد صفحه کتاب را دید و اصلاح کرد. در موقع مرجوع کردن آن، یادداشتی در مورد چگونگی قواعد املایی از دیدگان ایشان، برای مراعات در اصل کتاب، ضمیمه بود که در بالای آن یادداشت مرا «دکتر»! نامیده بود!... در ملاقات بعدی، گفتم: استاد! من «دکتر» نیستم، فقط طلبه‌ای از قم... خندید و گفت: دکتر امروز «لقب» شده برای کسانی که سواد و معلوماتی دارند و متأسفانه کسانی که این لقب را ندارند، از تدریس و اشتغال در محافل علمی و دانشگاهی، عملاً محروم هستند. برای نمونه خود را مثال می‌زنم که دانشگاه تهران از روز تأسیس تا امروز «نامحرمی» جز من نداشته است، علت آن‌هم گویا این است که دکتری ندارم! ولی شاگردان من که این ورقه را اخذ کرده‌اند، الان

Property of ACKU

استاد شده‌اند... به‌هرحال گروهی از آنهایی که در دانشگاه، امروز به شاگردان خود، درجه دکتری می‌دهند، خود شاگردان من هستند، و من هم فکر کردم که حق داشته باشم در نامه‌ای، این لقب را که گاهی افتخاری به نااهلان می‌دهند، یکبار هم به اهل آن بدهم!

گفتم: استاد! از حسن ظن شما سپاسگزارم ولی اجازه بدهید که تا دور از القاب و عناوین دانشگاهی و حوزوی!، آزاد بمانم!...

ولی بعد دیدم در مقدمه جدیدی که بر چاپ تکمیل شده کتاب خود نوشته و بر چاپخانه فرستاده‌اند، چنین نوشته‌اند: «... جناب حجة‌الاسلام سیّد هادی خسروشاهی از فضلای فعال و صاحب کمال حوزه علمیه قم که نسبت به سیّدجمال‌الدّین از تعلق خاطر خاصی برخوردار بوده‌اند... از درک محضر فقهای بزرگ حوزه‌های علمیه فیض برده‌اند و به درک اجازات مهم در این زمینه نایل شده‌اند، اکنون سالها است که از برکت ذوق و علاقه به سیّد جمال‌الدّین و حرکت‌های اسلامی معاصر، در امر تاریخ ایران و اسلام سعی و اهتمام خاصی به کار برده‌اند و توفیق تحقیق و تتبع و صاحب‌نظری در این موضوع را هم مزید توفیقات قبلی ساخته‌اند...»

(سیّد جمال‌الدّین و بیداری مشرق‌زمین، چاپ دفتر نشر، صفحه ۱۲-۱۳)

***

... سال پیش روزی بدون لباس رسمی به دیدار استاد رفتم. پس از احوالپرسی، تا چایی بیاورند، استاد حرفی نزد! مدتی به سکوت گذشت و استاد به شدت متأثر بود، جرعه‌ای آب خورد و آهسته پرسید: چرا لباس ندارید؟ فهمیدم که استاد از چه چیزی متأثر شده است. خندیدم و گفتم استاد من به‌هنگام رانندگی لباس رسمی را کنار می‌گذارم. دیروز هم دادم لباسهایم را شستند و امروز که آمدم، دیدم لباسها در صندوق عقب ماشین نیست... نفس عمیقی کشید و سه بار گفت: خدا را شکر!... و سپس افزود: من یک عمر از سیادت و کلمه «سیّد» در جلو نام سیّد جمال‌الدّین و نام خودم، دفاع کرده‌ام و اکنون برایم ناگوار بود که علامت «سیادت» را بر سر شما نبینم! توضیح بیشتر دادم که استاد: پیش از انقلاب اسلامی می‌گفتند «لباس چندی» پوشیدن

Property of ACKU

جناب آقای دکتر خسروشاهی سلام

خواهشمند است دستور دهید که در این چاپ [illegible] مراعات بکنید:

۱- هر کلمه‌ای که در دستور عنوان مستقلی از اقسام نه‌گانه داشته باشد جدا بنویسیم

مثلاً «به» حرف اضافه را جدا و «ب» حرف زائد را متصل بنویسیم

۲- کلمات قابل اتصال یک کلمه را متصل بنویسیم

پیشگوید و نمایشنامه (می‌آید و نمی‌آورد) بنویسیم

۳- علامت جمع از کلمه جدا نباید بشود

مردان - زنان، گلها و چمنها

کلمه‌ای که به های ملفوظ ختم شود مستثنی است: ها [illegible]

با درود برای رعایت [illegible] این اصول در تصحیح [illegible]

سعادت [illegible] خانم [illegible] اگر [illegible]

حکیم نبوده باشد. [illegible]

۱۰/۹/۱۳۴۸

«خلاف مروّت»! است، اما در جنگ دیدیم که علماء ما همچون آیات شهید: مدنی، دستغیب، صدوقی، اشرفی اصفهانی و بزرگان دیگر چون آقای خامنه‌ای، رفسنجانی و بقیه، با لباس جندی و غیر رسمی، در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها حضور یافته‌اند، بنابراین، مسأله حل شده است و سیادت ما را هم کسی جرأت ندارد که چپ به آن نگاه کند. خاطر جمع باشید!

***

... آخرین بار که به دیدار استاد رفتم، دیماه ۱۳۷۰ بود. چند نسخه از چاپ جدید مجموعه مقالات او درباره سیّد جمال‌الدّین را که با ۱۶ مقاله اضافه نسبت به چاپ اول تحت عنوان: «سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و مشرق زمین» منتشر شده بود، با خود همراه داشتم. استاد از دیدن کتاب خیلی خوشحال شد و گفت: خدا را شکر، می‌ترسیدم که اجل فرارسد و این کتاب را نبینم!

«حمید تاجیک» همراه من بود و عکسی به‌یادگار گرفت. استاد همراه لبخندی گفت: شاید این آخرین دیدار و آخرین عکس باشد. یکی دیگر بگیر تا بلکه این پسر عم گرامی ما را پس از فوت به فاتحه‌ای یاد کند!... و «حمید» عکس دیگری گرفت. گفتم استاد: انشاءالله که زنده باشید و ما همچنان به دیدار شما بیاییم. دخترشان چایی آورد. استاد عبایی بر دوش گرفته بود. هوا سرد بود و برف کم‌کم می‌بارید. در اطاق تک‌فرشی! استاد، یک بخاری کم نفت! چندین کتاب، یک رادیو و دو سه صندلی شکسته به چشم می‌خورد... آری چند کتاب، یک فرش کهنه، یک بخاری نفتی، چند صندلی شکسته، یک میز کوچک مکتبی، یک رادیو قدیمی، یک چراغ مطالعه و یک ساعت! زبان‌حال استاد را بیان می‌کردند:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم   بر دوستان! بگوی که روزی مقدّر است

چند ماهی مریض و بستری شدم و نتوانستم به دیدار استاد بروم... تا آنکه در روزنامه‌ها خواندم: استاد محیط طباطبایی مریض و در بیمارستان بستری است و جناب آقای حبیبی و آقای لاریجانی به دیدار وی رفته‌اند... اما ظاهراً کمی دیر رفته بودند!! و استاد در بیمارستان به رحمت حق پیوست.



PROPERTY OF ACKU 32276

Property of ACKU



Property of ACKU

استاد سیّد محمّد محیط طباطبایی، مورخ، محقق، ادیب، شاعر و نویسنده عالیقدر و کم نظیر معاصر، به سال ۱۲۸۱ هـ شمسی در «زواره» به دنیا آمد و پس از ۹۰ سال عمر و ۷۰ سال تحقیق و نویسندگی، سرانجام در ۲۷ مرداد ماه ۱۳۷۰، به دنبال کسالتی کوتاه، درگذشت.

محصول عمر پر خیر این سلالهٔ پاک پیامبر، به نوشته بعضی‌ها ۲۰۰۰ مقاله و رساله و ۵۰ کتاب و ۶۰۰۰ شاگرد درسی آموخته در مکتب وی، بود[1] ولی خود استاد می‌گوید: «آثار اینجانب متجاوز از ۲۵۰۰ مقاله و ۶۰۰ خطابه است و اولین نگارش یک دوره کتب درسی به نام «جغرافیای نو» بود یکی از خویشاوندان بنده ۱۶۰۰ مقاله که به قلم من نوشته شده از مطبوعات پنجاه سال گذشته بیرون آورد، و مجموعه‌ای از آن فراهم کرده است در ۱۵۰۰۰ صفحه و یکی دیگر از نزدیکان نوار ۵۰۰ خطابه از مجموعه خطابه‌هایی که ایراد کرده‌ام را فراهم کرده است...».[2]

---

۱. مجله آدینه شماره ۷۳ـ ۷۴ صفحه ۴.

۲. کیهان فرهنگی شماره ۱۰ دیماه ۱۳۶۳ صفحه ۴ و ۵. استاد شرح زندگی خود را در گفتگو با کیهان فرهنگی و گفتگوی دیگری که در شماره دوم سال اول فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» درج شده، بیان داشته است.

محترماً بعرض میرساند   نامه گرامی مربوط به ارسال مقاله‌ای
راجع به موقعیت ارجمند دانشمند گرامی آقای سید محمد محیط طباطبائی
زیارت گردید بسیار سپاسگزارم و اما مقاله دیگری در [illegible]
[illegible] و مخصوصاً از تألیف و نوشتن مقاله است و نظر به اینکه
[illegible] حق [illegible] است که درس و بحث را [illegible] ترک نموده‌ام
لذا از [illegible] از این [illegible] مرحمت [illegible] میخواهم
با تقدیم احترامات فائقه محمدحسین طباطبائی

دستخط استاد علامه آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی

Property of ACKU

از آثار استاد آنچه که تاکنون به شکل کتاب منتشر شده و در اختیار قرار دارد عبارتند از:

۱ـ جغرافیای نو ۲ـ مجموعه آثار ملکم ۳ـ دوران نادر ۳ـ زندگی محمّد زکریای رازی ۴ـ تاگور شاعر هندی ۵ـ تاریخ تحول نثر فارسی ۷ـ فردوسی و شاهنامه ۸ـ آنچه درباره حافظ باید دانست ۹ـ تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ۱۰ـ تطور حکومت در ایران بعد از اسلام ۱۱ـ خیامی یا خیام ۱۲ـ سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین...

اگر مجموعه کامل ۲۵۰۰ مقاله و ۶۰۰ خطابه که در موضوعات مختلفی به‌رشته تحریر درآمده و یا ایراد شده است و همچنین صدها قطعه شعر و سروده‌های استاد،

جمع‌آوری و چاپ شود، جامعه فرهنگی ما دارای یک «دایرةالمعارف» گران‌سنگ و پرمحتوایی خواهد بود که جای آن هم‌اکنون خالی است و ای کاش فرزندان آن مرحوم به این مهم همت بگمارند و نگذارند که آن اسناد در گوشه و کنار و در نزد نزدیکان و خویشان بماند و به تدریج از بین برود.

بی‌شک علاقمندان استاد، آمادگی هر نوع تعاون در این امر نیک را دارند... به امید آنکه با همفکری و همکاری دوستان بتوان به این آرزو، جامعه عمل و تحقق بخشید!

تهران ـ مهرماه ۱۳۷۰

سیّد هادی خسروشاهی

Property of ACKU

نمونه‌ای از اشعار استاد محمد محیط طباطبایی

به‌همهٔ همزبانان عزیزم در ایران و افغانستان و تاجیکستان

۱

ای همزبان من!
بشنو فغان من!
در این بیان من!
روزی که گردنت بفشاند روان من،
روزی که مرگ پنجه نهد بر دهان من،
آن روز در دهان تو گردد زبان من،
باشد فغان من،
ای همزبان من!

۲

ای همنوا بیا!
مهر آشنا بیا!
ای همصدا بیا!
روزی که بگسلد گره از بند نای من
دیگر به‌گوش کسی نرسد این نوای من
آن روز در صدای تو باشد توان من
و ز یاد تو شاد است جان من
ای همزبان من!

Property of ACKU

۳
ای همکلام من!
بر تو سلام من!
بشنو پیام من!
روزی که مرغ جان بکشد پر ز بام من
تیغ سخن فرو شکند در نیام من
آن روز بر تو باد مبارک مکان من!
کاندر دهان داری زبان من،
ای همزبان من!

۴
ای همسخن بیا!
جانم به تن بیا!
بشنو ز من بیا!
روزی که می‌روم به سفر از وطن بیا!
آن روز با زبان دری در سخن بیا!
با این زبان بپرس ز ایران نشان من!
تا گویدت پیک روان من:
ای همزبان من

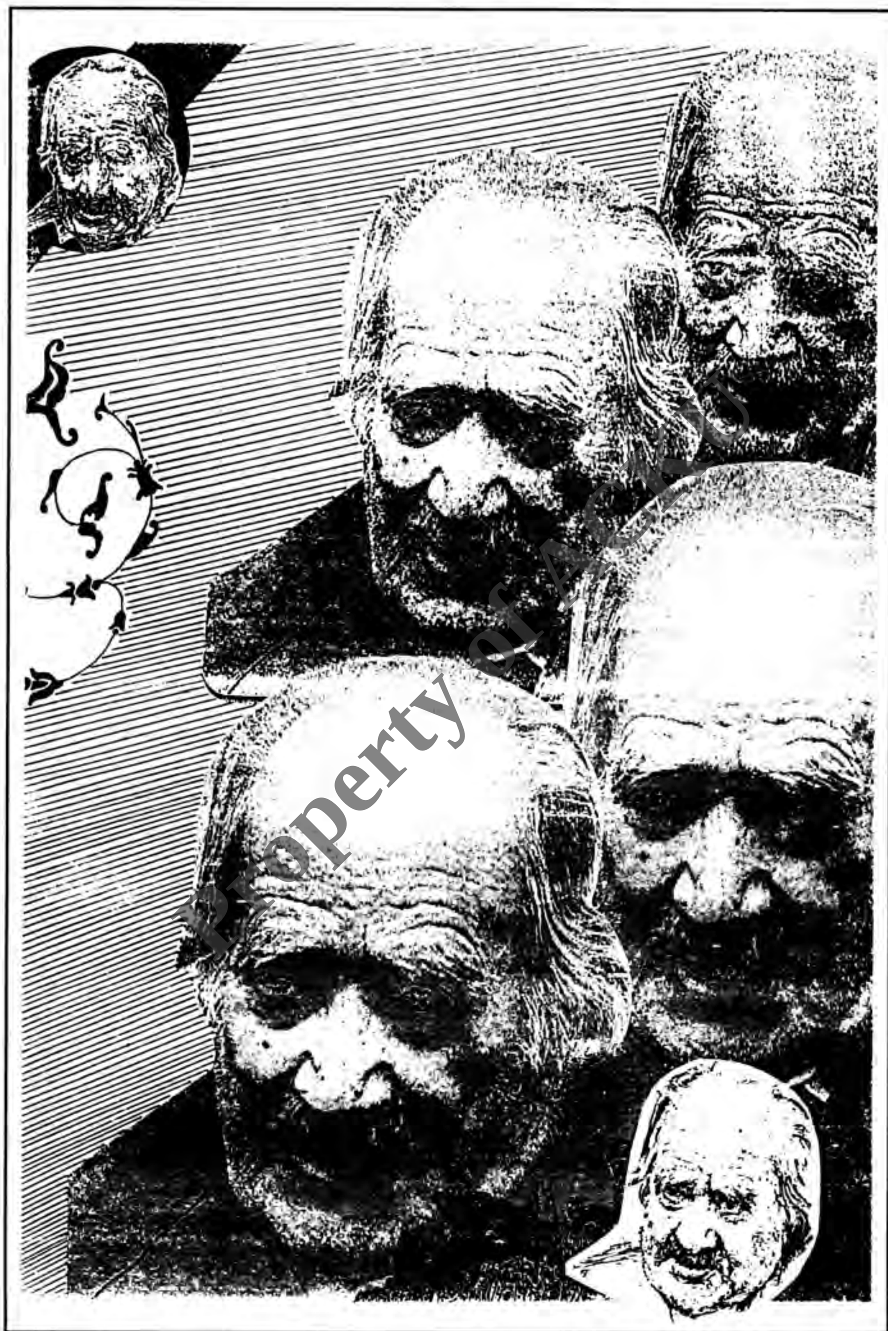
۵
ای کبک خوشخرام!
بشنو یکی پیام!
زنهار از این مقام!

Property of ACKU

آمد بلای هستی تو این خجسته نام،
نامی که از زبان دری برده‌ای به وام
دشمن به قصد جان تو برده امان من
کبک دری! زنهار! جان من!
ای همزبان من!

۶
ای همنشین! بیا!
مهرآفرین! بیا!
بشنو چنین! بیا!
روزی که خاک خورده تن نازنین من
پام بر سر گذار و به آیین من
حمدی نثار کن به زبان بر روان من
دور از تو باد رنج زمان من،
ای همزبان من!

Property of ACKU



Property of ACKU

دربارهٔ این کتاب

Property of ACKU

دربارهٔ این کتاب

کتابی که هم اکنون در اختیار شما قرار می‌گیرد، شامل مجموعه مقالاتی است که دانشمند و اندیشمند فرزانه، مورّخ و محقّق یگانه، استاد سیّد محمد محیط طباطبایی از نیم قرن پیش تاکنون، دربارهٔ زندگی و کوششهای سیّدجمال‌الدّین‌اسدآبادی نوشته‌اند. این مقالات را من به تناسب اینکه در موضوع شناخت و شناسایی سیّد جمال‌الدّین (جمال‌شناسی) از سی سال پیش کوشش پی‌گیری داشته‌ام، همانند صدها مقاله و کتاب و عکس و سند دیگر، جمع‌آوری کرده و در آرشیو خصوصی، برای استفاده در موضوع اصلی تحقیق و پژوهش خود، نگهداری می‌کردم، ولی در سال ۱۳۴۷ به نظرم آمد که مجموعه مقالات استاد را به شکل کتابی منتشر سازم تا استفاده از آنها برای عموم مقدور گردد و در همان تاریخ این فکر را با استاد در میان گذاشتم و ایشان موافقت خود را اعلام داشتند، ولی با پیش آمد مسافرت اروپا و سپس مسافرتهای دیگر به خارج از کشور (و بعد از مراجعت هم به علت اشتغالات روزانه و یاکسالت ممتد)، چاپ و نشر مستقل این مقالات مقدور نشد و به تأخیر افتاد... تا آن‌که در سال ۱۳۵۰، توفیق نشر ۱۵ مقاله‌ای که موجود بود، حاصل شد و کتاب مورد استقبال اهل خرد قرار گرفت... بعد از آن در بررسی‌های گوناگون و تلاشهای مستمر، ۱۵ مقالهٔ دیگر نیز از استاد محیط طباطبایی در رابطه با سیّد به دست آمد که در بایگانی این جانب جای گرفت! تا اینکه سه سال پیش ضمن کسب اجازهٔ مجدّد از استاد باز به نشر مستقل «مجموعهٔ کامل» آن مقالات تصمیم گرفته شد و خوشبختانه «دفتر نشر و فرهنگ اسلامی» هم با پیشنهاد من موافقت کرد و اکنون محصول این کوشش، کتابی

Property of ACKU

Property of ACKU

است که در اختیار شما قرار می‌گیرد. البته استاد محیط طباطبایی، علاوه بر مقدّمه جالبی که تحت عنوان: «جمال‌شناسی» بر مجموعه مقالات خود نوشته بودند ــ و پیش از آغاز مقالات آن را می‌خوانید ــ یادداشتی هم بر چاپ جدید مجموعهٔ کنونی دارند که قبل از «جمال‌شناسی» درج می‌شود.

بی‌شک مجموعه مقالات استاد در این زمینه، ارزنده‌تر از آن است که نیازی به توصیف و تعریف داشته باشد و به نظر من این مجموعه، با توجه به «محیط» بودن نویسندهٔ آن به تاریخ معاصر و با در نظر گرفتن اینکه نویسندهٔ آنها با عمری قریب به یک قرن، اکنون تنها کسی است که مطالب و مسائل بسیاری را با یک واسطه از زبان شاگردان و دوستان سیّد جمال‌الدّین در ایران و هند و سوریه و دیگر بلاد عربی نقل می‌کند، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و در واقع این مجموعه، خود به مثابه اسناد و وثایقی به‌حساب می‌آید که می‌تواند کمک بزرگی بر تکمیل و تصحیح اطلاعات ما دربارهٔ حوادث زندگی پرماجرا و عقاید و اندیشه‌های انقلابی و پرثمر این سیّد بزرگ ایرانی، بنماید.

Property of ACKU

قسمت عمدهٔ مقالات این مجموعه از تاریخ ۱۳۲۶ شمسی به بعد، در مجلات و جراید مختلف به تناسب اوضاع و شرایط خاص و یا در پاسخ بعضی از نویسندگان مغرض و بی‌اطلاع از حقایق تاریخی، منتشر شده که ما در آخر کتاب فهرست همهٔ آن منابع را آورده‌ایم... ولی بحث «سیّد جمال‌الدّین و اتحاد اسلامی» سه سخنرانی استاد در رادیو ایران ــ «برنامهٔ مرزهای دانش» ــ است که نسخهٔ ماشین شدهٔ آنها را دوست فقیدم مرحوم صفات‌الله جمالی ـ نوهٔ خواهری سیّد جمال‌الدین ـ در تابستان سال ۱۳۵۰ در اسدآباد همدان که به دیدارش رفته بودم، همراه چند عکس و سند دربارهٔ سیّد، به من هدیه داد که بدین وسیله از ایشان ذکر خیری به عمل می‌آید.

***

... من دربارهٔ سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و زندگی و نبرد وی با استعمار خارجی و استبداد داخلی در کشورهای اسلامی و اروپایی، تحقیقات وسیع و دامنه‌داری انجام داده‌ام و حتی برای همین منظور مدتها در اسلامبول، بغداد، پاریس، قاهره، و لندن

دنبال اسناد و مدارک و کتابها گشته‌ام و امیدوارم که روزی بتوانم محصول زحمات دراز مدت خود را در این زمینه منتشر سازم. ولی انتظار تکمیل تحقیقات و پیش آمدن امکانات مساعد برای نشر آنها، مرا از کوشش در راه شناخت و شناسایی سیّد جمال‌الدّین تا آنجا که در دوران گذشته مقدور بود و امکانات اجازه می‌داد ــ باز نداشت و در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، به یاری خدا کتابها و رساله‌های زیر، اغلب به اهتمام و مقدمه و یا ترجمهٔ این جانب و با هدف روشنگری مردم و معرفی اندیشه‌های پیشتاز حرکتهای اسلامی معاصر، منتشر گردید:

۱. دفاع از سیّد جمال‌الدّین حسینی، نوشتهٔ سیّد هادی خسروشاهی (۱۳۴۳).

۲. مبارزات ضد استعماری سیّد جمال‌الدین، از: پ.لوشانی،(۱۳۴۷).

۳. اسلام و علم، از سیّد جمال‌الدین، ترجمهٔ سیّد هادی خسروشاهی، (۱۳۴۸).

۴. رسالهٔ قضا و قدر،.......،.......(۱۳۴۸).

۵. سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی رهبر نهضت آزادیخواهی ایران،[1] نوشتهٔ سیّدحسن تقی‌زاده، (۱۳۴۸).

٦. شرح حال و آثار سیّد جمال‌الدین، نوشتهٔ لطف‌الله جمالی، (۱۳۴۹).

۷. العروة‌الوثقی (مجموعهٔ شماره‌های منتشره در پاریس از طرف سیّد جمال‌الدّین و محمد عبده)، (۱۳۴۹). این مجموعه با مقدمهٔ مشروح این جانب، یک بار هم در سال ۱۳٦۴ در ایتالیا چاپ و در سراسر اروپا و بعضی از کشورهای اسلامی توزیع گردید.

۸. اسناد و مدارک دربارهٔ سیّد جمال‌الدین...، صفات‌الله جمالی، (۱۳۵۰).

۹. نقش سیّد...در بیداری مشرق زمین، اثر محیط طباطبایی، (۱۳۵۰).

۱۰. نامه‌ها و اسناد سیاسی سیّد جمال‌الدین...، ترجمه و تحقیق از: سیّد هادی خسروشاهی، (۱۳۵۱).

۱۱. یادنامهٔ سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی (جلد اول)، به کوشش: سیّد هادی خسروشاهی، (۱۳۵۴).

---

۱. چاپ اول آن توسط انتشارات «سروش» تبریز منتشر گردید و سپس چندین بار هم در قم به وسیلهٔ انتشارات «شفق» تجدید چاپ شد.

Property of ACKU

۱۲. جمال‌الدّین الحسینی، حیاته و نضاله، (به عربی، از نویسندهٔ این سطور)، (چاپ ایتالیا: مرکز فرهنگی ـ اسلامی اروپا ـ رم، ۱۳۶۴).

... بعضی از آثار فوق تاکنون بارها چاپ شده و هم اکنون، به یاری خدا چند کتاب دیگر از جمله: ضیاءالخافقین (مجموعهٔ نشریهٔ ماهانه‌ای که با همکاری سیّد، پس از تعطیل شدن العروة‌الوثقی در لندن منتشر می‌گردید) و مجموعهٔ آثار و مقالات فارسی سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و چاپ چهارم نامه‌ها و اسناد سیاسی سیّد و چاپ سوم دفاع از سیّد جمال‌الدّین با تغییرات کلی و اضافات، آمادهٔ انتشار است که امیدوارم در اولین فرصت به چاپ و نشر آنها اقدام شود تا نوبت نشر تحقیقات اصلی فرارسد...!

***

در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره کنم که آیةالله شهید، استاد مرتضی مطهری، ضمن تشویق مکرر نگارنده در لزوم نشر اندیشه‌های سیّد و آثار مربوط به وی و تأکید بر ضرورت چاپ مجموعه مقالات استاد محیط طباطبایی در این زمینه، خود نیز در کتاب نهضتهای اسلامی یکصد سالهٔ اخیر در چندین مورد از کتاب استاد محیط طباطبایی با ذکر مأخذ، استفاده کرده‌اند... البته علاوه بر تشویق و تأکید ایشان، این نکته همواره در کارهای من مورد توجه بوده که هدف و آرمان مهم‌تر از آن است که انسان به فکر «خلق اثر» باشد، بلکه اگر آثاری در راستای همان هدف از افراد دیگری هم باشد، باید به نشر آنها پرداخت و در واقع، در جبههٔ نبرد با دشمن چه فرق می‌کند که انسان خود تیر را به سوی دشمن شلیک کند و یا امکان شلیک تیرهای بیشتری را فراهم سازد ولو آنکه خود لقب مجاهد را نگیرد؟ در دنیای قلم هم باید هدف نشر آثار مفید باشد و نه الزاماً خلق آن و اگر امکان نشر یک اثر خوب از دیگران و یا ترجمهٔ کتابی ارزشمند وجود داشته باشد، حیف است که آدمی در قید و بند «خود مؤلف بودن»! یا «مترجم نبودن»! باشد... و به هرحال نیاز و ضرورت را باید در نظر گرفت و اقدام کرد ولو آنکه حجم کارهایی از این قبیل، از «خلاقیّت» خود انسان بکاهد که بالاخره «رضای دل»! برتر از «پذیرش عقل» تواند بود...

در مورد کتاب استاد محیط، همان‌طور که اشاره شد، چاپ قبلی آن شامل جمعاً

Property of ACKU

۱۵ مقاله بود و این چاپ از کتاب، ۳۰ مقاله از استاد را دارد که امیدوارم مورد قبول و استفادهٔ اهل تحقیق قرار گیرد. البته در چاپ قبلی، مجموعه‌ای از نامه‌های سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی هم، از سوی این جانب در بخش پایانی کتاب افزوده شده بود که چون آن نامه‌ها، به طور مستقل و تحت عنوان: نامه‌ها و اسناد سیاسی سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی منتشر شده است، از نقل آنها در آخر این چاپ از کتاب خودداری می‌شود، بی‌شک طالبین آن مباحث، می‌توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

در پایان مقدمه یادآوری یک نکتهٔ دیگر هم ضروری است و آن اینکه: ما اصرار کردیم استاد محیط طباطبایی شرح حال و فهرست آثار خود را لطف کند[1] تا در مقدمهٔ این کتاب بیاوریم، ولی ایشان با فروتنی خاصی از این امر امتناع ورزید و روی این اصل ما مجبوریم فقط آنچه را که خود دربارهٔ ایشان می‌دانیم، در اینجا بیاوریم:

سیّد محمد محیط طباطبایی فرزند مرحوم سیّد ابراهیم زواره‌ای در سال ۱۳۲۰ قمری در روستای «گزلا» از توابع زواره متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم در نزد پدر پرداخت و سپس این تحصیلات را در اصفهان و بعد در دارالفنون تهران ادامه داد...

استاد محیط طباطبایی به چهار زبان عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه تسلط کامل دارد و مقالات و رسالات عمیق او در مسائل تاریخی و ادبی و علمی، از جمله نوشته‌ها و آثار تحقیقی و دقیقی است که با اطمینان می‌توان به آنها استناد جست... استاد مدتی هم مجلهٔ علمی و سیاسی محیط را منتشر ساخت و زمانی مدیریت مجلهٔ معارف را پذیرفته بود و بیش از ده سال متوالی هم سرپرستی برنامه‌های علمی و پرارزش «مرزهای دانش» را به عهده داشت و در واقع متجاوز از هفتاد سال است که از راه نوشتن مقالات و رساله‌های تحقیقی با مطبوعات همکاری دارد و این کتاب، فقط مجموعهٔ سی مقاله از دو هزار مقاله و سخنرانی ایشان است که در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد... و ای‌کاش «مردی» مجموعهٔ کامل مقالات استاد را که در

---

۱. خوشبختانه اخیراً در یک گفتگوی مشروح، استاد مطالبی را در این زمینه بیان داشت که متن کامل آن در جلد دوم تاریخ و فرهنگ معاصر که از سوی ما، به زودی در قم منتشر می‌گردد، نقل شده است.

Property of ACKU

واقع خود «دایرةالمعارف» پربهایی خواهد بود، جمع‌آوری می‌کرد و به عنوان «مجموعهٔ آثار استاد» چاپ می‌شد تا مورد استفاده و استناد اهل مطالعه و تحقیق که مطبوعات ۷۰ سال گذشته را در اختیار ندارند، قرار می‌گرفت!

***

البته ناگفته نباید گذاشت که خوشبختانه در یکی دو سال اخیر، بخشی از مجموعه مقالات استاد، در زمینه‌هایی چند، به همّت فرزندانشان جمع‌آوری و با عناوین زیر انتشار یافته است:

۱. آنچه دربارهٔ حافظ باید دانست؛
۲. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران؛
۳. تطور حکومت در ایران بعد از اسلام؛
۴. فردوسی و شاهنامه؛
۵. خیامی یا خیام؛
۶. سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین (همین کتاب).

و امید آنکه باقیماندهٔ هزار و چند صد مقاله و سخنرانی و رسالهٔ ایشان نیز به‌تدریج در مجموعه‌های دیگری جمع‌آوری و منتشر گردد. انشاءالله

سیّدهادی خسروشاهی
تهران، ۱۳۷۰

Property of ACKU

درآمد سی مقاله

Property of ACKU

Property of ACKU

٤١

درآمد سی مقاله

کتابی که اینک از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد مجموعه‌ای از سی مقالهٔ تحقیقی است که در موارد گوناگون و مناسبتهای مختلف راجع به سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی، شخصیّت مشهور عالم اسلام در طی چهل سال گذشته به قلم ناتوان این جانب نوشته شده و در مطبوعات کشور، اعم از روزنامه و مجلّه به تدریج انتشار یافته است.

هر یک از این مقاله‌ها، در حقیقت پاسخی به پرسش یا جوابی به ایرادی و یا رفع اشتباهی و یا کشف حقیقتی تازه در مورد سیّد جمال‌الدین، راهگشای نهضت عقلی و سیاسی مسلمانان جهان در اثنای سدهٔ سیزدهم شمرده می‌شود. مسلم است که در اثنای این مقاله‌ها تنوع نواحی بحث و تحقیق، گاهی اقتضای تکرار اسمی خاص یا مطلبی معین را می‌کند که از آن، در موارد مختلف برای اثبات امور استفاده شده است، چنانکه در هر موردی توانسته است اصالت وجود خود را حفظ کند.

تذکر این سابقه شاید خالی از منفعت نباشد که در پی استقرار مشروطه در ایران و عثمانی که مقارن هم صورت پذیرفت، حوادث مترتب بر جنگ جهانی اول، متدرجاً موضوع سیّد جمال‌الدّین و خدمات او، به دستگاه ضبط تاریخ سپرده شد و دیگر موجب خاص و تازه‌ای برای تذکار سرگذشت و کارهای او پیش نمی‌آمد. تا در سال ۱۳۲۴ که بنا بر یک سازش پنهانی، میان حکومت «پادشاهی افغانستان» و حکومت «جمهوری ترکیه» انتقال جنازهٔ سیّد جمال‌الدّین بعد از پنجاه سال که در گورستان «مشایخ» سپرده و «خاک خورده» شده بود، از اسلامبول به کابل زمینه‌سازی شده بود و وقتی خبر آن شنیده شد که در قطار راه‌آهن عراق به سوی بغداد و بصره در حرکت

Property of ACKU

بود، اقدام سریع دولت ایران در این موقع درخواست توقیف محموله بود و در پی آن به جمع‌آوری دلایل برای ارائهٔ اثبات حق خود پرداختند. مرحومان قزوینی و بهار و شفق که برای اظهار نظر دربارهٔ شخصیت و تابعیّت سیّد به دربار دعوت شده بودند، چون در این موضوع سابقهٔ مطالعهٔ کافی نداشتند، نتوانستند ارائهٔ دلیلی برای اثبات منظور اقامه کنند و کار از دربار به وزارت خارجه مرجوع شد. مرحوم پور والی که از صاحب منصبان قدیمی آن وزارتخانه و رئیس ادارهٔ مربوط به امور افغانستان بود، در صدد برآمد نظر تحقیقی این جانب را اساس گزارش خود قرار دهد. ولی پیش از آنکه مجالی به دست آورد تا نتیجهٔ پژوهش و کاوش مشترک را به صورت نوشته‌ای در آورد و به کار اندازد، سازش بی سروصدای مقامات افغانی و عراقی، محموله را به بصره رسانید و بی‌درنگ از راه خلیج فارس به بندر کراچی فرستاده شد.

حدوث این اتفاق نامطلوب وزارت امور خارجه را هم از شور و تلاش افکند، ولی مرا که در این باره به کسب اطلاعاتی مستند و دسترسی به مدارک لازم این کار موفق شده بودم، در تعقیب این امر پایدار نگه داشت و بعدها در ضمن مسافرتها به هندوستان و عراق و سوریه و مصر و افغانستان، بر وسعت دامنهٔ این توفیق از حیث برخورد با مطلعان و دستیابی به مدارک تازه روز به روز افزوده می‌شد. آنگاه برای اینکه هموطنان ارجمند هم از نتیجهٔ این پژوهش دنباله‌دار آگاه باشند، در واقع مقتضی و موارد مربوط به سیّد و آثار او از نگارش مقاله‌ای یا ایراد خطابه‌ای در آن باره دریغ نمی‌ورزید.

... جناب حجةالاسلام سیّد هادی خسروشاهی از فضلای فعّال و صاحب کمال حوزهٔ علمیهٔ قم که نسبت به سیّد جمال‌الدّین از تعلق خاطر خاصی برخوردار بوده‌اند و در اثر همین علاقه‌مندی همواره به طبع و نشر و ترجمه و معرفی آثار سیّد از بذل وقت و همّت و سعی کافی دریغ نورزیده‌اند. از جمله به گردآوری این مقاله‌های پراکنده در طی سی سال گذشته پرداخته‌اند و بخشی از آن ــ حدود چهارده مقاله ــ را در ۱۳۵۰ در دسترس مشتاقان به صورتی آراسته و پیراسته نهادند که مطلوب و مطبوع اتفاق افتاد و اینک که شمارهٔ آنها به سی مقاله رسیده، بذل عنایت فرموده و «دفتر نشر

Property of ACKU

فرهنگ اسلامی» را برای چاپ و انتشار این سی مقاله در صورتی تازه و جالب به این جانب معرفی نموده‌اند، مسلم است در این کار خیر خود، جز قصد قربت در خدمت به تاریخ و فرهنگ اسلامی و هموطنان ارجمند خود نداشته‌اند.

حجةالاسلام خسروشاهی که از درک محضر فقهای بزرگ حوزه‌های علمیه فیض برده‌اند و به درک اجازات مهم در این زمینه نایل شده‌اند، اکنون سالهاست که از برکت ذوق و علاقه به سیّد جمال‌الدّین و حرکتهای اسلامی معاصر، در امر تاریخ ایران و اسلام سعی و اهتمام خاصی به‌کار برده‌اند و توفیق تحقیق و تتبّع و صاحب‌نظری در این موضوع را هم مزید توفیقات قبلی ساخته‌اند و من امیدوارم همواره در خدمات فرهنگی متنوّع خود، موفق و مؤید و پیش خداوند تبارک و تعالی مثاب باشند و در ادامهٔ کارهای سودمند و تاریخی دیگری که در داخل و یا در طی سفرهای خود وسایل و مدارک آنها را فراهم آورده‌اند، همگنان را از برکت حُسن نیّت و تجربه و معرفت خود در این زمینه‌ها، بهره‌مند سازند.

محمد محیط طباطبایی
۱۳۷۰/۵/۳۰

Property of ACKU



Property of ACKU

استاد سید محمد محیط طباطبایی

جمال‌شناسی

Property of ACKU

Property of ACKU

۴۷

جمال شناسی

اختیار این عنوان برای مقدمه مجموعهٔ مقالات و اسنادی که به سعی بی‌نظیر یکی از فضلای حوزه علمیه قم آقای **سیّد هادی خسروشاهی** متع‌الله المسلمین بـه‌آثاره و مساعیه از نوشته‌ها و گفته‌های این ناتوان در کانون علمی و دینی دارالمؤمنین قم انتشار می‌یابد. ربطی به «جمال‌شناسی» ندارد که در برابر کلمهٔ فرنگی استتیک یا فلسفه فنون جمیله «زیباشناسی» به کار می‌برند، بلکه وضع اصطلاح تازه‌ای در تاریخ معاصر ایران و کشورهای دیگر اسلامی برای ارائه مراحل تحقیق در تاریخ زندگانی و آثار وجودی سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی همدانی، مشهور، به افغانی است.

سیّد جمال‌الدّین که در فاصله ۱۲۹۶ و ۱۳۰۶ هجری مانند ستارهٔ فروزانی در افق تاریک و خاموش خاورمیانه درخشید، چنان که در مورد خود به طور مشروح خاطرنشان گردیده عامل مهمی در ایجاد نهضتهای آزادیخواهی مسلمانان جهان بوده است. اثر فعالیّت روحی او در برانگیختن عناصر پیش‌آهنگ مبارزه بـا استبداد و استعمار و دست پروردگان هر دو از جهل و تفرقه و تسلیم به قدرت از «مسکو» تـا «حیدرآباد» و از «کلکته» تا «اسکندریه» و از «کابل» تا «اسلامبول» چیزی نیست که به اثبات و استدلال جداگانه محتاج باشد. مراجعه‌ای به سر مقاله‌های «عروةالوثقی» که به زبان عربی در پاریس نوشته شده و سرمقاله‌های «معلم شفیق» اردو که در حیدرآباد به زبان فارسی نگاشته و تحلیل و تجزیهٔ عناصر اصلی مطلب که سلسله جنبان قلم تحریر او بوده است، ما را به وسعت نواحی تفکر و تدبّر و عظمت مقام گفتار و کردار او آگاه می‌سازد.

Property of ACKU

سیّد که در «کابل» او را «اسلامبولی» و در «قاهره» کنری و در اروپا افغانی و در «حیدرآباد دکن» مصری می‌پنداشتند، همان ایّامی که شیخ محمد عبده در مقدمه ترجمهٔ عربی نیچریه او را از سادات کُنَر افغانی مرزنشین هندوستان می‌شمرد و «میرزا تقی‌خان فرهنگ کاشانی» و «محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه» در روزنامه‌های «فرهنگ» اصفهان و «اطلاع» تهران او را سیّد جمال‌الدّین حسینی همدانی می‌خواندند و مقدم او را در بازگشت به ایران نیکو یاد می‌کردند و مخبر روزنامهٔ اختر اسلامبول در شهر شیراز خبر ورود او را از بوشهر به شیراز با توصیف به سیّد همدانی برای «اختر» می‌نوشت، خود در افقی گسترده‌تر و خارج از مرز و بوم و نژاد و آزاد از تعلق خانواده و تبار و منقطع از این‌گونه تعلقات محدود و محصور به دورنمای وسیعی می‌نگریست که در آن، جامعه مسلمانان جهان بدون قید نژاد و بوم و بر، بایستی برادروار برای تغییر ماهیت اوضاع نامناسب روزگار خود، کوشش مشترک داشته باشند. بدین‌سان شخصیت مؤثر و بلند نظر او در فراز افق امتیازات عنصری و مولدی، مانند آفتاب بر همه جا یکسان می‌تافت و هندی و افغانی و ترک و تاتار و عرب را مانند ایرانی از پرتو حیات‌بخش وجود خود به طرز متساوی برخوردار می‌ساخت.

***

با وجود این، وقتی همین خورشید فروزان عالم اسلام در افق تاریک اسلامبول غروب کرد و در گورستان «مشایخ» آن شهر، بی سروصدا و بی‌نشان به خاک سپرده شد، گویی روزگار می‌خواست انتقام کوششهای او را بر ضد مصالح و منافع فرزندان کامکار شرق و غرب خود، از او بگیرد و پرده‌ای از خاموشی و فراموشی بر نام او فرو افکند.

چنان که در قاهرهٔ مصر مانند در سعادت آستانه کسی از ارادتمندان و دست پروردگان مکتب افادهٔ او جرأت آن را نکرد که مجلس ختم و ترحیمی به یاد سیّد جمال‌الدّین برپا کند، همان‌گونه در تشییع جنازه او جز چند تن مأمور ضبطیه و یکی دو تن از خواص اصحاب «عبدالحمید» که آشنای سیّد هم بودند، دیگری شرکت نداشت!

Property of ACKU

اما در همدان و تبریز و تهران، صرف انتساب به او کافی بود که شخص را حداقل در سیاه‌چال زندان بیفکند، آن هم به فرض اینکه از تیغ دژخیمان استبدادی بتواند جانی به در برد!

در مصر روزنامه‌های «المقطم» و «الاهرام» ـ که سیّد در تأسیس دومی خالی از تأثیر نبود ـ خبر مرگ او را ساده و بی‌اهمیت درج کردند! و تنها مجلهٔ «الهلال» مصر بود که با استفاده از مطالب مقدمه «شیخ محمد عبده» بر نیچریه عربی و نوشته‌های «ادیب اسحق» و «سلیم عنحوری» ترجمهٔ احوال مفصلی برای او نوشت و قضا را این خاموشی و فراموشی تا نهضت مشروطه در ایران و عثمانی، امتداد یافت.

«شیخ محمد عبده» و «ابراهیم لقانی» و «سعد زغلول» از شاگردان و مریدان مصری او که سیّد بنیانگذار و مربّی اسلوب تفکر و روش اجتماعی ایشان شناخته می‌شد، طوری در مرحلهٔ حزم و احتیاط و موازنه سیاسی میان کاخ عابدین و قصر دوبارهٔ قاهره و سرای خلافت اسلامبول دستخوش حیرت و تردید و بیم شده بودند که فراموش کردن خاطرهٔ دوستی و شاگردی سیّد را به مصلحت وقت خود مناسبتر از تظاهر به سوگواری می‌دیدند.

خاطرهٔ ناگوار سرنوشت «میرزا آقاخان» و «خبیرالملک» و «شیخ احمد روحی» حتی خویشاوندان نزدیک او را از برادرزاده و خواهرزادگان و بنی اعمام، وادار به ترک جانب انتساب بدو می‌کرد. حاجی امین‌الضرب که در هر دو سفر سیّد به تهران میزبانی او را سرمایهٔ فخر و مباهات خود می‌شمرد، طوری ارتباط با او را نادیده بلکه نابوده گرفت که اشیاء و اسناد و کتابهای امانتی سیّد را درون صندوقهای سربسته در صندوقخانهٔ ضبط اوراق تجارتی خود، از دسترس اطلاع آشنا و بیگانه خارج کرد و تا سال ۱۳۲۵ شمسی که این‌جانب به کمک قرینه و حدس باعث بر آن شد آقای دکتر «یحیی مهدوی» استاد دانشگاه تهران، بعد از نیم قرن تمام سربستگی «وحشت‌زدگی و گوشه‌گیری»، این صندوقهای سیّد قفل از آنها بردارد و گذرنامهٔ سیاسی سیّد را در اختیار من قرار دهد و به وجود ذخیره گرانبهایی از کتابها و اسناد اصلی او در سرای پدر، پی ببرد.

Property of ACKU

وحشت از انتساب به سیّد جمال‌الدّین، امین‌الضرب دوم را که شاگرد نوآموز دبستان فضل و ادب سیّد بود، حتی سالها بعد از مرگ سیّد جمال‌الدّین، در نوشتن ترجمهٔ حال خود وادار به اظهارنظری ناروا دربارهٔ استاد خود می‌ساخت، در صورتی که نامه‌های سیّد به او که در صندوقهای صندوقخانه او از انظار پنهان بود، این حاجی زاده دولتمند را تا مرحله مرید جان‌نثار و فدایی سیّد معرفی می‌کرد.

***

غرض این است که ملاحظه از دربار «سلطان عبدالحمید» و بازماندگان «ناصرالدین شاه» و «لرد کرامر» و «عباس حلمی» خدیو مصر؛ افق عثمانی و ایران و مصر را بر ذکر نام و مقام سیّد جمال‌الدّین تنگ و تاریک ساخته و سکوت فوق‌العاده و نامحدود شیخ محمد عبده، سطبرترین پردهٔ ابهام و غفلت را بر مآثر فوق‌العاده او در مصر افکنده بود.

تا آنکه نهضت آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی در ایران و عثمانی مقارن هم اوج گرفت و مشروطه‌طلبان در هر دو کشور پیروز شدند و استبداد سر تسلیم بر آستان مشروطه سود. در این جزء از زمان که پس از ده سال غفلت زدگی، نام سیّد جمال‌الدّین بار دیگر بر زبانها آمد و کسانی که به مناسبتی در دوران زندگی با او آشنایی و ارتباط و حتی توفیق ملاقاتی پیدا کرده بودند، به‌نحوی خود را به او منسوب می‌داشتند زیرا صرف انتساب به او کافی بود برای اینکه فردی را آزادیخواه و مشروطه طلب! و درخور استفاده از مواهبِ دستگاه حکومت جدید پارلمانی معرفی کند.

***

مرحوم «شیخ عبدالقادر مغربی» عالم لغوی معروف «سوریه» در دمشق حکایت می‌کرد که «در آغاز مشروطه عثمانی در شهر طرابلس روزنامه‌ای تأسیس کرده بودم و در آن روزنامه شرح حال سیّد جمال‌الدّین را می‌نوشتم و به آنچه در ایام توقف اسلامبول از او دیده و شنیده بودم، با آب و تاب اشاره می‌کردم» روزی که برای مشاهده کتابخانه مغربی به خانه او رفتم، این دورهٔ روزنامه را که در طرابلس شام

منتشر شده بود، به من نشان داد و از قرار معلوم پس از وفات شیخ، این مجموعه با کلیه کتابهای خطی و چاپی او به کتابخانه ظاهریه دمشق انتقال یافته است.

«مغربی» می‌گفت «محمد پاشای مخزومی» از مردم لبنان هم در روزنامه بیروتی برای تأمین همان غرض سیاسی کار مرا تقلید کرد و خود را از اصحاب اسلامبول سیّد در همان دوره‌ای قلمداد می‌کرد که من هم در اسلامبول بودم و بدان محضر رفت و آمد داشتم. در صورتی که من (مغربی) هرگز به یاد ندارم که در آنجا او را پیش سیّد دیده باشم. این مخزومی سی سال پیش آن نوشته‌های سابق خود را برداشت و با اقتباساتی از مطالب عروة‌الوثقی و نیچریه تلفیق کرد و به صورت «خاطرات مخزومی» درآورد و انتشار داد. در صورتی که شیخ می‌گفت این اثر مجعولی است و مرحوم «امیرالبیان شکیب‌ارسلان» را گواه صدق بیان خود می‌شمرد، ولی در این موقع جز طلب مغفرت برای هر سه کاری نمی‌توان انجام داد! شیخ هم آنچه را در مقاله‌های روزنامه «شوری» خود و «المؤید» مصر درباره سیّد جمال نوشته و قبلاً در جزو مقالات مغربی انتشار یافته بود، به صورت رساله‌ای در سلسله مطبوعات معروف به «اقرأ» دارالمعارف مصر به چاپ رسانید و این خود موجب آشنایی غیابی من با او گردید، تا آنکه در ۱۳۳۰ شمسی به دمشق رفتم و کار آشنایی غیابی ما به دوستی حضوری منتهی گشت.

آری! در ایران هم کسانی که با سیّد سابقه مراوده و مکاتبه و معارفه داشتند مجالی یافتند تا نام او را پشتوانه آزادیخواهی خود قرار دهند. حاج امین‌الضرب دوم، عکسهای دسته‌جمعی سیّد را که در خانهٔ تهران و در دفتر بازرگانی پدرش در مسکو برداشته بود، زیب اطاق پذیرایی می‌نمود و خود را وارث مشروطه‌طلبی سیّد وانمود می‌کرد! مرحوم حجة‌الاسلام سیّد محمد طباطبایی نامهٔ سیّد را که در سامره به او نوشته بود برای چاپ در «تاریخ بیداری ایران» به ناظم‌الاسلام کرمانی می‌سپرد و «نظم‌الدوله خواجه نوری» بعد از دوازده سال صبر و سکوت، صورت استنطاق میرزا رضای کرمانی و مسوده نامه سیّد به ناصرالدین شاه را در شکایت از امین‌السلطان که جزو اسناد نظمیهٔ دوران تصدی او نگاه‌داشته بود، به روزنامه «صوراسرافیل» و نشریه ناظم‌الاسلام برای درج می‌فرستاد.

Property of ACKU

قضا را این مرحله از احیای نام سیّد جمال‌الدّین به همین مرحله پایان پذیرفت، زیرا تحول سریعی که در کیفیت استقرار مشروطهٔ ایران و عثمانی پیش آمد، مشروطه‌طلبان نخستین را کنار زد و عناصر دیگری از دورویان و سودجویان را، که بیشتر استعداد بهره‌برداری از این اساس تازه داشتند، روی کار آورد، کسانی که بی‌میل نبودند سر رشته‌های اصلی را دوباره از نظر عمومی دور بدارند!

***

اکنون تذکر این نکته را به‌جا می‌داند که سیّد جمال‌الدّین در ایران نخستین فرد ایرانی بود که هموطنان خود را علناً به لزوم اقدام دسته جمعی برای تغییر شکل حکومت مطلقه به مشروطه، دعوت می‌کرد و برای این کار حکومتهای پارلمانی اروپای غربی را سرمشق می‌دانست، در صورتی که «میرزا ملکم خان» و کسانی که پیش از نهضت مشروطه به پیروی از آثار ملکم، فعالیتهای قلمی داشته‌اند، همه ناظر به وجود استبداد قانونی و نوعی حکومت عادله بوده‌اند که با مدلول خط شریف گلخانهٔ عثمانی و دستگاه ادارهٔ روسیه تزاری شباهت کیفی داشته باشد!

در این صورت حقّاً اگر کسی خود را به میرزا ملکم منسوب می‌کرد طرفدار قانون و نظام حکومت شناخته می‌شد، ولی به ماهیت ذاتی قانونگذار توجهی نداشت که حاکم روشنفکر و دار و دستهٔ حاشیه‌نشین او باشند و یا پارلمان منتخب از طرف مردم، در صورتی که سیّد جمال‌الدّین به آزادی سیاسی و دخالت مستقیم قاطبهٔ مردم در تعیین مقدرات ایشان نظر داشت و بدین ترتیب نام سیّد بار دیگر از صف اول مشاهیر زمان مشروطه عقب رفت. در ترکیه «انوار» و «جمال» و «طلعت» از گروه اتحاد و ترّقی جای «احمدرضا» و «محمّدامین» شاعر را گرفتند که در آغاز کار مشروطه عثمانی با چاپ کلیشه عکس سیّد جمال‌الدّین با امضاء او که به‌نام محمّد امین اهدا کرده بود؛ اثبات سابقهٔ حقّ اولویت در عضویت مجلس مبعوثان اسلامبول را برای خود می‌کردند.

همان‌طور که مغربی و مخزومی هم برای انتخاب شدن از طرابلس و بیروت، رفت و آمد مدّتی کوتاه به مجلس افادهٔ سیّد را در آستانه، گواه تقدم و اولویت خود بر

Property of ACKU

دیگران نشان می‌دادند و انتظار انتخاب شدن برای عضویت مجلس مبعوثان اسلامبول را داشتند.

«مجید شاوی» شهردار اسبق بغداد که مردی فوق‌العاده ظریف و از وکلای مبعوثان ۱۹۰۷ عثمانی بود، نقل می‌کرده است که همکاران بغدادی من در آغاز ورود به اسلامبول، همه خود را از آموختگان مکتب سیاسی سیّد در بغداد هنگام تبعید از ایران می‌شمردند و از این غافل بودند که توقّف سیّد در راه تهران ـ بصره، در بغداد بیش از چندین ساعت طول نکشید و همین که دیدند افق سیاسی اسلامبول عوض شد، همه نسب عربی خود را به اصل و تبار ترکی تبدیل کردند تا با سران اتّحاد و ترقّی دمساز و هماهنگ باشند!

... تا آنکه خاورشناسان و پژوهندگان اروپایی در صدد تحقیق و تشخیص اصول نهضت سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامی برآمدند و در کنجکاوی‌های خود به نام سیّدجمال‌الدّین برخوردند که در همهٔ نهضتهای سیاسی و اجتماعی و ادبی و فلسفی و تربیتی و انقلابی شرق اسلامی، اثرهای جداگانه داشته است.

با مرگ شیخ محمدعبده که دیرزمانی در مصر قفل سکوت بر نام سیّد برای ترضیه خاطر «عباس حلمی» و «لرد کرامر» زده بود، مدیر مجلّه المنار مصر «سیّد محمد رشید رضا» که از ارادتمندان غیابی و قدیمی سیّد و از اصحاب نزدیک به «عبده» بود، مجالی یافت که در مقالاتی که راجع به تاریخ زندگانی عبده در «المنار» می‌نوشت، پرده از روی اهمیت وجود سیّد در تربیت «عبده» و «سعد زغلول» و همکاران دیگر ایشان بردارد و بعد از چاپ جلد دوم و سوم تاریخ زندگانی عبده، همواره انتظار تألیف و چاپ جلد اول می‌رفت که اصولاً آن مقالات را تکمیل بکند.

***

نویسندگان دائرةالمعارف اسلامی پرفسور برون و سیّد حسن تقی‌زاده درنوشته‌های خود به معرفی جوانب مختلف شخصیت او پرداختند، و «سیّد شمس الله قادری» از فضلای حیدرآباد که درک صحبت پروردگان مکتب سیاسی سیّد را در دکن کرده بود، رسالهٔ مفیدی به اردو در معرفی سیّد نوشت.

Property of ACKU

«مولوی عبدالغفار» از بنیانگذاران انجمن ترقّی اردو در هند به اعتبار اینکه سیّد مؤسس نخستین مجلّه ملّی ادبی و علمی به زبان اردو، در حیدرآباد دکن بوده و معلم شفیق را در دوران توقف چند ماهه خود درآنجا به راه انداخته بود، دربارهٔ، زندگانی سیّد تحقیقات تازه‌ای کرد و با جمع آوری مطالب بسیاری که غالباً خالی از غث و سمین هم نیست، جامع‌ترین کتاب را دربارهٔ او به زبان اردو نوشت.

***

در پاییز سال ۱۳۲۸ که به جنوب هند رفته بودم، مرحوم قادری را که از دوستان مرحوم داعی‌الاسلام بود، در ایرانکدهٔ سیّد محمدعلی چند بار ملاقات کردم و او را گنجینهٔ روایاتی اصیل دربارهٔ دوران توقف سیّد در حیدرآباد یافتم که رسالهٔ مطبوعهٔ او شامل آنها نیست.

در فروردین سال ۱۳۲۹ به دلالت مرحوم «دکتر هادی حسن» استاد زبان فارسی، مولوی «عبدالغفار» را در انجمن ترّقی اردوی دانشگاه علیگر دیدم، ولی در ضمن مذاکره دریافتم که اطلاعات او از خوانده‌ها و شنیده‌ها تجاوز نمی‌کرد و در رد و قبول مسموعات و منقولات اجتهادی نکرده بود. مثلاً وقتی روایت وجود شیرکده‌ای در کوهستان کنر راکه بعداً اسدآباد و اسعدآباد نام یافته، از کتاب او بر بساط بحث و مناظره قراردادیم، گفت که او روایت یکی از دوستان کابلی خود را در این‌باره پذیرفته ولی بعداً دریافته بود که سعدآباد و اسعدآباد و شیرکده‌ای بر روی نقشه جغرافیایی مبسوط ناحیهٔ کنر نقش نشده است!

انتشار جلد اول تاریخ امام عبده تألیف سیّد رشید رضا پس از یک دوره طولانی انتظار، معلومات اساسی و دست اولی را از دوران توقف مصر سیّد در اختیار خوانندگان قرارداد وبدین ترتیب شهرت سیّد و عظمت مقام او در سلسله جنبانی نهضت‌های شرقی، بیش از پیش شناخته شد.

بعد از انتشار مقاله «تقی‌زاده» در دوره جدید « کاوه» میرزا لطف‌الله خواهرزاده سیّد جمال‌الدّین که در هنگام توقف خالویش در تهران، غالباً ملازم خدمت او بود، از خاطرات خود چیزی با خوانده‌ها و شنیده‌ها در آمیخت و رساله‌ای مستقل به تشویق

Property of ACKU

فرزند خود صفات‌الله و به دعوت «مجلهٔ ایران شهر» برلین در ترجمه احوال سیّد جمال‌الدّین نوشت که مرحوم میرزا علی محمد کاشانی تاجر ایرانی مقیم کلکته مصارف چاپ آن را پرداخت و نسخه‌های بسیاری از این رساله به ایران فرستاده شد و مردم را بر طبق مندرجات این اثر، باکیفیت زندگانی سیّد آشنا کرد.[1]

مرحوم «میرزا علی‌محمد کاشانی» که جدّ اعلای او از زردشتیان جدیدالاسلام کاشان بود، در کودکی با پدر و عم خود برای تجارت از کاشان به بمبئی و کلکته مهاجرت کرده بودند و در آغاز جوانی با «محمد صادق شوشتری» از اصحاب سیّد جمال‌الدّین در دوران توقف هند مراتب سببی پیداکرد و در نتیجهٔ اوصافی که از زبان شوشتری راجع به سید جمال‌الدّین در عنفوان جوانی خود شنیده بود، به سیّد ارادت خاصی پیداکرد و برای ارائه این علاقه‌مندی، چاپ کتاب را وسیله ادای دین روحی به مرحوم شوشتری اختیار کرد و چنان که روزی ضمن بازدید از امبامبارهٔ تاریخی هوگلی نزدیک به شهر کلکته می‌گفت: به ایرانشهر نوشته بودم که نام محمد صادق شوشتری را پشت صفحه اول کتاب ثبت کنند و در این کار مسامحه شد!

***

دنبالهٔ تحقیق و تألیف و ترجمه دربارهٔ سیّد جمال‌الدّین ادامه یافت تا آنکه قضیه انتقال استخوانهای او از اسلامبول به کابل در سال ۱۳۲۴ش. موضوع سیاسی روز قرارگرفت.

توضیح آنکه سیّد چون گمنام و بطورغیر رسمی زیر نظر پلیس عثمانی به خاک سپرده شده بود، قبر او نیز در قبرستان مشایخ از انظار پوشیده ماند، تا آنکه مستر کرین آمریکایی که خود را دوستدار مشرق و مشرقیان می‌شمرد و نسبت به سیّد جمال‌الدّین هم حرمتی خاص قائل بود و به اسلامبول آمده بود، مبلغی برای بنای قبری آبرومند جهت سیّد اختصاص داد.

مردی بخارایی الاصل مقیم اسلامبول که خود را ترمذی می‌خواند کرین را به قبر بی‌نام و نشانی در گورستان مشایخ اسلامبول رهبری کرد که از قرار نقل و اظهارنظر

---

۱. این کتاب نیز اخیراً، عیناً از روی نسخه چاپ برلین افست شده و انتشار یافته است.

Property of ACKU

برخی از هموطنان مقیم اسلامبول ما، مورد موافقت ایرانیان اسلامبول که با سیّد سابقه ارتباط داشتند، قرار نگرفت ولی چون دلیل مردی خالی از نفوذ کلامی نبود وسیله فراهم آورد تا قبر گمنام به نام سیّد جمال‌الدّین در مزار شیخلر به خرج «کرین آمریکایی» ساخته شد.

در سال ۱۳۲۴ «فیض محمدخان» سفیر دولت افغانستان در آنکارا موافقت دولت ترکیه را برای نبش این قبر و انتقال استخوانهای آن به کابل جلب کرد و پس از آنکه صندوق محتوی استخوانها را از ترکیه گذراند و به عراق رسانید و خبر آن انتشار یافت، دولت ایران این عمل را تجاوز به حریم حرمت مرقد سیّد ایرانی پنداشت و درصدد برآمد اقدامات مقتضی جهت دفن استخوانها در اعتاب مقدسهٔ عراق به عمل آورد.

اما «فیض محمدخان» با جلب موافقت سریع نوری سعید، پیش از آن که اقدام ایران به مرحلهٔ عمل و نتیجه درآید، استخوانها را از راه هوا به کابل رسانید و در محلی برای آماده شدن مقبرهٔ مجللی در کوهستان کابل به امانت سپرده شد. در آن اوان «حسین علاء» وزیر دربار وقت، شبی عده‌ای از فضلای سرشناس تهران را به قصر شهری شاهی دعوت کرده بود و از قرار معلوم در آنجا مجلسی انعقاد یافت و روز بعد جریان مذاکرات مجلس دوشینه را از مرحوم بهار شنیدم که شادروانان دکتر شفق و بهار در انتساب سیّد به ایران اظهار تردید کرده و ذهن را مشوب ساخته بودند. شنیدن داستان چنین جریان نامطلوبی که حاصل دخالت افراد غیر وارد در یک امر فنی و تاریخی بود، مرا سخت متأثر کرد و درصدد تنظیم گزارشی مستند برآمدم و به جمع‌آوری اسناد مختلف چاپی و خطی پرداختم و از برخی جراید و مجلاّت اروپایی عکس گرفتم. برای کسی که جریان زندگانی سیّد را از روی اسناد اصیل داخل و خارج از قبل مطالعه کرده بود، مسلم بود که سیّد جمال‌الدّین همدانی و اسدآبادی بوده و باعث بر انتساب او را به افغانی را می‌دانست که چه بوده است.

یکی از همکاران مرحوم «عبدالحمید ملک الکلامی» از هنرمندان عصر که «وثیق حضور» لقب داشت از قول پدرش که از منشیان دستگاه سلطنتی بود، داستان آوردن

Property of ACKU

کیف اسناد سیّد را بعد از دستگیری و تبعید از حضرت عبدالعظیم پیش شاه و باز کردن آن و دستور شاه به امین‌السلطان که آن را به حاجی امین‌الضرب بدهند تا برای او بفرستد نقل کرد و چون این موضوع را در آثار اعتمادالسلطنه به صورت دیگری دیده بودم واقعیتی فرض کردم و درصدد رسیدگی به مدارک و آثار موجود در خانهٔ مرحوم حاجی امین‌الضرب برآمدم. داستان به امانت گذاردن کتابهای سیّد بوسیله «میرزا لطف‌الله» خواهرزاده‌اش را در سرای حاجی از «میرزا صفات‌الله» شنیده بودم و یقین داشتم که هنوز وجود دارد.

بعد از مراجعه به خانه آقای «محسن مهدوی» موضوع را با حضور آقای «دکتر یحیی مهدوی» طرح کردم. آقای محسن مهدوی به وجود چند عکس و چند مکتوب در حیات پدر خود اشاره کردند، ولی از بابت کیف اسناد و کتابها چیزی نشنیده بودند. آقای دکتر مهدوی گفتند صندوقهای متعددی از اسناد تجارتی قدیم خانواده ما در صندوقخانه قدیمی محفوظ است، من اگر فرصتی پیدا کنم که آن اسناد را ببینم، شاید به چیزی مفید بربخوریم.

قضا را نخستین صندوقی که در همان هفته گشوده شد، مشتمل بر کتابهای سیّد بود که کیف مزبور هم بر روی آنها قرار داشت. آقای دکتر یحیی مهدوی بزرگواری فرمودند و عین تذکرهٔ سیاسی را از توی کیف بیرون آوردند و به ضمیمه اطلاعاتی دربارهٔ محتویات دیگر آن، در اختیار این جانب قرار دادند. همان ایام شبی را مرحوم «سرورخان» نویسنده و شاعر افغانی، گویا مهمان من بود، با حضور آقای «جاوید» دانشجوی افغانی (دکتر جاوید فعلی) وقتی گذرنامه را پیش من دید و سنجید، گفت دیگر شکی برای کسی در ایرانی بودن سیّد باقی نمی‌گذارد. مرحوم دکتر هادی حسن و مولوی عبدالغفار همین گذرنامه را وقتی در علیگر مشاهده نمودند، به قول دکتر هادی حسن لازم دیدند که بر بسیاری از نظریات کتاب مولوی عبدالغفار خط تغییر و اصلاح کشیده شود.

مرحوم «شیخ عبدالقادر مغربی» هم در شام وقتی تذکره را دید؛ گفت دیگر برای من تردیدی در اصالت ایرانی بودن سیّد باقی نماند. و عین این مطلب را به مناسبتی

Property of ACKU

توسط «حصنی» از پیروان فرقهٔ احمدیهٔ شام برای ظفرالله خان پیغام فرستاد.

خوشبختانه آقایان مهدوی کلیه اسناد و کتابهای سیّد را که در خانه پدرشان به امانت مانده بود و از نظر حقوقی میراث برادرزاده و خواهرزادگان سیّد محسوب می‌شده، از دسترس تفرقه و نابودی نگاه داشته بودند و به کتابخانه مجلس شورای ملی سپردند تا در معرض استفاده عمومی قرار گیرد و آقای دکتر علی‌اصغر مهدوی ازکلیه این اسناد یک چاپ گراوری انتشار داده‌اند که فوق‌العاده خدمت سودمندی بوده است، عین تذکره راکه چند سال قبل در مجله «تهران مصور» به تعلیقاتی از طرف من به چاپ رسیده بود، به ایشان برگردانیدم و بار دیگر در آن مجموعه با قطع کوچکتری به چاپ رسید. و البته اگر مجالی بود که این اسناد با توضیحات و تعلیقاتی همراه انتشار یابد فایدهٔ آنها چند برابر می‌شد.

***

در این اواخر مشاهده می‌شود که بار دیگر وجود ذهنی سیّد در عرصهٔ تاریخ ایران بر شانه برخی از افراد سنگینی می‌کند! و همچون خاری در دیده بعضی دیگر فرو می‌رود و در پیرامون سرگذشت زندگی او، افسانه‌های ناسازگار ساز می‌کنند که با نتیجه بحث و تحقیق تاریخی نمی‌سازد.

سیّد جمال‌الدّین درحیات و ممات خویش از ابراز مخالفت و خصومت افراد و دسته‌های مختلف سیاسی و مذهبی و فرقه‌ای، نسبت به او در امان نبوده است. اظهار نظر او در نیچریه و برخی مقالات فارسی و عربی راجع به ماهیت عقیده و عمل برخی افراد و دسته‌ها در ردیف داعیان اصلاح و تجدّد هم مانند مرتجعان، برای او دشمنانی ذخیره کرد که بدون تصریح به مورد اختلاف در شکستن بازوی عظمت او از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نمی‌ورزند.

مرحوم «محمود محمود» هم چون نسبت به امین‌السلطان درنتیجهٔ وابستگی یکی از خویشاوندان معروفش، ارادت مخلصانه می‌ورزید و سیّد را از عوامل غیر مستقیم تخریب و نابودی اتابک به شمار می‌آورد، دربارهٔ او قضاوتی دور از انصاف داشت و همین نظر را تا حدی مرحوم «خان ملک فراهانی» دنبال می‌کرد و در نوشته‌ها و

Property of ACKU

گفته‌های خود همواره او را هدف انتقاد و انتساب به این و آن معرفی می‌کردند تا آنجا که خان ملک پا را فراتر گذارد و با جعل روایتی از زبان «عباس حلمی» خدیو مخلوع مصر، برای تأیید نظر خود نسبتهایی به او می‌داد در صورتی که شهادت امیر شکیب ارسلان آشنای مشترک سیّد و خدیو نقیض آنچه راکه خان ملک از زبان خدیو نقل می‌کرد، اثبات می‌کند.

علاوه بر این، تمایل شدید برخی از افراد سیاسی معاصر به بزرگداشت فوق‌العاده شخصیت رجال سیاسی مورد نظر خودشان، آنان را ناگزیر از تضییع حق تقدم و اولویت دیگران در راه خیر و اصلاح می‌کند و برای تهی کردن جای بزرگ برای خویشتن، دیگران را با تحقیر و تخفیف به خیال خود از مقام مقرر فرود می‌آورند و از هیچ‌گونه نسبت و تهمتی در راه تأمین این غرض دریغ نمی‌ورزند و در نتیجه، کار شناسایی سیّد هم با شبهاتی آمیخته شده که محصول غرضرانی و طرفداری از دیگران یا خودنمایی است.

بر این زمینه در سنوات اخیر رسالات و مقالاتی انتشار یافته که به قصد زدن و کوفتن سید تنظیم و تدوین شده‌اند.

این جانب برای رفع اشتباه و بیداری مردم تا جایی که میسر بود برخی مقالات و توضیحات در موارد مختلف نوشته‌ام و به برخی از فضایل و ثمرات وجودی سیّد اشاره کرده‌ام و تدوین ترجمه احوال جامعی که اسناد آن را در این مدت طولانی گرد آورده‌ام (و برای تحصیل و تکمیل آنها به حیدرآباد و کلکته و قاهره و سفرهای مخصوص کرده‌ام) متأسفانه هنوز میسر نشده است و ناتوانی مزاج کم‌کم دارد مرا از امکان تقدیم این خدمت مأیوس می‌کند.

خوشبختانه به موازات عناصر مخالف و خودنما و مغرض، برخی از فضلای آذربایجان در رعایت جانب سیّد و ذکر فضایل و نشر آثار محامد او سعی بلیغ به خرج داده و کمر همت بسته‌اند. مثلاً مرحوم واعظ چرندابی در این باب غیرت خاصی داشت. و هم اکنون آقای سیّد هادی خسروشاهی از فضلای حوزهٔ علمیهٔ قم در این راه گامهای استوار متوالی برداشته‌اند و سلسله انتشاراتی را در تجلیل و تعریف

Property of ACKU

مقام سیّد ترجمه کرده و یا فراهم آورده و منتشر ساخته‌اند، اکنون که مجموعه‌ای از مقالات این جانب را که در مجلات و جراید و برنامه «مرزهای دانش» راجع به معرفی و دفاع از سیّد قبلاً انتشار یافته، گرد آورده‌اند و در دسترس عموم قرار می‌دهند، وظیفه وجدانی خود می‌داند که از تقدیم دعای خیر و برکت و توفیق در حق ایشان مسامحه روا ندارد و از خداوند بخواهد که بر امثال این عناصر خیرخواه و غیرتمند و ملّت دوست بیفزاید.

امیدوارم کار جمال‌شناسی در پرتو مساعی فاضلانه و ناقدانه ایشان و دیگر افراد این طبقه از ارباب فضل و تحقیق، وارد مرحله تازه‌ای شود و کلیه نقاط قابل شبهه و ابهام و تردیدی که به صفحات تاریخ حیات سیّد راه یافته است، مورد تذکر و توضیح و اصلاح لازم قرار گیرد تا آثار آینده نویسندگان در این زمینه از این‌گونه موارد قابل نقد و بحث مبرا گردد.

***

مطالب گفتنی و حقایق نوشتنی بسیار است و ما را در این مقدمهٔ کوتاه که بر مجموعه مقالات نوشته شد، مجال شرح و بسط بیشتر نیست. خوشبختانه ایشان اسناد و نامه‌های تاریخی بسیار ارزندهٔ سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی را با سعی و کوشش کم‌نظیری جمع‌آوری کرده و به عنوان «ملحقات» در آخر همین مجموعه مقالات آورده‌اند که حتماً برای خوانندگان محترم جالب و مفید و روشن‌کننده خواهد بود.[۱]
این جانب مزید توفیق جناب خسروشاهی را در انجام مسئولیتی خواستارم که در معرفی سیّد و روشن ساختن اهداف عالیه وی و نشر حقایق تاریخی و رسوا نمودن مغرضین و زراندوزان و تحریف کنندگان تاریخ، به عهده گرفته‌اند، و امیدوارم که بتوانند این وظیفه و مسئولیت را به نحو کامل انجام دهند و به پایان برسانند. انشاءالله.

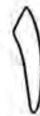
۱۳۵۰/۱۰/۲۳ ـ تهران
محمد ـ محیط طباطبایی

---

۱. این ملحقات در چاپ اول این کتاب، ضمیمه بود ولی بعدها تحت عنوان «نامه‌ها و اسناد سیاسی سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی» بطور مستقل منتشر گردید.

Property of ACKU

61



سیّد جمال الدّین اسد آبادی

بنیانگذار نهضت‌های اسلامی در شرق

Property of ACKU

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

بنیانگذار نهضت‌های اسلامی در شرق

Property of ACKU

در شهرک اسدآباد که بر سر راه همدان به کرمانشاهان واقع شده و نام محلی آن سوداوه یا سعدآباد است، خانواده‌ای از سادات حسینی مهاجر از سدهٔ هشتم هجری سکونت گزیده بودند که وجود سنگهای قبور برخی از افراد این خانواده در قبرستان محلهٔ سیّدان سعدآباد سابقه و استمرار سکونت این خانواده‌ها را در اسدآباد نشان می‌دهد. شغل افراد این خانواده شرکت در امور زراعتی و تصدی امور حسبیه، اعم از عبادات و تنظیم اسناد معاملات شرعیه برای مردم بود.

پدر سیّد جمال‌الدّین، سیّد صفدر که یکی از افراد شاخص این خانواده بود دو پسر داشت. سیّد جمال‌الدّین و سیّد مسیح که این یک در حیات پدر و در جوانی مرد و از او پسری بنام سیّد کمال‌الدّین باقی ماند اما پسر بزرگ او که در سال ۱۲۵۴ ه. ق متولد شده بود، از آغاز عمر برای تعهد کار موروث خانوادگی به تحصیل مقدمات ضروری از فارسی و عربی و خط و انشاء پرداخت و بدان درجه از معرفت رسید که در کارهای شرعی دستیار پدر شده بود و مُهر او در برخی اسناد شرعی آن زمان پهلوی مُهر و امضای پدرش دیده می‌شود.

میان این دسته از سادات کوی سیّدان با دستهٔ دیگری از همان سادات حسینی محل، اختلافات و کشمکشهای دیرینه‌ای وجود داشت که احیاناً به زد و خورد و کشتار منجر می شد. سیّد صفدر برای اینکه پسر بزرگ خود را از این کشمکشها دور

سازد او را به همراه خود برداشت و به قزوین برد تا تحصیل خود را ادامه بدهد. این کار در قزوین و سپس در تهران و بعد در نجف امتداد یافت. در این اثنا با قافله حج همدان (در حدود ۱۲۷۵) از راه بوشهر به مکّه رفت و باز آمد در این سفر بود که در سرای حاجی محمد رحیم آل صفر همدانی با میرزا محمدباقر بواناتی سیّد را ملاقاتی دست داد که در پی آن میرزا محمدباقر مسیح شده، دوباره مسلمان شد و برای تبلیغ دین اسلام به لندن رفت و اقامت گزید تا ۱۳۰۱ ه. ق که سیّد به پاریس رفت او مترجم جریده عروة‌الوثقی و از یاران دلباخته سیّد جمال‌الدّین شد.

در سال ۱۲۸۲ که سیّد جمال‌الدّین در نجف می‌زیست به اندیشه ایجاد پیوند تازه‌ای میان دولتها و ملّتهای اسلامی افتاد و خود را در این کار برانگیخته‌ای از سوی باطن شریعت می‌پنداشت و می‌خواست این نقشه را به سرپرستی عثمانی که مقتدرترین حکومت اسلامی روز و آثار قدرت او در بغداد و نجف بر او مشهود بود انجام دهد با مدحت پاشا یا عالی پاشا در این باب مکاتبه کرد و درخو۶است توصیه و معرفی نامه‌هایی برای خود در نخستین مرحله اقدام به مسافرت به هند و بلوچستان و افغانستان کرد. از کیفیت تهیه مقدمات این کار هنوز خبری در دست نیست به هر صورت سیّد در جمادی‌الاول ۱۲۸۲ از محل سکونت خود که معلوم نیست نجف یا اسلامبول باشد عازم سفری شد که طرح آن را ریخته بود، نخست به اسدآباد آمد و پنج روز پیش پدر و مادر ماند سپس به تهران رفت و پنج ماه در آنجا توقف کرد.

میرزا ابوتراب ساوه‌ای خادم مدرسه سیّد صادق سنگلج را برای همراهی برگزید که بعدها در افغانستان و اسلامبول و قاهره و اهران همواره با سیّد بود، به نام ترکانه و عارف افندی، زیرا سیّد هم در افغانستان سیّد استانبولی و اسلامبولی شناخته می‌شد.

در محرم ۱۲۸۳ از راه خراسان عازم هرات شد سه ماه بعد در مشهد درنگ کرد در جمادی‌الاولی ۸۳ به هرات رسید و از رجب ۱۲۸۳ تا ربیع‌الاول ۱۲۸۴ در قندهار بماند و از راه غزنی روانه کابل گردید و اواخر جمادی‌الاخر به کابل وارد شد و برحسب امیر اعظم خان در ارک بالاحصار شهر اقامت گزید ورود بی‌سابقه و سکونت در جوار امیر سوء ظن خفیه نویسان انگلیس را در کابل برانگیخت و جزئیات

Property of ACKU

رفت و آمد و دیدارها و گفتگوهای او را زیر نظر گرفتند و در تمام مدت توقف او گزارشها به حکومت هند فرستادند که خلاصه آنها در گزارش رسمی سالیانه اوضاع افغانستان به انگلیسی نقل و طبع شده است. سیّد که به هیچ وجه تابعیت و اسم حقیقی خود و خادمش و مبدأ حرکتش برگزارشگران معلوم نبود، پیش امیر اعظم خان از حرمت فوق‌العاده‌ای برخوردار شد و مورد حسد روحانیون کابل قرار گرفت. دل سیّد بر مظلومیت یکی از علماء کابل سوخت که در اثر کینه‌ورزی و درخواست روحانیون کابل به زندان امیر افتاده بود و در کار او وساطت کرد و او نجات یافت. این قضیه علمای شهر را به طور دسته جمعی بر ضد او برانگیخت و به او نسبت ضعف عقیده دادند و از امیر تقاضای اخراج او را کردند.

امیر اعظم‌خان که در این موقع (١٢٨٥) خود دچار کشمکش با امیر علی شیرخان بود و در وضع سیاسی و نظامی ناگواری بسر می‌برد، حمایت روحانیون متنفذ پایتخت را بر طرفداری از سیّد ترجیح داد و با درخواست رفتن سیّد موافقت کرد. سیّد در رجب ١٢٨٥ پس از یک سال توقف در کابل به قندهار رفت و قریب یک ماه در انتظار سیر حوادث بماند. آثار غلبه امیر علی شیرخان او را از ادامه توقف در کنار سردار طرزی شاعر قندهاری مأیوس و در اواخر شعبان ١٢٨٥ ناگزیر از عبور به سوی بلوچستان به مقصد بمبئی ساخت.

حکومت انگلیسی هند بنابه سوء ظنی که از سیّد و روابط نهفته او با امیر اعظم خان داشت با توقف او در بمبئی موافقت نکرد و در امامباره ایرانیان بمبئی ماه آخر سال را به انتظار حرکت کشتی به سوی اروپا زیر نظر مأمورین خفیه باقی ماند. سیّد از بمبئی به مصر رفت و از آنجا رهسپار اسلامبول گشت و در رجب ١٢٨٦ در آن شهر به اسم سیّد جمال‌الدّین حسینی افغانی رخت اقامت افکند و با رجال علم جدید مربوط شد و اجازه تدریس در جامع سلطان احمد ثالث یافت و باخواجه تحسین‌افندی مؤسس و مدیر دارالفنون جدید اسلامبول همکاری را آغاز کرد و از او اجازه گرفت تا خطابه‌های فلسفی به صورت دروس بر شاگردان مدرسه القا کند. در ضمن یکی از این خطابه‌ها که درباره صنعت و کار انسانی سخن می‌راند نکته‌ای از گفتار او که در آثار

Property of ACKU

ابن سینا و دیگران هم درباره نبوت وارد است مورد سوء تعبیر تلقی شد و شیخ‌الاسلام حسن افندی را بر ضد او و رئیس دارالفنون برانگیخت طرفداری دانشجویان قدیم و جدید از دو طرف، به تدوین رسالات و مقالات له و علیه دو سو پرداخت. سرانجام فتوای شیخ‌السلام سیّد را از اسلامبول خارج و دارالفنون را تعطیل و مدیر آن را خانه‌نشین و از کار برکنار ساخت.

سیّد در آغاز سال ۱۲۸۷ به قاهره مصر رسید او که در طی دو سال گذشته یک بار در کابل و بار دیگر در اسلامبول صابون روحانیون حنفی به بدنش خورده بود دریافت که میان اسدآباد و کابل و قسطنطنیه تفاوت ماهیتی نیست بلکه به کمیت مربوط می‌شد. در نتیجه این برخوردهای شکننده دریافت که پیش از ایجاد اتحاد در میان مسلمانان باید به تعلیم و تربیت و ارشاد آنها پرداخت. از همکاری با مدرسان «ازهر» صرف نظر کرده ولی چشم امید به شاگردان جوان از هر دوخت خانه‌ای برای توقف اجاره کرد و به تدریس برخی از متون اصول و حکمت پرداخت. اندکی قبل از ورود او به قاهره عالمی افغانی به نام شیخ جمال‌الدّین افغانی در قاهره از حُسن شهرت فوق‌العاده‌ای در علم و تقوی و اعتماد خاصه برخوردار بود این همنامی شاید به حُسن قبول او در آغاز امر از طرف جوانان ازهری کمک کرده باشد. خانه او که مدرس خصوصی او بود مورد توجه و اقبال گروهی از جوانان ازهری قرار گرفت که دروس مدرسان حوزهٔ علمیهٔ الازهر نمی‌توانست عطش روحی ایشان را فرو بشناسد. کسانی در پیرامون سیّد گرد آمدند که بعدها شالوده سیاست و فرهنگ و قضاوت را در مصر برقرار ساختند.

ابراهیم لقانی، ابراهیم هلباوی، فتحی زغلول، ادیب اسحق، سلیم غنحوری، صنوع (ابونظاره) و محمد مویلحر و جمعی دیگر از نویسندگان لبنانی و سوری و مصری در پیرامون سیّد گرد آمده و حلقهٔ ارادت و تبعیت فکری او را درگوش کشیدند. به القا و املای سیّد برای الاهرام نوبنیاد مقالهٔ می‌نوشتند با آنکه برای نشر افکار سیّد روزنامه‌های مصر و التجاره و الشرق و ابونظاره را تأسیس می‌کردند.

در طول سالهای ۱۲۸۸ از ۱۲۹۰ نفوذ فکری سیّد در طبقهٔ جوان مصری به

Property of ACKU

درجه‌ای رسید که او را به فکر دوام توقف و استفادهٔ اجتماعی و سیاسی بیشتر از موقعیت افکند. در جنگ روس و عثمانی و جنگ افغان و انگلیس مرجع فکری مردم شد و با استفاده از تاریخ افغانستان اعتضادالسلطنه کتاب تاریخ افغان را به عربی به صورت مقالات و سپس مجموعه انتشار داد. نظریات او دربارهٔ افغانستان نظر سیاستمداران انگلیس را به سوی او متوجه ساخت و درصدد محدود کردنش برآمدند. اما سیّد با وجود لطمه‌هایی که در کابل و بمبئی و اسلامبول خورده بود دستهٔ درس حقوق خواندهٔ منتخبی در مصر روی کار آورد تا اصحاب خود را در همه کاری وارد کند و خود در ظاهر برکنار باشد در باطن سررشتهٔ کارها را به دست بگیرد. در جزو فعالیتهای مطبوعاتی و فرهنگی در صدد برآمد از تشکیلات فراماسونی مصر که زبدهٔ رجال سیاست و حقوق بومی و مهاجر را در مصر شامل می‌شد برای استفاده از نقشه‌های سیاسی آینده خود استفاده بکند و در ۱۲۹۲ بدان پیوسته و سلیم عنحوری روزنامهٔ کوکب‌الشرق را به نام محفل مخصوص سیّد ایجاد کرد. دیری نپایید که ادوارد هفتم ولیعهد ویکتوریا برای سفر رسمی به هند از اسکندریه گذشت. رئیس ایتالیایی محافل مصری به اعتبار اینکه ولیعهد انگلیس استاد اعظم محفل اسکاتلند بود، قرار پذیرایی و ملاقات رسمی و مجللی گذارد و به همهٔ محافل تابع اعلام کرد. سیّد از چنین امری برآشفت و بر او کتباً اعتراض کرد که محفل شما مدعی آزادی و برابری و برادری همهٔ افراد است. شما چگونه فردی را که میلیونها مردم بیچاره را در زیر یوغ حکومت استعماری خود دارد از خود می‌شمارید و دستور پذیرایی او را می‌دهید؟

سیّد از محفل بزرگ مصر کنار جست و چیزی به نام محفل وطنی بوجود آورد که نام آن شالودهٔ اصلی حزب وطنی را چند سال بعد به زمین گذارد. محفل مصر هم سیّد را بر حسب حکمی که صادر کرد از محفل اخراج کرد. خروج سیّد در حقیقت مصر را از عواقب سیاسی وضعی که برای آن توسط انگلیسها و ایتالیاییها و فرانسویها و یونانیهای مهاجر به وجود آورده بود، هشیار ساخت. توفیق پسر اسماعیل پاشای خدیو به محفل وطنی پیوست و بعد از کناره‌جویی یا عزل پدرش، بجای او بی‌دردسر

Property of ACKU

انتخاب شد و خود را در این موفقیت به سیّد مدیون می‌دانست ولی یکی از نخستین حکمهایی که صادر کرد، حکم تبعید سیّد جمال‌الدّین به جرم اغوای جوانان از خط مشی مقتضی، به آزادی طلبی بی‌بند و بار بود. او را شبانه در محل اجتماع یارانش که قهوه‌خانه‌ای بود توقیف کردند و به بندر اسماعیلیه در کنار ترعه سوئز بردند و چند روز در انتظار کشتی که او را به بوشهر ببرد نگاه داشتند. تنها به کنسول افتخاری ایران در آن شهر اجازهٔ ملاقات با او را دادند. سرانجام سیّد وقتی به بندر بمبئی رسید از ادامهٔ سیر به سوی بوشهر صرف نظر کرد و در آن بندر پیاده شد ولی بدو اجازهٔ توقف در بمبئی و مسافرت به طرف شمال هند را ندادند و سرانجام با انتقال او به حیدرآباد دکن که در آنجا وضع خاصی برقرار بود موافقت کردند.

سیّد در اواخر سال ۱۲۹۶ از مصر تبعید و اخراج شد این چهارمین یا سومین تبعیدی بود که در فاصله ده سال با آن روبرو گردید کشتی حامل سیّد در ربیع‌الثانی ۱۲۹۷ به حیدرآباد رسید. در این شهر که وزیر اعظم نظام صاحب اختیار مطلق و مورد اعتماد حکومت مرکزی هند، وضعی به وجود آورده بود که همهٔ عناصر ناراضی ترقی خواه مسلمان اعم از مذهبی و یا عادی در آنجا گرد آمده بودند، سیّد در آن شهر مجمعی از جوانان پرشور مسلمان یافت که درخور توجه برای تربیت منظور بودند. یکی از آنان را وادار کرد مجلّه‌ای به نام معلم شفیق تأسیس کند به فارسی و اردو که سیّد مقالات خود را در آن به امضای جمال‌الدّین حسینی و گاهی اضافه نسبت (المصری) می‌نگاشت. در آن شهر میان جوانان تبعیدی هند دسته‌ای مخالف سیّد احمد خان مؤسس علیگر و عده‌ای موافق او بودند، سیّد طرف مخالفین را بنا به مصلحت گرفت و رسالهٔ نیچریه را در انتقاد از عقاید طبایعیان نوشت و به چاپ رسانید و نسخه‌هایی از آن را به ایران فرستاد که در روزنامهٔ فرهنگ اصفهان همان سال به تدریج منتشر گردید.

در این اثنا شورش نظامیان مصر بر ضد توفیق آغاز شد که شاگردان و ارادتمندان سیّد در ایجاد آن شرکت و دخالت داشتند. انگلیسیها به درخواست خدیو، قشون به مصر وارد کردند و دستور دادند سیّد را از حیدرآباد به کلکته ببرند و در حبس

Property of ACKU

نگاه‌دارند. سیّد سال ۱۳۰۰ را در کلکته به سر برد ولی بیکار ننشست و با جوانان پرشور مسلمان که نهفته اجتماعاتی داشتند مربوط شد و در صدد برآمد میان هند و مسلمان ارتباطی در برابر مستعمر برقرار سازد که حتی‌الامکان از اجرای مقاصد او جلوگیری می‌شد. با برخی از عناصر متمکن ترقی خواه، بنیاد جمعیت عروةالوثقی را پدید آورد. چنان‌که در ۱۳۰۱ که از کلکته به پاریس رفت جریده عروةالوثقی را برای تغذیه فکری این جماعت که بیشتر اعضای آن در هند بودند به زبان عربی انتشار داد. محمد عبده را که در بیروت به حال تبعید می‌زیست برای دستیاری خود و سردبیری به پاریس خواست. مقالات اساسی مجلّه همه اندیشه و املای سیّد و تحریر شیخ محمد عبده است. انگلیسیها ورود مجله را به مصر و هند غدغن کردند و مانع از ارسال پول اشتراک شدند. در عثمانی و ایران هم که مجلّه می‌رسید کسی کمک مادی نمی‌کرد در نتیجه بیش از ۱۸ هفته دوام نیافت و تعطیل گردید. موضوع دخالت نظامی انگلیس در سودان و مصر و غصب حق سرپرستی سلطان عثمانی، میان عثمانی و انگلیس اختلافاتی به وجود آورد که برخی از سیاستمداران طرفدار مصر در لندن برای حل این مشکل درصدد استشاره و استفاده از وجود سیّد و شیخ عبده برآمدند و هر دو را به لندن دعوت کردند ولی طرحهای سیّد مورد قبول قرارنگرفت. در این میان عبده ضدیت و کدرورت موجود میان استاد و انگلیس را به نحو کامل دریافت و به تدریج حساب آینده خود را از سیّد جدا کرد و از ۱۳۰۲ به بعد راه دیگری را برگزید تا به حرمت و حُسن عاقبیت معاشی، بتواند در مصر بسر برد.

اما سیّد بعد از بازگشت به لندن دریافت که انگلسیها راه را از هر سو بسته‌اند، جز راه ایران و عثمانی و روسیه، راه ایران را برگزید و در سال ۱۳۰۳ به بوشهر آمد. بازمانده کتابخانه او که هنگام دستگیریش به تاراج رفته بود قبلاً به بوشهر فرستاده شده بود. سیّد در بوشهر درنگ کرد برخی از اشخاص سرشناس مانند میرزا نصرالله بهشتی اصفهانی، ملک المتکلّمین و فرصت شیرازی به او پیوستند. او مردد بود که از راه عربستان به نجد برود یا به تهران بیاید و یا عازم روسیه شود خبر ورود و توقف او را تلگرافخانه بوشهر به محمد حسن خان اعتمادالسلطنه داد. او که از پاریس با سیّد در

Property of ACKU

ارتباط بود به فکر استفاده از وجود او در اداره جراید دولتی افتاد و از شاه اجازه خواست که از او دعوت بشود. سیّد در راه سفر به تهران، در شیراز و اصفهان توقفهای کوتاهی داشت. در شیراز میرزای آسوده را به خود جلب کرد در اصفهان حاجی سیاح محلاّتی از طرف ظل‌السلطان مأمور پذیرایی او گردید با ظل‌السلطان ملاقاتهایی داشت. سیّد را به حقیقت اوضاع بلبشوی تهران واقف ساخت ولی از شرّ انتقاد و شماتت حضوری سیّد در خرابی آثار صفویه در امان نماند. از راه کاشان به سوی تهران حرکت کرد. میرزا حسین خان پسر مصطفی قلی خان سهام‌السلطنه عامری از او پذیرایی کرد و در هر جا تلگرافخانه‌ای بود خبر ورود او را به اصفهان می‌دادند تا به تهران رسید. در ماه ربیع‌الاول ۱۳۰۴ سیّد در تهران به حضور شاه رسید.

تظاهر رجال ایران به خیرخواهی و مردم دوستی او را فریفته برخورد شاه کرد و سخنانی بر زبان آورد که شاه را نسبت به بقای او در پایتخت، بدبین کرد. وزیر پلیس انتظام‌السلطنه در سرای مجلل خود دعوتی از غالب رجال سیاست و اداره تهران برای ملاقات با سیّد و صرف شام کرد که سیّد را حضور چنین جمعی که همه متظاهر به خیر و صلاح مردم بودند، فریفته ساخت و هر چه در دل داشت بر زبان آورد و حضار را برای شرکت در یک نهضت عمومی ملّی برای نجات ایران دعوت کرد. کار از تندی و تیزی بدانجا انجامید که میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر بر عاقبت کار ترسید، به‌طور غیر جدّی مجلس را بر هم زد ولی خبر جریان به شاه و وزیر رسید. شاه به امین‌السلطان دستور داد حاجی محمد حسن که از موقع ورود، مهماندار سیّد جمال‌الدّین بود، سیّد را به بهانه‌ای از ایران بیرون ببرد. او سیّد را برای تماشای راه‌آهن به محمود آباد برد و مقرر داشت که برای تماشای نمایشگاهی در اروپا با هم از راه روسیه به پاریس بروند. سیّد به باکو رفت و در انتظار حاجی ماند تا به او ملحق شود. سیّد در مسکو فهمید که به حیله او را از ایران خارج کردند. برنامه تازه‌ای طرح کرد که روسها را بر ضد انگلیسها برانگیزد و از مقاصد انگلیس در خوزستان مطالبی در مطبوعات روسیه منتشر می‌کرد. یکی از روزنامه‌نویسان روسی که از میزان نفوذ او در عالم اسلام هنگام توقف در پاریس آگاهی یافته بود می‌خواست همکاری میان وزارت خارجه و سیّد درباره

Property of ACKU

آسیای مرکزی و افغانستان و هند بوجود آورد ولی این نقشه بی‌نتیجه ماند و سیّد در پترسبورگ به حساب قرض از وابستگان دستگاه حاجی امین‌الضرب در مضیقه به سر می‌برد ولی از توجه به تربیت جوانان مسلمان ایرانی و قفقازی و غازانی دریغ می‌ورزید.

موقعی که شاه در ۱۳۰۶ به سفر اروپا می‌رفت سیّد در پترسبورگ با چند تن از همراهان او ملاقات کرد و همه او را از اصلاح دستگاه حکومت شاه نومید کرده آب پاک روی دست او می‌ریختند تا از فکر بازگشت به ایران مأیوس شود. قضا را مدت پروانه اقامت گذرنامه او در روسیه به پایان رسیده بود و پلیس به او ملهت کوتاه برای خروج داد. چندی بعد از رفتن شاه مهلت به پایان رسید و ناگزیر از خروج شد و به وین پایتخت اتریش آمده بود تا تهیه تذکره کند. امین‌السلطان که همراه شاه در بازگشت به وین آگاه شد که سیّد در آن شهر است. تدبیری بکار برد که او را به امیدی به تهران باز آورد و زیر نظر قرار دهد تا شاه از شرّ زبان و قلم او در امان باشد. به او مأموریت مذاکراتی در روسیه دادند. و با تذکره سیاسی روانه پترسبورگ شد. به قول عبده سیّد خوب می‌اندیشید ولی تندی روحیه او سبب ایجاد گرفتاری می‌شد. سیّد به دام شاه و وزیر افتاد.

سیّد در تابستان ۱۳۰۶ به پترسبورگ برگشت و چنین می‌پنداشت که می‌تواند رابطه میان دوکشور را بهبود بخشد. غافل از اینکه امین‌السلطان به وسیله سفیر ایران در دربار تزار کار او را غیر جدی معرفی کرد و بعد از مدتی که کاری از پیش نبرد ناگزیر شد برای مذاکره با امین‌السلطان به تهران آید و بر حاجی امین‌الضرب وارد شد و گزارش کارهای خود را به امین‌السلطان داد و در انتظار جواب نشست بعد از مدتی انتظار دریافت مرغ به قفس درافتاده است. اطراف او را هم از رفت و آمد خالی کردند تا خوب دماغ سوخته شود. پس از چند ماه امین‌السلطان برای سنجش روحیه او بی سروصدا به خانه حاجی آمد و با سیّد تنها ملاقات کرد. سیّد گله را آغاز کرد و کار به تندی رسید چنان که صدای سیّد از برون اطاق بلند به گوش می‌رسید. امین‌السلطان در حالی که تبسمی بر لب داشت گوش می‌داد و بعد از آن همان گونه که بی سروصدا

Property of ACKU

آمده بود بیرون رفت و دریافت که سیّد آرام و شکسته نشده بلکه تندتر شده است. در ضمن سیّد گزارشی از کار خود را در روسیه به شاه فرستاد که ناگزیر آن را هم به وزیر خود داد. حاجی امین‌الضرب احساس شر و خطر برای سیّد کرد. ترتیبی فراهم آورد که سیّد شبانه برای زیارت به حضرت عبدالعظیم برود و در خانه‌ای که از طرف بستگان حاجی در محوطه بست معین شده بود بماند و به تهران برنگردد. سیّد در این خانه هم راحت ننشست و از دوستان خود هر شب پذیرایی می‌کرد و آنها را به پافشاری و ایستادگی در برابر ظلم دعوت می‌نمود. فشار حکومت کم‌کم دور او را طوری خالی کرد که عارف خادم او یا میرزا ابوتراب ساوجی پس از سه سال که در انتظار بازگشت و دیدار سیّد در تهران به سر برده بود، ناگزیر از مفارقت او شد و به بیروت رفت. میرزا لطف‌الله خواهرزاده‌اش که در سفر اول از خدمت حاجی دایی جدا نمی‌شد. بالاجبار از وی کناره جست در چنین وضع خسته کننده‌ای حاجی سیاح که با امین‌السلطان بی‌ارتباط نبود به دیدار او رفت و خواهش صبر و سکون و سکوت کرد. ولی سیّد نپذیرفت. برخی از دوستان سیّد به شبنامه نویسی پرداختند و یکی از شبنامه‌ها را در خوابگاه شاه افکنده و او را مضطرب کردند.

سر دروموند ولف سفیر انگلیس در تهران که در دیدار لندن هنگام سفر سیّد در ۱۳۰۲ برای رسیدگی به کار مصر او را دیده و سنجیده بود و از ناحیه او خاطر جمع نبود از امین‌السلطان که وجود خود را در اختیار ولف نهاده بود خواست سیّد را از ایران بیرون کنند. روز ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ موقرالسلطنه پسر کشیکچی باشی با جمعی از غلامان سوار پارکابی از زیردستان کشیکچی باشی پدرش روز روشن برای دستگیری سیّد به حضرت عبدالعظیم رفتند. سیّد از خانه به حرم رفت و در کنار محجر مقبره بست نشست. غلامان وارد حرم شدند و از همان نقطه که پنج سال بعد ناصرالدین‌شاه به تیر زده شد سیّد را گرفتند و کشان‌کشان تا دارالحکومه زاویه آوردند و بر یابو۴یی سوار کردند و به سوی قم با عده‌ای از غلامان فرستادند، ولی از قم به بعد او را با وضع ملایمتری به سوی کرمانشاهان فرستادند. در کرمانشاهان حاجی امین‌الضرب ترتیبی فراهم کرد که به صورت آبرومندتری از مرز خارج شود و به بغداد

Property of ACKU

برود (تصادف عجیب اینکه ناصرالدین شاه در همان محل به سال ۱۳۱۳ کشته شد میرزا علی اصغر خان در ۱۳۲۵ هنگام خروج از مجلس تیر خورد و مُرد و موقرالسلطنه را مجاهدین در سال بعد از آن در ۱۳۲۷ در میدان توپخانهٔ تهران به دار آویختند).

سیّد چند روزی در بغداد بماند و به فشار کارگزار ایران به بصره رفت تا از آنجا به خارج سفر کند. چون پول برای بلیط کشتی نداشت توقف او در بصره طول کشید. هدایت پاشای طرابلس شامی از مأمورین عالی مقام عثمانی در بصره از وضع او آگاه شد و به کمک برخی از مشایخ بصره مبلغی برای خرید بلیط و خرج سفر او فراهم کرد و سیّد در جناح حرکت بود که سیّد علی اکبر فال اسیری (از منسوبان میرزای شیرازی) که از طرف قوام شیرازی تبعید شده بود به بصره رسید. سیّد جمال حضور او را فوزی شمرد و وسیله فراهم آورد که حاجی سیّد علی اکبر حامل سئوالی درباره کمپانی رژی باشد که اسباب تبعید حاجی سیّد علی اکبر شده بود حاجی سیّد علی اکبر به تشویق سیّد جمال‌الدّین کار خود را کرد و فتوای حرمت تنباکو سبب دردسر بزرگی برای شاه و وزیر و انگلیس شد. دولت ایران بعد از خروج سیّد از مرز بر کار خود نادم شد و در صدد برآمد از عثمانی برگرداندن او را به ایران بخواهد و مکاتبه به صدور دستوری به متصرف بصره منجر شد که سیّد را به بغداد برگرداند. هدایت پاشای مزبور بوسیله‌ای مستحضر شد و قبل از اینکه حکم تلگرافی در مرحله اجرا قرار گیرد، سیّد را با خبر ساخت تا بر کشتی آماده حرکت به اروپا مربوط به کمپانی انگلیسی بنشیند و روانه شود. وقتی مأمورین در صدد اجرای حکم برآمدند او در کشتی انگلیسی بود که از بندرگاه بیرون رفته و از حوزه اجرای حکم خارج بود.

سیّد در اوایل ذیقعده ۱۳۰۸ عازم اروپا شد، هنگام عبور از کانال سوئز مکتوبی به شیخ محمد عبده نوشت و از حال خود او را خبردار ساخت که عین این مکتوب در میان آثار شیخ موجود است. سیّد یکسره در لندن پیاده شد و با ملکم خان که تازه از سفارت عزل و خلع درجات سیاسی شده بود ملاقات کرد و در تحریر قانون به او کمک کرد و یکی از آشنایان هندی را وادار ساخت مجلّه ضیاءالخافقین را به عربی

Property of ACKU

منتشر سازد. سیّد مکاتباتی به عربی برای مراجع تقلید و علمای شیعه در عتبات و شهرهای بزرگ ایران نوشت و مفاسد دستگاه استبدادی شاه و وزیرش را با مظالمی که در توقیف و تبعید به او رفته بود شرح داد. آنگاه این مکتوبها را با مطالبی نظیر آنها در ضیاءالخافقین هم درج کرد. ضمناً در یک مجلس سخنرانی که در لندن تشکیل شد داستان ستم شاه و وزیر را به پشتیبانی مأمورین انگلیسی برای برخی از افراد مؤثر نقل کرد. ولف در این اثنا به لندن خواسته شد و برخی آن را به حساب تبلیغات سیّد گذاردند. در صورتی که شکست مأموریت ولف در اثر شکست قضیه تنباکو صورت گرفت که دست سیّد در تهیه مقدمات صدور فتوای آن بی‌اثر نبود. مقاله‌ای هم در «قرن نوزدهم» از معروفترین مجله‌های سیاسی لندن نوشت و اوضاع ایران را به نحو مؤثری تشریح کرد که شامل مصائب وارد بر او هم می‌بود.

علاءالسلطنه سفیر ایران در لندن و حسین قلی خان نواب رایزن سیاسی او کوشیدند تا دولت انگلیس موجبات تعطیل جریده مزبور را از راههای قانونی فراهم آورد و قلم سیّد را خاموش ساختند. مقارن این اوضاع سلطان عبدالحمید عثمانی درصدد برآمده بود آن اندیشه‌ای که سلسله جنبان حرکت نخستین سیّد جمال‌الدّین از نجف در سال ۱۲۸۱ بود یعنی اتحاداسلامی را بعد از سی سال به صورت تازه‌ای احیاء و اجرا کند و از ابوالهدی صیادی مشاور مذهبی خود خواست تا با سیّد در این باب مکاتبه کند و او را به اسلامبول فراخواند تا دخیل در این حرکت باشد. سفیر عثمانی در لندن هم حامل پیامی از طرف عبدالحمید شد که سیّد را از شرّ توطئه‌های مشهود آن عصر خاطر جمع سازد. در نتیجه سیّد بار دیگر از تجربه‌های گذشته خود نتوانست طرفی بربندد و به دام فریب سیاستمداران غدار افتاد. سیّد با قلبی آکنده از کینه و بغض شاه و وزیر ستمگر از لندن به اسلامبول آمد و مورد قبول و توجه کامل سلطان قرارگرفت. در عمارات دولتی به او محلی دادند و مجلس او محل اجتماع عناصر فاضل و متجدد و ترقی‌خواه قرار گرفت که در زیر سرپوش اتحاد اسلامی مطلوب عبدالحمید، وسیله اجتماع بی‌دغدغه‌ای را یافته بودند. در میان آنها ایرانی ترک عرب هندی تاتار و بربر و افغان وجود داشت. شاگردان یا ارادتمندان در پیرامون سیّد حلقه در حلقه می‌نشستند تقدم

Property of ACKU

مکانی یا متقدمین در کمال بود. این سرعت نفوذ، ابوالهدی را که ذاتاً مردی دسیسه‌باز و خودپسند بود آزرده کرد و در صدد آزار سیّد برآمد. طرفداری مخالفین صیّادی از سیّد اثر تضریب او را خنثی می‌کرد. مریدان ایرانی سیّد که به مناسبت شرکت سیّد در کار اتّحاد اسلام طرفدار این اندیشه شده بودند به نامه‌نویسی برای علما و رجال ایران و عتبات پرداختند و از مردان سرشناس درخواست همکاری می‌کردند. پستخانه ایران این نامه‌ها را به صاحبانشان نمی‌داد و برخلاف امانت به امین‌السلطان مـی‌رسانید. در نتیجه شاه را نسبت به آینده‌اش متوحش کردند.

امین‌السلطان سفیر ایران در روسیه را به اسلامبول فرستاد که در کار مبارزه با سیّد سابقه تجربه داشت و مـورد اعـتماد خـاص او هـم بـود. عـلاءالمـلک تـوانست از کاپیتولاسیون اسـتفاده کـند و بـرای مـیرزا آقـاخان و شـیخ احـمد و مـیرزا حسـن خبیرالملک که با علاءالملک سرسازش نداشتند اسباب زحمت فراهم آورد. در این اثنا میرزا رضای کرمانی که از ۱۳۰۴ در تهران مرید فدایی سیّد شده بود و در ۱۳۰۸ آخرین فردی بود که از او نگهداری می‌کرد برای دیدن او به اسلامبول آمد و پس از چندی اقامت به‌تهران برگشت. میرزا رضا که از ضعف ارتباط سیّد با سـلطان خـبری نداشت در بازگشت شاه را در حضرت عبدالعظیم به قتل رسـانید (۱۳۱۳) و فـوراً دستگیر شد. در استنطاق از ارتباط خود با سیّد جمال‌الدّین به صراحت سخن گـفت. امین‌السلطان موقع را برای کینه کشی از سیّد جمال مغتنم شمرد و به تنظیم مدارک برای اثبات تابعیت و مجرمیت سیّد پرداخت و اوراق استشهادنامهٔ اهل اسدآباد و اقارب سیّد را به اسلامبول فرستاد. در ضمن مذاکرات محرمانه‌ای حاضر شدند در بعضی از اختلافات موجود میان دو دولت به شرط تحویل سیّد به ایران، جانب ایرانی به نـفع عثمانی تن در دهد. سیّد که در کشیدن سیگار تند و نوشیدن قهوه و چای داغ همیشه انگشت نما بود در این حیث و بیص به سرطان فک مبتلی شد. جراح سلطان استخوان فک او را عمل کرد، ولی قطع ماده فساد نشد و دوباره اسباب شدت بیماری او شد. پیش از بروز این مرض موضوع تسلیم سیّد به ایران مراحل خود را پیموده بود، سیّد وقتی به وسیله افراد طرفدارش از جریان آگاه شد به عبدالحمید عهدی را که درباره

Property of ACKU

حفظ جان او قبل از قبول دعوت کرده بود یادآوری کرد غافل از اینکه در عالم کون و فساد هرگز به پیمان ستمکاران و مستبدان و سیاستمداران اعتمادی نبوده و نیست.

سیّد وقتی از همه جا مأیوس شد و به او خبر رسید که یاران ایرانی او را هم از طربوزان به تبریز فرستاده‌اند دریافت که پس از الحاقِ بدانها باید مرگ را در تبریز استقبال کند لذا به وسیله امیر شکیب ارسلان از یاران لبنانی خود وسیله‌ای فراهم آورد تا سفارت انگلیس به طور غیر مترقب و بی‌سابقه به عنوان حمایت فوری از یک تبعه افغانی مظلوم، مجبور به دخالت در قضیه گردد اما برای این دخالت جز عنوان افغانی تنها در دنبال اسم هیچ دلیلی نداشت. مکاتبه و گفتگوهای تلگرافی برای تشخیص تابعیت واقعی سیّد شروع شد و حکومت انگلیس هنوز مدرک مثبتی در دست نداشت که جوابگوی اعتراض و دلائل مستحکم دولت ایران و عثمانی باشد. این کشمکش سیاسی میان تهران و اسلامبول و لندن چند روز ادامه داشت، در صورتی که روح امیر عبدالرحمن خان که سیّد را در سال ۱۲۸۵ در پیش امیر اعظم خان عموی خود دیده بود می‌شناخت، در کابل از این جریان خبری نداشت تا آنکه تلگراف خبر مرگ سیّد جمال‌الدّین از طرف سفیر انگلیس در اسلامبول به وزارت خارجه لندن رسید و پرونده مناقشه و مذاکره را مختومه اعلام کرد. سفیر ایران هم که پرونده قطوری از اسناد و مدارک متعدد بر ایرانی بودن و محرک مجرم بودن سیّد جمال برای ارسال به باب عالی گرد آورده بود با اعلام خبر کوتاه و ساده مرگ او در روزنامه‌ها ناگزیر شد آن را به بایگانی سفارت بفرستد و ضبط کند. پرونده کلانتری هم که در این باب در ضبطیه اسلامبول فراهم آمده بود هم اینک در بین اسناد قصر یلدوز وجود دارد، که یکی از رجال سرشناس دمشق مدعی دیدن آن بود. سیّد جمال‌الدّین در شوال سال ۱۳۱۴ هـ.ق به سن شصت سالگی قمری یا پنجاه و نه سالگی شمسی در عمارت سلطنتی اسلامبول که شکوه خارج آن بیننده را می‌فریفت مانند محبوس غریبی جان سپرد روز بعد مأمورین ضبطیه تابوت را بی سروصدا از آن عمارت بر دوش چهار باربر به گورستان مشایخ محله بردند و دفن کردند. بعد از چند روز خبری دروغی در برخی از مطبوعات عثمانی و مصر منتشر شد که با تشییع محترمانه بسیار با شکوهی که

Property of ACKU

نماینده قصر هم در آن شرکت کرده بود به خاک سپردند. از شریف عبدالله پسر فضل پاشای علوی ظفاری که آن وقت نزدیک به سرای سیّد در اسلامبول سکونت داشت، در طرابلس شام شنیدم که پدرش صبح آن روز می‌خواست برای عیادت به منزل سیّد برود و در راه این منظرهٔ غم‌انگیز را دید و تاگورستان با پلیس و باربران همراه رفت و فاتحه‌ای نثار روح او نمود.

شیخ محمد عبده مفتی مصر و سعد زغلول پاشا ولقانی و هلباوی در مصر خبر را نشنیده گرفتند و از آن بیم داشتند که تذکار سابقه روابط با سیّد کارهای رسمی معتبر ایشان را در مصر اخلال کند و ساکن قصر الدوباره را از این بابت ناراضی سازد.

سیّد مردی بود که موضوع حکومت مردم بر مردم را در پشت سر دولت و سلطنت برای پیشرفت عالم اسلام لازم می‌دانست و هنگام اقامتهای دراز و کوتاه مدت در مصر و عثمانی و ایران از کوشش در این کار مضایقه نکرد. غالب رجال سیاسی مصر و عثمانی و ایران که در نهضت افتخار انتساب به افکار او را داشتند. سیّد از ۱۲۸۱ هـ. ق ۱۳۰۷ هـ. ق با نفوذ حکومت انگلیس مقابله و مبارزه می‌کرد ولی سوء تدبیر امین‌السلطان طوری در روحیه او اثر گذارد که از ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳ بیشتر، دربار تهران را هدف انتقاد قرار داد و ناچار شد این حمله را در لندن بر ضد شاه آغاز کند.

سیّد برای احتراز از حوادث سعی می‌کرد پیش آشنایان مجهول بماند چنان که خفیه نویسان کابل در طول مدت توقف او نتوانستند به اسم و رسم و تابعیت او پی ببرند ولی خبری که از او کاملاً شناخته بود مخالفت او با سیاست انگلیس در شرق بود.

محمد محیط طباطبایی

اسفند ۱۳۵۹

Property of ACKU

نقش سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

در بیداری ایران و مشرق زمین

چندی پیش در ضمن خطابه‌های «سیّد حسن تقی زاده» سیاستمدار دانشمند راجع به تاریخ مشروطه ایران برای برخی از مستعمین سوء تفاهمی به وجود آمد که حقی از سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی تضییع شده است. ناطق محترم چهل سال پیش در مقاله بسیار محققانه‌ای که در روزنامه کاوه در برلین انتشار یافت و تاکنون اساس غالب رسایل و مقالات دیگری بوده است که به فارسی درباره سیّد تنظیم شده است و همچنین در مقاله دیگری که چند سال پیش در یکی از مجموعه‌های چاپ تهران به چاپ رسید[1] حق پیشقدمی و رهبری سیّد جمال‌الدّین را در نهضت آزادیخواهی ایران ادا کرده است. اکنون از بیم آنکه این سوء تفاهم شاید در ذهن برخی از نوخاستگان یا نوخواهان سوء تأثیری ببخشد، این‌جانب مجملی از سوابق خدمات سیّد جمال‌الدّین را در راه نهضت سیاسی و فکری ایران و کشورهای دیگر خاور زمین، ضمن این رساله به استحضار خوانندگان محترم می‌رساند.

باید در نظر داشت که قسمت مهمی از این مطالب چون نخستین بار است که به زبان فارسی انتشار می‌یابد قابل امعان نظر اهل تحقیق می‌باشد.

***

---

۱. مجموعه این مقالات به شکل کتابی مستقل در سال ۱۳۴۸ با مقدمه‌ای از اینجانب در تبریز از طرف کتابفروشی سروش انتشار یافت. (خسروشاهی)

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی در اواخر زمان عبدالعزیز وارد اسلامبول شد. نهضت فکری ترکان عثمانی در آن روز آغاز شده و مقدمات تأسیس نخستین مشـروطه و تدوین دستور اول حکومت عثمانی فراهم آمده بود.

سیّد برای اینکه بتواند در مسجد سلطان احمد عنوان مدرسی پیدا کند، گفت من افغانی و حنفی هستم و توانست رضایت مقامات رسمی ترک را در اشتغال به تدریس فراهم آورد. ایام توقف در «اسلامبول» با تشکیل دارالفنون عثمانی و مدیریت خواجه تحسین افندی نخستین مدیر دارالفنون، مقارن اتفاق افتاد و درسهای شبانه دارالفنون برای مستمعین آزاد که غالباً «خواجه تـحسین» در ایـراد آن شـرکت داشت. سـیّد را مجذوب تعلیمات جدید اروپایی قرار داد. مقدمه اطلاّعات سیّد بر حکمت طبیعی و الهی مباحث علوم طبیعی جدید را به ذوق او نزدیک می‌ساخت و در این رشته از کار فکری به اندازه‌ای پیشرفت یافت که «خواجه تحسین» از وجود او در اثنای تدریس خود استفاده می‌کرد. هنگام امتحان مربوط به اخـتلاط هـوا از اکسـیژن و ازت کـه پرنده‌ای را در سالن دارالفنون زیر سرپوش بلوری قرار داده بودند، سیّد جمال‌الدّین در پشت میز تدریس، دستیار «خواجه تحسین» بود.

جنبش آزادی فکری از همان سالن تدریس دارالفنون اسلامبول آغاز گشت و باب عالی برای خفه کردن نهضت جدید دارالفنون را تعطیل کرد. او «خواجه تحسین» که پس از طی تحصیلات مذهبی در اسلامبول به عنوان پیشنماز سفارت عثمانی پاریس، مدتها در اروپا زیسته و کسب علم و فضیلت کرده بود، خانه‌نشین و ممنوع از فعالیت فکری شد.

سیّد جمال‌الدّین دوست و دستیار او که در «مسجد سلطان احمد» مبادی فلسفه به طلاب قدیم تدریس می‌کرد، ضمن بحث در موضوع (کار) و صناعت، نکته‌ای ایراد کرد که مورد انتقاد شیخ‌الاسلام حسن افندی و هواخواهان او قرار گرفت و ناگزیر از ترک اسلامبول و اقامت در قاهره شد.

سیّد در «قاهره» نیز به کار تدریس فنون حکمت پرداخته زمینه فکری مردم را در اینجا برای قبول تحول از «اسلامبول» ساده‌تر و آماده‌تر یافت و درسهای روزانه خود

Property of ACKU

را با مجالس شبانه مسامره و شب‌نشینی ادبی در «قهوه‌خانه انتوان» توأم ساخت.

طبقه‌ای از جوانان که مرغ اندیشه آنها درون قفس تعلیمات قدیمهٔ محدود جامع‌الازهر خسته شده و در اندیشه آزادی و پرواز بود، گرد او فراهم آمدند و سیّد جمال‌الدّین متدرجاً تحت تأثیر افکار سیاسی محور کار خود را در تدریس فنون حکمت به تربیت جوانان برای زندگانی سیاسی نو منحرف ساخت.

سیّد در این موقع حالت یک مرد سیاسی پرجوش و خروشی را پیدا کرده بود که از همه اسباب و وسایل موجود برای پیشرفت منظور یا نظریه خویش؛ می‌خواست استفاده کند.

این فعالیت سیاسی سیّد که درون لفافهٔ تدریس حکمت و مسامرهٔ ادبی پوشیده بود، هسته مرکزی نهضت سیاسی مصر را برای کوتاه کردن دست استبداد خدیو و ستیزه‌جویی با مقاصد استعماری دول غرب و برآوردن سطح استعداد سیاسی فلاح‌زادگان «مصر» جهت شرکت در مسئولیت اداره کشور خود، مهیا می‌ساخت.

سیّد بعد از یک مبارزه دامنه‌داری که شرح آن دراز است، محکوم به تبعید از «مصر» به ایران، شد ولی کتابخانهٔ او به ایران آمد و خودش در بندر بمبئی از کشتی پیاده شد. سیّد مانند معماری که ساختمانی را در شهری به پایان نیاورده در محل دیگر طرح بنای تازه می‌افکند، در هندوستان کار خود را آغاز نمود و از بیم آنکه هدف تکفیر مشایخ! قرار گیرد رسالهٔ نیچریه را در ردّ طبیعیون نوشت و در حیدرآباد چاپ کرد و به ایران و عراق و شهرهای هندوستان فرستاد تا گرفتاری مصر از بابت عقیده تکرار نشود. حیدرآباد در موقع توقف او پناهگاه جوانان روشنفکر مسلمانی شده بود که در پنجاب و اوده و بنگال مورد تعقیب مقامات سیاسی انگلیس قرار گرفته بودند و از کرم و حمایت سالار جنگ در امان بودند. رواج کامل زبان فارسی در حیدرآباد به سیّد مجال شرکت در فعالیتهای عقلی و تهییج افکار عناصر ناراضی را می‌داد.

برای این کار یکی از جوانان تازه مرید خود را که محب حسین نام داشت به تأسیس مجلّه‌ای برانگیخت که خود مقاله‌های آن را به فارسی می‌نوشت ولی سایر مقالات آن را که غالباً بحث در مسائل علمی و اجتماعی بود، به زبان اردو بر عهده

Property of ACKU

مریدان قرار داده بود. این مجلّه در تمام مدت توقف سیّد در حیدرآباد انتشار می‌یافت و در دو جبهه، مبارزه برضد اوضاع روز را اداره می‌کرد. یک: مبارزه با دوام استعمار غربی در هند و دوم مبارزه با طرز فکر سیّد احمدخان که طرفدار همکاری و سازش با انگلیسها بود. تا آنکه سالار جنگ به «سیملا» احضار شد و مقامات حکومتی «هند» او را ناگزیر از دستور تبعید سیّد و تعطیل «معلم شفیق» کردند. سیّد از حیدرآباد به کلکته رفت و در آنجا زمینه تازه‌ای برای فعالیت سیاسی خود بدست آورد.

«لور دریبون» نایب‌السلطنه در اندیشه ایجاد همکاری میان عناصر متنفذ محلی و حکومت انگلیس بود و این همکاری مقدمه ناسازگاری میان عناصر آزادیخواه هندو و مسلمان را زمینه‌سازی می‌کرد. سیّد در بحران این کشمکش به کلکته رسید و با طبقه جوان ناراضی مسلمان ارتباط پیدا کرد و آنان را به همکاری با هندوها برای مقاومت مثبت و مبارزه با انگلیسها تشویق نمود.

خطابه‌ای را که به فارسی در مدرسه عالیه کلکته خواست ایراد کند و مقامات سیاسی از ایراد آن ممانعت به عمل آوردند در یک سالن عمومی شهر، که فعلاً محل کافه‌ای در کلکته است، ایراد کرد و در آن مسلمانان و هندوان را به همکاری نزدیک دعوت نمود. سیّد در کلکته تخم همکاری میان مسلمانان و هندو را کاشت ولی خود نیز در آنجا تحت تأثیر فکر اتحاد اسلامی هند قرار گرفت و بقیه عمر را روی این اندیشه کار می‌کرد.

ارتباط سیّد با مسلمانان روشنفکر و متمول هند او را برای ایجاد یک مجلّه سیاسی مهم عازم اروپا ساخت و با کمک خیرخواهان هندی «العروة‌الوثقی» در پاریس منتشر شد و شیخ محمد عبده را که از دست پروردگان روزگار توقف مصر او بود، برای همکاری در نشر مجله دعوت کرد. باید در نظر داشت تخم نهضتی که سیّد در مصر افشانده بود انقلاب عرابی‌پاشا را به وجود آورد و «محمد عبده» که از همکاران نزدیک «اعرابی» بود و از «مصر» به لبنان تبعید گردیده بود در این موقع مقیم بیروت بود.

العروة‌الوثقی بیشتر بر روی سه اصل: اتحاد مسلمانان، مخالفت با انگلیس، اصلاح

Property of ACKU

وضع داخلی ممالک اسلامی، انتشار می‌یافت. اثر این مجله که مقالات آن در کشورهای عربی روح جوانان را به جنبش درمی‌آورد و ترجمه مقالات آن در جراید «ایران» و «هند» مردم را با افکار مدیرش انس می‌داد، در مدت یک سال آشوبی در سراسر مشرق زمین تولید کرد و موجبات تعطیل آن از طرف دول ذی‌نفع فراهم آمد سیّد به بوشهر آمد و خواست از راه جنوب ایران به عربستان برای تهییج «وهابیان» برود.

اعتمادالسلطنه که با افکار او و از راه عروة‌الوثقی آشنایی یافته بود شاه را تشویق نمود که تلگرافی او را به تهران بخواهد. سیّد به تهران آمد. درراه مدتی را در شیراز و اصفهان درنگ کرد و با مردم هر محلی تماس فکری پیدا کرد و مدت کوتاهی را که در تهران می‌زیست گرچه بیشتر با عناصر مرتبط با حکومت وقت مربوط بود، ولی باز تا جایی که می‌توانست، به بیداری افکار خفتگان این وادی پرداخت.

شاه، امین‌الضرب را وادار کرد که این مهمان خطرناک خود را از راه روسیه به اروپا برگرداند و «حاجی امین‌الضرب» سیّد را به روسیه برد و خود به «پاریس» رفت سیّد در «روسیه» با مسلمانان ستم دیده و محروم از آزادی تماس پیدا کرد و مدتی را که در مسکو می‌زیست تاتارها و تاجیکها و قفقازیها از مجلس افاده او بهره می‌بردند و به ایجاد وسایل چاپ و نشر کتب و جراید و تأسیس مدارس رهبری می‌شدند، تا آنکه ناصرالدین شاه هنگام سفر سوم به «اروپا» از «روسیه» گذشت و به پاریس و لندن رفت سیّد در پترسبورگ با برخی از همراهان شاه تماس گرفت و وضع روحی و فکری آنان را سنجید. این قره نوکرهای کهنه کار دربار قاجاریه، او را به اشتباه افکندند و سیّد تصور کرد که ماده فکری در ایران برای تحول وضع آماده شده، در صدد مراجعت به ایران برآمد. ضمناً مقامات روسی را نهفته وادار کردند که وسیلهٔ اخراج او را از کشور خود فراهم آورند.

تذکرهٔ اقامت او در «روسیه» به پایان رسیده بود و سفارت ایران در «پترسبورگ» با تجدید آن روی موافقت نشان نمی‌داد و پلیس روس هم مقررات خود را دربارهٔ منع اقامت می‌خواست اجراء کند! سیّد پیش از بازگشت «ناصرالدین شاه» از اروپا، روسیه

Property of ACKU

را ترک کرد و به اتریش آمده در وینه با شاه و همراهان او ملاقات کرد. شاه او را مأمور مذاکره با مقامات روسی نمود و به عنوان مأموریت سیاسی با گذرنامه دیپلماسی به پترسبورگ بازگشته دو ماه در آنجا ماند و مذاکره مقدماتی خود را با موفقیت کامل با وزارت امور خارجه روسیه پایان داد و به ایران بازگشت.

سیّد در نتیجه ملاقات محرمانه چندتن از درباریان «ناصرالدین‌شاه» در پترسبورگ قبلاً به این اشتباه افتاده بود که اگر به تهران برسد دم گرم او کانون مردم تهران راگرم و روشن خواهد کرد. اعطای مأموریت سیاسی و موفقیت او در تهیه زمینه یک سازش سیاسی تازه میان ایران و دولت روسیه، او را در این اشتباه تازه قویتر ساخته بود همین که به تهران رسید مانند مرغی که با پای خود به قفس درافتد، گرفتار شد. «سر دروموند ولف» رقیب سیاسی او هم در همین اثناء به سفارت انگلیس در تهران آمده و «امین‌السلطان» را تحت جاذبه تعلیمات خود قرار داده‌بود.

سیّد با وجود محدودیتهایی که بر او تحمیل می‌شد، در «تهران» و بعد در زاویه حضرت عبدالعظیم با عناصر روشنفکر و ناراضی ارتباط پیدا نموده مردم را بر ضد وضع روز تحریک می‌کرد. تبلیغات علنی او بر ضد اوضاع روز در تهران سبب شد که «میرزا علی اصغرخان» خود یک روز به تنهایی او را در خانه «حاجی امین‌الضرب» ملاقات کند و با زبان خوش از او بخواهد که دست از تحریکات! بردارد. سیّد حضوراً با عبارات درشت «امین‌السلطان» را رنجاند و پس از چند روز که دستور دستگیری او از طرف شاه داده شد؛ خود به زاویه حضرت عبدالعظیم پناه برد و «بست» نشست.

حاجی امین‌الضرب به وسیله «معتمدالتولیه» وسایل آسایش او را در خانه‌ای مجاور صحن که جزو منطقه و حریم بست محسوب می‌شد آماده ساخت. عناصر ناراضی و همچنین جاسوسهای دربار امین‌السلطان او را احاطه کردند و سیّد هم در نتیجه این پیش‌آمد، چنان برآشفته و عصبانی شده بود که از گفتن هیچ سخنی پروا نداشت.

مرحوم «فروغی» روایت می‌کرد که شبی را با پدرش برای دیدار سیّد جمال‌الدّین به زاویه رفته بودند و سیّد در باب نشر جراید و تدوین و ترجمه کتب سودمند «ذکاء

Property of ACKU

الملک» او را تشویق کرد و همین امر باعث شد که بعدها وقتی پلیس تهران هواخواهان سیّد را می‌گرفت، مزاحم «ذکاء الملک» شد و او هم از تهران گریخت تا آنکه «اعتمادالسلطنه» و «امین‌السلطان» واسطه کار او شدند و بی‌تقصیری او ثابت گشت و از تعقیب نجات یافت.

سیّد در این دوره توقف تازهٔ تهران خود تکان شدیدی به افکار عمومی داد. در اوایل ایام وصول به تهران شبی را در منزل «انتظام‌السلطنه» مهمان بود، عده‌ای از رجال دولت هم حاضر بودند و در نتیجه حرارت سخن او یکی از حضار ــ گویا وزیر دفتر ــ می‌گوید: «ما به دستور آقا ما همه باید فردا صبح سلاح برداشته و در راه تأمین نظریات شما خود را به هلاکت رسانیم!

مرحوم همایون سیاح می‌گفت: پدرم حاجی سیاح نقل می‌کرد چند شب پیش از بیرون کشیدن سیّد از بست حضرت عبدالعظیم آخر شب به دیدن او رفتم، دیدم عده‌ای از جواسیس امین‌السلطان او را احاطه کرده‌اند، او هم مانند جعبه آوازی که فنرش در رفته باشد!، پشت سر هم بر ضد اوضاع حرف می‌زد. وقتی حضار رفتند و او با میرزا رضای کرمانی تنها ماند، به او گفتم: «آقاجان اگر به خودت رحم نمی‌کنی به دوستان و میزبان بیچاره خود رحم کن!؟ هر یک کلمهٔ حرف تو همین شب ده کلمه می‌شود و به گوش شاه و صدراعظم می‌رسد!».

ولی سیّد مانند شیر خشمگین به این نصایح توجهی نداشت تا دو روز بعد که موقرالسلطنه پسر کشیکچی‌باشی دربار، با جمعی از غلامان خاصه شاهی! مأمور شدند در وسط زمستان روزی بسیار سرد که حیاط زاویه عبدالعظیم را برف پوشیده بود، سیّد جمال‌الدّین را از درون حرم ـ از همانجایی که ناصرالدین شاه چند سال بعد تیر خورد و مُرد ـ گرفتند و کشان کشان روی زمین، به دارالحکومه زاویه آوردند و هرچه به او آسیب زدند جز دو کلمه «یا عدل» و «یا حکیم» سخنی بر زبان نیاورد، تا آنکه او را سوار یابوی برهنه کردند و با عده‌ای از غلامان به طرف کرمانشاه از راه قم فرستادند.

غلامان اثاثیه و کتب او را در خانه بست غارت کردند تا اسناد او را پیش شاه ببرند،

Property of ACKU

به این قصد که نام دوستان و دست‌پروردگان سیاسی وی را بدست آورند. ولی حاجی امین‌الضّرب پیش از وقت موضوع را دریافته و فرستاده بود تا معتمدالتولیه اوراق لازم را در ببرد. کیف دستی او را که هنوز در دست است، پیش شاه بردند جز چند عینک و روزنامه و مسوده یکی دو کاغذ رسمی و شخصی به خانواده خود در اسدآباد چیزی در آن یافت نشد.

«امین‌السلطان» از این پیش آمد که نتوانست با دستگیری سیّد مخالفین دیگر خود را بکوبد بسیار ناراحت شد و به دوست او «حاجی امین‌الضّرب» دستور داد که در راه تبعید وسایل سفر سیّد را فراهم آورد و از قم به بعد او را تحت الحفظ و با احترام تا سر حد بردند، در کرمانشاه تصادفاً مجلس ملاقاتی تشکیل شد و با وجودی که او یک تبعیدی بود باز از رفتار شاه و وزیرش انتقاد کرد و این امر سبب تشدید مراقبت در بقیه راه تبعید شد تا آنکه او را به بغداد رسانیدند و تحویل مأمورین عثمانی دادند.

سری پاشا متصرف بغداد که از رجال روشنفکر و ادیب عثمانی بود، می‌خواست سیّد را محترمانه در بغداد نگاه دارد، ولی مذاکرات و موافقتهای سیاسی میان تهران و اسلامبول سری پاشا را برخلاف میل خود مجبور کرد که پس از یکی دو روز توقف محدود و زیر نظر، وسیلهٔ سفر سیّد را به بصره فراهم آورد تا از آنجا به خارج برود.

«هدایت پاشا» متصرف بصره دستور تلگرافی از اسلامبول دریافت کرد که سیّد را به خرج خودش به خارج اعزام دارد ولی سیّد به واسطه تهی‌دستی و بی‌پولی و فراهم نبودن وسایل سفر نتوانست عزیمت کند و شش هفت ماه در «بصره» ماند. متصرف بصره سیّد را در رفت و آمد و گفت و شنید آزاد گذارد و سیّد آنجا را مرکز فعالیت تازه خود قرار داد و جوانان عراقی ناراضی دائماً با او در تماس بودند و مأمورین روشنفکر عثمانی از برکت افکار او بهره‌مند می‌شدند.

«شیخ عبدالقادر مغربی» نایب رئیس فرهنگستان عرب در «دمشق» برای من حکایت کرد که یکی از همشهریان او و از مردم «طرابلس» شام، آن وقت در بصره قاضی عدلیه بود و با سیّد آمیزش داشت، او از روشنفکری و شجاعت و صراحت او چنان متأثر شده بود که می‌گفت در عالم اسلامی مردی همتای سیّد جمال‌الدّین وجود

Property of ACKU

نداشته است. سیّد از «بصره» جریان مخالفت با شاه و «امین‌السلطان» را به خوبی می‌توانست اداره کند. قضیه انحصار دخانیات و تشکیل شرکت خارجی برای این کار، به پیشرفت نظریات سیاسی او کمک شایانی می‌کرد. دوستان او در تهران پیوسته با انتشار شبنامه‌ها مردم را به ضدیت با ناصرالدین شاه و امین‌السلطان تحریک کردند، تا آنکه «سیّد علی اکبر فال حصیری شیرازی» داماد مرحوم میرزای‌شیرازی به جرم مخالفت علنی با انحصار دخانیات از طرف قوام شیرازی به بصره تبعید شد.

سیّد ملاقات او را برای پیشرفت نظریات خود فوزی عظیم دانسته و در وجود «سیّد علی‌اکبر» چنان رسوخ پیدا کرد که توانست به واسطه او «آیةالله شیرازی» را به صدور فتوی بر ضد انحصارات دخانیات وادار کند.

وقتی فتوای «الیوم استعمال توتون و تنباکو در حکم محاربه با امام زمان است» انتشار یافت، امین‌السلطان و ناصرالدین شاه از خواب غفلت بیدار شدند و دریافتند عجب اشتباهی در تبعید سیّد به خارج ایران مرتکب شدند و در صدد برگرداندن او به ایران برآمدند. باب مذاکرات سیاسی با باب عالی اسلامبول برای اعاده سیّد جمال‌الدّین به ایران باز شد، تا آنکه باب عالی سرانجام با درخواست دولت ایران برای برگرداندن سیّد به ایران موافقت کرده دستور تلگرافی به بصره صادر شد که سیّد را فوراً به بغداد اعزام دارند.

نیک نفسی یک تن مأمور ترک شریف و روشنفکر در «بصره» سیّد را از خطر اعزام به تهران و کشته شدن به دست دژخیمان استبداد ایران نجات داد.

تهران، اسفند: ۱۳۳۷

Property of ACKU

کوششهای سیّد جمال‌الدّین

برای بیداری رهبران مذهبی

Property of ACKU

مرحوم «عبدالقادر مغربی» که در سال هزار و سیصد و ده قمری خود فیض محضر سیّد جمال‌الدّین را در اسلامبول درک کرده بود از قول «عبدالحمید رافعی طرابلسی» قاضی بصره نقل می‌کرد: چون توقف سیّد در بصره به طول انجامید و فعالیت او بر ضد حکومت استبدادی ایران آشکارا گردید، ناصرالدین شاه در صدد برآمد او را به ایران برگرداند و سزای کردار او را در کنارش بنهد. به دربار عثمانی نامه نوشت و ارجاع سیّد را به ایران، به ادعای این که او تبعه ایران و از مردم اسدآباد همدان است مطالبه کرد.

هدایت پاشا متصرف «بصره» یک تلگراف رمز فوری از اسلامبول دریافت نمود که در آن از اصل و نسب و محل نشو و نمای سیّد جمال‌الدّین و اینکه آیا او ایرانی است یا نه؟ سئوال شده بود. متصرف بصره قاضی مزبور (ناقل روایت) را واسطه این تحقیق قرار می دهد که بدون استحضار سیّد از حقیقت امر تحقیقات لازم را بکنند. سیّد گویی به فراست ذاتی، نکته را دریافته و برای پرهیز از خطر به «رافعی» قاضی طرابلسی گفته بود که او هیچ گونه پیوستگی نژادی به ایران ندارد و شاه چنین انتشاری را می‌دهد که از او انتقام بگیرد و گواه صحت اظهار خود را سابقه عضویت انجمن عالی معارف اسلامبول در عهد وزارت معارف «صفوت» پاشا (۱۲۸۷) آورده بود که سیّد جمال‌الدّین به عنوان «افغانی» در آن انجمن بود. «هدایت پاشا» نتیجه تحقیق را به اسلامبول گزارش می‌دهد.

سیّد در این موقع از خستگی و نقاهت آسیب‌های حضرت عبدالعظیم و رنج سفر راه تهران و قم تا بغداد و بصره بیرون آمده بود و از متصرف اجازه خواست که به داخلهٔ شبه جزیره عربستان سفر کند. متصرف به او وعده داد که از باب عالی برای او اجازه مخصوص بخواهد اما تحصیل اجازه چون میسر نشد، سیّد پیش‌بینی خطر کرده درخواست سفر به اروپا نمود این بار با نیت او موافقت شد، ولی چون سیّد بیش از ده لیره نقد در جیب خود نداشت «هدایت پاشا» شخصاً پانصد لیره و نقیب بصره (پدر طالب نقیب) هم هزار و پانصد لیره تقدیم سیّد کرد و سیّد برای گریز از خطر احتمالی، بی‌درنگ با اولین کشتی که از بندر بصره خارج می‌شد، رهسپار «اروپا» گشت.

دیری نگذشت که از «اسلامبول» دستور تلگرافی برای جلوگیری از حرکت سیّد و اعاده او به «بغداد» برای متصرف رسید، ولی او دیگر درون کشتی بر فراز آب دریا از دسترس مأمورین عثمانی دور و در امان بود. سیّد جمال‌الدّین دو سال بعد که به اسلامبول رفت جویای احوال «هدایت پاشا» متصرف سابق «بصره» شد؛ تا از عهده شکر احسان و همراهی او برآید ولی دریافت که او مرده و خانواده‌ای پریشان و تنگدست بجاگذارده است.

زن و دختر او از حق خدمت و تقاعد شوهر و پدر خود بدین راضی شده بود که نام پسر پاشا را در دفتر (زادگان) یعنی فرزندان اشراف عثمانی برای دریافت کمک معاش دولتی ثبت کنند و با آن موافقت نمی‌شد. سیّد جمال‌الدّین بنا به موقعیت ممتازی که در آن وقت داشت از نفوذ خود برای ثبت نام پسر «هدایت پاشا» در دفتر (زادگان) و برقراری مستمری هشتاد لیره در ماه برای زن و دختر هدایت پاشای نیک نفس، استفاده کرد.

سیّد هنگام مسافرت از بصره به اروپا، وقتی که از ترعه سوئز می‌گذشت مکتوبی به شیخ محمد عبده که تازه از تبعیدگاه «لبنان» به «مصر» برگشته و وضعی آبرومند پیدا کرده بود، نوشت و از او خواست که ابوتراب معروف به «عارف» نوکرش را که سال پیش از تهران به «مصر» و «سوریه» برگشته بود، از سفر وی آگاه سازد. این مکتوب فعلاً در جزو مکاتیب خانواده «محمد عبده» در «عین شمس» موجود است.

Property of ACKU

سیّد مستقیماً به لندن رفت و همین که بدان جا رسید، به تحریر مقالات و ایراد خطابه و نشر اوراق چاپی بر ضد ناصرالدین شاه مشغول شد. سیّد جمال‌الدّین نامه‌ای به ملکه ویکتوریا نوشت و او را از جانبداری سیاست مستبدانه ناصرالدین شاه برحذر داشت. از قرار معلوم در آغاز ورود به لندن، «میرزا ملکم خان» سفیر معزول ایران در انگلیس وارد شده بود و او را در نشر منظم جریده «قانون» کمک می‌کرد.

روزنامه قانون مقالاتی دارد که گرچه انشا فارسی آنها ریخته کلک «ملکم» ولی معانی و افکار همه زادهٔ فکر سیّد جمال‌الدّین است.

سیّد مکاتیبی به زبان عربی در لندن چاپ کرده برای علمای عتبات می‌فرستاد که در برخی از آنها امضای: سیّد ـ سیّد حسینی یا رمز به کار می‌برد و عین این مکتوب‌ها نیز در مجله ضیاءالخافقین (عربی) که به مساعی او انتشار یافته بود، درج می‌شد. سیّد در مدت کوتاهی توانست رابطه میان دربار ناصرالدین شاه و حوزه‌های علمیه سامرا و کربلا و نجف را تیره کند.

داستان انحصار دخانیات پس از مدتی کشمکش بالاخره به نفع سیّد جمال‌الدّین و موافق منظور او به پایان رسید. فتوای مرحوم میرزای شیرازی که بدون شک محصول تمهید مقدمات سیاسی سیّد بود، «شاه» و «امین‌السلطان» را در مقابل هیئت روحانی عتبات و تهران مغلوب ساخت و در ضمن میزان نفوذ روحی علما و تأثیر دخالت مستقیم آنها در امور ملکی به تجربه ثابت گشت. این نکته توجه کامل سیّد را در تبلیغات بر ضد «ناصرالدین شاه» به سوی علمای روحانی معطوف ساخت. نامه‌هایی که او به علما نوشته و سواد بعضی از آنها باقی مانده است، درست به هدف منظورش اصابت می‌نمود و علمای بزرگ را با ذکر دلایل منطقی متوجه اهمیت وظیفه‌ای می‌کرد که حفظ دین و مذهب در برابر ظلم و خیانت و اجحاف و اسراف ایجاب می‌کرد.

این وضع تا آغاز مشروطیت دنباله پیدا کرد و کسانی که در تهران یا عتبات از روحانیون و یا طبقات دیگر مردم پرچمدار مخالفت با دستگاه استبداد قجری می‌شدند، به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت نفوذ تبلیغات سیّد قرار گرفته بودند.

Property of ACKU

بیگانگانی که در این مبارزه سیاسی و اقتصادی شریک شکست شاه و صدراعظم شدند و خدمتگزار مؤثری همچون امین‌السلطان را به عذر عدم حمایت وی هنگام خطر از دست داده بودند، تیغ تیز تبلیغ خود را متوجه سیّد کردند، چنان که مرحوم میرزا ابوالقاسم طباطبایی نقل می‌کرد و بعدها هم این قضیه را از آقایان سیّد هبةالدّین شهرستانی و سیّد محمد صادق طباطبایی برادر آن مرحوم شنیدم: مرد بیگانه‌ای، بلند قد و سفیدرو و موبور و درویش مآب! در لباس جهانگردی همان ایام از هندوستان به عراق عرب آمد در مجالس علما و طلاّب عتبات حاضر می‌شد و از سابقهٔ علاقهٔ خود در سفر دریا با سیّد جمال‌الدّین داستانها می‌گفت و سیّد را بی‌دین و باده‌نوش و بی‌مبالات در مسائل مذهبی معرفی می‌کرد!.

این‌گونه تبلیغات دامنه‌دار بر ضد سیّد جمال‌الدّین در حوزه علمیه سامر علاوه بر شهادت برخی از نوکرهای درباری که سیّد را از بست حضرت عبدالعظیم بیرون آورده و جامه را بر اندام او پاره کرده یا بیرون کشیده بودند بر کفر سیّد، اثر ضمنی خود را بخشید.

مرحوم میرزای شیرازی که از جریان حوادث ایران و تأثیر فتوای خود چندان رضایت نداشت، سیّد جمال‌الدّین را مسئول می‌پنداشت. سیّد پس از آنکه دعوت عبدالحمید را پذیرفت و به اسلامبول آمد خواست در سامرا با میرزا ملاقاتی کند و این سوء تفاهم‌ها را برطرف سازد، اما میرزا وی را نمی‌پذیرفت. مرحوم حاجی میرزا عبدالله صبوحی از قول مرحوم حاجی شیخ عبدالنبی مجتهد نوری نقل می‌کرد که در سفر حج وقتی بر اسلامبول گذشت سیّد او را ملاقات کرد و از او خواست که به هر نحوی میسر باشد وسیله ملاقات وی را با «میرزای شیرازی» فراهم آورد، حاجی نوری وقتی به سامره می‌رسید، در اولین ملاقات که میرزای شیرازی از او می‌پرسد در اسلامبول چه کسی را ملاقات کردی؟ جواب می‌دهد سیّد جمال‌الدّین را دیدم. میرزا می‌پرسد چه می‌گفت و چه می‌خواست؟ او پاسخ می‌گوید تقاضای ملاقاتی از شما دارد و مرا واسطه قرار داده است.

میرزا می‌پرسید: آیا شما این وساطت را پذیرفتید؟ حاجی نوری چون هوا را

نامساعد می‌بیند؛ سخن را به شکل مناسبی موافق میل میرزا شیرازی خاتمه می‌بخشد. این داستان که شیخ بهاءالدین فرزند آن مرحوم نیز در شهر دمشق شام صحت آن را تأیید کرد، نشان می‌دهد اهمیتی را که سیّد جمال‌الدّین به برانگیختن علما و روحانیون برای تحصیل آزادی و درهم شکستن یوغ استبداد می‌داده است.

ناصرالدین شاه در قضیه تنباکو از مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم میرزای آشتیانی که جریان مبارزه را در تهران خوب رهبری کرده بودند سخت رنجیده بود و با وجودی که علی‌الظاهر رنجش خود را نهفته می‌داشت در باطن خواستار وسیله‌ای برای در هم شکستن قدرت «آشتیانی» در «تهران» بود ــ مرحوم «سیّد محمد طباطبایی» پسر «سیّد صادق» را که سالها بود در «سامره» اقامت داشت با احترام فوق‌العاده به تهران آورد و خواست دستگاه «طباطبایی» را در مقابل دستگاه «آشتیانی» علم کند غافل از آنکه مرحوم «طباطبایی» خود نیز از مخالفان استبداد و هواخواه آزادی بوده و از سامره با سیّد جمال‌الدّین ارتباط کتابی داشته و تحت تأثیر افکار آزادیخواهی او درآمده است.

در حقیقت غیر از مرحوم میرزای شیرازی که از بابت موضوع سئوال مهم و جامع سیّد برای صدور فتوای حرمت دخانیات دل آزرده بود، سایر طلاّب و علمای حوزه درس آن مرحوم با افکار و آمال سیاسی سیّد جمال‌الدّین همراه شده بودند و یک دسته از آنها که پس از فوت مرحوم میرزای شیرازی به حوزه نجف انتقال یافتند، در پیرامون آخوند ملا کاظم خراسانی و سایر علمای طرفدار حکومت آزاد و ملّی گرد آمدند و در موقع کشمکش استبداد و مشروطه، اینان از هواخواهان سرسخت مشروطه شدند.

سیّد جمال‌الدّین وقتی از «بصره» به «لندن» رفت در نخستین مقاله‌ای که در مجله قرن نوزدهم انتشار داد نوشت که او اینک از «ایران» می‌رسد و بیش از هر کسی با اوضاع کشور خود آشنایی دارد و به انگلیسها با دلیل و برهان حالی کرد که در شناختن ایران از راه مقامات سیاسی و کنسولی خود دچار اشتباه شده‌اند. سیّد جمال‌الدّین به تعرض انگلیسیها را متوجه این نکته کرد که سودجویان سیاسی و ارباب مصالح

Property of ACKU

خصوصی در انگلیس، نمی‌گذارند حقیقت اوضاع ایران به استحضار اشخاص نوع پرست و آزادی دوست و خیرخواه برسد. فرصت از قول گراهام نقل می‌کند که در یکی از مجالس خطابه سیّد «که گزارش مجملی از آن را نماینده سیاسی ایران به تهران هم فرستاده بود» سوز سخن سیّد حضار را به گریه درآورد.

سیّد در غالب نوشته‌های این دوره خود هدفی جز در هم شکستن ناصرالدین شاه و امین‌السلطان ندارد و از آن افکار بلند مربوط به اتحاد اسلام و مطالب عالی اجتماعی و فلسفی کلی دیگر کمتر ناشی در تحریرات و تقریرات این دوره او دیده می‌شود.

دولت ایران از یک طرف سانسور شدیدی برای جلوگیری از ورود آثار سیّد و «ملکم خان» به ایران برقرار کرد و به وسیلهٔ مأمورین سیاسی خود منظماً گزارش فعالیتهای سیاسی این دو تن را از لندن می‌گرفت و روزنامه‌های فارسی تهران و اسلامبول را به جوابگویی دشنام ملکم و سیّد وادار می‌کرد. روزنامه اختر اسلامبول که دو سال بعد از این عمل، خود کاملاً تحت نفوذ فکری سیّد و یارانش درآمد، در سال ۱۳۰۹ فوق‌العادهٔ مفصلی در حمله به سیّد و ملکم خان چاپ کرده و هر دو را به باد ناسزا و تهمت گرفته بود.

وقتی دولت ایران از این اقدامات خود نتوانست نتیجه‌ای بگیرد محرمانه از دولت انگلیس خواست که به لطایف‌الحیل موجبات تعطیل ضیاءالخافقین ناشر افکار سیّد را از راه تطمیع یا تهدید مطبعه ناشر آن فراهم آورد و شاید سلطان عبدالحمید را نیز در دعوت سیّد به اسلامبول واسطه انجام این کار قرار داده باشد. سرانجام موجبات انتقال سیّد از «لندن» به اسلامبول فراهم آمد و او را با پای خودش به قفس زرین «اسلامبول» کشیدند.

سیّد در اسلامبول ظاهراً فکر اتحاد اسلامی را تعقیب می‌کرد و می‌خواست موجبات وحدت عالم اسلام را فراهم آورد. سه تن تازه مرید فداکاری که او را در این فعالیت جدید کمک شایان می‌کردند. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا حسن خبیرالملک[1] از مأمورین وزارت خارجه بودند.

---

۱. شرح حال این سه تن در بخش دیگری از این کتاب آمده است.

Property of ACKU

سیل مکاتیب به قلم این سه نفر به سوی تهران و کربلا و نجف و مشهد و اصفهان و بصره سرازیر شد و علما را به همکاری با سیّد در تهیه موجبات اتحاد اسلام دعوت می‌کردند، تا آنکه برخی از این نامه‌ها در عراق عرب و ایران بدست مأمورین دولت ایران افتاد و موجبات گله ایران را از باب عالی اسلامبول فراهم آورد.

سیّد برای اینکه از هوس اتحاد اسلام «عبدالحمید» به سود فعالیت‌های خود بهره بردارد، ظاهر کار خود را براساس اتحاد اسلام قرار داده بود، ولی مجالس ملاقات و مسامرهٔ شب و روز او با آزادیخواهان مصر و سوریه و هند و ایران و عراق و آلبانی و تاتارهای روسیه صرف تهذیب و تربیت نفوسی می‌شد که بعدها در نهضتهای آزادیخواهی کشورهای خود منشأ فوایدی شدند.

مرحوم «عبدالقادر مغربی» می‌گفت: در سال ۱۳۱۰ که برای طی امتحان نویسندگی عدلیه به اسلامبول رفته بودم، به رهبری یکی از مردم آلبانی که شیخ مغربی، ترکی و عثمانی و فارسی را پیش او می‌آموخت به خانه سیّد می‌رود.

شیخ می‌گفت کسانی که در آن روز طرف مفاوضه و محاوره سیّد قرار می‌گرفتند، غالباً از رجال معروف سیاست و ادب و اجتماع شرق بودند و در ماورای اینها دسته دیگری از جوانان عرب و ترک و ایرانی و هندی نشسته سراپا چشم و گوش برای دیدن محضر و شنیدن بیانات سیّد بودند. گاهگاهی در میان این طبقه نیز کسی به سئوالی می‌پرداخت و سیّد در پاسخ آن رعایت ظرفیت و استعداد طرف را می‌گرفت و این وصف درست با آنچه مرحوم «حسین دانش» از مجالس افاده سیّد نقل کرده موافق است.

مرحوم شیخ محمدحسین کاشف الغطاء از قول مرحوم پدرش «شیخ علی کاشف‌الغطاء» که در اسلامبول از مصاحبین سیّد بوده همین نکته را حکایت می‌کرد شیخ از قول والد مرحوم افزود که در اوایل سال ۱۳۱۳ هـ یک ایرانی ساکت و افتاده‌ای در اسلامبول بر جمع اصحاب سیّد افزوده شد که مورد احترام او بود. روزی از سیّد پرسیدند این کیست جواب داد این دوست صمیمی من است. روز دیگر از او پرسیده شد که نظر خود را در باب این دوست بگوید، سیّد با بیان دیگری که موافق با

Property of ACKU

نظر اولش نبود او را معرفی کرد حضار دریافتند که سیّد میل ندارد او را به دوستان خود معرفی کند.

این مرد پس از مدتی غایب شد و هنوز از غیبت او طولی نکشیده بود که خبر کشته شدن ناصرالدین شاه شنیده شد و عکسی که از قاتل بعداً در اسلامبول دیده شد؛ معلوم ساخت که این مرد همان یار ناشناس سیّد بوده است.

سیّد در جزو کارهای مختلفی که برای بیداری مردم و وارد کردن آنها به مقاومت در برابر استبداد انجام می‌داد تشویق دوستان و ارادتمندان خود به ترجمه و تألیف و نشر کتب و رسایلی بود که مطالعه آنها را برای بیداری مردم سودمند می‌دید.

میرزا آقاخان کرمانی سه مکتوب و صد خطابه و رضوان را در خرابی اوضاع ایران تدوین نمود و میرزا حبیب اصفهانی نیز ترجمهٔ «حاجی بابا» را تکمیل کرد. مرحوم «شیخ عبدالقادر مغربی» از قول قاضی طرابلسی نقل می‌کرد که سیّد خود حاجی بابا را در بصره ترجمه کرد و به ایران فرستاد ولی اسلوب انشاء کتاب نشان می‌دهد کار مردی مانند دستان است که چهار سال پیش از آن در اسلامبول ترجمه خود را به نظر «پیرزاده نائینی» رسانیده بود، منتها نشر این کتاب چون به وسیله سیّد و یاران او انجام گرفته طرابلسی آن را از سیّد و ناشر انگلیسی از مرحوم شیخ احمد روحی که می‌داند نسخه‌ای به خط او از خانواده‌اش بدست آورده است.

میرزا مهدی تبریزی منشی روزنامه اختر در تحریر مقالات اختر پس از ورود سیّد به اسلامبول رعایت نظریات و افکار سیّد را می‌کرد. سیّد جلال‌الدین کاشانی ـ مؤیدالاسلام ـ که در یکی از بنادر خلیج فارس هنگام سفر اخیر سیّد از بصره به اروپا با او ملاقات کرده بود، به تشویق وی روزنامه حبل‌المتین را تأسیس کرد و در ابتدای امر به روش و اسلوب عروة‌الوثقی نظر داشت.

نظر دوم سیّد متوجه به توحید نظر علمای دین در مبارزه برای اصلاح اوضاع سیاسی بود.

سیّد در سفر اول خود به اروپا که عروة‌الوثقی را انتشار می‌داد متوجه اهمیت نفوذ روحانیان برای انجام اصلاحات شده بود و در نامه‌ای که همان اوان در اروپا به یکی

Property of ACKU

از ایرانیان مقیم مصر که او هم برای نجات از دست مأمورین ایران خود را داغستانی نامیده بود» نوشته است صریحاً می‌گوید که علما ایران در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده‌اند و این مأمورین دولت ایران بوده‌اند که همواره اسباب زحمت و درماندگی و عقب‌افتادگی مردم و کشور را فراهم کرده‌اند.

موقعی که در تهران می‌زیست به هیچ‌وجه تظاهری مخالف مذاق روحانیون از او سر نزد بلکه برعکس پیوسته می‌کوشید که با علما حُسن تفاهم داشته باشد. رسالهٔ نیچریه او که هنگام ورود به ایران تازه در بیروت به عربی ترجمه شده و انتشار یافته بود، نسخه‌هایی از آن بدست آورده به طلاب و فضلا اهدا می‌کرد و در مجلس ملاقات با مدرسین معقول و منقول سعی می‌کرد سخنی که از آن حس غرور و خودپسندی شنیده بشود، گفته نشود چنانچه شنیده‌ام به مرحوم جلوه در ملاقات اول که از سیّد پرسیده بود: «شنیدم شما در مصر کلمات شیخ را تدریس می‌کرده‌اید» برای اینکه خفض جناحی کرده باشد، جواب مناسبی داده بود که مرحوم جلوه را بر ضد خود نینگیزد.

مرحوم حاجی سیّد اسدالله خرقانی نقل کرده بود که وقتی برای ملاقات سیّد به دستور استادم جلوه به زاویه حضرت عبدالعظیم رفته بودم سیّد در مجلس عمومی خود سخن مناسب استعدادهای مختلف حضار بیان می‌کرد و وقتی مجلس خلوت شد و ماده مستعد دید از معایب کار تدریس و افاده استادان عصر سخن گفت شبی که روز آن سیّد را مأمورین دولتی از بست حضرت عبدالعظیم بدان رسوایی و خفت بیرون کشیده و با خود برده بودند و هنوز سرنوشت او معلوم نبوده است مرحوم «جلوه» در خانه «آصف‌الدوله» پدر «نصیرالدوله» این واقعه را از حاجی سیاح محلاتی شنید و طوری آثار تأثر در «جلوه» نمودار شد که وضع مجلس بر هم خورد.

بلنت می‌گوید وقتی دو سال بعد از خروج سیّد از هندوستان به کلکته رفتم، شبی مریدان سیّد جمال‌الدّین مرا به مجلس سرّی بردند که از طلاب متعصب دینی در طرفداری از افکار سیّد تشکیل شده بود.

شیخ رضا صاحب مجله اسلامی المنار در جوانی خود اصل یا ترجمه کلیه مقالاتی

Property of ACKU

را که سیّد در عروة‌الوثقی و جریده مصر و کوکب شرق و النحله و یا در جراید اروپایی نوشته بود، با خط دست خود نوشته و بر مرحوم «شیخ حسین جسر» از علمای طرابلس شام صاحب رسالهٔ حمیدیه که از ارادتمندان سیّد بوده است؛ مانند درس کلاس خوانده بود.

مرحوم «عبدالقادر مغربی» به همین ترتیب از روی نسخه خط شیخ «رشید رضا» غالب آن مقالات را در دفتر مستقلی استنساخ کرده بود و همین مجموعه را در دمشق مدتی در اختیار من قرار داد.

***

۱ـ غرض از این تفصیل این است که سیّد جمال‌الدّین به بیداری علما و رهبری آنها در نهضتهای سیاسی و فکری در محافل مشرق زمین اهمیت خاصی می‌داد، و در مصر و هند و ایران و اسلامبول هرگز از این روش اصلی منحرف نشده است. نتیجه این فعالیت‌ها به طور مختصر چنین شد که مرحوم ابوالکلام آزاد در نخستین جلسه ضیافتی که به مناسبت ورود رایزن فرهنگی ایران به دهلی با حضور سفیر کبیر ایران تشکیل داده بود، به من گفت: «سیّد جمال‌الدّین در حیدرآباد و کلکته نخستین شالوده نهضت جوانان مسلمان را برای شرکت با عناصر دیگر هند در راه تحصیل استقلال به وجود آورد» آزاد خود را با مرحوم «حکیم جمل خان» و «انصاری» از تربیت شدگان مکتب سیاسی جمال‌الدّین در هند می‌دانست. مولانا آزاد خود درک محضر سیّد را نکرده بلکه بواسطه «نواب طالب‌خان» و سایر روشنفکران کلکته و ازهریهای مصر، از افادات او کسب فیض کرده بودند.

۲ـ شیخ مغربی از قول بلنت انگلیسی مقیم مصر، نقل می‌کند که در آغاز نهضت مشروطه ۱۹۰۷ عثمانی می‌گفت: «کوشش عثمانیها برای تغییر حکومتشان از استبداد به مشروطه در درجه اول مربوط به تأثیر افکار سیّد جمال‌الدّین بوده است که در پایتخت عثمانی چندی می‌زیست و با ایشان گفتگو می‌کرد».

۳ـ محمد امین شاعر ملّی ترک که در دوره توقف سیّد جمال‌الدّین در اسلامبول رابط مالی میان او و باب عالی بود، افتخار خود را در آزادیخواهی به تصویری از سیّد

Property of ACKU

جمال‌الدّین می‌دانست که سیّد بر آن به خطِ دست خود رقم زده و به او هدیه داده بود.

مرحوم دکتر محمد عبدالحق از فضلای شهر مدارس اصل این عکس را که در اسلامبول از محمدامین گرفته بود و به‌یادگار نگاه می‌داشت، به‌من ارائه داد و گفت «محمد امین» این عکس را بزرگترین سند فضیلت اجتماعی و آزادیخواهی خود می‌دانست و خود را مدیون ارشاد سیّد در سیاست می‌دانست. «محمد امین» یکی از وکلای بسیار معروف مجلس مبعوثان عثمانی و بعدها نمایندهٔ مجلس کبیر ترکیه بود که مقام شاعر ملّی ترکیه را احراز کرد.

۴- «مغربی» می‌گفت: در موقع انقلاب ۱۹۰۷ و افتتاح مجلس مبعوثان عثمانی هرکس به نحوی از انحاء پیش از این با سیّد جمال‌الدّین ارتباطی داشته بود، این سابقه را حجت قاطع مشروطه‌خواهی و شایستگی خود برای نامزدی در انتخابات مجلس می‌دانست. چنان که من «مغربی» خود در روزنامه برهان که در طرابلس شام تأسیس کردم از روابط خودم با سیّد و تأثیر عقاید سیاسی او در اسلامبول در آن روزنامه می‌نوشتم و این خود سرمایه ترویج روزنامه مدعی شده بود یا آنکه محمد پاشا مخزومی نیز برای ترویج وجود خود در کار نامزدی انتخابات مبعوثان در لبنان مدعی شد که خاطرات سیّد جمال‌الدّین را در اسلامبول گرد آورده است و روزنامه‌های بیروت جهت انتشار آن بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

۵ ـ مرحوم «مغربی» از قول **عباس عقاد** نویسنده معروف مصری نقل می‌کرد که او می‌گفت: سعد زغلول روزی در یک اجتماع عمومی به مصریان می‌گفت:

«من این نهضت را چنان که گویندگان این مجلس امروز گفتند از پیش خود نیافریده‌ام، بلکه این یک نهضت قدیمی است که سیّد جمال‌الدّین و شاگردان و پروردگان مکتب او در ایجاد آن تأثیری به سزا داشته‌اند».

۶ـ کسانی که با حقیقت سیاسی اوضاع ایران در اواخر سلطنت «ناصرالدین شاه» آشنایی دارند می‌دانند که وضع مزاجی «مظفرالدین شاه» بسیار بد بود و هر لحظه‌ای انتظار می‌رفت که او پیش از پدر بمیرد و «محمدعلی میرزا» پسرش که مظهر استبداد

Property of ACKU

بود؛ فوراً ولیعهد و جانشین جد خود گردد.

امین‌السلطان هم که پس از شکست قضیه تنباکو بار دیگر سر تسلیم پیش روسها فرود آورده و خود را دربست در اختیار سفارت روس قرار داده بود. «کامران میرزا» هم که پدر زن «محمدعلی میرزا» بود با مأمورین تزاری رابطه نزدیک داشت.

در این صورت به محض اینکه «محمدعلی میرزا» جانشین «ناصرالدین شاه» می‌شد اسباب از هر حیث جهت استبداد و استفاده از استبداد تزاری برای استحکام دستگاه استبداد مطلق به خوبی فراهم بود و شاید چنین اتفاقی، نهضت آزادیخواهی را در ایران تا بیست سال دیگر به تعویق می‌انداخت ـ دراین صورت پیش آمد مرگ ناصرالدین شاه ـ در صورتی که نتیجه دستور سیّد جمال‌الدّین باشد، می‌توان گفت نخستین مرحله راه را برای نهضت مشروطه و انقراض قاجاریه باز کرده است.

۷ـ غالب پیشوایان مشروطه ایران در دوره‌های اولیه اعلان مشروطیت افتخار خود را به حضور در مجلس افاده و سیّد می‌دانستند و هرگاه کسی از او نامه‌ای و نوشته‌ای در دست داشت آن را باکمال سربلندی انتشار می‌داد.

مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» نمونه‌ای از این‌گونه آثار را انتشار داده است.

۸ ـ پرفسور براون در کتاب «انقلاب ایران» که پنجاه سال پیش انتشار داد، سیّد جمال‌الدّین را در نهضت آزادی ایران نخستین عامل مؤثر معرفی کرده است «براون» که در لندن خود با سیّد ملاقات کرده و بارها مناقب سیّد را از زبان استاد خود میرزا محمدباقر بواناتی شنیده بود، در این ترجمه حالی که از سید در نخستین فصل کتاب خود می‌آورد، انصافاً می‌توان گفت حق او را به بهترین وجهی پیش از تقی‌زاده و بعد از ناظم‌الاسلام ادا کرده است.

۹ـ مطالعه صورت استنطاق میرزا رضا که «میرزا ابوتراب نظم‌الدوله خواجه نوری» در دوره خدمت نظمیه خود تهیه کرده بود و در سال ۱۳۲۵ در صوراسرافیل انتشار داد می‌تواند تا درجه‌ای کیفیت تأثیر سیّد را در تحول اوضاع سیاسی ایران روشن سازد.

تهران: ۲۲ اسفند ماه ۱۳۳۷

Property of ACKU

استبداد

پیش از آنکه آدمی در حوزه‌های کوچک و بزرگ خانوادگی و قبیله‌ای در دیه و روستا و شهر ناگزیر از قبول اصول و مقرّراتی برای تأمین کار زندگی دسته‌جمعی شود و خود را بدانها مقیّد سازد مسلّم است که از هیچگونه نظام معیّن و شیوهٔ خاصّی پیروی نمی‌کرده نه چیزی را حرام می‌شمرد و نه کاری را ناروا می‌دانست، همه چیز بر وفق دلخواه او و در قالب قبول و ردّ قرار می‌گرفت، تا آنکه اندیشه رفع نیازمندی‌ها، عدّه‌ای از آدمیان را در حلقه‌های بزرگتری گرد آورد و ناگزیر از قبول مقرّراتی کرد که همزیستی او را با دیگران تأمین کند. با گسترش میدان شمول این حلقه‌های اجتماعی، اصول و مقرّراتی که به ارتباط و انضباط آنها یاری می‌کرد، رو به افزایش نهاد.

اصل قدرت در ایجاد و استقرار این ارتباط و انضباط، دسته‌ای از دسته‌ها و خانواده‌ای از خانواده‌ها و فردی از افراد را، در مرکز بروز این قدرت می‌نهاد.

قدرت در جوامع کوچک و بزرگ و افراد به تدریج روح خودخواهی و خودرأیی را نیرو می‌بخشید و صاحبان قدرت را به تشخیص و رأی خود مغرور و مطمئن می‌داشت.

در نتیجهٔ این روش آمیخته به سلطه که برای حسّ ارتباط و تأمین نظم و آسایش جمعی به وجود آمده بود. متأثر به روح خودخواهی و خودکامگی گردید. انسان نیرومند در عین تظاهر به مظهر فردی مقتدر در راه تحمیل نظم و تربیت بر زیر دستان، برای خود احساس بی‌پروایی و آزادی از قید هرگونه مسئولیت و قاعده و تربیت می‌کرد و هر روا و ناروایی را به کیّفیت برخورد روحی خود با قضایا مربوط

Property of ACKU

می‌ساخت و از قبول هرگونه مشورت و نصیحت الزامی سرمی‌پیچید و در حقیقت استبداد رأی درکار می‌ورزید.

سرگذشت ملّتها و اقوام روی زمین کیّفیت انتقال وضع ادارهٔ مردم را از آزادی مطلق به قبول قید نظم و گرایش نظم و ترتیب را از راه هرج و مرج به اعمال قدرت و استبداد، مرحله به مرحله نشان می‌دهد.

این نخستین و یا قدیمترین مانع را در راه این‌گونه خودکامگی‌ها برقرار کرد ولی در کیّفیت اجرای منع، ترتیب خاصّی که با امور دنیوی ارتباط داشته باشد به صراحت گوشزد نمی‌کرد بلکه عواقب نامطلوب آن را به زندگی عقبی مربوط می‌ساخت.

صاحبان قدرت از بیم بازخواست جهان دیگر، خود را در این جهان از خودرأیی و خودکامگی که به ستم و تجاوز و معصیت می‌گرایید باز می‌داشتند. در صورتی که صاحب سلطه از حیث عقیده به مبدأ و معاد، قادر به خودداری از گرایش به عواقب قدرت نامحدود نبود. این بازداشت روحی و دینی هم به نتیجه منظورکه مهار کردن سلطه باشد نمی‌رسید و آثار نامطلوب استبداد رأی در مظاهر مختلف آن پدیدار می‌شد. بروز عصیان و کشمکش و ستیزه و جنگ به تبدیل محور و مرکز قدرت که عامل عمدهٔ استبداد بود منجر می‌شد، ولی نمی‌توانست آن را در دایرهٔ محدودی مقیّد به قیودی سازد که شکسته شدن آنها مستوجب مؤاخذه و موجب تنّبه نفس صاحب قدرت جدید به نتایج ناپسندیدهٔ اعمال قدرت باشد.

در تغییرات متوالی که نصیب مرکز قدرت می‌شد و قبله‌ای و قومی را از مرحلهٔ زیردستی به زبردستی می‌رساند افراد برگزیده و نیرومند قبیله که در این تغییر مرکز قدرت عامل مستقیم و مؤثر بودند برای خود و فرزندان خویش امتیازاتی از همان آغاز امر قائل می‌شدند که استقرار و استمرار آنها نوعی تجزیه و تقسیم قدرت را به وجود می‌آورد و به گروهی مجال برخورداری از آزادی بیشتری در حوزهٔ واحد سلطه می‌داد. در تاریخ اشکانی و سلجوقی و تیموری ایران نمونه‌هایی از این تجزیهٔ قدرت را می‌توان یافت و در تاریخ صفویه اعتقاد بی‌چون و چرای سران طوایف قزلباش به احفاد سلطان جنید صفوی علوی این تجزیه قدرت را طوری مهار کرده بود

Property of ACKU

که به صورت طرفداری از فردی در برابر فردی دیگر، ممکن بود منشأ اثر مهمّی قرار گیرد. همچون جانبداری از فرزندان شاه طهماسب اوّل یا جانبداری از فرزند شیرخوار شاه طهماسب دوّم که میزان نفوذ این عناصر را در سرنوَشت حکومت صفوی می‌توانست نشان بدهد.

طوایف ژرمنی که راه پیشرفت را بر مسلمانان اَندلُس در اروپای غربی و جنوبی بستند و واحدهای حکومت مُجزّایی در آن سرزمین تشکیل دادند در داخل تشکیلات خود این هستهٔ آزادی گروهی را حفظ کرده بودند تا آنکه در انگلیس پادشاه مستبدی را که به استمداد از این شرکاء قدرت نیازمند شد وادار به صدور فرمان یا شارتی کرد که سند نخستین ایجاد حکومت مشروطه در جهان محسوب می‌شد.

انقلاب فرانسه و آنچه در آن کشور به تدریج و در پی هم صورت گرفت عکس‌العمل این وضع جدید در انگلیس بود که متفکران فرانسوی را در طیّ یک قرن به پی‌ریزی بنای آن رهبری کرد.

فرانسویان که در اوایل سدهٔ هیجدهم مهمترین حکومت استبدادی را در اروپای غربی برپا کرده بودند در پایان همان قرن آزادترین حکومتی را که تا آن روز میّسر بود برپا ساختند و سربازان فرانسه به هرکجا که پا نهادند این ارمغان را با خود برای طبقات هوشمند عقب افتادهٔ کشورهای دیگر به همراه بردند.

ایتالیا که دیرزمانی با رعایت تعلیمات ماکیاولی دسیسه‌جوترین و فاسدترین اسلوبهای اداره را در برگرفته بود، با الهام از تعلیمات مونتسکیو و روسو و ولتر که پایه‌گذار تحوّل وضع سیاسی فرانسه بودند این دعوت به آزادی و برابری و همکاری در راه استقرار آن را پذیره شدند.

ویتوریو آلفیری Alferie نویسندهٔ سیاسی معروف ایتالیا در کتاب استبداد یا دلاتیرانید Dela tyranide تألیف خود که برای راهنمایی مردم ایتالیا به وحدت و آزادی نگاشته بود. سند ارزنده‌ای جهت دلالت ممالک و ملل مشابه تنظیم کرد. مازینی Mazinie وطن‌پرست ایتالیایی در تطبیق نظریات آلفیری سعی فوق‌العاده در

Property of ACKU

ایجاد وحدت ایتالیا و استقرار رژیم مشروطهٔ واحد به کار برد. کار و اندیشهٔ آلفیری و مازینی در اندیشه و کار دو تن از پیش‌آهنگان حکومت آزاد ملّی در ایران و عثمانی مؤثر افتاد. سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی در فعالیّتهای سیاسی و انتقالات خود به شیوهٔ مازینی ناظر بود و برای اینکه حوزهٔ وحدت عمل را وسیعتر سازد پس از آنکه مدّتی را بعد از تبعید از مصر به ایران میان حیدرآباد و کلکته به مطالعه و مباحثه و مقایسهٔ اوضاع روز هند پرداخت، موضوع اتّحاد اسلام را جایگزین وحدت ایتالیایی مازینی ساخت.

امّا کتاب «استبداد» آلفیری را عبدالله جودت از رجال متفکّر عثمانی یک سال بعد از مرگ سیّد جمال‌الدّین به زبان ترکی عثمانی ترجمه و چاپ کرد و مطالب آن مورد استفادهٔ سیّدعبدالرحمن کواکبی حلبی (صفوی) در کتاب «طبایع‌الاستبداد» قرارگرفت. محتویات طبایع‌الاستبداد کواکبی که غالباً نقل و تفسیر از «استبداد» اثر آلفیری در ترجمهٔ ترکی کتاب است میان مسلمانان جهان حوزهٔ نفوذی گسترده‌تر از ترجمهٔ ترکی عبدالله جودت داشت.

پدرم در سال ۱۳۲۵ که از تهران به زواره بازگشت نسخه‌ای از ترجمهٔ فارسی کتاب طبایع‌الاستبداد راکه عبدالحسین میرزای قاجار از عربی به فارسی نقل کرده و به چاپ سنگی رسیده بود با خود آورده بود و سخنانی راکه دربارهٔ فواید مشروطه و مضّار استبداد می‌گفت با مراجعه بدان کتاب ایراد می‌کرد.

عجب است که طبع و نشر ترجمه عربی و فارسی این اثر با قیام حکومت مشروطه در ایران مصادف شده بود و این نکته می‌رساند که بحث استبداد و مشروطه در ایران و همچنین عثمانی ریشه‌ای عمیق‌تر از «استبداد» و «طبایع الاستبداد» داشت و سلسله جنبان اندیشهٔ حکومت مشروطه و تأسیس مجلس شورای در ایران و عثمانی همانا تعلیمات شفاهی سیّد جمال‌الدّین بود که از راههای متعدّد در اسلامبول و قاهره در فاصله ۱۲۸۰ و ۱۲۹۶ قمری بدان پی برده و دریافته بود که هرگونه فعالیّتی دور از حکومت آزاد ملّی و قیام دولت مشروطه در کشورهای اسلامی ممکن نبوده به نتیجهٔ مطلوب از پیشرفت و آزادی برسد. سیّد جمال‌الدّین وقتی دعوت عبدالحمید را

Property of ACKU

پذیرفت و به اسلامبول آمد هدف ظاهری فعالیّت جدید او موضوع کلی اتّحاد اسلام بود که از ۱۳۰۱ قمری بدین طرف ذهن فعّال او را به خود مشغول می‌داشت ولی با خواصّ یاران و معاشران خود در اسلامبول، از تعقیب انتشار فکر آزادی دریغ نمی‌ورزید. چنانکه مبالغهٔ او در این امر هنگام توقّف کوتاه سال ۱۳۰۳ در بوشهر و تهران سرانجام باعث بر آن شد که میزبان او را در تهران وادار سازند تا مؤدبّانه او را از ایران با خود به خارج ببرد و در روسیّه به جا بگذارد.

مسافران ایرانی که به اروپا رفته و باز آمده بودند در ضمن بیان تفصیل اوضاع انگلیس و فرانسه از رژیم حکومت پارلمانی اوصافی به ارمغان آورده بودند ولی هرگز وارد بحث دربارهٔ واقعیّت آن نمی‌شدند و به نقل و روایت قناعت می‌ورزیدند.

وقتی میرزا حسین‌خان سپهسالار از سفارت اسلامبول به وزارت و صدارت رسید و اندیشهٔ تشکیل مجلس مشورتخانه‌ای موافق آرزوی خود و ناصرالدین‌شاه از تصویب شاه گذرانید و در دارالترجمهٔ دولتی به ترجمهٔ برخی از قوانین اساسی کشورهای مشروطهٔ اروپا همّت گماشتند که صحبت از حکومت آزاد ملّی در این ترجمه‌ها وارد بود ولی در موقع عمل آن مقداری که به نظر صاحبکار اصلی معقول و مقبول هم بود از مرحلهٔ اجرا و تطبیق نمی‌گذشت، میرزا ملکم فکر حکومت قانون و نظم جدید را پیش از دیگران در رساله‌های سیاسی خود پیش کشیده بود ولی قلمرو اندیشه و تبلیغ او هم از مرز آنچه در خطّ گلخانه و دستور تابع آن در عثمانی منظور بود و یا آنکه در کشورهای تابع امپراطوری روسیّه عملاً جاری بود، چندان تجاوز نمی‌کرد و استقرار نظم و ترتیب مقرّر را بر حکومت آزاد ملّی و مشروطه مقدّم می‌شمرد. ولی سیّد جمال‌الدّین که شاهد سقوط نظم گلخانه در عثمانی و نظام مقرّر خدیوی در مصر بود، به تجربه دریافته بود که باید حکومت از دست طبقهٔ ممتازه بیرون آید و به دست مردم عادی که زیرساز بنای جامعه جدید هستند بیفتد.

از این رو می‌نگریم که اساس دعوت به استقرار حکومت مشروطه از دوران سفر اوّل سیّد جمال‌الدّین در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری از اروپا به ایران آغاز می‌گردد و در سفر دوم که مجال هرگونه فعالیّتی را از او سلب کرده بودند و چند ماه را در

Property of ACKU

۱۳۰۶ مجاور آستانه حضرت عبدالعظیم مأیوس از سازش با ناصرالدین‌شاه و امین‌السلطان و تصرف در اندیشهٔ ایشان، در بَستِ آستانه به سر می‌برد بی‌باکانه با کسانی که رازدار می‌پنداشت این نکته را در میان می‌نهاد.

مرحوم میرزا محمدعلی خان فروغی ذکاءالملک که شبی از شبها را به همراهی پدرش میرزا محمدحسین ادیب فروغی به دیدار سیّد رفته و شاهد گفتار و رفتار او شده بود در خاطرات کوتاهی که به قلم خویش در دوران جوانی نوشته یاد می‌کند و می‌گوید پدرم را به تأسیس روزنامهٔ ملّی و مستقل برای بیداری مردم دعوت کرد و اقدام پدرش را به تأسیس روزنامهٔ تربیت در عصر مظفّری حاصل دعوت سیّد می‌شمارد.

یکی از دوستان فاضل ما (آقا سیّد نصرالله سروش) که در آغاز جوانی مدّتی را در دفتر روزنامهٔ حبل‌المتین با مرحوم مؤیدالاسلام همکار نزدیک وی بوده از قول او نقل می‌کرد که مؤیدالاسلام هنگام مسافرت به هند و برخورد با سیّد در فاصلهٔ بصره و بوشهر، زیر نفوذ اندیشهٔ سیّد جمال‌الدّین به سودای تأسیس حبل‌المتین افتاد. سخنی که محمدحسن کاشانی مقیم کلکته در سال ۱۳۲۸ هـ.ق آن را تأیید کرد.

در ایران میرزا بزرگ قائم مقام نخستین کسی بوده که به عدم کفایت علمی و فنّی دستگاه سلطنت قاجاریه برای انجام تکالیف حکومتی پی برد و در صدد برآمد این نقیصه را از راه جبران کمبود مواد علمی و فنی و نظام جدید مرتفع سازد. حاجی میرزا آقاسی و میرزا تقی‌خان هم به اختلاف میزان درک و تجربه، نقصانی جز در میزان معرفت و کاربرد ابزار و وسایل کار تصور نمی‌کردند و در پی توپ و تفنگ و تعلیمات فنون نظامی می‌رفتند.

میرزا ملکم که پروردهٔ همین اندیشه بود دریافت که استقرار حکومت قانون به هر وسیله‌ای که میّسر باشد موجب بهبود اوضاع ایران خواهد بود. امّا سیّد جمال‌الدّین پا را از این حدّ فراتر گذاشت و آخرین درمان این درد مزمن را در تبدیل حکومت استبداد به مشروطه شناخت و معرّفی کرد. اینان در تطبیق وضع جدیدی بر اوضاع دیرینه ایران، هر کدام به ملاحظات و مراتب مناسبی قایل بودند ولی در یک چیز

Property of ACKU

وحدت منظور داشتند که این نظام و قانون و حکومت باید از آن مقوله‌ای باشد که موجب پیشرفت کار مردم کشورهای غربی را فراهم آورده است. سیّد جمال‌الدّین در هندوستان حکومت نظم و قانون توأم و مستقّر را در دست اجرا دیده و سنجیده بود ولی بی‌نصیبی مردم هندوستان را در برقراری و نگهداری چنین حکومتی در عرض و طول راه عبور و توقف خود از بمبئی و حیدرآباد به کلکته به رأی‌العین دیده و سنجیده بود همانطور که در مصر هم برکناری مردم را از کار حکومت جدید در موقع خلع اسماعیل پاشا و انتصاب توفیق پاشا از نزدیک نگریسته و دریافته بود.

بنابراین تجربهٔ او در کار حکومت نظم و قانون به او چنین آموخته بود که برقراری حکومت نظم و قانون باید در سایهٔ رژیم مشروطه و به وسیلهٔ مجلس شورای منتخب مردم صورت گیرد.

اعلام حکومت مشروطه در ایران و عثمانی متوالیاً محصول عوامل و حوادث اتفاقیّه دیگری بود که عنصر فعال آن در ایران بازرگانان و پیشه‌وران و علمای دین و در عثمانی نظامیان و روشنفکران سیاستمدار بودند امّا پس از آنکه ایجاد دستگاه حکومت مشروطه صورت فعلیّت یافت در ایران و عثمانی به کسانی که نفس گرم سیّد جمال در نهاد آنها اثر بخشیده بود مجال پیشوایی در تمهید دستگاه قانونگذاری داده شد. در عثمانی محمد امین شاعر ملّی ترک که هنگام مسافرت سیّد به عثمانی امین صرّه همایونی و مأمور برآوردن نیازمندیهای اقتصادی سیّد جمال‌الدّین بود عکسی را که سیّد جمال‌الدّین به خطّ دست خود امضا و بدو اهدا کرده بود برای اثبات شایستگی خود در کار انتخاب برای نمایندگی مجلس مبعوثان تکثیر و توزیع می‌کرد. اصل این عکس را که امین‌بیک شاعر برای اظهار صمیمیت و تبرّک به دکتر محمد عبدالحق رئیس کالج اسلامی شهر مدرس هند اهدا کرده بود بیست و شش سال قبل، پیش او در مدرس دیدم و این همان عکسی بود که مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی هم در اسلامبول کپیه‌ای از آن به دست آورده بود و بعدها در اختیار ملک‌زاده گذارده شد که در تاریخ مشروطه ایران ملک‌زاده به چاپ رسیده است.

موضوع استبداد رأی که با خودکامگی و ستمگری رابطهٔ معنوی نزدیکی داشت

Property of ACKU

بتدریج در دایرهٔ اصطلاحات روزمرّه جای حکومت مطلقه در برابر حکومت پارلمانی و یا دموکراسی سلطنتی به‌کار رفت و در فرهنگ سیاسی، لفظ و معنی استبداد، ضدّ مشروطه شناخته شد. در حقیقت استبداد از معنی خاصّ و دیرین خود یعنی خودکامگی و خودرأیی به مفهوم عامّی تغییر یافت که در آن همهٔ لوازم حکومت مطلقه یا دسپوتیسم و حکومت زور یا تیرانیسیسم متصوّر می‌بود. قضا را در آن روز که استبداد دربار قاجاریه جای خود را به مشروطهٔ ره‌آور فکری اروپا در آسیا می‌سپرد به غیر از حکومت ژاپن در شرق آسیا سراسر این قارّه در ظلمت استبداد موروث قدیمی فرورفته بود استبدادی که در روسیه و عثمانی هم، نشانی از درخشیدن مستعجل ستارهٔ آزادی سدهٔ نوزدهم را بر جا ننهاده بود.

ایران نخستین کشور آسیای غربی بود که با قبول نظام مشروطه به دوران ممتدّ حکومت استبدادی خود خاتمه بخشید و راه را در پیش پای روسیّه و عثمانی هم گشود.

ایران که در تحول از استبداد مطلق به رژیم مشروطه نیازی به طیّ مراحل متوالی استبداد روشن و اجرای حکومت نظم و قانون پیدا نکرده بود، هنگام این تحوّل آنی و تغییر فوری ناگهان متوجه به کمبود کادر شایسته تعهّد وظایف جدید برای کار در این مرحله شدند و کسانی که در ارکان آزاد حکومت مشروطه به انجام وظیفه پرداختند تعقل و تجربه و مهارتی بیش از مقتضیّات دوران حکومت استبدادی نداشتند. در حقیقت کسی که در خود قابلیّت تعهّد وظیفه وکالت و وزارت و قضاوت و راهنمایی اجتماعی را در گفتن و نوشتن و کار سراغ داشته باشد در دسترس استفاده رژیم جدید نبود و این جامهٔ تازه ناگزیر بر اندام عقلی و شغلی کسانی پوشانیده شد که به جزئیات دقایق این وظیفه جدید هنوز خو نگرفته بودند. متأسفانه کشمکش میان مرکز استبداد که با مرگ مظفرالدین شاه به دست پسر خود کامه‌اش محمدعلی شاه افتاد با مجلس شورای ملّی و مجلسیان مجال تشکیل دسته‌بندی پارلمانی و حزب سیاسی را نمی‌داد و برخوردهای متوالی در حوزه‌های مختلف مرکزی و ولایات وجود انجمنها و دسته‌بندیهای کوچک را برای پشتیبانی از مشروطه ضروری نشان می‌داد تا آنکه

Property of ACKU

کودتای باغ شاه و خرابی مجلس به حیات پارلمانی نوبنیاد ایران خاتمه داد برای تجدید حیات مشروطه استفاده از سران ایلیات و متنفذین محلّی و عناصر مجاهد مسلّح داخلی و جلب مساعدت مجاهدان خارجی را ایجاب کرد. این همه در وقتی صورت می‌گرفت که مشروطه مغلوب، به هیچ‌گونه تشکیلات سیاسی داخلی موجود جز ایمان مردم آزادیخواه متّکی نبود.

این وضع نابسامان مقارن با تجدید حیات مشروطه، تولید هرج و مرجی کرد که تجدید تشکیلات سیاسی و سازمانهای احزاب سیاسی، نتوانست آثار شوم آن را کاملاً زایل کند. سیّد عبدالله بهبهانی فقیه بازار که در استقرار حکومت مشروطه اوّل سهمی مهم داشت به دست مجاهدان راه مشروطه کشته شد. تقی‌زاده که در مشروطهٔ اوّل امتحان کفایت و استعداد داده بود به جرم تحریک دیگران و اخلاق ناگزیر از ترک ایران شد. با وجودی که محمدعلی شاه و سالارالدّوله برادرش و ارشدالدوله کرمانی که به تصور تبدیل وضع از مشروطه به استبداد، در شمال و غرب ایران به پشتیبانی عوامل روس و عناصر طرفدار استبداد به مبارزه با آزادیخواهان برخاسته بودند از میان برداشته شدند ولی در مقابل آن قهرمانانی همچون ستارخان و باقرخان و یارمحمدخان و نظایرشان هم از صحنهٔ سیاست و دخالت در امور خارج شدند و کار به دست سران ایلات بی‌اطلاع ولی مشروطه‌طلب افتاد که در پایتخت به تقویت و تأیید رجال دورهٔ قاجاریه و مستبدّان خانه‌نشین پرداختند.

رجال دولتی که تا آخرین لحظه وفاداری خود را نسبت به قاجاریّه حفظ کرده و در نتیجه بازگشت حکومت مشروطه ناگزیر از خانه‌نشینی شده بودند سر از روزنهٔ هرج و مرج بیرون آوردند فقدان کادر اداری شایسته دوباره به اینان مجال عرض وجود و تعهد خدمت و شرکت در حکومت داد و در ترکیب کابینه‌ها و تعهّدِ مأموریتهای داخل و خارج مورد ارجاع شغل قرار گرفتند. ریاست وزرای عین‌الدوله شاهد بهترین نمونه این تحوّل وضع شمرده می‌شود.

وضع دشوار سیاست خارجی که در نتیجه سازش روس و انگلیس برای اجرای تدریجی مدلول عهدنامهٔ ۱۹۰۷ به وجود آمده بود، دولت صمصام السلطنه فاتح

Property of ACKU

تهران و اصفهان در برابر محمدعلی شاه را با وزاری مشروطه طلب آن همچون حکیم‌الملک و وثوق‌الدوله و ممتازالدوله ناگزیر از کودتا و بستن مجلس دوم کرد که اولتیماتوم روس را رد کرده بود. هنوز سه سال از تجدید حکومت پارلمانی ایران نمی‌گذشت که همین دولت مشروطه، سران آزادیخواه دمکرات و مشروطه طلب را دستگیر و تبعید و ملزم به توقف در قم کرد تا بدین‌وسیله رضایت روس و انگلیس را فراهم آورده باشد.

کشمکش میان دو جناح دولتی رژیم مشروطه در سازمانهای ملّی احزاب و مطبوعات هنوز به وضع متعادل و قابل تحمّلی، درست نگراییده بود که موضوع جنگ جهانی اوّل افق پایتخت و به طور کلی عرصهٔ مملکت را از عناصر ملّی و آزادیخواه تهی ساخت و فریب و دسیسه معلّمان آلمانی سران احزاب سیاسی و عناصر آزادیخواه را در به در و ناگزیر از ترک یار و دیار کرد و سررشتهٔ کارهای دولت مشروطه را به دست همان عناصری سپرد که در کشمکش اخیر جانب مراعات روس و انگلیس را با همکاری عناصر یادگار دوران استبداد گرفته بودند. در صورتی که عمری باقی باشد در آینده زیانهایی که از مهاجرت عاید مشروطه ایران گردید به عرض می‌رسد.

Property of ACKU

نقش مهم سیّد جمال‌الدین

در سقوط استبداد

Property of ACKU

هرکس موافق روح تربیت و مقتضیات خاص شخصیت خود به اشیاء و اوضاع و احوال و اشخاص نظر می‌کند و در قبول و رد و حب و بغض و اخذ و طرد و انتخاب و اجتناب و جلب و سلب، از یک محرک درونی نیرو می‌گیرد و چیزی را می‌پذیرد و کسی را برمی‌گزیند که با هوای دل او طرز فکرش مناسبت و ارتباطی داشته باشد، در کتابهای تراجم رجال معروف تاریخی هر مؤلفی به اعتبار ذوق فکر و رغبت درونی خویش کسانی را پیش می‌کشد و برمی‌گزیند به عنوان مظاهر کمال خلق و علم و عمل انسانی و به حساب خلق می‌گذارد که در معرفی آنها قصد تأمین سودی و تبلیغ نظری را دارد.

چند کتاب که از این مقوله به دلالت برخی بنگاههای خارجی تاکنون به فارسی نقل شده، مشتمل بر اسامی افرادی است که از نظر جامعهٔ بشری و ملّت ایران ارزش سورنا و ستارخان و مجلسی را ندارند اما معرفی آنها در تأمین غرض نویسنده برای ربودن حقی از جمعی به نفع معدودی دیگر از راه زمینه‌سازی ذهنی اثر مستقیم دارد و کوشیده‌اند چهره‌هایی که بیشتر در تأمین مصالح منظور مؤسسه مؤثر بوده‌اند، اختیار کنند و در کتاب خود معرفی نمایند.

علاوه بر این انسان می‌تواند در میان کسانی که بهتر آنها را می‌شناسند برای تشخیص فرد افضل و اولی نظر کند ولی این انتخاب و اختیار او دلیل بر این نیست که

دیگری یا دیگرانی در داخل و خارج از حوزه معرفت او صلاحیت احراز تقدم در انتخاب را نداشتند.

همچنین نوع شخصیت افراد هم در کیفیت اختیار ایشان اثر مستقیم دارد و کسانی که قلمرو فکر و ذهن ایشان بوجود علما و ادبا و شعرا و نویسندگان مشغول است، با سیاستمداران و نظامیان و دریانوردان و وزرا و سرمایه‌داران کاری ندارند و بطور مسلم چهره محبوب و مطلوب خود را میان آن دسته یا دسته‌هایی اختیار می‌کنند که با تقاضاهای نهفته روحی ایشان مناسبت بیشتر دارد. در این میانه وظیفه افرادی که با تاریخ عمومی جهان بطور کلی مشترک و با تاریخ وطن خویش بطور اختصاصی تماس زیادتری داشته‌اند. بواسطه توسعه حوزه معرفت به حال افراد مختلف کار اختیار چهره جالب دشوار می‌شود، ولی در صورت اختیار ملاک وجه انتخابی مبتنی بر حقایق و مصالح منافع کلی اجتماعی این دشوار تقلیل می‌پذیرد و کار انتخاب آسان می‌گردد.

بنابراین در میان چهره‌های معروف و بسیار سرشناس تاریخ یک ملت، آنها که وجودشان در ایجاد تحولات مفید و لازم اجتماعی و سیاسی اثر بیشتر داشته باشد، بر کسانی که در جریان بعدی این تحولات مصدر خدمات بزرگی هم شده باشند از نظر اصولی ترجیح دارند.

از میان تحولات شناخته شدهٔ تاریخ ایران که مبتنی بر اسناد داخلی معروف و یا اسناد مشترک داخلی و خارجی از قدیم و جدید بوده است من برای نهضت مشروطه ایران همواره ارزش خاصی قایل بوده‌ام و عقیده دارم در میان مظاهر مختلف حیات اجتماعی مختلف ایران در اعصار تاریخی متوالی، آنچه امروز برای ملّت مملکت ما ارزش واقعی آن انکارناپذیر است و اگر عیب و نقصی هم در آن دیده می‌شود مربوط به انحراف رهروان و یا سوء تصرف بدخواهان یا سوء تعبیر بداندیشان و سوء قصد دشمنان درباره آن می‌باشد به اساس آن همانا نهضت مشروطه و تبدیل شیوه حکومت استبدادی چند هزار ساله کشور به روش پارلمانی است که صورت اصلی و کلی آن از روی سرمشهای غربی اقتباس شده است.

Property of ACKU

بنابراین چهره‌ای در نظر من بر چهره‌های دیگر تاریخی ایران برتری دارد و نسبت بدان اظهار علاقه خاصی می‌توانم کرد که در جریان این تحول استبداد به مشروطه، وجود او مصدر اثر مهم و خدمت شایان ذکری شده باشد.

در راه این مشروطه نیمه‌رس نفوس بسیاری از بذل جان و مال و قدرت و معرفت و استعداد خود دریغ نورزیده‌اند و بالاخره ملّت ایران روزی باید باکمال انصاف و حقیقت‌بینی برای کسانی که در این راه جان فشاندند و مانند میرزا جهانگیرخان شیرازی و سلطان‌العلمای خراسانی و ملک‌المتکلمین اصفهانی و سیّد جمال واعظ اصفهانی و حسین باغبان تبریزی و نظایر ایشان، باکمال سربلندی در راه استقرار مشروطه ایران سرباختند حق الویت و تقدم را در ترجیح و انتخاب خود قایل شود و بپذیرد که خیر و برکتی در نعمت مشروطه و حکومت ملّی متصور است، منوط به فداکاری کسانی است که در این راه جان داده‌اند و حرف خود را زده‌اند. اما وجود این فداکاران نظیر پروانگان مشتاقی بوده‌اند که خود را بر شمع فروزان محفل می‌زدند و می‌سوختند و کسانی که مانند سیّد محمد طباطبایی سنگلجی در برافروختن این شمع دست داشتند، برای ایشان باید مقام والایی قایل بود، اما آن‌که مردم چشم و گوش بسته را که در زندان تاریک استبدادی به وجود شمعی آشنا کرد و در راه جلب آن شمع به محفل عمومی رنج برد و جان فشاند، در حققت سرخیل و رهبر و قطب دایره محسوب می‌شود.

من از میان همه چهره‌های درخشنده تاریخ ایران بخصوص کسانی که در راه استقرار حکومت ملّی و سقوط استبداد، مصدر خدمات ارزنده بوده‌اند، چهرهٔ مظلوم سید جمال‌الدّین اسدآبادی را برگزیده‌ام.

سیّد جمال‌الدّین در فلسفه مشّایی به «میرزا ابوالحسن جلوه» و در حکمت اشراق به حکیم قمشه‌ای نمی‌رسید و در معرفت به مبنای حقوق و قوانین اروپا، توسعهٔ نظر و اطلاع میرزا ملکم‌خان را نداشت و در ریاضیات قدیم به میرزا محمدعلی قاینی یا میرزا عبدالغفار اصفهانی نمی‌رسید و زبان فرانسه را محمدحسن خان اعتمادالسلطنه از او بهتر می‌دانست و میرزا حسنعلی خان خط و انشاء فارسی را بهتر

Property of ACKU

از او می‌نوشت و میرزا محمدحسین فروغی در نثر و شعر فارسی از او استادتر بود و عربی را شیخ محمد عبده مصری و ادیب اسحق لبنانی بهتر از او می‌نوشتند، ولی در وجود او سری مکتوم بود که من حیث‌المجموع در وجود کلیه افراد نامبرده یافت نمی‌شد. سیّد بی‌آنکه در اروپا درس خوانده یا در یک کشور آزاد راقی به سر برده باشد در طی اقامت محدود اول خود در اسلامبول و ارتباط با پیش‌آهنگان نهضت فرهنگی و اجتماعی عثمانی و با استفاده از زبان ترکی و عربی و مراجعه به ترجمه‌های مختلفی که از فرانسه در مصر و عثمانی به عربی و ترکی شده بود به حقیقتی آشنا شد که دیگران با وجود فضایل علمی و ادبی مکتسب به درک آن موفق نشده بودند. سیّد دریافت که اساس عقب‌افتادگی و شوربختی ممالک اسلامی در بی‌نصیبی ملت‌های مسلمان از آزادی و دانش است و این نقیصه را نتیجه اسلوب حکومت مستبده شناخت و دریافت مادامی که شکل زندگانی سیاسی در ممالک اسلامی تغییر نیابد و حکومت مشروطه جای حکومت استبدادی را نگیرد، نجات برای مسلمانان عموماً و ایرانی‌ها خصوصاً میسّر نیست.

برای ابلاغ این امر یا تبلیغ این دریافت ذهنی، سی‌سال کوشید و تحمل مصیبتها کرد، هر جا رفت او را هدف تهمت و آزار و زجر قرار دادند و در هرجا تخمی فشاند برای اینکه بری نیاورد حیله‌ها برانگیختند، ولی او مقاومت ورزید و از تلاش فرونَنشست. مسلم است در انتخاب راه برای وصول به هدف مقدس به اندازه قدرت و شجاعت در فهم و تبلیغ و توجیه آن مجهز به تجارب و وسایل نبود و به همین نظر پس از سی سال کوشش در زندان طلایی عبدالحمید محبوس و معدوم شد، ولی تخم‌های کشته او در ایران و عثمانی و مصر و هند و افغانستان جوانه زد و ده سال بعد از مرگ او در وطن او ایران نهضت مشروطه آغاز و انجام پذیرفت و چند سال بعد از آن دست‌پروردگان او در اسلامبول دست به کار شدند و کسانی که در حیات او از عهدهٔ تطبیق نظریات سیاسی او در مصر و هند برنیامدند و مغلوب و منکوب و محبوس شدند، در حزب کنگره هند و حزب وفد مصر بنیانگذار حکومت ملّی آزاد گشتند.

سیّد جمال‌الدّین در تاریخ ایران عامل ظهور تحولی شد و ملّت ما را به راهی

Property of ACKU

رهبری کرد که پس از آن در پیچ و خم‌های آن راه به سوی زندگانی افضل گام برمی‌دارد و هر روزی انتظار دارد که به صورتی بهتر و حالتی برتر درآید.

من چهرهٔ سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی را برگزیده‌ام زیرا عکس چهرهٔ او را در قانون اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همه تشکیلات اساسی حکومت مشروطه وطن خود می‌نگرم و عقیده دارم خدمتی که او به ایران کرد، از نظر ارزش بالاتر از خدمتی بوده که نادر و اردشیر و یعقوب‌لیث و شاه اسمعیل به تاریخ ایران کرده‌اند و در ردیف خدمت هوخشتره مادی و آرشاک پرتوی محسوب می‌شود.

تعجب نفرمایید اگر در پیرامون این اسم ساده، کوس و نقاره و طبل و علمی دیده نمی‌شود و پیرامون عمامهٔ او را هاله‌ای از نور نگرفته است. ولی حققت امر این است: کار سیّد از کارهایی که پیشرو مادیان و سردار پرتویان با شمشیر خود در افتتاح فصل جدیدی در تاریخ ایران انعام دادند مهمتر و از فصول مقدم بر آن، گرامی‌تر و والاتر و سودمندتر بود.

سیّد جمال‌الدّین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه‌سازی کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد و در روزی که علمای بزرگ تهران و عتبات در صدر نهضت مشروطه قرار گرفته بودند، معلوم شد حُسن ظن و حدس صائب سیّد جمال‌الدّین دربارهٔ عنصر مشروطه‌ساز ایران به خطا نرفته بود و از حرکت تمرد تنباکو تا مهاجرت به قم و پشتیبانی علما از مشروطه‌خواهان در برابر کودتای باغ شاه، همه جا روح او، راهنمای کسانی بود که هر یک در مقام مقتدی الانامی قرار داشتند.

آری سیّد با فکر روشن و توانا و ارداه نیرومند و عقیده ثابت و زبان گویا و قلم نیرومند، کاری را در خاورمیانه عملی ساخت که در نقاط دیگر جهان بی کمک توپ و تفنگ میسر نمی‌شد.

فروردین ـ۱۳۴۶

Property of ACKU

سهم سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

در نهضت مشروطه

Property of ACKU

مرحوم شیخ عبدالقادر مغربی طرابلسی که مدتی را در اسلامبول درک فیض محضر سیّد جمال‌الدّین راکرده بود می‌گفت در آغاز مشروطه عثمانی ۱۳۲۶ کسانی که از ترک و عرب و کرد در اسلامبول مجالس افاده سیّد را درک کرده بودند به صرف این انتساب خود را سزاوار مقام عضویت مجلس مبعوثان عثمانی می‌شناختند و هر یک به نحوی در صدد اثبات وابستگی خود به سیّد برمی‌آمدند.

از آن جمله محمد پاشای مخزومی لبنانی بود که شیخ مغربی می‌گفت من او را هرگز در خدمت سیّد جمال‌الدّین ندیده بودم ولی در آغاز مشروطه عثمانی به نشر مقالاتی در مطبوعات لبنان راجع به ترجمه حیات سیّد جمال‌الدّین و بعدها به‌ترتیب کتابی زیر نام «خاطرات جمال‌الدّین الافغانی» پرداخت.

***

در میان مسلمانان هند پیش از جنگ جهانی اول، کسانی که به زعامت و رهبری شناخته می‌شدند غالباً در حیدرآباد و دکن یا کلکته درک محضر سیّد راکرده بودند و به ویژه افرادی که همچون نواب طالبخان و حکیم اجمل خان و انصار طرفدار همکاری مسلمان و هندو در سیاست استقلال‌طلبی بودند از نمک اندیشه سیّد چاشنی مستقیم یا غیرمستقیم گرفته بودند.

کمتر سیاستمدار و متفکر و نویسنده‌ای در مصر از هزار و سیصد هجری بدین

طرف وجود داشته که سرمایهٔ رشد فکری و روحی خود را از نشست و برخاست و گفتگو با سیّد به طور مستقیم یا غیر مستقیم برنگرفته باشد.

نویسنده آمریکایی صاحب کتاب «تجدد در عالم اسلام» سلسله نسب عقلی و روحی غالب زعمای دینی و سیاسی و ادبی مصر و سوریه را به سیّد جمال‌الدّین می‌پیوندد و همان‌طور که شیخ محمد عبده و سعد زغلول و ابراهیم لقانی و عبدالله ندیم و ابراهیم مویلحی و ابراهیم هلباوی و ادیب اسحق سوری و سلیم عنحوری سوری از تربیت شدگان مکتب فکری سیّد بودند حافظ ابراهیم بیک و مصطفی صادق رافعی و عباس عقاد و مصطفی کامل و سایر عناصر فعال انقلاب ۱۹۱۹ به طور مستقیم از برآوردگان مکتب سیّد جمال به وسیلهٔ اردتمندان و تربیت شدگان سیّد بودند.

***

در ایران از آغاز مشروطه بدین طریق در اثر حس حسد یا خودپسندی کسانی که کم و بیش در نضهت مشروطه شرکت داشته‌اند ارزش نفوذ کلمهٔ سیّد را در تمهید مقدمات انقلاب مشروطه مستور داشته‌اند و در آغاز حرکت مشروطه جز مرحوم ملک‌المتکلمین و فرصت‌الدوله و حاجی امین‌الضرب و قاضی ارداقی و مرحوم سیّد محمد طباطبایی سنگلجی که در مفاوضات خود به حسن تأثیر و نفوذ کلمهٔ سیّد اعتراف می‌کردند دیگران آن حس حق‌شناسی و قدردانی را که شایسته بود نسبت به سیّد آشکار نکردند نسل جوان کشور هم متأسفانه در زیر خاکسترهای سرد دستگاه دیوان که مدت پنجاه سال اجاق سلطنت قاجاریه را بیجا گرم نگه‌داشته بود هنوز در جستجوی عوامل مؤسس حرکت مشروطه هستند.

***

بعد از قتل نادر و تفرقه اوضاع سیاسی ایران قدرت حکومت مرکزی ایران جز در فاصله کوتاهی از سلطنت آقامحمدخان برای حفظ استقلال و حرمت جانب ایران با سابقه‌ای که در قرن یازدهم و دوازدهم ـ از آن معهود بود تناسب نداشت و ایران روز به روز از نظر وسعت و مدنیت و جمعیت و اقتصاد و قدرت نظامی و اهمیت علمی نسبت به دنیای معاصر تنزل پیدا می‌کرد.

Property of ACKU

جلوگیری از پیشرفت این تنزل را میرزا بزرگ قائم مقام و عباس میرزا در اصلاح قشون و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی‌خان در اصلاح جمع و خرج و حاجی میرزا آقاسی در تکمیل توپخانه و مهندسی نظامی و میزرا حسین خان مشیرالدوله در اقتباس نظام دفتر و دیوان فرنگی می‌دانست. میرزا ملکم‌خان تنها کسی بود که بهبود وضع را از راه تبدیل رژیم حکومت از استبداد به قانون معرفی کرد و پس از ارشاد گروهی از جوانان روشنفکر ناگزیر از ترک ایران و توبهٔ شغلی برای بازگشت به خدمت دیوانی شد.

شاگردانی که در عهد ناصری به اروپا رفته بودند و جهان متمدن را دیده بودند خاطرات شیرینی از دوره زندگانی در خارج را زیر شال و کلاه و جبه نوکری دیوان مستور داشته و از کوچکترین حرکتی که نان آنها را در دستگاه قطع کند پرهیز داشتند. ناصرالدین شاه در سفرهایی که به فرنگستان رفت از نزدیک دریافت که چه قسم روابطی با دنیای خارج به بیدار کردن مردم کمک می‌کند و همانها را محدود ساخت چنان که از اعزام محصل به اروپا یا استخدام معلم لایق اروپایی برای دارالفنون تهران دریغ ورزید و به جای آنکه راه نفوذ افکار و اوضاع سودبخش را در جای پای خود بگشاید با تأسیس پلیس جدید زنجیرهای استبداد و ستم را استوارتر کرد.

در سال ۱۳۰۳ تلگرافخانه بوشهر به تهران خبر داد که سیّد جمال‌الدّین همدانی معروف به افغانی که در پاریس روزنامه عروة‌الوثقی را انتشار می‌داد به بوشهر آمده و بر خاندان آل صفر همدانی، آشنایان خانوادگی و همشهریان خود فرود آمده است. محمدحسن خان اعتاد السلطنه که پیش ازآن برخی مقالات سیّد را در جراید دولتی ترجمه و اقتباس کرده بود و به اهمیت فکر و قلم او آشنایی داشت به بوشهر تلگرافی فرستاد و از طرف شاه او را به تهران دعوت کرد. سیّد که به عشق دسترسی به کتابهای چاپی و خطی خود تا بوشهر آمده بود، غلامی خسرو نام را که احمدخان سرتیپ کبابی در بوشهر به او تقدیم کرده بود با دوازده استر بار صندوق کتاب به تهران فرستاد و خود پس از یک دوره اقامت چند ماهه در بوشهر عازم شیراز شد. در بوشهر ملک المتکلمین را برای فداکاری در راه تحصیل آزادی تربیت کرد و در شیراز نیز چند

Property of ACKU

روزی ماند و نفس گرم او در گروهی از مردم که با او ملاقات کردند اثر نمود و در اصفهان بر حاجی سیاح محلاتی که از مصر با او آشنایی داشت وارد شد و با ظل‌السلطان ملاقات کرد و بر کارهای ناروای او خرده گرفت و با دلیری از او انتقاد کرد و ظل‌السلطان را بدین سودا افکند که از وجود سیّد جمال‌الدّین برای آینده سیاست خود بهره‌برداری کند. سیّد از اصفهان به کاشان آمد و در آنجا مهمان حسین‌خان سرتیپ پسر مصطفی قلی‌خان سهام‌السلطنه عامری شد. مرحوم میرزا نصرالله خان منشی باشی سهام‌السلطنه برای پدرم در اصفهان نقل کرده بود که جاذبه بیان سیّد همهٔ اطرافیان سهام السلطنه را در کاشان مجذوب شخصیت خود کرده بود و بی‌پروا از ظلم و ستم و اجحاف و تعدی بد می‌گفت و همه را به قانون و عدالت دعوت می‌کرد.

در تهران حاجی محمدحسن امین‌الضرب خواستار میزبانی سیّد شد و سیّد به سرای او که نزدیک مسجد حاجی ابوالفتح واقع بود فرود آمد و در تالار بیرونی حاجی که وسعتی داشت از طبقات مختلف مردم شهر پذیرایی می‌کرد و از آزادی و عدالت و اصلاحات بی‌پروا سخن آغاز نمود. شاه یکی دو بار او را بار حضور داد و خود چنان مرعوب اظهارات دلیرانه او شد که از آنچه دایر به ارجاع کاری بدو داشت صرف نظر کرد.

محمد حسن خان که شاید می‌خواست در روزنامه‌نگاری از سیّد بهره‌ای بر دارد ناچار خاموش نشست. تا آنکه شبی را که سیّد در خانهٔ انتظام‌السلطنه در خیابان امیریه مهمان بود و غالب سران دولت و رجال دیوانی در آن محضر حاضر بودند. مرحوم میرزا ابوالحسن‌خان فروغی از قول پدرش نقل می‌کرد که سیّد در آن شب مجالی وسیع به دست آورد و آن قدر از عدالت و قانون و آزادی و فداکاری و جهاد سخن راند که وضع مجلس را برگردانید و مرحوم وزیر دفتر که از حضار مجلس بود، سخن سیّد را بدین عبارت آمیخته به تعجب قطع کرد که «پس بنا به فرمایش آقا، ما هم باید فردا شمشیر بسته و از خانه برای جهاد در راه عدالت و آزادی بیرون آییم.» گویی سیّد بیان مرحوم وزیر دفتر را تعریضی پنداشت و خاموش شد. فردای آن روز سخنان آن

Property of ACKU

مجلس شبانه در قالب بزرگی قاب شد و به نظر شاه و وزیر او امین‌السلطان رسید. حرمت جانب سیّد جمال‌الدّین را چنین تدبیر و مراعات کردند که به حاجی محمد حسین اشاره نمودند این مهمان خطرناک را با خود از ایران بیرون ببرد. حاجی امین‌الضرب به سیّد پیشنهاد کرد که به اتفاق یکدیگر برای سیاحت و خریداری وسایل راه‌آهن محمودآباد آمل به روسیه بروند و سیّد بدین ترتیب پس از سه ماه اقامت در تهران به روسیه رفت و سه سال در آنجا زیست تا آنکه سفارت ایران از تجدید گذرنامه او بهانه جست و پلیس تزاری او را ناگزیر از ترک آن کشور کرد. سیّد از راه اتریش عازم پاریس بود که در وینه به شاه و همسفرانش برخورد. امین‌السلطان دریافت که وجود سیّد در محیط آزاد اروپا در موقعی که او و شاه از سفر انگلستان برمی‌گشتند در مطبوعات جهان آزاد فسادی برپا خواهد کرد و در این اندیشه شاید به مشورت و عقیده دروموند ولف وزیر مختار انگلیس در تهران که با سیّد خرده‌حسابی داشت متأثر شده بودند، لذا بنا را بر فریب گذاردند. شاه به او وعده وزارت مطبوعات داد و ضمناً برای این که آسوده خاطر برگردد به او مأموریت سیاسی مذاکره با سیاستمداران روس در پترسبورگ دادند و با تذکره سیاسی که سفارت ایران در وینه صادر کرد در همان شبی که شاه و همراهان از راه بالکان عازم تهران شدند سیّد جمال‌الدّین هم به پترسبورگ عزیمت کرد.

سیّد بعد از ختم مأموریت جدید به وجه مطلوب دو ماه بعد از شاه به تهران آمد و به تصور آنکه شاید او را به کاخهای سلطنتی فراخوانند از خارج شهر برای شاه و وزیر پیغام فرستاد که آمده‌ام. باز حاجی محمد حسن را مهماندار او معین کردند سیّد نوبت دوم هم سه ماه در خانه حاجی بسر برد در این نوبت به اشاره امین‌السلطان راه رفت و آمد مردم را پیش او مسدود کردند و بعد از سه ماه بی‌تکلیفی به او پیغام فرستادند که به قم برود و مجاور شود، اما او تسلیم نشد و نامه‌ای سخت به شاه نوشت و از رفتاری که با او شده بود شکایت کرد و اثاثیه و کتابها را در خانه حاجی به جاگذارد و به بست حضرت عبدالعظیم پناه برد و خانه‌ای را در بست مسکن خود قرار داد و مدت سه ماه در آنجا می‌زیست. در این موقع بود که رفت و آمدهای نهفته در پیش او افزوده شد و

Property of ACKU

کسانی که به بهانه زیارت به زوایه می‌رفتند با تبانی قبلی با مرحوم معین‌التولیه که باطناً به سیّد ارادت داشت از راه صحن به خانهٔ شیخ حسن که مسکن او بود می‌رفتند. سیّد در این اثنا از سرنوشت خود خیلی آزرده شده بود و مردم را علناً بر ضد شاه و امتیازات و خودسری‌های امین‌السلطان برمی‌انگیخت. گاهی شبنامه‌ها و اشعار انتقادی در تهران انتشار پیدا می‌کرد که همه را بر سرانگشت تدبیر او نسبت می‌دادند.

مرحوم میرزا محمدعلی خان فروغی نقل کرد که شبی با پدرم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفتیم و در تاریکی شب از سیّد در پناهگاه او دیدن کردیم چند ساعت با پدرم مذاکره می‌کرد و او را به تبدیل روش تحریر جراید رسمی و انتشار روزنامه به صورت ملّی و آزاد دعوت می‌کرد و پدرم از همان شب نیت تأسیس روزنامه تربیت را کرد.

مرحوم حاجی سیاح برای پسرش همایون سیاح نقل کرده بود شبی که روز بعد از آن دستور دستگیری سیّد را دادند به دیدنش رفتم، گروهی از عمال و جواسیس «امین‌السلطان» دور او را گرفته بودند و او مانند فنوگراف فنر در رفته، از آزادی و دولت و قانون و اصلاح و معایب ظلم و استبداد سخن می‌گفت. وقتی حضار رفتند و تنها شدیم، میرزا رضای کرمانی هم هنوز از شهر برنگشته بود، به او گفتم آقا! اگر به خودت رحم نمی‌کنی به دوستانت رحم بکن! به مهماندار خود حاجی محمدحسن رحم بکن، این حرفهای تو امشب تا یک ساعت دیگر به گوش امین‌السلطان می‌رسد و بر کینه او می‌افزاید. در این شهر غریبی. عارف که دوباره تو را ترک کرد و به بیروت رفت شما مانده‌اید و یک میرزا رضا، با این همه دشمن و بدخواه چه می‌توانید کرد؟ اما سیّد به عادت خود به حرفهای من اعتنایی نکرد و گفت: «آزاد شدن زحمت دارد.»

روز بعد موقرالسلطنه پسر کشیکچی باشی، با پنجاه نفر غلام از سوارهای درباری مأمور شدند او را از بست بیرون بکشند. حاجی محمدحسن امین‌الضرب باخبر شد و توسط «معین‌التولیه» او را آگاه کرد که به حرم پناه ببرد و ضمناً اوراق او را هم به در بردند که به دست امین‌السلطان نیفتد. موقرالسلطنه چنانکه خود می‌نویسد، دستور داد سیّد را از حرم بیرون کشیدند و تا باغ «سراج الملک» که محل نیابت حکومت زاویه

Property of ACKU

بود، کشان‌کشان آوردند. زمین از برف مستور بود و غلامان از اسائه نسبت به سیّد دریغ نمی‌کردند، ولی سیّد کلمه‌ای دایر بر شکوه یا عجز بر زبان نیاورد و می‌گفت «یا عدل و یا حکیم» سیّد را وقتی از ایران بیرون کردند که تبلیغات او بر ضد شاه و وزیر اعظم و امتیاز فروشی، کار خود را کرده بود.

حکم مرحوم میرزای شیرازی دایر به حرمت تنباکو را سیّد جمال‌الدّین به وسیله سیّدعلی اکبر فال اسیری که در بصره با او ملاقات کرده بود، صادر نمود و کشوری را به جنبش درآورد و قدرت ناصرالدین شاهی را در هم شکست.

وقتی شاه درون حرم خود قلیان خواست، به او گفتند: زنان وی به فتوای میرزا قلیانها را شکسته‌اند. سربازان محافظ ارگ با گلوله به روی مردم شلیک کردند. خون در کنار خندق ارگ ریخته شد. برای نخستین بار ملّت در برابر دولت به قیام مسلح دست زد و ناصرالدین شاه تسلیم شد و امتیاز تنباکو لغو گردید، ولی دامنه جرأت و جسارت مردم دنباله پیدا کرد.

«سرودرموندولف» سفیر انگلیس که با سیّد صفایی نداشت، در کلیه این قضایا عامل محرک امین‌السلطان و دربار شناخته شد. ولی پس از آن‌که سیّد را از تهران به کام دل بیرون کرد، آن وقت مزه شکست سیاسی و ناکامی دیپلماسی را در برابر حریف نیرومند احساس کرد و پیش از موقع مقرر از ایران رفت و باز نیامد تا نهالهای کاشته خود را بنگرد.

آنها که در قضیه تنباکو تاکتیک نهضت و قیام را آموخته بودند، چهارده سال بعد در قضیه عین‌الدوله و سیّد هاشم قندی در بازار تهران درسهای آموخته را تکرار کردند. علمای دین که به سعی سیّد جمال‌الدّین از حوزه درس و محراب و منبر و پذیرایی بیرونی به صحنه سیاست کشیده شده بودند و در قضیه مشروطه، عامل اساسی نهضت به حساب آمدند و کاری را که باید فرنگ رفتگان و نوبر آمدگان آن عصر انجام داده باشند، ارباب عمامه و سبحه و نعلین، عملی کردند. سیّد جمال‌الدّین پس از مسافرت به ایران ضرورت تهییج و تجهیز اهل علم را بر ضدِ اهل سیاست احساس کرد و درست عمل نمود. نامه‌هایی از او مانده است که از لندن و اسلامبول، به علما

Property of ACKU

می‌نوشته و آنها را به مخالفت با ظلم و تعدی و استبداد، دعوت می‌کرده است.[۱]

البته تأثیری که از فتوای حرمت تنباکو برای تمرین جنبش آزادی در تهران نصیب سیّد شده بود، تا سر حد اعلای استفاده می رسید. سیّد علما را وارد گود سیاست خارجی و داخلی ایران کرد. علما از زتنباکو به بعد، تا آغاز نهضت مشروطه، اتحاد کلمه‌ای داشتند که نظیر نداشت. آقا سیّد عبدالله که در ایام بلوای تنباکو مخالف مرحوم آشتیانی بود و فتوای حرمت تنباکو راگردن ننهاد، در قضیه مشروطه علمدار نهضت شد و مرحوم سیّد محمد طباطبایی و افجه‌ای و علمای دیگر، همه جنبش را رهبری کردند تا مشروطه توانست جای استبداد را در ایران بگیرد. این آمادگی علما را برای شرکت در امور سیاست داخلی و خارجی (پس از شکست قفقاز در زمان فتحعلی‌شاه) باید نتیجه مساعی سیّد جمال‌الدّین و درس شهامت و آزادگی دانست که او در تهران به همگی داد و بعد از مدت چند سال با مکاتبه و ارتباط آن را آبیاری می‌کرد. اگر سهم اشخاص در تأسیس حکومت مشروطه طبقه‌بندی شود سهم میرزا ملکم‌خان از نظر تنظیم و تدوین فکر و سهم سید جمال الدین از نظرآماده کردن زمینه و شکستن سد ملاحظات در درجه اول است. اگر سد نشکسته بود و فکر آماده نشده بود ممکن نبود بدان سهولت و سرعت مظفرالدین شاه ناگزیراز تسلیم گردد و اگر تأیید مرحوم ملا کاظم خراسانی و میرزا حسین و حاجی میرزا خلیل تهرانی نبود روحیه مجاهدین تبریز در دفاع از آزادی آنقدر نیرومند نمی‌شد. کسانی که در پیرامون خراسانی عهده‌دار تمشیت امور بودند غالباً از منبع فیض سیّد جمال‌الدّین جرعه‌ای نوشیده بودند، مرحوم سیّد اسدالله خرقانی که سیّد را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کرده بود می‌گفت روح سیّد جمال‌الدّین بر محضر مرحوم خراسانی در دفاع از مشروطه پرتو می‌افکند و کسانی که وثوق مرحوم آخوند در کار سیاست بودند غالباً به ارتباط حضوری و جمال‌الدین غیابی با سیّد افتخار می‌کردند.

۴۱/۵/۵

---

۱. پاره‌ای از این نامه‌ها، توسط اینجانب جمع آوری، ترجمه و چندین بار تحت عنوان «اسناد و نامه‌های سیاسی سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی» منتشر شده است و البته متأسفانه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تجدید چاپ این مجموعه، به‌علت اشتغالات گوناگون، تاکنون مقدور نشده است که امیدوارم در نخستین فرصت به این واجب نیز بپردازم. (خسروشاهی)

Property of ACKU

چگونگی پیدایش مکتب مشروطه
در ایران

Property of ACKU

دیر زمانی پیش از قیام حکومت مشروطه کشور ما همواره قلمرو نفوذ دو مکتب دین و دولت و یا روحانی و دیوانی بود. از روزگار حکومت صفویه بدین طرف مکتب دین و مکتب دولت هماهنگ و همگام شده بودند و از ترکیب آنها با آیین تصوف روش خاصی بوجود آمده بود که در آن احفاد شیخ صفی‌الدین در آن واحد پیشوا و حامی و پشتیبان صوفیان و دیوانیان و شیعیان داخل و خارج ایران شناخته می‌شدند.

در شورای دشت مغان که امر سلطنت ایران را از خاندان صفویه گرفت و بدست نادر سپرد، این ترکیب بر هم خورد و کار دیوان از کار دین جدا شد و با زوال دستگاه مرکزی تصوف صفویه، برای صفویان ایران که مدت دویست سال از آزادی سیر و سلوک محروم مانده بودند؛ میدان وسیع تکاپویی پدید آمد.

در عصر نادر دین و دولت برخلاف عصر صفویه، در دو جهت مخالف از نفوذ و فعالیت قرار گرفتند و در زمان کریم خان، هر کدام بدون اظهار موافقت یا مخالفتی در کار یکدیگر استقلال حوزه عمل داشتند، ولی در عهد قاجاریه، مکتب دین در برابر مکتب دولت رونق بیشتری یافت و با وجودی که آقامحمد خان قاجار ایران را به ضرب شمشیر از اخلاف «نادر و کریم خان» گرفته بود و در این پیروزی هیچ یک از مقامات روحانی و دیوانی کشور را شریک‌العمل خود نمی‌دانست، جانشین او

فتحعلی شاه می‌کوشید تا اعمال نظامی و سیاسی و اداری خود را مبعوث از فتواهای علمای دین معرفی کند.

در نتیجه مقام روحانیت در کشور ایران از حیث ترقی و تعالی بدرجه‌ای رسید که سیّد محمدباقر حجةالاسلام شفتی در اصفهان قدرتی نامحدودتر از قدرت سلطان قاجار در تهران یافته بود و «فتحعلی شاه» برای تحقیق و تحدید حدود نفوذ و دخالت «سیّد رشتی» در امور، دو بار به اصفهان سفر کرد و بار دوم که در سر اندیشهٔ اعمال شدتی دربارهٔ او کرده بود، به مرگ ناگهانی در آن شهر هلاک شد و مردم اصفهان؛ این حادثه را می‌خواستند به حساب کرامت حجةالاسلام خود بگذارند.

در عهد محمد شاه که عواقب قبلی مداخله مجتهدین در جنگهای روس و ایران و حادثه قتل گریبایدوف، روحانیان را تا درجه‌ای از اوج قدرت، فرود آورده بود، محلّی جهت نفوذ صوفیان و ارباب مقالات و آراء از ملل و نحل، بوجود آمد که صدرات حاجی میرزا آقاسی و نفوذ سیّد کاظم رشتی و دعوی «بابیت» سیّدعلی محمد شیرازی را باید در نقطهٔ اوج این عقب‌نشینی و تزلزل دستگاه روحانیت بشمار آورد.

میرزا تقی‌خان فراهانی وزیر ناصرالدین شاه که از تجدید نفوذ و مداخله علمای دین در کار دولت هراسی نداشت و می‌خواست اوضاع پراکندهٔ حاصل از عواقب جنگهای روس و ایران و هرات را به سامان آورد، و میرزا آقاخان جانشین امیر بار دیگر میان دین و دولت، رابطهٔ سست شده را استوار ساخت و در نیمهٔ اول سلطنت ناصرالدین شاه علمای دین قدرت از دست داده را بازیافتند.

حوادث سیاسی و اقتصادی و اجتماعی متوالی کشور در طی چهل سال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه را خواه ناخواه در جهت مخالف این ارتباط سوق می‌داد و کیفیت تحول دستگاه اجرایی حکومت بر منوالی صورت می‌گرفت که نمی‌توانست از نظریات فقهی مجتهدین پیروی کامل کند و با هر امر تازه‌ای، ناگزیر از تولید رضایت جدید می‌شد.

همکاری علمای دین با رجال سیاسی در وادار کردن «ناصرالدین‌شاه» به عزل

Property of ACKU

سپهسالار، این فاصله را به حدی رسانید که ناصرالدین شاه در صدد برآمد از راه ایجاد دو دستگی در میان روحانیون کشور این قدرت معنوی روز افزون را ضعیف کند و به اختیار بگیرد.

ناسازگاری با معارضه و مقابله میان مکتب دیوان و دین در قضیه تنباکو، به اوج شدت خود رسید و قدرت دیوانی با وجود جلب پشتیبانی مادی و معنوی از طرف سیاست خارجی، باز در برابر نیروی روحانی به زانو درآمد و امتیاز تنباکو همچون امتیاز لاطاری لغو شد.

***

نمی‌توان مطلب را بدون ذکر سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و میزان تأثیری که در این مبارزه دو مکتب روحانی و دیوانی بخشید؛ باقی گذارد و باید پذیرفت و گفت که مسافرت سه ماه او در سال ۱۳۰۲ قمری به تهران و برخورداری او از آزادی معاشرت با همه طبقات بالا و پایین جامعه، در برانگیختن روحیه خاموش و بیدار ساختن احساسات خفته طبقات مردم، به ویژه جامعه روحانی؛ اثری فوق‌العاده داشت.

پیروزی میرزا محمدحسن شیرازی و میرزا حسن آشتیانی از داخل و خارج کشور در قضیه تنباکوی عصر ناصری ـ که با نامه‌ها و اقدامات سیّد جمال‌الدّین آغاز شد و بثمر رسید ـ مظفرالدین شاه را در آغاز سلطنت خود وادار به استقرار رابطه نیکو با فقهاء ساخت و در تهران و شهرستانهای نجف و کربلا رجال معتبری در حوزه مذهب شناخته شدند که اگر از حیث تقوی و فضیلت به پایه سلف صالح خود نمی‌رسیدند، ولی از حیث قدرت نفوذ در مرحله‌ای عالی قرار گرفته بودند.

رجال سیاسی وقت می‌کوشیدند اختلافی که در اواخر عهد ناصری میان فقهای بنام کشور تولید شده بود، تبدیل به سازش و اتحاد نشود و از عتبات عالیات تا مرکز و ولایات، همه‌جا دو دسته مختلف از روحانیون را در برابر خود داشته باشند که یک دسته موافق در برابر دسته مخالف از تأثیر عمل مخالفت‌آمیز آنها جلوگیری کنند.

قضا را این بداندیشی و تولید دو دستگی میان رجال سیاست، بیش از فقها رخنه کرد و طرفداران صدراعظم‌های معزول و منصوب، هر کدام به دسته‌ای از علمای

Property of ACKU

موافق و مخالف دولت وقت پیوستند و درنتیجه وحدت دستگاه دیوانی بیش از حوزهٔ روحانیت به‌این اختلافات متأثر و دستخوش پراکندگی و ناهماهنگی گردید.

این اختلاف دیوانی و روحانی با یکدیگر و اختلاف جناحهای مختلف دستگاه دیوان در روحیه مردم عادی کشور خالی از تأثیر نماند و مردمی که از دهها قرن گذشته بصیر و تحمل بر تحمیلات دیوانی طوری خوگرفته بودند که هر امر ناگواری را که از ناحیه حکومت صادر می‌شد، با تظاهر به صبر و سکون بر خود هموار می‌کردند، در اثر تماس با جناحهای مخالف روحانی یا دیوانی، متدرجاً به اظهار عدم رضایت و مخالفت با عوامل جور و ستم تحریک شدند، در نتیجه وضع آشفتهٔ آمادهٔ تحولی بوجود آمد که در انتظار پیش آمدی ناگهانی؛ وقت می‌گذاشت!

تا آنکه عین الدوله صدراعظم وقت؛ در صدد برآمد که نفوذ روحانیان را در هم بشکند و ایادی پیرو آنها را بازار و حوزه‌های مختلف زندگانی عمومی مردم شهر و روستاها، قطع کند، ناگهان چوبکاری یک قند فروش بازار و از منبر فرود آوردن یک واعظ مسجد و حبس و تبعید یک مدیر مدرسه ابتدایی برای اینکه ماده انباشته را منفجر سازد، کفایت می‌کرد و در نتیجه جبههٔ دیوانی را در برابر جبههٔ روحانی به‌صورت مهاجم درآورد ولی در اندک فاصله زمانی ناگزیر گردید که از حالت تهاجمی به حالت دفاعی درآید.

Property of ACKU

در این برخورد میان دو جناح مکتب دینی و دیوانی از هیأت حاکمه وقت بود که برای نهضت مشروطه مجال مناسبی پدید آمد و جریان امر از درخواست اجرای احکام شرع و تأسیس عدالتخانه یا تقاضای تأسیس مجلس شورای ملّی و شرکت وکلای ملّت در امور ملکی، کمتر از یک سال فاصلهٔ زمانی پیدا نکرد.

اگر مظفرالدین شاه چند هفته دیرتر در گذشته بود، شاید مشروطه ایران جریان تکمیلی خود را در طی مدت محدودی به پایان می‌رسانید و تقویت بنیه سیاسی مشروطه، به درجه‌ای می‌رسید که دیگر از رهگذر کودتایی شکسته نشود و اتحاد روز افزون دولت و ملّت؛ در پیشرفت این اساس، زمینه را به صورتی دیگرگون می‌ساخت

که احتمالاً محمد علیشاه پیش از آنکه مجال خیانت به عهد پیدا کند، از ولایت عهدی برکنار می‌رفت!

اما مشیت الهی بر این قرار گرفته بود که در این مبارزه میان روحانیان و دیوانیان، مشروطه ایران در شرایطی بوجود آید که از ابتدا قادر به نگهبانی خود در برابر هجوم بدخواهان نباشد و محک آزمایش جهت شناخته شدن مدعیان خودپرست و آزادیخواهان واقعی پدید آید، محکی که بر آن گوهر وجود کسانی که در پیرامون این اساس گردآمده بودند چنانکه باید و شاید آزموده و شناخته شود.

مخالفت محمدعلی میرزا با مجلس و حمله استبداد به مشروطه و کودتای باغ‌شاه و لکشرکشی قزاقخانه و بمباران مجلس و دفاع مجاهدین و قیام تبریز و اصفهان و گیلان بر ضد باغ‌شاه، اینها مسائلی بود که اگر بوجود نمی‌آمد، ارزش قضایا و افراد، چنانکه بایستی متدرجاً معلوم نمی‌شد و امروز نمی‌دانستیم که نصیب خیر و شر در این امر چه بوده است؟

آری، در نتیجه فداکاریها و جانفشانیها و زد و خوردها و کشت و کشتارها بود که پس از دو سال مبارزه حاکم و محکوم، باردیگر این اساس ملّی استوار و برقرار گشت و این مکتب سیاسی تازه، که باید آن را مکتب مشروطه نامید، در کنار مکتب دیرینهٔ دیوانی و روحانی گشوده شد.

باید انصاف داد که مکتب روحانی سلف کشور، برای استقرار این مکتب سیاسی جدید فداکاریهاکرد و در تقویت و تأیید آن تا حدی مبالغه ورزید که حاضر به تبعیت خود از آن گردید.

مثلاً: سیّدین سندین، یعنی طباطبایی و بهبهانی برای اینکه مسئله نمایندگی اقلیتهای دینی در مجلس با عکس‌العمل نامطلوبی مواجه نگردد، حاضر به قبول وکالت خود از جانب اقلیتهای مذهبی شدند و در مجلس اول، مرحوم طباطبایی خود را وکیل عیسویان کشور و مرحوم بهبهانی خود را نماینده کلیمیان تهران قلمداد نمودند.

با آنکه صدور فتوای آیةالله خراسانی و مازندرانی و تهرانی درباره شیخ فضل‌الله

Property of ACKU

که قضیه را تا محاکمه و صدور حکم و اعدام شیخ توجیه و تعقیب کرد، بزرگترین فداکاری و گذشتی بود که پیروان مکتب روحانیت در راه استقرار مکتب مشروطیت به خرج دادند، ولی باید انصاف داد که دخالت بعدی شاگردان مکتب دیوانی، در کارهای اجرایی و غیر اجرایی رژیم مشروطه، مسیر این اساس را بیش از حد تصور از هدف اصلی خود دور کرد و همهٔ مشکلاتی که در طی سنوات بعدی از برقراری رژیم برای تضعیف حکومت مشروطه و انحراف از اصول مقرر بوجود آمد، صد و نود و نه ناشی از سوء نیت و غرضرانی دست‌پروردگان مکتب استبداد دیوانی بود که برای تأمین منافع و مصالح خود، حوزهٔ عمل تازه‌ای در اینجا بدست آوردند و از مشروطه؛ تنها ناظر به منافعی بودند که عاید ایشان می‌شد.

اینان در طی سالیان دراز برای تأمین این مصلحت جدید و تأیید و تزیید آن، تا حدی که امکان‌پذیر بود، در دور ساختن مشروطه از هدف منظور مشروطه‌طلبان؛ دریغ نورزیدند و همواره در تفسیر و توجیه و تفسیر و تبدیل اصول دستورات، به شکلی اهتمام ورزیدند که بهتر از عهدهٔ تأمین سود خودشان برآید!

متأسفانه از مکتب مشروطه جز دست‌آموزان دیوانی شجاع و دست‌پروردگان مکتب دیوان، کمتر کسی توانسته سودی برد و نتیجه‌ای برگیرد و آنان که در این راه جان دادند؛ برای خود جایی درون این مکتب که با سابقه عمل ایشان مناسب باشد؛ نیافتند!

تهران: مرداد ماه ۱۳۴۸

Property of ACKU

تأثیر سیّد جمال‌الدین
در آزادی و استقلال هند

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی به واسطه مبارزه‌ای که در مصر بر ضد تصرفات دول خارجی و استبداد خدیوی به قصد آزادی ملّت مصر آغاز کرده بود، به دستور توفیق پاشا ارادتمند سابق او، شب ۱۷ رمضان ۱۲۹۶ هـ توقیف و به «سوئز» فرستاده شد که در آنجا او را با کشتی به سوی وطنش، ایران اعزام نمایند و برای اینکه کسی از مردم مصر با او ملاقات نکند و دنباله تعلیمات سیاسی او بریده شود، چند روزی را که در «بندر سوئز» در کنار «بحر احمر» به انتظار کشتی به حال توقیف، تهیدست و ستمدیده می‌گذارند، نقادی قنسول ایران و تجار ایرانی که تنها اجازه ملاقات با او را از طرف مقامات مصری داشتند، در بازداشتگاه از او دیداری کردند و به او مبلغی پول پیشکش نمودند که در راه سفر مصرف کند، سیّد از قبول آن سر پیچید و گفت: «پول را برای خوَدتان نگهدارید زیرا بدان از من نیازمندترید، شیر هرجا که رود بی‌شکار نمی‌ماند!».

دارایی سیّد در مصر پس از هفت سال اقامت، منحصر به یک کتابخانه بود که هنگام توقیفش کتابهای آن را رجرس مستشار انگلیسی مالیه مصر به حیطه اختیار و تصرف خود درآورد ولی بعداً ناگزیر شد کتابها را در چند صندوق نهاده دنبال صاحب آن به بندر بوشهر بفرستد.

سیّد در ضمن راه با کشتی به ساحل هندوستان رسید و در آنجا پیاده شد و به حیدرآباد رفت، زیرا نظام حیدرآباد ظاهراً مردی دانش‌دوست و طرفدار اهل فضل و

کمال بود و باطناً به مردان روشنفکر و آزادیخواهان شرقی، تا جایی که می‌توانست، مساعدت می‌کرد.

سیّد اقامت «حیدرآباد» را بر حرکت به سوی «بوشهر» ترجیح داد زیرا در وطنش ایران، سلطانی مستبد و خودخواه زمام حرکت و ممات ملتی را در دست داشت و به هر سو که می‌خواست، مردم را کورکورانه می‌راند و اگر کسی زبان به اعتراض می‌گشود و قلم انتقادی راجع به کارهای او بر کاغذ می‌زد، فوراً بدون محاکمه رهسپار دیار نیستی می‌گشت. در صورتی که خطه «حیدرآباد دکن» تا حدی برای کارهای فکری و سیاسی، که او در پیش گرفته بود، مناسبتر از «ایران» بود. لذا در آنجا رخت اقامت افکند و به نشر علم و ادب و نگارش مقالات فارسی برای جراید «سیّدالاخبار» و «مفرح‌القلوب» و روزنامه‌ای دیگر هند پرداخت و به طور موقت یاد بازگشت به وطن از خاطرش برفت و تنها کتابهای او را به «بوشهر» آوردند و به یکی از همشهریان همدانی او تسلیم نمودند.

نتیجهٔ کارهای اجتماعی و تعلیمات سیاسی سیّد جمال‌الدین، یک سال بعد در مصر شورشی برپا کرد و احمد عرابی پاشا که گاهی از مجالس مفاوضه سیّد استفاده برگرفته بود و با شاگردان سیاسی او اشتراک مساعی کامل داشت، سر رشته کارهای کشوری و لشکری را بدست گرفت.

سیّد نیز در «حیدر آباد» پرچم دعوت آزادی را به دوش گرفت و در سخن و نگارش، مردم را جسته‌جسته به مطالبی آشنا می‌نمود که با مصالح و سیاست کشورداری انگلستان سازگار نبود.

لذا ارتباط سابق او را با سران انقلاب مصر بهانه قرارداده، سیّد را از «حیدرآباد دکن» به کلکته بردند و در تمام مدتی که آتش انقلاب در دره نیل افروخته، بود او را از رفت و آمد و گفت و شنید و انتقال محل، بازداشتند.

تا آنکه سپاه انگلیس به بهانه حمایت منافع خود و حفظ جان بیگانگان مقیم مصر بدان سرزمین درآمد و درهٔ حاصلخیز نیل و راه بحری «ترعهٔ سوئز» را قبضه کرد، آنگاه به سیّد برات آزادی دادند که به هرجا خواهد برود.

Property of ACKU

سیّد در آغاز ورود خود به هند، موقع را برای افشاندن بذر آزادی و دعوت مردم هند به استقلال و ترویج شعایر حریت و تلقین ملکات فاضله غنیمت شمرده تخمهایی پراکند و نهالهایی غرس کرد، ولی پس از تحریر رساله «نیچریه» که در آن تشکیلات تربیتی «علیگر» و «سیّد احمدخان» را هدف حمله‌های سیاسی و اجتماعی قرار می‌داد، سیّد احمدخان و پیروانش را به مخالفت با سیّد جمال‌الدّین برانگیخت تا فکر و حواس سیّد را از توجه به هدف بالاتری که در سیاست و فلسفه اجتماعی خود داشت باز دارند و قضا را همین‌طور هم شد زیرا سیّد در اثر مبارزات قلمی با پیروان سر سیّد احمدخان و فارغ‌التحصیل‌های علیگر که از قرار معلوم در سنوات اولیه تأسیس آن یک وجهه بی‌اعتنایی به مبادی دین را داشته و بعد از انتقاد سیّد جمال، به اصلاح معایب آن پرداختند، ناگزیر از دفاع و هجوم به مخالفین شد و این پیش‌آمد از پیشرفت تبلیغات سیاسی و القای روح استقلال‌طلبی و وطن‌دوستی در جوانان هند، تا اندازه‌ای جلوگیری کرد. با وجود این، دورهٔ اقامت اختیاری سیّد در «حیدرآباد» و توقف اجباری او در کلکته بدو فرصتی بخشید که از احساسات کدورت‌آمیز و عواطف نفرت‌آمیز جوانان روشنفکر هند نسبت به حکومت استعماری «انگلیس» به سود تبلیغ افکار خود استفاده شایانی کند و با تقریر و تحریر مقالات، مردم را به سوی هدف منظور رهبری نماید.

Property of ACKU

مثلاً در مقاله‌ای که راجع به فلسفه ملّیت و وحدت جنسیت و اتحاد لغت نوشته پس از تقدیم یک مقدمه منطقی و بحث فلسفی مفصل، آنجا که می‌خواهد نتیجه بگیرد، نظر متوجه هندوستان ساخته می‌گوید:

«... چون مطلب بدین‌جا رسید، اکنون می‌توانم که هندوستان را محط انظار خود نموده بگویم: آنهایی که از اهل هند بر قله کوه نور بصیرت برآمده‌اند و معنی جنسیت را فهمیده‌اند و مزایای آن را دانسته‌اند و به دوربین تدبر، در زمان گذشته و آینده نظر انداخته‌اند و به ذره‌بین تعمق، دقایق حالات امم و قبایل را ملاحظه کرده‌اند، چرا در این امر سترگ غور نمی‌کنند و به چه سبب است که کار ضروری را مهمل گذاشته در

آن اهتمام نمی‌نمایند؟ آیا نمی‌دانند که بقای جنسیت و اجتنأثمار آن موقوف بر آنست که تعلیم و تعلم در مدارس بلغت وطنیه بوده باشد؟ آیا تعجب نمی‌شود که علوم جدیده عالم را فراگرفته و فنون بدیعه کره زمین را احاطه نموده است و حال آنکه چیزی از آنها که قایل بوده باشد؛ به زبان هندی ترجمه نشده است.

آیا از این نکته غفلت ورزیدند که اگر در لغت جنسی از اجناس بنی‌آدم، علوم نافعه در مدنیت نبوده باشد، آن جنس را پایداری نخواهد شد؟

آیا از این ذاهل شده‌اند که اول فریضهٔ ذمه عقلاء سعی در توسیع لغت وطن است، پس چرا کوشش نمی‌کنند در ترجمه علوم جدیده بلغت وطنیه؟ خصوصاً به لغت اردو که به منزله لغت عموم است و چرا استمداد نمی‌جویند از برای توسعه آن لغت به‌سایر لغات متقاربه بدان، چون سنسکرت و مرهتی و بنگالی!»

سیّد پس از آنکه شرحی مبسوط در این زمینه می‌نویسد و مردم هند را به آموختن زبان خارجی فقط به‌قصد ترجمه علوم و فنون، تشویق می‌کند، عنان اندیشه را به‌سوی دولت فرمانروای هند متوجه ساخته از راه پند و اندرز و دوراندیشی، انگلستان را به تجدید نظر در رفتار خود نسبت به‌هندوستان دعوت می‌کند و چنین رشته را سوق می‌دهد:

«... آنچه پیش ذکر کردم بالنسبه بسوی اهل هندوستان بود اما بالنسبه بسوی امت انگلیزیه که امت غالبه است، پس باید دانست حرص و طمع دول غربیه از حد تجاوز کرده است و تناقض و تحاسد ایشان از اندازه گذشته است و راهها براً و بحراً مفتوح گردیده است.

دولت روسیه یک قدم در پیشگاه مرو نهاده است و یکدست در مقابل دروازه استانبول داشته است.

دولت فرنسا بعد از هضم تونس چشم بر طرابلس و مصر دوخته و دولت اتریش دل بر «سلانیک» و «قسطنطنیه» بسته و دولت ایتالیا «مصر» و «طرابلس» را مطمع خود ساخته و دولت جرمن گاهی به جزیره «کرت» و گاهی بر «سواحل شام» بناء مستعمرات نهاده است و هر یک از آن دول عظام دولت عظیمه بریتانیا را از روی حسد دیده

Property of ACKU

آتش حقدش مشتعل می‌شود، خصوصاً وقتی‌که سلطه او را بر بهترین اراضی عالم و مهد اجناس بنی‌آدم و کرسی «برهما» مؤسس مدنیت یعنی هندوستان ملاحظه می‌کنند لهذا انگلیزان را از برای صیانت اقطار هندیه و حراست آن اراضی مقدسه وسایلی باید بسیار قوی و اسبابی باید بسیار محکم تا آن‌که بتوانند با آنها قطع آمال ارباب شره را نموده اطمینان قلب که حقیقت سعادت و غایت مطلوب انسانی است، ایشان را دستیاب شود!

و این حفاظت تامه هرگز ایشان را سبب استحکامات «جبل‌الطارق» و «جزیره‌مالت» و «قبرس» و «باب المندب» و «عدن» و «جزیره سقوطره» و «کیپ» و «دره خیبر» و مضیق و دره «بولان» و شهر «قندهار» و هر فردی از عقلای انگلیز اگر غور کند به یقین خواهد دانست که استحکامات خارجه از برای صیانت امنیت عظیمه اجنبیه؛ موجب اطمینان خاطر و آرامی دل نخواهد شد! بلی حفاظت کامله و حراست تامه و اطمینان خاطر کلی و سکون قلب حقیقی در وقتی ایشان را دستیاب خواهد شد که استحکامات پایداری مملکت خویشتن را در قلوب هندیان استوار نمایند! این بدین گونه می‌شود که لغت هندی را نیز لغت رسمیه دولت قرارداده و در جمیع جلسات متعلقه با امور هندوستان استعمال کنند و امتیازات غالبیت را برداشته هندیان را در جمیع حقوق، حتی در مجلس (پارلمان) با خود شریک سازند.

دیگر آنکه رعایت نمایند هندیان را در ترجمه علوم و فنون از لغت انگلیسی به‌زبان هندی و از برای اجرای این عمل، جمعیتی تشکیل نمایند و فنون جدیده را در مدارس و مکاتب به لسان وطنی تعلیم دهند و از برای صناعت و زراعت در ممالک هند مدارس کلیه انشا نمایند. (مقصود سید ایجاد کالج و دانشکده است).

و بالجمله بر هندیان بدان نظر نگاه کنند که بر خود نگاه می‌کنند و همه تفاوتها و امتیازات را از میانه بردارد چنان چه حقانیت و عدالت و انسانیت اقتضا می‌کند و چنانچه مدعیان عدالت از جنس انگلیس همین امر را از دولی که مساوات تامه در میان رعایای آنها نیست، خواهش می‌نمایند. بلاریب چون هندیان از ثمار این مساعی جمیله بهره‌ور شوند، بقاء سعادت و شقاء و فناء خود را به بقاء و سعادت و شقاء و فناء

Property of ACKU

جنس انگلیز مربوط دانسته چون شخص انگلیزی الاصل، در صیانت منافع آن جنس خواهند کوشید و در این هنگام بیم و خوف بالمره زایل شده اطمینان کلی چنانچه باید و شاید دستیاب خواهد شد...

و من یقین می‌دانم که کوته بینان امت غالبه و مغلوبه، هر دو بر این اقوال اخیر به نظر تعجب خواهند نگریست و لکن چون زمانه شرح و تفسیر این اقوال را نماید اذکیاء و اغبیاء همگی بر صحت آنها اتفاق خواهد نمود.»

اگر ما در خط سیر تاریخی به طور مستقیم هفتاد سال برگردیم و به زمان توقف سیّد جمال‌الدّین در هندوستان برسیم و با ذره‌بین انتقاد نکاتی را که در این مقاله چنان روزی به جوانان هندی گوشزد شده بسنجیم؛ آن وقت می‌توانیم درجهٔ تأثیری را که سیّد جمال‌الدّین در بیدار کردن خفتگان هزار ساله و هشیار نمودن مسلمانان هند داشته، دریابیم. این حرفها امروز به نظر خیلی ساده و سطحی می‌آید، ولی در هفتاد و اندی سال پیش که تفوه به یکی از این کلمات برای تبعید به جزایر آندامان و محرومی از نعمت آسایش و حق حیات کافی بود، این درجه اظهار شجاعت و ابراز شهامت در دلالت ملتی به سوی شاهراه استقلال و نجات، خیلی مردانگی و فداکاری و بزرگواری می‌خواست.

تأثیر کلام سیّد در طبقه جوان و تازه درس خوانده هندوستان، به درجه‌ای رسید که وقتی رئیس «البرت کالج» کلکته او را برای القای خطابه در کالج دعوت کرد، این خبر چون به مسامع ارباب حل و عقد سیاسی رسید، او را وادار به تخلف قول و پیمان‌شکنی کردند و سیّد خطابه‌ای را که تهیه کرده بود، مجبور شد در خارج مدرسه عالی، در تالار معروف به «البرت هال» ایراد کند، در حالی‌که از رفتار رئیس دانشکده یا به قول خودش «پرنسیپل» خشم آلوده و دل‌آزرده بود. همین که وارد تالار خطابه «البرت هال» شد از مشاهدهٔ انبوه جوانان هندی که برای شنیدن بیانات او در آنجا گرد آمده بودند، چنان مسرور و مشعوف شد که نتوانست این انبساط خاطر را از حضار مجلس مکتوم دارد و در مقدمه سخنرانی گفت:

Property of ACKU

«می‌توانم مسرت خود را ظاهر کنم که این‌قدر جوانان هندی نژاد اینجا نشسته‌اند و همه به حلیه فضل و کمال آراسته و در تحصیل علم جد و جهد می‌نمایند و البته باید که از دیدن این نونهالهای هند بسیار خوش بشوم. به جهت اینکه اینها نهالهای آن هندی هستند که مهد انسانیت و گهواره آدمیت است، این جوانان از همان زمین هستند که اول دایره معدل‌النهار در آنجا معین شده است و ایشان از همان ملّت هستند که «منطقه البروج» را نخست ایشان فهمیدند و غایت «بعد منطقة‌البروج» را از معدل النهار تعیین کردند و معلوم است که تعیین این دو دوایر نمی‌شود تا آنکه در هندسه کمال حاصل بشود و در افکار فلسفه به درجه اعلی رسیده بودند خاک هند همان خاک است و هوا همان هوا و این جوانانی که اینجا حاضر هستند ثمره همان آب و خاک و هوا هستند، پس من بسیار خشنود هستم که ایشان بعد از خواب دراز متنبه شده، ارث خود را استرجاع می‌نمایند و میوه‌های درخت خود را می‌چینند».

عمل نخستین انگلیسها در مصر و رفتار بعدی ایشان در هندوستان سیّد را چنان رنجیده و خشمگین ساخت که دیگر فضای هندوستان را برای انجام وظیفه وجدانی که در راه آزادی ملّت هند بر عهده داشت، تنگ و نامساعد دید و رهسپار اروپا شد تا در محیط آزادتری، مبارزه وسیعتری راکه شامل مصر و افغان و ترکستان و روس و عثمانی و شمال آفریقا شود، آغاز کند.

این مبارزه را پس از افکندن رحل اقامت در پاریس و تأسیس روزنامه العروة‌الوثقی، به دستیاری شاگرد وفادارش شیخ محمد عبده و مرید قدیمیش میرزا محمدباقر بواناتی و مساعدت مادی اعضاء جمعیت سری عروة‌الوثقی آشکار ساخت.

هنوز بیش از یکی دو شماره از این روزنامه به هند نرسیده بود که ترجمه مقالات آن به زبان اردو در روزنامه‌های «اخبار دارالسلطنه» کلکته و جریده «مشیر قیصر» لکنهو و جراید دیگر هندوستان، انتشار یافت و ولوله در آن مرز و بوم افکند که دولت انگلیس را ناگزیر به جلوگیری از آوردن عروة‌الوثقی به هند ساخت.

«ویلفرید اسکاون بلنت» نویسنده سیاسی انگلیس که به وسیله صابونچی نویسنده

Property of ACKU

مصری پیش از آمدن سید به «پاریس» در «لندن» بـا او شـناسایی یـافته بـود، وقـتی می‌خواست برای مطالعه در اوضاع و احـوال اجـتماعی مـردم هـند، بـه هـندوستان مسافرت کند؛ ناگزیر از این شد که در پاریس سیّد را ملاقات کند و از او سفارشی برای دانشمندان و سیاستمداران هندی بگیرد. «بلنت» در ترجمه احوالی که از زندگانی خود نوشته می‌گوید:

«نامه‌هایی که سید به من داد در هندوستان خیلی بکار من خورد چه او را در همه جای آن کشور دارای مقامی جلیل و محترم یافتم و به خاطر او توانستم در مجامع و محافل بار یابم.

در کلکته جمعی از دانشجویان مسلمان را دیدم که به اصول عقیده سید دربـاره «اتحاد اسلام» و نظریات آزادیخواهانه و مصلحانه او ایمان کامل داشتند؛ در شهرهای عمده دیگر منطقه شمالی هند نیز وضع بر همین منوال بود سیّد خصم جانی سیادت انگلیس در هند بوده ولی بدون آن که در این باب غرور و تعصبی نشان دهد، حاضر بود شرایط صادقانه‌ای را که از طرف انگلستان برای بهبود اوضاع مردم پیشنهاد شود (به شرط آن که به امکان حصول آن شرایط اعتقاد پیدا کند) بپذیرد».

سیّد در سفری که از پاریس به بوشهر آمد، مدتی در این شهر و اصفهان و تهران زیست و همچنین در سفری که از ایران به عراق عرب تبعید شد و از آن‌جا ناگـزیر رهسپار به اروپا برگشت، هنگام عبور از طرف مقامات سیاسی انگلیسی اجازه توقف در هند نیافت و همین قضیه او را نسبت به انگلستان بیشتر بدبین و دشمن ساخت.

سفری که به مسکو رفت تا با کاتاگوف مـدیر گـازتای مسکـو نـقشه حـمله بـه هندوستان را برای امپراطور روس بکشد؛ نتیجه همین دل آزردگی بود که در مصر و هند و اروپا از سیاستمداران بریتانیایی پیدا کرده بود. در سفر اخیری کـه پس از آن دیگر بازگشت به هند و ایران نصیب او نشد، وقتی به بمبئی رسید و در تکیه شیعیان (امامبارهٔ شوشتریها) آن شهر ناگزیر از توقف چند روز شد، پلیس انگلیس در تمام این مدت راه ارتباط او را با شهر و مردم آن قطع کرده بود؛ چنان که احدی نتوانست او را ملاقات کند، زیرا مأمورین انگلستان بهتر از هرکسی به درجه تأثیر وجود ایـن سـیّد شجاع در روحیه مسلمانان هند آشنا بودند.

Property of ACKU

خوشبختانه کسانی که در مکتب سیاسی و فلسفی سیّد از هندوستان تربیت شدند، این شعلهٔ مقدسی راکه یادگار آن. مرد بزرگ بود، پس از وی بدست گرفته و پرتو آن را به اکناف هندوستان رسانیدند. از این شعله کم کم شعله‌ها افروخته شد که هر یک از آنها کانونی فروزان برای انتشار نور آزادیخواهی و استقلال‌طلبی بشوند.

«محمدعلی» و «شوکت علی» و «محمد اقبال» و «جیناح» از پرتو همین شعله مقدس افروخته شدند و امروزه این گلبانگ مقدس آزادی و استقلالی که از شمال شرقی و شمال غربی و سایر اکناف هند به‌گوش می‌رسد؛ همه از آن دستگاهی برمی‌خیزد که سرانگشت پاک سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی رشته‌های تابناک آن را در هشتاد سال پیش به نوازش درآورده است.

مسلمانان هند مردمی حقشناس و قدردان می‌باشند و هرگز ارزش این سابقه گرانبهایی راکه تعلیمات سیاسی سیّد جمال‌الدّین در هند داشته، از نظر دور نخواهند داشت.

تهران: شهریور ۱۳۲۶

Property of ACKU



نقش سیّد جمال‌الدین اسدآبادی

در پیدایش و رشد مطبوعات شرق

Property of ACKU

Property of ACKU

سیّد جمال الدین و مطبوعات

درمیان طبقهٔ غربت زدگان مقیم خارج، سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی معروف به افغانی بعد از سالها اقامت و فعالیت در عتبات عراق و کابل و بمبئی و قاهره و اسلامبول و مصر و حیدرآباد و کلکته که در هر مقام و موضع و مجالی، فعالیت او به شکل خاصی درآمده و خودش هم ناگزیر از ترک محل و مطرود شده بود، در اوایل صده چهاردهم در پاریس رحل اقامت افکند و کاری راکه قبلاً در مقیاس محدودی راجع به مصر و هند، در جراید قاهره و اسکندریه و حیدرآباد و کلکته آغاز کرده بود، اینک در مقیاس وسیع ممالک اسلامی با تأسیس و انتشار مجلّهٔ عربی زبان «العروة‌الوثقی» تجدید کرد. این مجله که به کمک مادی اسماعیل پاشا خدیو مخلوع مصر و برخی از مسلمانان متمکّن هند که در کلکته تعهد کرده بودند و دریافت وجه اشتراک به راه افتاد، از هدایت فکری و آراء سیاسی سیّد جمال‌الدّین و قلم تحریر عربی محمد عبده بهره می‌برد که قبلاً او در مصر با سعد زغلول و ابراهیم لقانی و ادیب اسحق و سلیم عنحوری، از سرچشمهٔ ارشاد سیاسی و ادبی سیّد برخوردار گشته بودند و پس از توقف در پاریس به دعوت سیّد از بیروت که تبعیدگاهش بود به پاریس دعوت شد به املا و انشای او طبع می‌شد و در ترجمه از مطبوعات انگلیسی به عربی میرزا باقر بوّاناتی مقیم لندن دستیار ایشان بود.

کسی که آثار مختلف نویسندگی قبل و بعد از عروة‌الوثقای سیّد جمال‌الدّین را دیده و با آثار قلمی قبل و بعدِ شیخ محمّد عبده مقابله و مقایسه کرده باشد، در این نکته تردیدی روا نمی‌دارد که معانی و مطالب عروة، در مقالات آن بی‌استثنا از اندیشهٔ

Property of ACKU

رشید رضا مدیر مجلهٔ «المنار» مصر که در تاریخ، امام محمد عبده تألیف خویش، سرمقاله‌های مجلّهٔ عروة‌الوثقی را به نام محمّد عبده نقل کرده یک قسم مسامحه اخلاقی و ادبی روا داشته است. در صورتی که توّجه به معانی مقالات پرمغز سیاسی مجلّه، فریاد می‌زند که اینها تراوش فکر مرد جهان دیده و دلیر و دانشمند و واقف به امور سیاسی ایران و افغان و عثمانی و انگلیس و روس است نه کسی که حوزهٔ اطلاعات او از ساحتِ ازهر شریف و قهوه‌خانه آنطوان ازبکیه (که محل افاده و افاضهٔ سیّد جمال‌الدّین در فاصله سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ بود) نمی‌گذشت.

روزنامهٔ اطلاع، برخی از مقالات عروة‌الوثقی را ترجمه می‌کرد و در دسترس خوانندگان خود می‌گذاشت. قطعاً ترجمهٔ غالب آنها که به وسیله میرزا محمدحسین فروغی و میرزا علی‌محمّد کاشانی از عربی به فارسی نقل می‌گردید، توسط محمّد حسن خان وزیر انطباعات به نظر ناصرالدین شاه هم می‌رسید. روزنامه فرهنگ اصفهان که قبلاً متن نیچریه سیّد را از روی چاپ اوّل هند در پاورقی خود انتشار داده بود، دیگر بعد از مرگ میرزا تقی خان فرهنگ مدیر و مؤسس، آن جلوه و روحیه سابق خود را نداشت و کار معرّفی افکار سیّد را به روزنامه اطلاع تهران واگذار کرده بود، سیّد به یاری مندرجات این مجله پیش شاه و وزرایش مردی واقف به رموز سیاسی اروپا دربارهٔ مسائل شرقی و مربوط با روزنامه‌نگاران معروف فرانسه و روسیه و هند و سیاستمداران اروپا معرفی شد.

در آن موقع که ممانعت دولت انگلیس از ورود عروة‌الوثقی به مصر و هند، موجبات اقتصادی و سیاسی تعطیل روزنامه را فراهم کرد و نقش سیاسی سیّد را مورد شورش متمهدی در سودان به وسیله سیاستمداران بریتانیا خوانده و بی‌اثر شد و امکان هرگونه مداخله‌ای دربارهٔ امور مصر و سودان از راه باب عالی هم از سیّد جمال‌الدّین سلب گردید، ناگزیر شد به بهانهٔ قبول دعوت کاتیکوف روزنامه‌نویس معروف روسی و مشاور مطبوعاتی تزار روس، راه سفر در پیش گیرد و از راه ایران عازم روسیه شود.

وقتی سیّد جمال‌الدّین به بوشهر رسید و تهران از راه گزارشهای تلگرافخانه‌ای دریافت که او در آن شهر به سر می‌برد و انتظار موسم مساعد را می‌برد، محمدحسن خان صنیع‌الدوله خبر حضور سیّد جمال و توقف ممتد او را در بوشهر به شاه می‌دهد،

Property of ACKU

این خبر در وجود شاه ناگهان هوس استفاده از استعداد و قلم روزنامه‌نویسی سیّد را برای تأمین برخی از حوایجی که در دل نهفته بود، برمی‌انگیزد و دستور می‌دهد او را به تهران دعوت کند. محمد حسن خان دعوت تلگرافی برای سیّد فرستاد و او را به تهران خواند. ولی در باطن از این بابت که مبادا شاه جانب سیّد را بگیرد و محمدحسن خان را از کار جراید بردارد، در خاطر او دغدغه‌ای به وجود آمده بود. سیّد جمال کتابخانهٔ خود را که چند سال پیش، هنگام تبعیدش از مصر به وسیلهٔ مأمورین انگلیسی به ایران وطن او فرستاده شده بود و پیش خانوادهٔ آل صفر همدانی در بوشهر محفوظ بود در چندین صندوق با غلامی که پدر سدیدالسلطنهٔ کبابی پیشکار قدیم امام مسقط در بندرعباس، به او بخشیده بود همراه برداشت و عازم تهران گشت. توقفهای پیاپی و کوتاه او در شیراز و اصفهان و کاشان و تماس عناصر ملّی و دولتی مؤثر با او در این شهرها سبب شد که اخبار مربوط به عزیمت او پیاپی به تهران مخابره شود و در برخی روزنامه‌های خارج نیز انعکاس پیدا کند. ناگزیر در این اثنا دلیری و بیباکی او برگه‌هایی از سنخ فکر و آزادی‌طلبی و عقیدهٔ سیاسی او به دست افرادی می‌داد. در اصفهان ظل‌السلطان حاجی سیاح محلاتی را که در مصر با سیّد سابقهٔ آشنایی قبلی داشت، مهماندار او و معین ساخت. پیش از آنکه سیّد جمال به تهران برسد امین‌السلطان زرنگی به خرج داد و حاجی محمد حسن امین‌الضرب را که به خودش بستگی تام داشت وادار کرد تا با ارسال تلگرافی از سیّد دعوت کند که در خانه او فرود آید و بدین ترتیب محمد حسن خان را عقب بزنند.

سیّد در ملاقات با امین‌السلطان و شاه و رجال دولت فوق‌العاده بی‌باکی و بی‌احتیاطی به خرج داد و هرچه در دل داشت بر زبان آورد و چارهٔ درد ایران را منحصر به استقرار حکومت ملّی و شرکت مردم در تعیین سرنوشت ایشان شمرد و همه را دعوت به هشیاری و بیداری و فداکاری کرد.

انتظام‌السلطنه وزیر پلیس شبی او را به سرای مجلّل خویش دعوت کرد و در آن شب بسیاری از رجال دولت و عوامل مؤثر مملکتی حضور یافتند. سیّد سر صحبت را باز کرد و مانند آن واعظ هراتی عصر بایقرا محفلی باب طبع و گوشهایی شنوا یافت. و طوری مطلب را روشن بیان کرد که میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر از حضّار مجلس برای

Property of ACKU

جلوگیری از ادامهٔ مجلس و ایجاد ناراحتی، به طور بذله گویی گفت جناب آقا تکلیف ما را معلوم کردند باید همه امشب برویم و اسب و سلاح خود را در انتظار قیام صاحب امر آماده سازیم و بدین ترتیب مجلس را بر هم زد. فرداگزارش سخنان دوشنبه سیّد به عرض شاه رسید و وجود سیّد را بیش از این در تهران برای بقای حکومت استبدادی و آسایش خود مضّر بلکه خطرناک تشخیص داد و امین‌السلطان را مأمور کرد تا به وسیلهٔ حاجی محمّد حسن محترمانه او را از ایران بیرون بفرستد.

حاجی محمّد حسن به بهانهٔ خرید وسایل راه آهن از روسیّه سیّد را برداشت و از راه مازندران تا محمودآباد کنار بحر خزر برد و باهم به روسیه رفتند و خود عازم اروپا شد و سیّد را در مسکو برای ملاقات کاتکوف دوست روزنامه‌نگارش به جاگذارد.

سیّد در روسیه دریافت که به تدبیر او را از ایران بیرون کردند و پیشنهاد ادارهٔ روزنامه‌ها و همکاری قلمی بهانه‌ای بود برای خواندن کف دست او. آن‌گاه از راه عوامل ایرانی مقیم روسیه او را زیر فشار اقتصادی گذرادند. سیّد که می‌خواست به وسیلهٔ کاتکوف مشاور عالی مطبوعاتی تزار روسیه را به وعدهٔ کمک‌های محلّی در افغانستان و شمال غربی هندوستان به جنگ با انگلیس برانگیزد، از این بابت هم ناکام شد و آن‌گاه رنجیده و آزرده خاطر موضوع سیاست اقتصادی روز و اجازهٔ کشتیرانی دولت ایران را به کمپانی لنچ در رودکارون عذر تحریر مقالهٔ انتقادی در جراید روسیه قرارداد.

در این موقع بود که روزنامه اختر اسلامبول به تحریک و تطمیع امین‌السلطان جواب مقالهٔ سیّد را داد. شاه و وزیرش بعد از مدتی که می‌خواستند سفر سوم را در اروپا انجام بدهند سیّد را در حال مراقبه و مکاشفه پترسبورگ باقی گذاردند. وقتی سفر با همهٔ توابع مطلوب و نامطلوبش به پایان رسید، در راه بازگشت او را در وینه دیدند که عازم پاریس بود. از بیم انتهاز فرصت از طرف او برای پرده‌برگیری از مقاصد سوء امین‌السلطان، سیّد را دوباره فریفتند و مأمور مذاکرات سیاسی با روسها کردند. ولی در ضمن به وسیلهٔ سفیر ایران در پترسبورگ کار او را فلج ساختند و بعد از چند ماه مذاکره بی‌نتیجه برای تقدیم گزارش به تهران باز آمد و در دام افتاد. در ملاقات با امین‌السلطان در خانهٔ امین‌الضرب دُرشتی کرد لذا دستور دستگیری او را دادند ولی امین الضرب برای اینکه این اتفاق در خانهٔ او رخ ندهد که مهماندارش بود قبل از

Property of ACKU

اجرای امر توقیف او را به خانه‌ای در بَستِ حضرت عبدالعظیم منتقل ساخت و پس از مدتی چون دست از انتقاد و ریزه‌خوانی برنمی‌داشت موقّرالسلطنه پسر کشیکچی باشی شاه مأمور شد او را از بست بلکه از درونِ حَرَم بیرون بکشد و از ایران بیرون بفرستد.

این تفصیلات برای این بود که از موضوع تحریکات سیّد در مورد روزنامه‌نویسی موردی در میان آوریم.

مرحوم میرزا محمّدعلی خان ذکاءالملک برای من حکایت کرد که چند روز قبل از تبعید سیّد به اتفاق پدرم برای زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم و چندان درنگ کردیم که شب فرارسید و سپس به‌خانه‌ای که محل اقامت سیّد درون بست‌بود برای ملاقات او رفتیم. سیّد در ضمن سخنانی که می‌گفت به پدرم توصیه می‌کرد که در اولین فرصت روزنامه‌ای ملّی و آزاد دایر نماید و به بیداری مردم کمک کند، چند سال بعد که با جلوس مظفرالدین شاه چنین مجالی فراهم آمد نخستین کار پدرم همانا تأسیس روزنامه تربیت بود که سیّد جمال‌الدّین در آخرین ملاقاتش تأسیس نظیر آن را به او توصیه کرده بود.

یکی از فضلای اصفهانی که مدتی را در کلکته با مرحوم مؤیدالاسلام مأنوس و مربوط بوده از قول او نقل می‌کرد که سیّد جمال‌الدّین را هنگام آخرین تبعید از ایران به عراق در یکی از بنادر خلیج فارس بر کشتی دیدم و با او سخن گفتم مرا تشویق کرد که در هندوستان روزنامه تأسیس کنم و از راه قلم به آزادی مردم خدمت نمایم و خود هم به او وعده داده بود که به لندن می‌رود و روزنامه می‌نویسد.

وقتی سیّد در آستانهٔ حضرت عبدالعظیم متحصن بود دوستانش شبنامه‌هایی انتشار می‌دادند که در آن به کارهای امین‌السلطان ایراد می‌شد تا آنکه موضوع انحصار داد و ستد تنباکو پس از تبعید سیّد پیش آمد، باز همان شبنامه پراکنی موجب تولید دغدغه و هراس مسئولین امر گردید. وقتی عده‌ای در تهران دستگیر شدند که از جمله میرزا رضای کرمانی دلال بازار و مرید سیّد جمال با حاجی سیاح مهماندار سیّد در اصفهان و چند تن دیگر از دوستان سیّد در میان آنها بودند با مرحوم مستشارالدوله میرزا یوسف‌خان تبریزی صاحب رسالهٔ یک کلمه، اهمیت مطبوعات و نوشته‌های سیاسی در نظر اولیای حکومت مطلقه ناصرالدین شاه معلوم شده بود. سیّد بعد از تبعید نتوانست در بغداد بماند و به بصره رفت. سیّد در بصره به وسیله سیّد علی اکبر فال

Property of ACKU

اسیری منسوب میرزای شیرازی که قوام‌الملک او را از شیراز تبعید کرده بود و به سوی سامره می‌رفت مقدمات صدور فتوای تحریم دخانیات را سبب سازی کرد و همین که توانست به کمک مادی هدایت پاشای طرابلسی و مساعدت برخی از سران عرب بصره «طالب نقیب» خود را به لندن برساند بر ملکم وارد شد که روزنامهٔ قانون را بر ضد امین‌السلطان تازه تأسیس کرده بود. ملکم از بیانات و راهنمایی‌های سیّد در کشف اسرار ظلم و استبداد در روزنامه خود منتفع می‌شد. سیّد از راه شرکت در نشر مجلهٔ عربی ضیاءالخافقین و ایراد سخنرانیها و نشر مقالات در مطبوعات انگلیسی و مکاتیب چاپی و ارسال آنها برای مقامات روحانی و سیاسی شیعه در عراق و ایران، ایشان را بر ضد امین‌السلطان برمی‌انگیخت. در این موقع بود که مسئلهٔ ایران در مطبوعات خارج و بخصوص در انگلیس مورد بحث و توجّه قرار گرفت.

مقارن همین زمان مقالهٔ معروف سیّد جمال در نشریّه قرن نوزدهم انگلیسی دایر بر تشریح اوضاع داخلی ایران انتشار یافت و افکار عمومی را نسبت به دستگاه حکومت ایران بدبین ساخت.

در صورتی که «دروموند وُلف» سفیر انگلیس در تهران امین‌السلطان را زیر نفوذ منافع انگلیس قرارداده او را از وابستگی به دستگاه حکومت تزاری جدا ساخته بود ابداً رضایتی به حضور سیّد در لندن و استفاده از مطبوعات و مجامع آزاد آنجا برضد حکومت ایران نبود.

انتشار نامه‌های عربی چاپی خطاب به علمای بزرگ شیعه مقیم عراق و ایران در انتقاد از کارهای شاه و وزیرش، امین‌السلطان را به تکاپو انداخت و با اعزام وزیر مختار جدید علاء السلطنه با حسین قلی نواب که پدرش و خودش و برادرش در دستگاه سفارت انگلیس تهران کار کرده و واقف بودند و تشبّث پیش حکومت انگلیس، چاپخانه‌ای که ضیاءالخافقین [1] عربی ناشرِ افکار سیّد بود و نامه‌های ارسالی سیّد را چاپ می‌کرد وادار به خودداری از قبول و ادامهٔ این عمل کردند، در نتیجهٔ سیّد

---

۱. این مجموعه توسط اینجانب نسخه‌برداری شده که امید است در فرصت مناسبی به طبع کامل آن ـ مانند عروة‌الوثقی ـ توفیق یابم در دیدار اخیر بااستاد محیط طباطبایی ـ در بحران موشک باران تهران ـ ایشان از دیدن این مجموعه مسرور و مشعوف شده و به نگارنده توصیه نمود که به چاپ مستقل آن اقدام شود. (خسروشاهی)

Property of ACKU

جمال‌الدّین ناچار شد دعوت سلطان عبدالحمید را بپذیرد و از لندن به اسلامبول برود تا موضوع اتحّاد اسلام را ترتیبی تازه بدهد. روزنامه قانون باز هم حملات انتقادی خود را با ذکر مفاسد بی‌قانونی و استبداد تعقیب می‌کرد و شماره‌های آن به وسایل مختلف به ایران می‌رسید. در صورتی که به وصوف آن به دست کسی پی می‌بردند اسباب زحمت او می‌شدند. با وجود این به صورت بریده و کاغذ باطله در کنار بسته‌های دیگر پستی از زیر چشم سانسور مرزی می‌گذشت. وقتی چند شمارهٔ بریده و قیچی شده از آن را پیش کتاب دوستی دیدم که دوباره به هم چسبانیده بودند. صاحب آن می‌گفت اینها سابقاً به کتابخانهٔ امین‌الدوله تعلق داشت. با انتقال سیّد جمال از لندن به اسلامبول و حُسن پذیرایی که از او در کاخ یلدیز شد از یک طرف و انحصار توجّه سیّد به کار اتحّاد اسلام، انصراف موقتی برای او از تعقیب قلمی شاه و وزیرش پیش آورد و آرامش نسبی در جبههٔ مطبوعاتی لندن ایجاد کرد.

وضع برخورد آبرومندانه دستگاه عبدالحمید با سیّد، طاهر تبریزی مدیر اختر را از بی ادبیهایی که در انتشار فوق‌العاده و مقاله توقف سیّد در لندن نسبت به او و ملکم کرده بود وادار به تغییر جهت و موقع نمود، میرزا مهدی اختر سردبیر روزنامه اختر در ردیف اصحاب حضور سیّد قرار گرفت که شامل عده‌ای از مصریان و شامیان و عراقیان و ایرانیان مهاجر یا مقیم اسلامبول می‌شدند. عبدالله ندیم روزنامه‌نویس مصری، شیخ علی کاشف الغطا پدر شیخ محمّد حسین، شیخ عبدالقادر مغربی، امیر شکیب ارسلان، شاهزاده شیخ‌الرئیس قاجار، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، حسین دانش اصفهانی و میرزا حسین شریف کاشانی با جمعی از ترکان و آلبانیان در پیرامون شمع وجود او گرد آمدند و در زیر ظاهر جذاب اتّحاد اسلام و تنظیم مقدّمات تعمیم آن از آزادی و مساوات و ترقی و اصلاح و تجدد در محافل خصوصی سخن می‌رفت.

علاءالملک سفیر ایران که قبلاً در روسیه از طرف امین‌السلطان مواظب فعالیت‌های سیاسی سیّد در پترسبورگ بود از پترسبورگ به اسلامبول تغییر مأموریت یافت تا در این مرحله سیّد جمال‌الدّین را زیر نظر داشته باشد.

روزنامه اختر در وضع حساسی قرار گرفت محمّد طاهر مدیرش در اختیار سفارت قرار داشت اما سردبیر و نویسندگان روزنامه از ارادتمندان پر و پا قرص سیّد شده بودند.

Property of ACKU

در اثر این تضاد مصالح و گرایش روحی، اختر از ۱۳۱۰ تا قتل ناصرالدّین شاه و گرفتاری‌ها که از این بابت برای سید و یاران ایرانی او پیش آمد تا حدی سکوت و بی طرفی را توانست حفظ کند. ولی این سکوت به سود سیّد و سایرین بود. زیرا امین‌السلطان می‌خواست که این تیغ دو دم پارسی را به روی سیّد و پیروانش بکشد بخصوص این سکوت هنگام حادثه قتل شاه برای اختر به قیمت تعطیل تمام شد.

تنها ایرانیان و مصریان و اعراب مرید سیّد نبودند که در این برخوردها و نشست و برخاست‌ها به تغییر وجههٔ فکری دلالت می‌شدند. تأثیر سخن سیّد در اتباع ترک و ارناوط عثمانی هم کمتراز عرب و ایرانی نبود و همه را در زیر پوشش اتحاد اسلام به سوی آزادی و حکومت ملّی دعوت می‌کرد.

مرحوم شیخ محمّد حسین کاشف‌الغطاء در نجف از قول پدرش شیخ علی نقل می‌کرد که مدتی در اسلامبول کنار مجلس سیّد مرد غریبی دیده می‌شد که سیّد چندان به او توجّهی در سخنان خود نداشت. روزی از او پرسیدیم این کیست؟ به عربی جواب داد: محبوب‌ترین خلق خدا پیش من است!

ولی نام نبرد روز دیگر باز پرسیدیم، پاسخ گفت: مبغوض‌ترین مردم! و چیزی بر آن نیفزود. بعد از مدتی دیگر آن مرد را ندیدیم. تا وقتی حادثهٔ کشتن ناصرالدّین شاه روی داد و عکس او را در مطبوعات اسلامبول دیدیم و شناختیم این همان مردی است که سیّد میل نداشت دربارهٔ او حرف بزند.

سیّد جمال‌الدّین از راه نویسندگی در مصر و هند و اروپا و سپس در لندن و اسلامبول و از راه تربیت نفوس برای قبول تجدّد و تحول و ترقی، قدمهای مؤثری برداشت. پیش از او توجّه اصلاح طلبان ایران معطوف به تنظیم و ترتیب قانون و ادارهٔ امور با حفظ اساس حکومت قدیم بود. اما سیّد کوشید تا فواید حکومت ملّی و تربیت سیاسی مردم را جهت انجام وظایف اجتماعی ایشان گوشزد کند. عجله در تبلیغ این اندیشه، در فعالیت را در هر دو سفر ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ در تهران به روی او بست. با وجود این از همان فرصت کوتاه، برخورد روحی او طوری شدید اتفاق افتاد و چنان دم گرم سخنش در برانگیختن احساس مسئولیت فردی در مورد وظایف اجتماعی مؤثر شد که هنوز سالی از دَفنِ و کفن ناصرالدین شاه و مرگ سیّد نگذشته بود که در

Property of ACKU

ایران نهضت عمومی برای افتتاح مدارس جدید و تأسیس جراید و جلب مدارک و مآخذ مربوط به اسباب و وسایل ترقی آغاز گشت.

با مرگ ناصرالدین شاه دورانی که پنجاه سال از بهترین دوره‌های تاریخی معاصر را دربرمی‌گرفت به پایان رسید. در طی این پنجاه سال دو جریان متضاد به موازات یکدیگر بر این خط طولانی می‌گذشت که نوجوانی ناصرالدین شاه را به پیری می‌پیوست:

۱ـ تلاش برای تغییر اوضاع از حالت عقب‌افتادگی به صورت تازه.

۲ـ کوشش برای نگهداری وضع حاضر و از میان برداشتن عوامل محرک به سوی تقدم و تجدد.

از نخستین شمارهٔ کاغذ اخبار میرزا صالح تا شمارهٔ مخصوص روزنامهٔ اطلاع که حادثهٔ قتل شاه را در حضرت عبدالعظیم موضوع سرمقالهٔ اسف‌انگیزی قرارداده بود، شصت سال تمام می‌گذشت، شصت سالی که با مقایسهٔ روزنامه‌های هر کشور دیگری مربوط به اول و آخر این مدت از صورت ظاهر تا مطالب مندرجات آنها وجود یک تحوّل عمیق و وسیع و مفید را در عالم مطبوعات نشان می‌داد ولی این تحوّل در ایران به ناچیزترین مقدار و درجهٔ خود رسیده بود.

سیّد جلال‌الدین حسینی کاشانی چنان‌که اشاره کردیم در راه انتقال از ایران به هند، گویا در یکی از بندرهای خلیج فارس با سیّد که از عراق به سوی لندن می‌رفت ملاقاتی کرده و خود را مبعوث سیّد برای تأسیس روزنامه در هند می‌دانست. او از سال ۱۳۱۱ موفق به انتشار حبل‌المتین شد حبل‌المتین در مقاله‌ای که پس از مرگ سیّد دایر بر تأسف از فقدان او نوشته از این بابت چیزی ننوشته است ولی از برخی ایرانیان سالخورده مقیم کلکته مانند محمد حسن کاشانی و یکی از فرزندان داعی‌الاسلام در تهران شنیدم که مؤیدالاسلام می‌گفت: سیّد مرا به روزنامه‌نگاری دعوت کرد.

با غروب اختر که مدت بیست و اندی سال میدان جولان فکر و قلم ایرانیان مستعد و روشن فکر دورافتاده از بوم و بر شده بود، رشتهٔ استوار حبل‌المتین در هند بسته شد که از ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۷ هجری خدمات گرانبهایی به بیداری و آزادی و مشروطه‌خواهی کرد و بعد از آن هم تا موقع وفات مؤیدالاسلام که روزنامه تعطیل شد جمعاً سی و هشت سال می‌گذشت که هرگز دنبالهٔ این خدمتگزاری قطع نشد.

Property of ACKU

تربیت روزنامه‌نگار

نکته‌ای که نمی‌توان بدان غفلت ورزید این است که از آغاز تأسیس روزنامه در ایـران تـا قـیام مشروطه بـه نـدرت در آن مـیان روزنـامه‌نویسی مشـغول بـه کـار روزنامه‌نگاری شد که برای انجام این وظیفه تعلیم و تربیت مخصوص یافته باشد.

از آن برجیس صاحبی که در دوره عباس میرزا برای خدمت فنی در نظام جدید به ایران آمده بود و بعدها هم در ایران به تجارت واردات می‌پرداخت و جنس انگلیسی می‌فروخت و سپس در انتشار وقایع اتفاقیه شرکت جست و تا مدیر روح‌القدس دورهٔ مشروطه که طلبه‌ای خراسانی بود و به یاد ندارم در این فاصله طولانی یک تن که خود را در خارج برای تعهّد خدمت مطبوعات از حیث علم و عمل آماده کرده باشد، در میان دهها فردی که از این راه کسب شهرت کرده‌اند سراغ داشته باشم. محمّد حسن خان صنیع‌الدوله، میرزا ملکم خان، مـیرزاحسـین‌خان مشیرالدوله، نـجف‌قلی خـان خویی، میرزا محمدحسین فروغی، میرزا علی محمدخان شیبانی، میرزا مهدی اختر، سیّد جمال‌الدّین، مؤیدالاسلام و دیگران همه افراد با استعدادی بودند که از راه توجه و تمایل درونی و مطالعه نمونه‌های چاپی موجود، خود را به روزنـامه‌نگاری آشـنا کرده و بدان پرداخته بودند.

میرزا ملکم که قدیمترین نویسندهٔ رسالات سیاسی بود، با وجود تحصیل در اروپا و تسلطی که بر تفسیر و تشریح عامه‌پسند موضوعات و مسائل سیاسی داشت نشنیده‌ام که دورهٔ روزنامه‌نویسی دیده یا تمرین عمل روزنامه‌نگاری در اروپا کرده باشد.

سیّد جمال‌الدّین تربیت شده مدارس قـزوین و عـتبات و اسـلامبول کـه یکـی از بنیانگذاران مطبوعات ملّی مصر محسوب می‌شود و در تأسیس جراید: مصر و کوکب

Property of ACKU

الشرق و التّجاره و در تحریر الاهرام سهمی داشت، تنها از راه مشاهده و مطالعه نمونه‌های چاپی عصر خود بدین هنر راه یافته بود.

برای توضیح این معنی به ذکر نمونه‌ای از عصر اخیر می‌پردازم.

وقتی صدرالممالک قزوینی بعد از سقوط استبداد صغیر به نیابت تولیت آستانهٔ رضوی منسوب شد و روزنامهٔ خراسان تعطیل شد و مدیرش به تهران آمد و شهر مشهد بی‌روزنامه ماند صدرالممالک برای اینکه ارگانی در اختیار داشته باشد روزنامهٔ طوس را تأسیس کرد.

میرزا هاشم قزوینی پیشکار خانهٔ خود را که با تحریر و تصنیف ابداً سر و کاری نداشت به ادارهٔ آن گماشت تا زیر نظر مستقیم صدر باشد و امتیاز را هم به نام او صادر کرد. آن‌گاه طلبهٔ فاضلی از مردم قزوین را که مقیم مشهد بود نام شیخ‌ابوالقاسم نحوی قزوینی و قلم روانی داشت، به نویسندگی روزنامه به دعوت کرد و امور فنی چاپ و صفحه‌بندی روزنامه را به صاحب مطبعه طوس سپرد که در روسیه در کار چاپ سابقه عمل و ممارست داشت، روزنامه طوس به مدیری میرزا هاشم‌خان قزوینی نوکر شخصی صدر و سردبیری شیخ ابوالقاسم نحوی قزوینی همشهری صدر و به کارگردانی میرمرتضی موسوی مدیر مطبعه طوس در ذی‌قعده ۱۳۲۷ انتشار یافت.

مرحوم بهار شاعر نامی که ملک‌الشعرا آستانهٔ رضوی بود در روزنامهٔ ارگان صدرالممالک نایب التولیهٔ آستانه به درج شعر و نشر مقاله پرداخت. مرحوم ادیب نیشابوری در آن مقاله نوشت و بدین ترتیب روزنامه وزینی شد. از این روزنامه تنها شیخ ابوالقاسم نحوی نویسندهٔ فاضل بی‌نصیب و گمنام ماند.

ولی میرزا هاشم به تهران آمد و روزنامه وطن را تأسیس کرد. میرمرتضی موسوی صاحب امتیاز روزنامه طوس شد و مرحوم ملک‌الشعرا روزنامه نوبهار و تازه‌بهار را در مشهد تأسیس کرد. در صورتی که هیچ یک از این عدّه سابقه تجربه عملی در روزنامه‌نگاری نداشتند. سرانجام در میان آنها بهار در طبقهٔ اول روزنامه‌نگاران قرار گرفت و میرزا هاشم قزوینی که از پیشکاری صدر به مدیریت و صاحب امتیازی رسیده بود در تهران همان محیط مافی شد که در اوایل کار وزارت جنگ سردار سپه، از او کتک سختی خورد و اواخر عمر به نوشتن یادداشتهای سیاسی می‌پرداخت که بعد از مرگش یادداشتهای او از اسناد سیاسی شصت سال گذشته به شمار آمد.

Property of ACKU

شما وقتی روزنامه‌های عصر ناصری و مظفری و مشروطه را می‌خوانید از سیاق تحریر مقاله‌ها به این وضع خاص روزنامه‌نگاری در ایران پی می‌برید. که روزنامه خود مکتب تربیت روزنامه‌نگار در ایران بود. و همه کسانی که در طی دهها سال روزنامه‌های دولتی و ملّی ایران را انتشار دادند در همین مکتب روزنامه‌خوانی روزنامه‌نویس شدند. اگر خودستایی شمرده نشود من خودم در سالهای آغاز جوانی در زواره از روی مجموعهٔ روزنامه‌هایی که پدرم گرد آورده بود چندان مشق روزنامه‌نویسی کرده بودم که در ۱۳۰۲ برای روزنامه‌نگاری به تهران آمدم.

از صدها شاگردی که طی صد و پنجاه سال برای تحصیل معارف جدید و کسب تجربه و معرفت لازم دربارهٔ مشاغل و هنرهای عصری به اروپا رفتند و سرگذشت غالب آنها را در ۱۳۱۲ برای تحریر تاریخ اعزام محصل از مد نظر می‌گذراندم در آن میان به نام یک تن برنخوردم که به قصد آموختن فن روزنامه‌نگاری به اروپا فرستاده باشند.

غالباً تمایل و جرأت اقدام به این عمل در نتیجه انس نظر با نوشته‌های چاپ شده در صفحات روزنامه‌ها پیدا می‌شد.

در نامه‌هایی که ناصرالدین شاه بعد از برکناری میرزا حسین‌خان و فرستادن او به رشت برای دلداری و تأمین آسایش خاطر او با خط دست خود می‌نوشته و می‌فرستاده نامه‌ای در مجموعه مرحوم فرهاد معتمد دیدم که بعد از تکلیف وزارت امور خارجه و قبول مشیرالدوله، شاه بدو چنین می‌نویسد:

«وزارت خارجه در ایران بسیار اهمیت دارد، البته تا اجرا نشده است باید در کمال سختی مکتوم بماند. قبل از اجرای این حکم یک آرتیکلی در روزنامهٔ دولتی لازم است از حالت وزرا بنویسم. مسوّده او را دادم چاپ شود. بعد از انتشار آن آرتیکل انشاءالله باید اجرا شود».

از این عبارت معلوم می‌شود ناصرالدّین شاه هم در خود به واسطه کثرت استماع و قرائت و نقل و مراجعه به جراید استعداد روزنامه‌نویس سراغ داشته و آرتیکل (مقاله) برای روزنامه می‌نوشته است!

Property of ACKU

سیّد جمال الدین اسد آبادی

بنیانگذار روزنامه‌نگاری سیاسی

در سال ۱۳۰۳ «محمدحسن خان» سیّد جمال‌الدّین را به اشاره شاه از بوشهر به تهران دعوت کرد و چنان می‌پنداشت که شاه کار روزنامه‌ها را به او واگذار خواهد کرد. زیرا سیّد در انتشار عروة‌الوثقی قابلیت سیاسی خود را در روزنامه‌نگاری به مرحله ثبوت رسانیده بود اما وقتی سیّد را به لطایف الحیل از تهران به روسیّه فرستادند دغدغه خاطر او از این بابت برطرف شد.

در سفر دوم سیّد که از وینه وسایل بازگشت او را از اروپا به تهران فراهم کردند و میانه سیّد با امین‌السلطان دوباره بر هم خورد، او با سیّد در خانه امین الضّرب و در خانهٔ دربست آستانه ملاقات می‌کرد و از اینکه او بر ضد امین السلطان بود رضایت خاطر به هم می‌رسانید.

پس از آنکه سیّد خود را به لندن رسانید و در روزنامه‌ها و مجامع آن شهر اوضاع تهران را به نحو نامطلوبی معرفی می‌کرد می‌کوشید ترجمه مقالات و نامه‌های عربی او را به نظر شاه برساند. و چنین تصور می‌کرد که از این بابت اعتماد شاه از امین السلطان سلب یا لااقل سست خواهد شد. سرانجام در این سودا جان سپرد و به سکته از دنیا رفت.

شاه کارهای ابوابجمعی او را با خانه‌اش و لقب او را به برادر زاده‌اش محمد باقرخان سپرد که به هیچ وجه قابلیت و کاردانی او را نداشت. ولی مجموعه سکه‌های بی‌نظیر او را برای خود برداشت.

Property of ACKU

فرهنگ کاشانی، میرزاتقی خان کاشانی از برآمدگان شعبهٔ طب دارالفنون بود که به سمت طبیب حضور ظلّ السلطان منصوب شد و در سال ۱۲۸۹ با حفظ عنوان حکیم‌باشی ظل‌السلطان در ایالت فارس شاهزاده به انتشار روزنامه فارس در شیراز پرداخت که در شکل ظاهر انتشارش گویا از روزنامه علمیه دولت علیه ایران استفاده کرده بود.

در چند شماره اولیّه بخش عربی با سرلوحه آلفارس داشت و بعد به همان جزء فارسی اکتفا کرد. بعدها که ظل‌السلطان از این کار برکنار شد و در حکومت اصفهان استقرار یافت از ۱۲۹۶ روزنامه فرهنگ اصفهان را تأسیس کرد و این روزنامه تا بعد از مرگ فرهنگ هم انتشار می‌یافت. فرهنگ مردی هشیار و فعال و متحرّک بود، کوشید تا روزنامهٔ او از حیث کاغذ و خطّ و مطلب و وضع انتشار بر روزنامه‌های تهران امتیاز داشته باشد.

خطّ عبدالرحیم افسر که از نستعلیق‌نویسان معروف عصر ناصری بود بدان جلوه خاصی می‌بخشید.

میرزا تقی خان در انتشار روزنامه و کتابهایی که گاهی در تهران به چاپ می‌رسانید ولی در اصفهان انتشار می‌داد خود را مطبوعاتی باسلیقه معرفی کرد. از قرار معلوم به رساله اصلاح خطّ ملکم دست یافته بود و طرفدار فکر اصلاح خطّ شده بود و رساله‌ای به عنوان «تربیت اطفال» در این زمینه نوشت. آشنایی او به مسائل علمی ارزش نوشته‌های او را فراتر از روزنامه‌نگاران تهرانی هم عصرش می‌برد. تا سال ۱۳۰۳ زنده بود و در اثر ابتلا به استسقا در عمری نه چندان زیاد مُرد.

از مرحوم دکتر جلیل‌خان ثقفی پسر میرزا عبدالباقی اعتضادالأطبای طبیب شنیدم که می‌گفت فرهنگ میگسار قهّاری بود و پدرم میرزا عبدالباقی متشرّع و مقیّد به حلال و حرام و پاک و ناپاک بود. اما پدرم رساله‌ای در فواید طبّی خمر نوشت در صورتی که میرزا تقی‌خان رساله‌ای در «مضرات خمر» انتشار داد، در مجلسی از اهل اطلاع راجع به این دو رساله گفتگو بود. یکی از بزرگان که در مجلسی حاضر بود گفت اعتضادالاطبا نخورده از نظر دارویی در آن فایده می‌نگرد اما فرهنگ خورده و

Property of ACKU

رنج عوارض جسمی و روحی آن را تحمل کرده و دانسته از مضّرات آن سخن می‌گوید.

میرزا تقی‌خان در دستگاه فرمانروایی شاهزاده که مشق سلطنت مطلقه می‌کرد مجالی برای اظهار وجود خود در ضمن کارهای مختلف به دست آورد و غیر از روزنامه‌نگاری به مسافرتها و مطالعه‌های علمی می‌پرداخت. مرگ پیش‌رس او در حقیقت ضایعه‌ای برای علم و طب و تعلیم و تربیت و روزنامه‌نگاری ایران آن عصر بود.

فرهنگ را باید مؤسس و موجد روزنامه‌نگاری در خارج تهران دانست و دورهٔ فارس یکساله و فرهنگ هفتساله گواه لیاقت و استعداد او در این کار محسوب می‌شود.

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی ـ چنانکه قبلاً گفته شد سیّد جمال که بعد از توقف یکساله در قندهار و کابل در اسلامبول رخت اقامت افکنده و در این شهر، پیش از مسافرت برای اقامت در مصر، با افکار و عقاید و علوم جدید آشنایی پیدا کرده بود در یک کشمکش کلامی با حسن حلمی شیخ‌الاسلام وقت عثمانی، ناگزیر از مسافرت به مصر و اقامت در قاهره شد.

دوران توقف او در قاهره با حکومت خدیو اسماعیل پاشا و تحوّل وضع سیاسی و ازدیاد نفوذ و دخالت اروپاییان در کار مصر و افزایش حق مداخله مردم در کارها مصادف بود.

سیّد آنچه را که از راه تعلیم و تعّلم در اسلامبول آموخته بود، در قاهره از راه مطالعه و تجربه تکمیل و تمرین کرد. حوزهٔ مذاکره و مباحثه‌ای در خارج جامع‌الازهر و تشکیلات رسمی معارف قدیم و جدید آن مملکت در خانه و گردشگاه خود برای تربیت جوانان با شور مصری فراهم کرد. در ضمن تدریس برخی متون منطقی و فلسفی، اذهان شاگردان را به بحث و پژوهش و سنجش، عادت می‌داد.

برای توسعه حوزه عمل، اطرافیان خود را به کار نگارش در جراید تشویق می‌کرد. شیخ محمّد عبده و ابراهیم لقانی را وادار می‌کرد در الاهرام مقاله‌هایی بنگارند که موضوع آنها را از سیّد کسب کرده بودند.

Property of ACKU

ادیب اسحق لبنانی را از نظر مادی بر معنوی یاری کرد تا روزنامه‌های مصر و التجاره را منتشر سازد.

سیّد در روزنامهٔ مصر ادیب اسحق خود مقاله می‌نوشت.

مقالهٔ سیّد جمال‌الدّین درباره باب و بابیه که قدیمترین نوشته مستندی است که در این خصوص به زبان عربی نوشته شده و بُطُرس بستانی عین آن را به دایرةالمعارف حرف «ب» نقل کرده از جریده مصر نقل شده‌است. به سلیم عنخُوری شامی کمک کرد تا کوکب‌الشرق را در تبلیغ افکار و خیالات سیّد منتشر سازد.

بدین ترتیب از راه عادت دادن شاگردان به کار نویسندگی، خود نیز ناگزیر از نگارش مقالاتی شد که از مجموعهٔ مقالات او درباره تاریخ کشمکش افغانستان با انگلیس بعدها کتاب «تتمة‌البیان فی تاریخ الافغان» انتشار یافت، کتابی که بعدها در روزنامه اطلاع تهران ترجمه فارسی آن به چاپ رسید.

سیّد بعد از تبعید از مصر به ایران وقتی کشتی حامل او به بندر بمبئی رسید در آنجا پیاده شد و به حیدرآباد دکن رفت. در کشمکشی که میان جوانان پرشور مسلمان هند با سیّد احمدخان بانی مدرسهٔ علیگرد درباره مسائل مربوط به سیاست و دین و دنیا به وجود آمده بود، جانب مخالفان سیّد احمدخان را گرفت و رسالهٔ نیچریه را در این‌باره نوشت و در حیدرآباد چاپ کرد و به ایران فرستاد که روزنامهٔ فرهنگ اصفهان آن را در پاورقی خود دوباره انتشار داد.

پس از توقف در حیدرآباد یکی از شاگردان خود موسوم به اَجمَل حُسین را به تأسیس مجله‌ای موسوم به معلم شفیق به زبان اردو وادار کرد که سرمقاله‌های آن را به فارسی خود می‌نوشت. مجموعهٔ مقالات سیّد که نخست در هند و سپس از روی آن در ایران به چاپ رسیده عبارت از همین سر مقاله‌هاست.

وقتی او رااز حیدرآباد به کلکته تبعید کردند که از مصر و شورش اعرابی پاشا به دور باشد، در روزنامه‌های کلکته به مقاله‌نویسی پرداخت هنگام اقامت در آن شهر در اندیشه سیّد دو تحوّل عظیم به وجود آمد که هر دو نتیجهٔ القای اوضاع محیط کلکته بدو بود.

Property of ACKU

یکی توجه به برقراری رابطه همدردی میان مسلمانان هند و خارج هند که هستهٔ اصلی اتحاد اسلام او را تشکیل می‌داد. و دیگری طرح سازش و همکاری میان مسلمان و هندو برای تحصیل استقلال.

ابوالکلام آزاد روزی در خانهٔ خویش برابر سؤال من گفت این اندیشه از سیّد به سران مسلمان آشنای او منتقل شد و بعد از ایشان به طبقهٔ دوم که ما در آن طبقه قرار داریم انتقال یافت.

او خود را متأثر به اندیشه حکیم اَجمَل خان می‌دانست که وی به نوبه خود زیر اثر مستقیم اندیشه سیّد جمال قرار گرفته بود.

سیّد با کمک مادی مسلمانان هند به اروپا رفت تا زمینه ارتباط درونی را میان مسلمانان هند و خارج تعبیه کند و به تأسیس جمعیّت عروة‌الوثقی و انتشار جریده عروة‌الوثقی در پاریس پرداخت.

پیش از آنکه این کارها را ترتیب بدهد شیخ محمّد عبده شاگرد سابق خود را برای همکاری از بیروت به پاریس بیاورد، در یک مناقشه قلمی با ارنست رنان دربارهٔ تأثیر اسلام، شرکت جست، مقاله‌ای که به زبان عربی نوشت و دوستان عرب او به فرانسه نقل کردند در روزنامه دِبا به چاپ رسید. جواب رنان به مقاله او، سیّد را در محیط پاریس مشار با لبنان ساخت و وقتی به دریافت امتیاز نشر عروة‌الوثقی نایل شد قبلاً نویسنده‌ای دانا و شایسته به جامعهٔ مطبوعات پاریس معرفی شده بود. سیّد نخستین نویسندهٔ مسلمان است که موضوعات و مسائل سیاسی مربوط به شرق اسلامی و شمال افریقا را با منطقی پخته و سنجیده تجزیه و تحلیل اساسی می‌کرد و نتایجی که از این بحثهای سیاسی می‌گرفت او را صاحب اندیشه و جهان‌بین معرّفی نمود.

سیّد وقتی روزنامه‌اش در اثر قطع کمک اسماعیل پاشای تبعیدی و قطع امداد مسلمانان متمکّن هندی تعطیل شد و خود او هم از راه اروپا به خلیج فارس آمد تا در آنجا تکلیف آیندهٔ خود را معین کند وسیلهٔ احضار او به تهران فراهم شد و بدانجا رهسپار گشت. امّا شهرت او به روزنامه‌نگاری پیش از خود او به ایران رسیده بود و شاه و وزیر در وجود او روزنامه‌نگاری توانا و سیاستمداری بینا و باریکبین می‌شناختند.

Property of ACKU

سیّد در روسیه کمتر به ارائه این جنبه از قدرت فکری خود پرداخت و مطالعه در احوال مسلمانان روسیه فکر او را درباره همکاری با روسها بر ضد انگلیس تعدیل کرد و بی‌آنکه تصریحی کرده باشد از اعتماد او به دستگاه تزاری در کمک به مسلمانان هند و افغانستان بر ضد انگلیس کاسته شد و در سودای آن بود که از این مرحله رهایی یابد. اصولاً سلوک تهران با او کیفیّت اوضاع روسیه سیّد را از تعقیب مبارزه‌ای که بر ضدّ انگلیسها طرح کرده و عروةالوثقی را برآن اساس انتشار داده بود به وادی محدودتری که تلاش برای آزادی ملتهای اسلامی از یُوغ استبداد باشد درافکند سپس چون از تهران جانی به سلامت ولی آزرده و رنجیده به در برد در مقاله‌های عربی و انگلیسی که از او در لندن انتشار یافت هدف تعرض او حکومت مطلقه و اظهار مخالفت با امین‌السلطان و اربابش بود.

سیّد جمال‌الدّین پس از انتقال به اسلامبول دیگر فعالیّت مطبوعاتی نداشت و روزنامه اختر مانند قانون یا قرن نوزدهم و معلم شفیق از نوشته‌های او چیزی به چاپ نرسانید. میرزا آقاخان که پیش از آن در اختر چیز می‌نوشت چنان در وجود سیّد استحاله شد که در دعوت به اتّحاد اسلام از سایر نزدیکان سیّد دلیرتر و فعالتر شده و ارتباط خود را با اختر بریده بود.

سیّد در اسلامبول مزهٔ استبداد عبدالحمیدی را از نزدیک چشید ولی به این اشتباه تازه دچار شد که ممکن است اتّحاد اسلام را به نیروی عبدالحمید سر و صورتی بدهد و بعد به کمک این اتّحاد استبداد عبدالحمید را هدف تعرض قرار دهد. این موضوع را از شیخ عبدالقادر مَغربی که خود را پَرورده مکتب فکری سیّد می‌دانست به نقل از امیر شکیب ارسلان شنیدم که سیّد به عبدالحمید اعتقادی نداشت ولی می‌پنداشت که از نفوذ و دستگاه او می‌تواند برای نشر افکار خود استفاده وسیع ببرد. تحوّل پیاپی اوضاع هیچ یک با آرزوی سیّد جور نیامد و نشانه‌ای از کامیابی نداشت. مسافرت عباس حلمی خدیو مصر به اسلامبول و دیدار خصوصی سیّد جمال‌الدّین با او، رفت و آمد میرزا رضا به اسلامبول پیش از ناصرالدین شاه، سیّد را در موقعیت بسیار دشواری قرار داد. عبدالحمید در ازای برخی وعده‌ها که سفیر ایران دربارهٔ تأمین منافع و

Property of ACKU

مصالح عثمانی داده بود حاضر شد سیّد را به سفارت ایران تحویل بدهد. ولی به طور ناگهانی موضوع تابعیت افغانستان که حفظ منافع آن مملکت و اتباعش بر عهده انگلیس قرار داشت، مشکل تازه‌ای در افق روابط سیاسی انگلیس و عثمانی به وجود آورد و به انگلیسها مجال مداخله در قضیه سیّد جمال‌الدّین را داد.

انگلیسها که هرگز از سیّد دل خوشی نداشتند، به وسیله دِرومندوُلف سفیر خود در تهران کوشیدند تا هدف تعرض سیّد را از جانب خود بگردانند در این موقع بی‌میل نبودند که شانه را از بار قبول مسئولیت در حمایت جان او به عنوان تبعه افغانی خالی کنند، ولی بصیرت سیاسی سیّد، معمّایی در پیش پای انگلیس و عبدالحمید نهاد که مدت چند ماه وزارت امور خارجه انگلیس برای حل آن با نمایندگیهای خود در مصر و اسلامبول و پترسبورگ و پاریس پیوسته در مکاتبه و مشاوره بوده. این پیش آمد غیر مترقب، عبدالحمید را وادار کرد تا به قول عدم تعرض به جان سیّد که قبلاً توسط سفیر خود در لندن به او داده بود، برگردد و عمل کند و از تسلیم سیّد به ایران خودداری نماید.

سیّد در کشاکش این کشمکش چند جانبه ظاهراً مبتلی به سرطان فک شد و در نتیجه جراحی که روی فکش انجام گرفت سلامت را بازنیافت و مُرد و پرونده او در لندن با صورت تلگراف سفارت انگلیس در اسلامبول: «که بنا به اخبار واصله مرده است» خاتمه یافت. در صورتی که تأخیر در مرگ سیّد ممکن بود به صدور قراری درباره تابعیّت ایرانی او منتشر گردد و راه برای سلب حق حمایت افغانستان از او باز شود و سیّد را به دژخیم استبداد در تبریز یا تهران برای قتل بسپارد. مرگ او پرونده را بست و تا چند سال بعد از او که دست‌پروردگان سیاسی او در اسلامبول و تهران و مصر و کلکته زمینه را برای اعلام مشروطه و مبارزه با اجنبی آماده می‌ساختند، این اخگر هنوز در زیر خاکستر پنهان بود.

سیّد جمال الدین بنیانگذار روزنامه‌نگاری سیاسی در عالم اسلام بود و پیش از او نویسندهٔ مسلمانی اعمّ از ایرانی و ترک و عرب و هندی و بربر از چنان دید سیاسی و قدرت بیان در تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی برخودار نشده و یا آنکه در نگارش خود به کار نبرده بود.

Property of ACKU

مقالات سیّد به زبان فارسی و عربی غالباً در «معلم شفیق» حیدرآباد و «عروة‌الوثقی» پاریس دوباره جمع‌آوری شده و به چاپ رسیده و مقالاتی که در جراید عربی «النحلة» و «مصر» و «کوکب الشّرق» به عربی داشته، هنوز جمع‌آوری نشده است.

مرحوم «عبدالقادر مغربی» در دمشق غالب آنها را از روی مجموعهٔ «رشید رضا» مدیر «المنار» به خطّ خود نقل کرده بود.

تصور می‌کنم این مجموعه پس از مرگ مَغربی به وسیله پسرش عبدالحمید به «کتابخانهٔ ظاهرّیه» دمشق سپرده شد و اکنون در آن کتابخانه و یا در دفتر مجمع‌اللغوی شام وجود داشته باشد. مقالات پارسی او را در ۱۳۰۰ ه یا ۱۸۸۴ م «محمد عبدالغفور شهبازی» در کلکته به صورت مجموعه‌ای به چاپ رسانیده که بعدها در تهران هم تجدید چاپ شد.

Property of ACKU

نقش سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی

در مطبوعات ایران

جنگ روس و ایران، توجه انگلستان به حفاظت راه خشکی هندوستان، ماجراجوییهای ناپلئون در مشرق زمین، اعزام محصل به اروپا، تأسیس مدارس جدید، اقتباس نظام لشکری فرنگ، تأسیس نمایندگیهای سیاسی خارجی در ایران و نمایندگیهای ایران در خارج و ترجمه کتابهای اروپایی مردم کشور ما را متدرجاً از وضع سیاسی و اجتماعی نامطلوبی که داشتند آگاه ساخت ولی این وقوف بر تفاوت وضع و نامطلوبی شکل زندگانی و احتیاج به اصلاح در دایرهٔ بسیار محدودی از خواص رجال طبقهٔ حاکمه و برخی وابستگان آنها محدود بود.

در سراسر کشور میان مردم سخن از نامناسبی وضع حکومت و بی‌لیاقتی هیئت حاکمه و غوطه‌وری فتحعلی شاه و پسرانش در منجلاب شهوتراتی و فساد و رشوه‌خواری و ظلم نسبت به عاجز و توسری خوردن از قوی بود.

هرکس از بیرون کشور به ایران می‌رسید در محافل خصوصی مردم را سرگرم بحث و چون و چرا در سیاست روز می‌دید و انتقاد دستگاه دیوان را از زبان نکته سنجان می‌شنید ولی در آثار نوشته هنوز مظهری از این عیبجویی و بدگویی خواص در دسترس عامه قرار نداشت.

فقدان صنعت چاپ و نبودن روزنامه نمی‌گذاشت که این افکار پراکنده به یکدیگر مرتبط و به طبقات غافل و دور از اطلاع ملّت منتقل گردد.

Property of ACKU

سفرنامه‌هایی که برخی از نمایندگان سیاسی یا جهانگردان ایرانی برای توصیف هند و اروپا نوشته بودند مشتمل بر توصیف نارسایی از مظاهر زندگی سیاسی و اجتماعی مردم در آن کشورها بود و از چاپ و روزنامه و فواید آن گاهی سخن گفته بودند اما نبودن چاپ و روزنامه این اطلاع را به دایرهٔ بسیار محدودی از خواص که خود شریک استفاده از همان وضع نامطلوب بودند محدود می‌داشت.

احیاناً روزنامه‌هایی که به فارسی در برخی از شهرهای هندوستان انتشار می‌یافت در ایران به دست افراد معدودی می‌افتاد ولی نوع مطالبی که در این قسم نشریه‌ها به چاپ می‌رسید غالباً از عقب افتاده‌ترین موضوعات اجتماعی بود و جنبه سرگرمی و وقت‌گذرانی داشت و از عهده بیدار کردن خفتگان و آموختن راه و رسم زندگانی خوب و خوش فرنگ برنمی‌آمد.

تا آنکه میرزا صالح شیرازی دانشجوی اعزامی از طرف عباس میرزا به لندن برای آموختن فنون جدید، به ایران باز آمد و آشنایی با صنعت چاپ سربی را ارمغان سفر خویش آورد و بعدها یک دستگاه مطبعه سربی به تهران آورد و در زمان محمدشاه روزنامه‌ای به چاپ رسانید که به ترتیب جراید هند و انگلیس نام «اخبار» یا ترجمهٔ «نیوز» داشت.

نسخه‌برداری از نخستین شماره این روزنامه که در مجله آسیایی لندن همان زمان شده، ما را به ماهیت اجمالی جریدهٔ او آگاه می‌سازد و نشان می‌دهد که بی‌شباهت به «اخبار» منتشره در کلکته یا اوده نبوده است.

با فحص کاملی که شده هنوز نمونه‌ای از اصل آن و صورتی از مندرجات شماره‌های دیگر آن به دست نیامده و شاید همان شماره یکی بوده که دو نداشته است!

این آزمایش ابتدایی در چاپ روزنامه نشان داد که زمینه برای ایجاد چنین دستگاهی آماده شده و همین که امور کشور در آغاز پادشاهی ناصرالدین‌شاه بدست میرزا تقی‌خان فراهانی وزیر کاردان و دلیر و مبتکر و طرفدار اصلاح وضع افتاد همت به تأسیس روزنامه رسمی دولتی به نام «وقایع اتفاقیه» گماشت که نخستین شماره آن چند هفته پیش از عزل او انتشار یافت و از جالبترین اخباری که در نخستین شماره‌های

Property of ACKU

آن به استحضار خوانندگان رسید خبر عزل خود میرزاتقی‌خان از صدارت بود. این روزنامه تا موقعی که امتیاز روزنامه ایران به اشخاص عادی واگذار شد جنبه رسمی داشت و به نام «وقایع اتفاقیه»، «روزنامه دولت علیه ایران»، «روزنامه دولتی» «روزنامه ایران»، «ایران سلطانی»، «جریدهٔ رسمی ایران» و «روزنامه نیم رسمی ایران» تقریباً هشتاد سال متوالی و متناوب به طور هفته‌وار انتشار یافت.

چون جنبه خشک و بی‌روح اخبار آن عطش مردم را به هیچ‌وجه فرونمی‌نشاند. متصدیان از همان آغازکار مجبور شدند روزنامه ملتی و روزنامه علیه دولت ایران و بعدها روزنامه علمی و مریخ و اطلاع را به موازات آن بدون قید رسمیّت انتشار بدهند. اینها نمونه‌هایی از هدایای هیئت حاکمه برای ملّت گرسنه و تشنهٔ اصلاحات بود. جسته‌جسته به حقیقت اوضاع ممالک و ملل دیگر آشنایی پیداکردند. روزنامه اختر اسلامبول که در اواخر قرن سیزدهم انتشار یافت و اعدادی از آن در ایران توزیع می‌شد قدری زمینه اطلاع مردم را پیش برد. از وقتی که جریدهٔ فرهنگ اصفهان دست به انتشار رسالهٔ نیچریه سیّد جمال‌الدّین حسینی (اسدآبادی معروف به افغانی) و اطلاع تهران هم ترجمه مقالات عروة‌الوثقی را در دسترس استفاده عامه قرارداد توجه خوانندگان بی‌اطلاع از حقیقت اوضاع جهان به کیفیت واقعی امور جلب شد و دریافتند که در خارج از حوزهٔ ریاست و قدرت هیئتهای حاکمه عالم اکنون قدرت بی‌نظیری وجود دارد که بر کلیه جریانهای آشکار و نهفته داخلی و خارجی جهان نظارت کامل دارد و آن «روزنامه» است.

سیّد جمال الدین پس از تعطیل اجباری عروة‌الوثقی و رودستی که راجع به سیاست مصر از رودلف چرچیل و دروموند ولف در لندن خورد و انگلیسها پس از استکشاف نیت و خط مشی سیاسی او از شرکت وی در مذاکرات اسلامبول برای تصفیه امور مصر به طور مستقیم و غیرمستقیم جلوگیری کردند به بهانه نجد و حجاز به خلیج فارس آمد و در بوشهر آنقدر انتظار کشید که ناصرالدین شاه از مسافرت او به ایران آگاه شد و وی را تلگرافی به تهران خواست.

محمدحسن خان اعتماد السلطنه در صدد استفاده کفایت و تجربه سیّد در امر

Property of ACKU

روزنامه‌نگاری برآمد و پیش خود می‌اندیشید که او می‌تواند از نتیجه مساعی و سوابق فنی و علمی سیّد بهره بردارد. ولی سیّد پس از ملاقاتهای متعددی که در این سفر با شاه داشت بار دیگر روش حزم و دوراندیشی را فروگذاشت و داعیهٔ اصلاح‌طلبی را آشکار ساخت و مجبور به ترک ایران شد.

سیّد وقتی به روسیه رسید و تحت نظر پلیس تزاری قرار گرفت و دانست که حاجی محمدحسن امین‌الضرب مجبور بوده با او به عنوان خرید کارخانه تا مسکو سفر کند و دیگر وضع با بازگشت مجدد او به ایران مساعد نیست دست به سوی روزنامه دراز کرد و مقاله و مصاحبه بر ضد سیاست روز دولت ایران و سازش با انگلیسها دربارهٔ کارون در دسترس جراید پترسبورگ قرار داد که جراید خارجه ترجمهٔ آن را انتشار دادند و سر و صدایی در عالم بلند کرد و دولت ایران ناگزیر از جواب دادن بدان شد. این پاسخهای سربسته و آشکار که کم و بیش در معرض مطالعه فارسی زبانان هم قرار می‌گرفت مردم را به اهمیت قلم و روزنامه بیشتر آشنا ساخت و دریافتند که یک تن سیّد جمال‌الدّین غریب آواره ناتوان توانسته به نیروی روزنامه در ارکان سیاست انگلیس و عثمانی و مصر و ایران لرزه درافکند. در سفر شاه به فرنگ سیّد را با لطایف الحیل و به وعده وزارت انطباعات در نظارت بر نشر جراید دولتی به ایران آوردند و مقدمهٔ آن را ارجاع یک سفارت فوق‌العاده حسن تفاهم و کشف نیت در پترسبورگ به او قرار دادند و همین که به خیال خود زمینه سازش میان ایران و روس را فراهم کرد و به تهران رسید به پای خود به دام اسارت درافتاد. ناصرالدین شاه که در سه ماهه اقامت اول او چند بار با وی ملاقات کرد در این نوبت به او رو نشان نداد و اتابک بیچاره هم که جز اجرای اوامر کاخهای شمال و جنوب غربی خیابان باغ ایلخانی (فردوسی) وظیفه‌ای نداشت با او ملاقات نمود و به او سفارش سکوت و رضا و تسلیم کرد ولی آتش مزاجی سیّد وی را برای اعلام مخالفت واداشت تا آنکه دستور جلب و توقیف او را دادند اما پیش از دستگیری به محوطه حضرت عبدالعظیم پناه برد و چند ماه در آنجا بست نشست. در این دوره است که نفوذ فکری سیّد در برانگیختن افکار مردم به اوج قدرت خود رسید.

Property of ACKU

مرحوم فروغی حکایت می‌کرد شبی را با پدرش به طور مخفیانه در خانه شیخ حسن مسکن سیّد که پیوسته به دیوار صحن بود از او دیدار کردند، سیّد به ذکاءالملک اول سفارش می‌کرده که در کار ترجمه و تألیف و نگارش برای بیداری مردم همت گمارد.

مرحوم فروغی می‌گفت تصمیم پدرم به نشر روزنامهٔ تربیت از همان شب مصاحبه سیّد آغاز گشت و با وجود صدماتی که بعدها به پدرم از بابت سابقهٔ دوستی با سیّد وارد آمد و او را آرام کرد همین که فرصت بدست او افتاد تربیت را برای تربیت مردم انتشار داد.

Property of ACKU

شبی در منزل مرحوم میرزا عبدالرزاق خان بغایری با حضور میرزا ابوالحسن خان فروغی راجع به سیّد جمال‌الدّین بحثی در میان بود. یکی از حضار مجلس که نام او را فراموش کرده‌ام گفت مرحوم میرزاعلی محمدخان شیبانی مجیرالدوله مترجم عربی و مسئول روزنامه اطلاع نقل می‌کرد که سیّد در آن ایام هر وقت می‌توانست با ما ارتباطی پیدا کند سفارش می‌کرد در نحوه مطالب «اطلاع» به نفع بیداری مردم تغییر نامحسوسی داده شود.

مرحوم میرزاعلی محمد کاشانی تاجر ایرانی مقیم کلکته که از قرار معلوم سیّد جمال الدین ایام توقف در کلکته مدتی را مهمان مرحوم محمدصادق شوشتری پدرزن او بوده خود به سیّد ارادتی زایدالوصف داشت چنانکه به نشر رساله ترجمه احوال سیّد تألیف مرحوم میرزا لطف‌الله در برلن کمک نقدی کرد.

مرحوم کاشانی تاجر از قول مرحوم مؤیدالاسلام نقل کرد که سیّد هنگام بازگشت از ایران به اروپا در یکی از بنادر خلیج فارس او را دید که به هندوستان برای خدمت به نشر دین و مذهب می‌رود. سیّد جمال‌الدّین مؤیدالاسلام را از این کار منصرف و به نشر روزنامه «حبل المتین» که از حیث نام همردیف «عروة‌الوثقی» محسوب می‌شود تشویق کرد.

سیّد جمال‌الدّین به سیّد جلال‌الدین گفته بود من به لندن می‌روم تا روزنامه انتشار بدهم اما مشکلات اقتصادی و سیاسی سیّد را از دوام همکاری با ملکم خان در نشر «قانون» و کمک مادی و معنوی به «ضیاءالخافقین» بازداشت و مخالفین سیاسی

خردمند طوری او را در قفس فکری افکندند که برای نجات از این قفس فکری به قفس زرین اسلامبول پناه برد و برای بقیه عمر بال و پر بسته در آنجا ماند تا مُرد.

سیّد در ایام توقف حضرت عبدالعظیم هواخواهان خود را به نشر شبنامه وادار کرد و این عمل بعدها هم دوام یافت، چنان که هنگام «جنگ تنباکو» مخالفین اتابک و شاه از این تاکتیک استفاده کردند تا آنکه پلیس وی را دستگیر و به زندان افکند.

سیّد جمال‌الدّین بدون شک در برانگیختن فکر مردم مستعد برای روزنامه‌نگاری و انتقاد از دستگاه حکومت سرآمد عوامل مؤثری بوده‌است که در پیشرفت روزنامه‌نگاری در ایران و مصر اثر بخشیده‌اند.

سیّد جمال‌الدّین در مصر ادیب اسحق و سلیم عنحوری را در نشر روزنامه «مصر» و «التجاره» و «کوکب الشرق» کمک مادی و معنوی می‌کرد، خود مقالات بی‌امضا در آنها می‌نوشت که مردم صاحب‌نظر نویسنده آن را می‌شناختند. شیخ محمد عبده و سعد زغلول و ابراهیم لقانی و ابراهیم هلباوی را مأمور نوشتن مقالات جراید دیگر می‌نمود که غالب موضوعات را خود برای آنها معین می‌کرد.

بعد از تبعید به هندوستان در حیدرآباد مجله «معلم شفیق» را به فارسی و اردو بدست شاگرد و مرید خود محب حسین انتشار داد. در کلکته با جراید متعدد همکاری داشت و برای آنها مقاله می‌فرستاد.

در پاریس عروة‌الوثقی را انتشار داد که در عالم اشتهاری بی‌مانند پیدا کرد، در سفر اول ایران برخی از مقالات و آثار او در جراید تهران منتشر می‌شد. در روسیه با جراید متعدد همکاری کرد و هنگام بازگشت به ایران چون کاملاً تحت نظر قرارگرفت اصول شبنامه‌نویسی را به مریدان خود یاد داد و در افکار نویسندگان جراید روزانه نفوذ فکری داشت و سیّد جلال‌الدین کاشانی را بر تأسیس حبل‌المتین وادار ساخت. خود ضیاءالخافقین را در لندن چاپ کرد و روش نامه‌پرانی را به خارج تعقیب کرده مکاتیب چاپی سیّد که برای علماء و سیاستمداران در باب قضایای ایران فرستاده می‌شد از عوامل مهم شکست ناصرالدین‌شاه واتابک در قضیه تنباکو بود به طور کلی سیّد در سراسر کشورهای اسلامی یکی از عوامل درجه اول پیشرفت و تحول وضع روزنامه‌نگاری بوده است.

Property of ACKU

نوشته‌ای تکان دهنده

از سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

روز پانزدهم اسفندماه جاری به مناسبت تصادف با انقضای هشتادمین سال وفات سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، در کنار بنای مجلل آرامگاه او در شهر کابل مراسم داشتی به عمل می‌آید که جمعی از فضلای شرق و غرب در آن شرکت خواهند جست و درباره او سخنها گفته خواهد شد.

تصور می‌کنم شایسته‌ترین سخنی که می‌توان از تهران بدان مجمع محترم ارمغان فرستاد، ترجمهٔ یکی از آخرین مقاله‌های او در جریدهٔ عروةالوثقی چاپ پاریس در سال ۱۳۰۱ قمری است که دربارهٔ همکاری و وحدت کلمه میان عموم مسلمانان و بخصوص مردم ایران و افغانستان دادِ سخن داده است. «سیّد» در مقدمه گفتار خود از جراید ایران که به ترجمه و انتشار مقالات او در عروةالوثقی همت گماشته‌اند قدردانی می‌کند و آن‌گاه چنین می‌گوید:

> اینک از نویسندگان فارسی زبان می‌خواهم که درباره دعوت به یگانگی مسلمانان و تجدید پیوند دینی میان ایشان از زاده‌های اندیشه راست و ذهن درخشان و خرد والای خود با ما یاری کنند، بخصوص در موضوع اتحاد ایران و افغان که این دو قوم شاخه‌های یک درختی برومند و شعبه‌های اصلی خجسته ایران کهن می‌باشند، که پیروی هر دو از دین پاک اسلام موجب افزایش ارتباط میان آنان شده است و در میان ایشان جز اندک اختلافی آن هم درباره جزئیات وجود ندارد. این اختلاف جزیی هم درخور جدایی و دوری و گسستن پیوند

Property of ACKU

یگانگی نیست و عقل سلیم روا نمی‌دارد که چنین اختلاف ناچیزی موجب اختلاف شدید گردد.

آری، از همت والای ایرانیان و نظر بلند ایشان بعید نیست که امروز هم نخستین پایه‌گذار و داعی تجدید وحدت اسلامی و تقویت رابطه دینی میان مسلمانان باشند، همان‌طور که در صدر اسلام هم به نشر علوم و حفظ احکام و کشف اسرار دین اسلامی پرداختند و به هر وسیله‌ای که توانستند از خدمت به شرع مقدس فرونگذاردند.

سیّد جمال‌الدّین می‌افزاید:

آری، بخاری و مسلم نیشابوری و ترمذی و ابن ماجه و ابوداود و بغوی و ابوجعفر بلخی (؟) و کلینی و جز ایشان کسانی بودند که سرزمین ایران آنان را به وجود آورد.

ابوبکر رازی پزشک نامی و امام فخر رازی از کسانی بوده‌اند که در تهران و ری نشو و نمو یافتند.

حجت‌الاسلام ابوحامد غزالی، ابواسحق اسفراینی و بیضاوی و خواجه نصیرالدین طوسی و ابهری و عضدالدین (ایجی) و بسیاری از دانشمندان دیگر در علم کلام و اصول مایه مباهات و افتخار سرزمین ایران و عالم اسلام می‌باشند.

فیلسوف نامدار ابوعلی سینا و شهاب‌الدین مقتول و کسان دیگری از امثال ایشان برآورده خاک ایران بودند.

مردم ایران نخستین کسانی بودند که به خدمت زبان عرب و ضبط اموال لغت و ترتیب تأسیس علوم عربیت همت گماشتند. سیبویه، ابوعلی فارسی، رضی(استرآبادی) و عبدالقاهر جرجانی که برای بیان اعجاز قرآن و فهم دقایق آن به فراخور قدرت انسانی بلاغت را پی افکندند، ایرانی بودند.

جوهری صاحب صحاح از یک ده ایران و مجدالدین فیروزآبادی از یک شهر این کشور برخاسته‌اند.

Property of ACKU

زمخشری و سکاکی و ابوالفرج اصفهانی و بدیع‌الزمان همدانی و نظایر ایشان که دقایق کلام‌الهی و تعیین و مبانی دین را تشیید نمودند از کشور ایران بودند.

طبری، سرور مورخین و اصطخری و قزوینی پیشوای جغرافیدانان از ایران بیرون آمدند.

● شبلی از نهاوند و بایزید از بسطام و استاد هروی و پیرهرات که استاد حقیقی محیی‌الدین ابن العربی بود از هرات برخاستند و این شهرها همه در کشور ایران می‌باشند.

● آیا صدرالشریعه و فخرالاسلام مروزی و آمدی و مرغینانی و سرخسی و سعد تفتازانی و میرسید شریف و ابیوردی فراموش شده که ایرانی هستند؟

قطب شیرازی و ملاصدرای شیرازی و پیشوای فلسفه در متأخرین میرمحمد باقرداماد و میرفندرسکی از کجا بوده‌اند؟ آری از کشور ایران بوده‌اند؟

کدام فضیلت و هنر است که ایرانیان در آن ید طولی نداشته‌اند و چه مزیت و برگزیدگی است که خداوند بر مسلمانان ارزانی فرموده و اینان در تحصیل آن پیش قدم نبوده‌اند؟

آری، این فرمایش حضرت رسول اکرم(ص) درباره ایشان است که:

«اگر دانش بر چرخ برین و ستارگان پروین باشد مردم ایران بدان می‌رسند».

آن گاه «سیّد»، مردم ایران را مورد خطاب مستقیم قرارداده می‌گوید:

«ای ایرانیان! سوابق خود را در خدمت دانش به یاد آورید و به آثار خود در تمدن اسلام بنگرید و اینک برای اتحاد اسلام تکیه‌گاه باشید همان طور که در آغاز ظهور اسلام که نگهبان آن بودید.

نظر بدان سوابق شما در این راه امروز سزاوارترین جهانیان برای بازیافتن مراتبی که در صدر اسلام یافتید شما هستید. شما برای افکندن کاخ اتحاد اسلام از همه مسلمانان شایسته‌ترید و چنین کاری از پاکی گوهر و نیروی اراده شما بعید نیست.

تصور می‌کنم بر خود شما هم پوشیده نباشد که امروز برای پیش قدمی شما در یگانگی با افغانان و عقد پیمان با ایشان به منظور مقاومت در برابر زورگویان بهترین

Property of ACKU

وقت باشد تا در سایه وحدت با آنان به منزله باروی استوار و پناهگاه بلندی باشید که قدم آزمندان و طامعان را از پیشروی بازدارد.

گمان می‌کنم فراموش نکرده باشید که غلبه انگلیس بر هندوستان در اثر بروز اختلاف میان شما و افغانان به وقوع پیوست. بر شما مخفی نیست که در صورت اتحاد شما با افغانان، هر مسلمانی در هند دیده به راه پنجاب نهاده انتظار مقدم شما را می‌برد.

تجربه‌های بی‌شمار و مشاهده آثار و حوادث روزگار به شما درس عبرتی آموخته که دیگر شایسته نیست بیش از این از هم راه دوری و کناره‌جویی در پیش گیرید زیرا می‌دانید که قدرت از وحدت برمی‌خیزد.

اکنون هنگام برادری و همکاری است. اکنون وقت پیمان و پیوند است. دشمنان از هر سو کشور شما را فراگرفته و هر یک تیغ تیز خود را تیز می‌کند و در جستجوی فرصتی است که بر کشور شما بتازد.

اگر این فرصت حاضر را از دست بدهید شاید در وقت دیگری نتوانید بدست آورید. انگلستان با وجود ضعف نیروی لشکری و اختلاف نظری که با دولتهای دیگر دارد در قضیه مصر سخت گرفتار است.

امیر عبدالرحمن بنابر آنچه از آغاز جوانی در او سراغ داریم بزرگترین دشمن انگلیسهاست و هنوز با آنها خرده حسابهایی دارد. که از میان نرفته است.

بالاتر از آن، می‌گویم که دشمنی انگلیسها با خون افغانی آمیخته و در رگهای آنان دور می‌زند. در این صورت اگر میان اعلیحضرت شاه ایران و امیر افغانستان اتفاقی دست دهد، قدرت اسلامی در مشرق زمین میان اقوام دیگر مسلمان هم نیروی تازه می‌گیرد و جان تازه‌ای در کالبد کلیه مسلمانان دمیده می‌شود. اکنون وقتی است که اندیشه افغانان به کارهای همسایه ایشان در قضیه متوجه و متنبه شده و چنین وقتی برای اینکه مردم ایران آنان را به یگانگی با خود دعوت کنند بهترین فرصت می‌باشد.

این کاری است بسیار مهم و سودمند و شایسته آن می‌باشد که ارباب فضل و هنر در ایران راجع به فواید اتفاق و اتحاد میان ایران و افغان مقاله‌ها بنویسند و رساله‌ها نشر بدهند. چنین اقدامی در اذهان اثر بزرگی خواهد بخشید خصوصاً اگر این نوشته یا اثر قلم علمای اعلام و مجتهدان عظام باشد.

Property of ACKU

پس از بیان مطلبی «سیّد» می‌پرسد:

«آیا میان افغانان و برادران ایرانی ایشان چه فرقی است؟»

هر دو به خدا و گفتار پیغمبرش محمد(ص) ایمان دارند».

«سیّد» بعد از اشاره مجملی به کاردانی امیر عبدالرحمن خان و نتایج مسافرت‌های ناصرالدین شاه می‌گوید:

«کسی که در این مقصد عالی قدم اول را پیش بگذارد در میان مسلمانان و جهانیان نصیب بیشتری از فضیلت خواهد داشت و عن‌قریب از این رنج خود برمی‌خورد.»

«سیّد» در دنبال این پیشنهاد، موضوع فعالیت ملّت آلمان را برای رفع پراکندگی و کسب قدرت نمونه می‌آورد و بار دیگر نویسندگان روزنامه اطلاع تهران و فرهنگ اصفهان و سایر جراید ایران را به همکاری در این راه، تجدید دعوت می‌کند. این مقاله در چهاردهمین شماره عروةالوثقی به چاپ رسیده بود و این موقع، مقارن زمانی بود که انگلیس‌ها مانع از ورود عروةالوثقی به مصر و هند می‌شدند و «سیّد» توجه خود را به ایران و افغانستان معطوف داشته و مقاله اساسی خود را به دعوت آنها به اتحاد و همکاری اختصاص داده است.

تهران، اسفند: ۱۳۵۵

Property of ACKU

Property of ACKU



اتحاد اسلامی و

سیّد جمال‌الدین اسدآبادی

Property of ACKU

Property of ACKU

سابقه تاریخی اتحاد اسلام

Property of ACKU

قریب صد سال است که اصطلاح «اتحاد اسلام» بر مصطلحات اجتماعی و سیاسی روز افزوده شده و در آثار مختلف شرقی و غربی تجلی یافته است.

این صورت لفظی خاص، شاید ترجمه اصطلاح فرنگی «پان ایسلامیسم» باشد که در سدهٔ نوزدهم میلادی به سیاق پان ژرمانیسم و پان اسلاویسم و پان تورانیسم در ادبیات سیاسی قرن به کار رفته است. جنبش ناسیونالیسم در اروپا که طبیعتاً امپراطوری‌های خاندان «هاپسبورک» و خانواده «رمانف» را متزلزل کرده بود و هر آنی احتمال تجزیهٔ ممالک و ملل مختلفی می‌رفت که در ظل فرمانروایی این دو خانواده گرد آمده بودند، اقتضای این دست آویزه تازه را که اتحاد اسلاوی و اتحاد ژرمانی در اروپا باشد، داشت.

مسلمانان هند که از حیث تعداد، بزرگترین واحد جغرافیایی انسانی مسلمان را در جنوب آسیا تشکیل می‌دادند و با وجود انصراف ذهن از قبول تعلیم زبان انگلیسی و تصمیم بر بقای به حالت دیرینه در حیدرآباد دکن و علیگر با برخی مسائل اجتماعی و سیاسی جهان معاصر از راه زبان انگلیسی آشنایی محدودی یافته بودند؛ شاید زودتر از تاتارهای غازان و کریمه که نغمهٔ اتحاد اسلاوی در زیر گوش آنها بیش از مسلمانان نقاط دیگر سروده می‌شد؛ به این مصداق و لفظ توجه پیدا کردند.

حال اگر اتحاد ژرمانی و اتحاد اسلاوی و بعد از آنها اتحاد تورانی از قضایای جدید و محصول تحول وضع تمدن و سیاست جهان‌نو محسوب می‌شد، ولی اتحاد

اسلام در حقیقت امری مسبوق به سابقهٔ بسیار طولانی بود و شالودهٔ اصلی آن در زمان نزول قرآن مجید و حیات پیغمبر اسلام ریخته شده بود.

سنگ بنای اصلی این اتحاد در دستور مؤکد **انما المؤمنون اخوه** نهاده شده بود که هر مسلمانی را برادر مسلمان دیگر شناخته است و در دستور صریح:

«واعتصموا بحبل‌الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة‌الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا».

یعنی دست توسل به طناب خدا بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که دشمنان یکدیگر بودید؛ ولی او در میان دلهای شما الفت برقرار ساخت و به لطف او برادران و دوستان یکدیگر شدید، راه ایجاد و استقرار این دوستی و یگانگی را نشان می‌دهد و برای نگهداری آن دستور می‌دهد که به طناب خدا دست یازید و از یکدیگر جدا نشوید.

برای آنکه شبهه نرود که این دوستی و الفت قلبی میان مسلمانان را نتیجهٔ فعل و انفعال مادی بپندارید، در آیه دیگر از قرآن مجید می‌گوید:

«لو انفقت ما فی‌الارض جمیعاً ما الفّت بین قلوبهم و لکن‌الله الفّ بین قلوبهم»

یعنی: اگر هر چه در زمین است خرج می‌کردی در میان دلهای ایشان یگانگی بوجود نمی‌آوردی ولی خدا دلها را به یکدیگر انس و الفت داده است. آری در این آیه تأکید می‌کند که شالودهٔ این الفت و وحدت اسلامی بدست خدا نهاده شده است.

رفتار و کردار حضرت پیغمبر در دوران دعوت، مبتنی بر همین اساس وحدت بود و هرچه از تعصب جاهلیت و اعتبارات فردی و جمعی موروث ممکن بود با آن سازگار نباشد، از میان برداشت و برای هیچ کس امتیازی جز در تقوی و فضیلت نمی‌شناخت و جهت تعلیم عملی این موضوع پیمان برادری در میان مسلمان را بست و چون برای علی علیه‌السلام از یاران کسی باقی نماند، او را برادر خود خواند. در گفته‌های پیغمبر همواره این معنی یگانگی و یکدلی ملحوظ بوده و احادیث متعددی در این باب روایت شده است:

«المؤمن للمؤمن کالبنیان یشّد بعضه بعضا»

Property of ACKU

یعنی: مسلمان برای برادر مسلمانش مانند بنیادی است که بخشی از آن بخش دیگر را سخت نگه می‌دارد و در این حدیث دیگر که فرموده است:

«مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی»:

یعنی (مثل مسلمانان در دوستی و بخشش و مهربانی به یکدیگر مانند تن آدمی است که چون عضوی از آن رنج ببرد همه بدن از بی‌خوابی و تب با آن همدردی می‌کند) گویی شیخ سعدی در قطعه معروف خود؛ از این حدیث نبوی الهام گرفته و آن را تعمیم داده «بنی‌آدم را به جای مسلمان» و مؤمن نهاده است:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند (یا یک‌پیکرند)   که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار   دگر عضوها را نماند قرار

سعدی در طی سخن خود این حس وحدت انسانی را از همان مصداق وحدت اسلامی در حدیث نبوی برآورده و در ضمن داستان زندگانی شخصی، به کار بسته است.

وقتی از قحط‌شام و سختی و شوربختی مردم آن سامان با مرد صاحبدل شامی در دمشق بحث می‌کند؛ در حقیقت عقیدهٔ اسلامی خویش را بر زبان او می‌نهد زیرا «سعدی» همان کسی است که قسمت مهمی از عمر دراز خویش را در خدمت دفاع از وحدت اسلام گذارده و در سوریه شریک رنج و مشقت زندگانی مسلمانان در برابر دستبرد و تجاوز صلیبیان نامسلمان بوده است.

پس شالوده این وحدت اسلامی نخست در قرآن و آثار پیغمبر بر زمین گذارده شده و همواره در تعدیل و توفیق حرکات مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و نفاق در میان ایشان مؤثر بوده است.

اکنون هزار و سیصد و نود و اندی از آغاز دعوت اسلامی می‌گذرد و در سراسر جهان بیش از ششصد و پنجاه میلیون مسلمان در میان سه میلیارد سکنه روی زمین زندگی می‌کنند. با وجودی که عوامل تفرقه ظاهری ایشان را همواره از یکدیگر جدا نگه‌داشته و بخصوص دریک صد سال اخیر که توجه به احاد صوری و معنوی در

Property of ACKU

میان مسلمان تجدید و تأیید شده از طرح دسیسه‌ها جهت تفرقه‌اندازی دریغ نورزیده‌اند. باز می‌نگریم در میان یک مسلمان چینی و اندونزی با یک مسلمان تاتار و سیاه‌پوست و ایرانی و عرب، ابداً نقطهٔ اختلاف اساسی در دین و عقیده وجود ندارد، بلکه خدا و کتاب خدا و پیغمبر خدا پیش همه یکی و یکسان است.

خدای مسلمانان، خدای همه‌کس است و برای قومی فضیلتی برتر از قوم دیگری قایل نشده و همه‌کس بنده اوست و در میان ملل و اقوام روی زمین برای خود قوم و خویش و فرزند انگشت‌نمایی! همچون خدای برخی از اقوام دیگر، ندارد.

پیغمبر اسلام یک فرد انسانی است که تنها به مزیت الهام و نزول وحی در زندگانی خود ممتاز بوده و پس از قطع رشتهٔ الهام برای خود و خانوادهٔ خود و کسان خود تقاضا یا تحمیل امتیاز نوعی بر مسلمانان نکرده است.

کتاب خدا همان کتابی است که چند ماه پس از رحلت پیغمبر از روی مأخذهای نوشته و محفوظ موجود، با سرپرستی کلیه صحابهٔ او، جمع‌آوری و مدون شد و هرگز کسی در محتوی و مطالب آن اختلافی نداشته‌است.

این قرآن امروز همان قرآنی است که عثمان نسخه‌های متعدد از روی آن نسخهٔ جمع‌آوری شده اول برداشت و به اکناف ممالک تازه مسلمان فرستاد تا در قرائت متن آن اختلاف روایتی پیدا نشود و همان قرآنی است که حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام در دوران خلافت خود آن را به حکمیت با معاویه پذیرفت و در تعلیم و تفسیر و ترویج آن عمر خود را گذارند.

این وحدت خدا و کتاب و رسول، سنگ بنای وحدت اسلام است و هر مسلمانی در هر زمانی و هر مکانی خود را با مسلمانان دیگر از حیث قبول این سه اصل، متحد نزدیک و یگانه می‌نگرد و هرگز در صفات خدا یا اوصاف رسول او اختلاف نظری از آن مقوله که مثلاً در میان یعاقبه و ملکانیه وجود داشته نبوده است. و هرگز در اسلام کسی قرائت قرآنی را به عنوان عدم اصالت آن، مانند تحریم برخی از آثار عهد قدیم و عهد جدید تحریم نکرده است.

تنهااختلافی که در آغاز امر به وحدت صف اسلامی زیان وارد آورد، همانا

Property of ACKU

موضوع ریاست عالیهٔ مسلمانان بود که چون رئیس در دین اسلام فقط وسیلهٔ اجرای احکام قرآنی بوده و به او حق تحلیل و تحریمی داده نمی‌شد، از مسائل درجهٔ دوم دینی بوده که با وحدت اصول و هدف مخالفت پیدا نمی‌کرده بلکه اختلاف در آن به وحدت صف مسلمین تنها ضرر می‌زده است.

وقتی به اصول عقاید و کلیات مسائل مورد علم و عمل فقهای مذاهب پنجگانه اسلام از جعفری و حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی توجهی معطوف بشود، می‌بینیم کوچکترین اختلافی در اصول سه‌گانه دین پیش آنان نیست و همه در قرآن و قبله و رسول خدا وحدت عقیده و نظر دارند.

با این وحدت استواری که در کار اسلام و مسلمانان وارد بوده حوادث زمانه از نظر سیاست در طی قرنها اختلافات صوری فراوانی بوجود آورد که در میان مسلمانان آن روح اخوت معنوی را همواره تضعیف می‌کرد و در نتیجه وقتی چنگیزخان نامسلمان با همکاری عناصر نامسلمان دیگر ممالک اسلامی را می‌کوفت و پیش می‌رفت، باز سران مسلمان به همان اختلافات جزیی و داخلی خود مشغول بودند و راه را پیش سیل ایلغار مغول باز می‌کردند.

در آن وقتی که پرتغالیها برای کمک به مسیحیان تصوری موجود در ساحل اقیانوس هند، که بزعم ایشان در فشار مسلمانان بودند، به سواحل این اقیانوس دست درازی می‌کردند، در میان عثمانیها و ایرانیها و هندیها ابداً وحدت نظر و همکاری سیاسی وجود نداشت و در نتیجه پای استعمار غربی را به ممالک شرقی می‌گشودند.

در طول قرن دهم و پانزدهم هجری سه قدرت بی‌مانند: عثمانی و صفوی و گورکانی در میان «رود گنگ» و «رود دانوب» همه فعالیت خود را صرف خودشکنی می‌کردند و برای تصاحب بغداد و ایران و قندهار چه لشکرکشی‌های بزرگی می‌شد که نتیجه آنها عقب‌نشینی عثمانیها در بالکان و عقب‌نشینی گورگانیان در برابر راجه‌های محلی هند و تسلط روسها بر حوزه شمالی دریای خزر و سیاه و توسعهٔ میدان استعمار جدید غربی در جنوب آسیا بود.

وقتی دولت صفویها از پا درآمد و برای تجزیه و تقسیم ممالک ایران خلفای

Property of ACKU

مسلمان عثمانی با تزارهای «ارتدکس روسیه» دست اتحاد! به یکدیگر دادند و از یک طرف با صدور فتوای تکفیر با اسرای مسلمان ایرانی معامله مسلمان با مشرک می‌کردند و از طرف دیگر با وساطت دیپلماتهای فرانسوی با تصرف «گیلان» و «شیروان» و «باکو» و «دربند» از طرف تزارها موافقت می‌نمودند. و اگر کسی از مسلمانان احیاناً این عمل را برخلاف مقتضیات اسلامی معرفی می‌کرد، فوراً به جزایر دریای اژه تبعید می‌شد!

باز وقتی «اشرف افغان» حاضر به قبول خلافت آل عثمان می‌شد، ولی درخواست عقب‌نشینی قوای اشغالگر عثمانی را از مغرب ایران می‌کرد، شیخ‌الاسلام اسلامبول او را در فتوی متمرد بر خلیفه اسلام! می‌خواند و سرکوبی او را لازم می‌شمرد!

شاید اقدام ابتکاری «اشرف» به ترویج نفاق و اختلاف‌نظر در میان سران سپاه عثمانی راجع به مشروع و نامشروع بودن جنگ با مسلمانان که منجر به شکست سپاه عثمانی و عقب‌نشینی آنها از مغرب ایران شد، نخستین بارقه از احیای روح وحدت اسلامی و بهره‌برداری از آن در میان مسلمانان عصر جدید محسوب شود.

یعنی اشرف وقتی علمای افغان را پیش سران ترک و ارناوط و کرد حنفی و شافعی از لشکر عثمانی فرستاد و گفت چرا با مسلمانان جنگ می‌کنید؟ این اقدام حس ندامت را در غالب ایشان برانگیخت و سرانجام عرق وحدت دینی بر تبعیت از اوامر خلیفهٔ عثمانی اسلامبول غلبه کرد و منشاء اثری در تاریخ اسلام شد.

نخستین کسی که در تاریخ جدید مردانه علناً طرح این معنی را کرد و براساس آن در جنگ و صلح همواره جانب وحدت اسلامی را مراعات نمود، نادرشاه افشار بود.

عجیب است این مردی که در هیچ مکتب و مدرسه‌ای درس نخوانده بلکه در پشت اسب و عرصه صحرا تربیت شده بود، از مجموعه مشاهدات و مطالعاتی که در ظواهر امور جاری داشت، به این نکته پی برد که اختلاف نظر مسلمانان سبب عقب‌افتادگی و سرشکستگی ایشان در برابر ممالک و پیروان ادیان دیگر است.

«نادر» از یک طرف محمدشاه هندی و رجال دولت او را می‌دید که با تشویق

Property of ACKU

قبایل کوهستان‌های شرقی فلات ایران به تاخت و تاز در ایران و حمایت از ایشان موجبات پریشانی اوضاع «ایران» و در عین حال ناامنی و بی‌سر و سامانی نواحی سند و پنجاب را فراهم آورده‌اند و از طرف دیگر می‌نگریست که عثمانیها از راه بند و بست با تزارهای روسیه پای سالدات و قزاق روسی را تا گردنهٔ منجیل و صحرای مغان گشوده و به جای حمایت از «طهماسب میرزا» که دست توسل به اسلامبول دراز کرده بود، او را مورد تعقیب قرارداده بودند.

«نادر» از مجموع مطالعاتی که در روی وضع روز «ایران» نسبت به همسایگان خود داشت فطرتاً دریافته بود که اسباب پریشانی و سقوط صفویه همانا وجود اختلافات مذهبی بوده، چه اگر این اختلاف وجود نداشت، هیچ عامل دیگری جهت طغیان «میرویس» و یا «داود شیروانی» و یا همکاری برخی عناصر سیستانی و کرمانی با مهاجمین قندهاری متصور نبود.

بدین نظر وقتی که در شورای مغان خواست تاج سلطنت را قبول کند، شرط نمود که مردم از اختلاف مذهب دست بردارند و از آنچه رابطهٔ میان برادران شیعه و سنی را تیره می‌کند، کاملاً بپرهیزند. نفوذ کلمه و موقعیت خاصی که پس از تخلیهٔ «ایران» از عناصر خارجی نصیب «نادر» شده بود به او این شخصیت را داده بود که بتواند چنین درخواستی را از تصویب و قبول شرکت کنندگان در آن شورای بگذارند. نادر در طرح یک چنین قضیه کلی و عمومی که تسویهٔ اختلاف دیرینه میان پیروان تشیع و تسنن باشد، علاوه بر تأمین هدفی عالی و عمومی در استقرار اتحاد اسلام یک منفعت محدود خصوصی را نیز در نظر گرفته بود.

در ایران حکومت صفویه مظهر نفوذ کلمه تشیع بود و در آسیای صغیر و جزیره و کردستان و بین‌النهرین جوی خونها از طرفداران صفویه جاری شده بود تا این حکومت در ایران پناهگاه شیعیان عالم گشته بود. در حقیقت با زوال این اختلاف ریشه تعلق خاطر مردم به صفویه را هم قطع می‌کرد، بخصوص که در نخستین جلسه از شورای مغان، نادر برخلاف انتظار با اعتراض حسین ملاباشی اصفهانی مواجه شد که از بقای سلطنت در خاندان صفویه طرفداری می‌کرد.

Property of ACKU

در این صورت پس از ایجاد وحدت در میان شیعه و سنی، دیگر بـه طـرفداران صفویه مجال زمینه‌سازی جهت بازگشت دولت اخلاف «شـاه اسـعمیل» نـمی‌داد و براساس همین ملاحظه بود که نادر در مذاکرات شورای و متن وثیقه شورا و نامه‌هایی که به پادشاه عثمانی و شیخ‌الاسلام اسلامبول و صدراعظم عثمانی نوشت و در فرمانی که برای اعلام این تصمیم به اکناف ایران صادر کرد، شاه اسماعیل را مقصر اصلی در القای اختلاف و نفاق در میان مسلمانان معرفی کرد!.

شاید نادر از این عمل خود قصد اهانت یا حمله‌ای به سر سلسهٔ صفویه نداشت و چنان که معروف است نادر به او ارادت خاصی داشته! و هر وقت به اصفهان می‌رسید، به در تالار چهل ستون حاضر می‌شده و گویا در برابر صورت شاه اسماعیل مـراسـم تجلیل به جا می‌آورده است، پس هدف او در این تبلیغات، تأمین مـصالح خـاندان افشاریه بوده که بالتبع مستلزم زیان خاندان صفویه بوده است. نادر سفارتی که مرکب از یک روحانی و یک امیر و یک مرد دیوانی بود به اسلامبول فرستاد تا موجبات عقد معاهده‌ای که مشتمل بر برخی نکات مربوط به اتحاد اسلام باشد، فراهم آورد.

دولت عثمانی در عین اینکه از این عمل نادر در محو کردن شعایر ضد تسنن در ایران کمال دلخوشی را داشت، ولی از این اقدام همه جانبهٔ او که در صدد ایجاد اتحاد میان فارس و ترک و کرد و افغان و عرب برآمده بود، نسبت به آینده حکومت آل عثمانی نگرانی داشت.

هیأت اعزامی نادر که عقل متفکر آن «شیخ علی‌اکبر» مشهدی و چـهرهٔ سـیاسی برجسته‌اش «عبدالباقی خان زنگنه» والی کرمانشاهان بود، چند هـفته در اسـلامبول مورد ضیافت و مجامله قرار گرفت و در مجالس مکرری که جهت مـباحثه دربـارهٔ آینده اتحاد اسلام تشکیل یافت ـ و ملاک مذاکره در آنها، نامه‌های نادر بود ـ اولیای عثمانی به بهانهٔ عرف و عادت و سنت دیرینه دربار خلافت، از اینکه امتیازی به شیعیان ایران بدهند، مضایقه می‌ورزیدند. ولی از طرف دیگر بیم سطوت و آوازهٔ قدرت نادر به ایشان جرأت رد پیشنهادهای او را نمی‌داد، زیرا از سابقه ردّ درخواستهای «اشرف افغان» و شکست ناشی از آن، خاطره تلخی به یاد داشتند و همواره بیم آن را می‌بردند

Property of ACKU

که عنصر نیرومند کردی که همواره ستون قدرت دولت عثمانی بوده ناگهان از اسلامبول رو برگرداند و به تبریز و مشهد رو کند!

این نکته مسلم است که اگر بیعت سران کُرد به سلطان سلیم پیش از حمله او به آذربایجان به سعی «بدلیسی» انجام نگرفته بود و کردها در دوره صفویه پیشاهنگ سپاه عثمانی در حمله به ایران نبودند، هرگز این موفقیتهای نظامی که در بین‌النهرین و سواحل دریای سیاه احیاناً نصیب عثمانیها می‌شد، بوجود نمی‌آمد.

پس از مذاکرات اتحاد اسلام اسلامبول؛ این‌گونه ملاحظات سبب شد که طرفین نتوانستند به صورت قطعی در یک شکل مدون و منظمی موافقت کامل حاصل کنند، خوشبختانه کتابی به زبان ترکی مشتمل بر این مذاکرات و اسناد متبادله در همان زمان توسط یکی از رجال ترک تألیف شده که ما را به طبیعت مذاکرات دو جانب آشنا می‌کند و از چند جلسه متناوب که این مذاکرات صورت پذیرفته دو چیز به خوبی دستگیر می‌شود:

یکی صراحت و صداقت جانب ایران در نظری که اظهار می‌داشته و دیگری تدبیر و دیپلماسی جانب عثمانی که همواره می‌خواسته بدون رنجانیدن طرف ایرانی، نظر خود را تأمین و اجرا کند.

سرانجام با تشریفات مجللی، هیأت اعزامی اتحاد اسلام به حضور سلطان عثمانی رسید و جواب سلطان و صدر اعظم و شیخ‌الاسلام را به نامه‌های نادر، با صورت طرح پیمانی که در برخی از مسایل جزئی موافقت با درخواست نادر می‌کرد، ولی در دو نقطه اصلی که قبول طریقه جعفریه به نام مذهب پنجم و اختصاص رکنی در مسجدالحرام جهت حجاج ایرانی باشد سر تسلیم فرود نیاورده و با «لیت و لعل» گذرانده بودند!

این هیأت که یک هیأت سفارت عثمانی نیز با او همراه بود به حضور نادر رسید. این عدم موافقت در اموری که نادر انجام آنها را خیلی ساده می‌پنداشت، ممکن بود او را نسبت به حُسن نیت رجال باب عالی بدگمان کند، ولی او هم به حزم و سیاست برگزار کرد و باز باب مذاکره را مفتوح گذارد.

Property of ACKU

تاریخ روابط ایران و عثمانی از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ میلادی که رشته حیات نادر در «فتح آباد» قوچان بریده شد، عبارت از یک سلسله مذاکرات متناوب و رد و بدل شدن مکاتبات است که در همه آنها جانب ایرانی اصرار و تأکید خود را در اینکه وحدت اسلامی مقتضی برخی گذشتهاست و همان طور که جانب ایرانی از طرف خود منتهای گذشت را به خرج داده، انتظار دارد عثمانیها هم یک قدم بیشتر بیایند.

ولی با مرور زمان و موقعیت بی‌نظیری که پس از فتح هند نصیب نادر شد، بر بدگمانی و احتیاط‌کاری عثمانیها روزبروز می‌افزود و در هر وهله می‌کوشیدند به شکلی از این حس اتحاد اسلام‌خواهی نادر به سود خود استفاده کنند.

نادر در مدت دوازده سال، در جنگهای متعددی در قفقاز و ایران متوالیاً بر عثمانیها غلبه می‌کرد و برای او این امکان کراراً پیدا شد که در یک دسته‌بندی سیاسی بر ضد عثمانیها مانند خود عثمانیها که قبلاً با تزارهای روسیه کرده بودند، شرکت کند و خود را به بندر باطوم و پوتی از یک طرف و از طرف دیگر به حلب و انطاکیه برساند.

اما نادر با کمال جوانمردی هرگز نخواست در یک چنین نقشه‌ای که مخالف با روح اتحاد اسلامی باشد شرکت کند، بلکه در هر نوبت که غلبه می‌کرد اسرای عثمانی را مرخص می‌کرد و از محاصره شهرها نظیر موصل و بغداد و بصره، صرف وعده ادامهٔ مذاکره، چشم می‌پوشید و با وجود خسارات کلانی که از لشکرکشی متحمل شده بود به امید اینکه شاید عثمانیها به جانب اتحاد بگرایند از تصرف و الحاق اراضی مفتوحه به ممالک خود صرف‌نظر می‌کرد و به ایران برمی‌گشت.

در مذاکرات عراق که علمای ایران و افغانستان و بخارا و خیوه و عراق در آن شرکت جستند، نادر کمال حُسن نیت را ظاهر کرد و «عبدالله سویدی» فرستاده والی بغداد در سندی که راجع بدین مذاکرات تنظیم کرده نسبت به حُسن نیت نادر تردیدی ندارد، ولی از بابت رجال دیگر به عیب‌جویی می‌پردازد.

برای دولت عثمانی، این تعلق خاطر نادر به امر وحدت اسلام یک تکیه‌گاه متحرکی شده بود که هر وقت قدرت نظامی آنها در برابر نیروی نادری عقب

Property of ACKU

می‌نشست، چاره‌جویی را از این نقطه آغاز می‌کردند و با مذاکره و مکاتبه موجبات سرگرمی نادر را فراهم می‌آوردند.

در سال آخر عمر نادر هیئتی از عثمانی به ایران آمد و در نزدیکی تهران عهدنامه ۱۱۶۰ منعقد شد، که در حقیقت قلم به همهٔ مذاکرات و فعالیتهای گذشته می‌کشید و نتیجهٔ دوازده سال فعالیت نادر را جهت ایجاد اتحاد اسلامی نقش برآب می‌کرد.

نادر که در برابر عدم رضایت عمومی در داخل قرار گرفته بود و نسبت به همه چیز گمان بد می‌برد، چاره‌ای جز قبول چنین عهدنامه‌ای نداشت و در روزهایی که با کمال اضطراب خاطر و پریشانی حواس و نابسامانی مزاج انتظار مرگ را می‌کشید، گویی آتش اتحاد اسلام او خاموش شده بود و به همان چیزی که شاه صفوی و سلطان مراد در قرن گذشته راجع به حدود دو مملکت توافق کرده بودند، اکتفا ورزید.

نادر هیچ بهره‌ای برای خود از این فعالیت‌هابرنداشت، ولی اندیشهٔ وحدت اسلامی رابرای نخستین بار پس از عهد اول اسلام روی کار آورد و مجموعهٔ مکاتبات و اسناد و مذاکراتی که به فارسی و ترکی و عربی دراین باب بوجود آورده است، سند گویایی است بر اینکه این سرباز بی‌سواد ایرانی کاری را که بزرگان و عقلای ممالك اسلامی در طی قرنها از عهدهٔ طرح و تبیین و تطبیق آن هرگز برنیامده بودند، توانست در قرن یازدهم هجری مسئلهٔ روز قرار دهد.

شاید از آن روزی که برخی از سلاطین تازه مسلمان دودمان چنگیز در نامه‌های خود به پادشاهان مصر و شام جهت رعایت حرمت اسلام، دست برادری بـه سـوی ایشان دراز کرده و محروم مانده بودند، تا قرن یازدهم هجری فعالیت‌های نادری در این زمینه نظیری نداشته باشد. من هر وقت نامه‌های مکرر نادر و نصرالله میرزا و میرزا مهدی خان را به رجال دولت عثمانی می‌خوانم، پیش خود بر سعه صدر و فسـحت میدان سیاست ایشان آفرین می‌گویم.

اما افسوس در همان روزهایی که آخرین هیأت عثمانی برای ایصال موافقت‌نامه عثمانی مأمور دربار نادر شده و در راه بود، دولت عثمانی نهفته سفرای مـحمدشاه

Property of ACKU

هندی را در «باب عالی» می‌پذیرفت تا قرار کارشکنی و حمله به حدود ایران را بدهند! و مأمورین عثمانی در همان ایام در سواحل خلیج فارس به خوارج سواحل عمان و مسقط در فشار به قوای محصور ایران کمک می‌کردند. افسوس که آن همه حسن نیت و گشاده‌نظری و خیرخواهی در قلب رجال باب عالی این قدر اثر نداشت که حتی در کتب تواریخ عادی خود که در زمان نادر نوشته می‌شد، آن صفت «بدفرجام» را از پهلوی لفظ «اعجام»! بردارند.

متأسفانه در قرن نوزدهم که موضوع اتحاد اسلام آغاز شد، در ایران و هند و ترکیه هرگز کسی از این سابقهٔ حق نادر چیزی یاد نکرد و به یاد ندارم در نوشته‌های مربوط به اتحاد اسلام در فارسی و عربی حتی از قلم سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی هم در این باب چیزی صادر شده باشد.

باید به یاد آورد که تخلیهٔ هندوستان پس از فتح و تاجگذاری محمدشاه و ارجاع امارت بخارا به «ابوالفضل خان» و عدم الحاق خیوه به ایران و شناسایی حق استقلال این مملکت نیز جزو همین سیاست اتحاد اسلام او بوده است. نادر می‌توانست و اوضاع دهلی هم مساعد بود که پسرش «نصرالله میرزا» را با عده‌ای از لشکریان در هند بگذارد و او را نایب‌السلطنه سازد، اما چنین کاری، با آنچه او از وحدت اسلامی در پیش گرفته بود، سازگاری نداشت و ناگزیر تاج و تخت سلطنت را به «محمدشاه» برگردانید.

کسانی که برای چند وصله تخت و چند قطعه جواهر یا خیمهٔ زردوز، می‌خواهند از ارزش همت بلند نادر بکاهند باید بدانند که نگهداری هند برای نادر اگر سیاست وحدت اسلامی نبود، آسانتر از این بود که مدت هفت سال پیوسته محمدشاه را از دور تأیید و تقویت کند و بدو مجال بدهد که در آخر کار با دشمنان وی همدست شود.

Property of ACKU

اتحاد اسلام و سیّد جمال الدّین

اتحاد اسلامی که مورد نظر «نادر افشار» بود، در حقیقت درخواست وحدت نظر میان خلافت عثمانی که مرکز قدرت اسلامی در مغرب شناخته می‌شد، با ایران نادری بود که مرکز قدرت اسلامی در مشرق محسوب می‌گشت. متأسفانه عدم رشد اجتماعی و کوتاه‌نظری سیاستمداران آن عصر نگذاشت که به این آرزوی «نادر» تحققی داده شود و در آن شب که رشتهٔ عمر او قطع شد؛ رشتهٔ این تلاش هم پاره شد.

در فاصلهٔ یکصد و پنجاه سالی که از طرح فکر اتحاد اسلام نادری تا اندیشهٔ اتحاد اسلام سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی می‌گذشت؛ وضع دولتها و ملتهای اسلامی در سراسر عالم دستخوش تحول بی‌سابقه‌ای گشت.

دولت عثمانی که مدت سیصد سال پرچمدار سیاست قدرت اسلامی در مغرب بود متدرجاً در برابر دسایس مشترک بدخواهان خارجی و داخلی خود، ناگزیر از تحمل وضعی شد که گویی به قبول سایهٔ حمایت برخی از دشمنان دیرین خود تن در داده بود و برای اینکه از آسیب تعرض روسیه در شمال محفوظ باشد، دست سیاستمداران انگلیس و فرانسویان را در جنوب دریای مدیترانه باز گذارده بود.

حکومت زندیه و قاجاریه در ایران پس از «نادر» دیگر از عهدهٔ جمع‌آوری اجزای پراکنده مملکت پهناور خویش برنمی‌آمد و قسمتهای شرقی آن به صورت یک واحد جدید جغرافیایی درآمده که آن هم برای حراست وضع سیاسی خود، ناگزیر از جلب حمایت انگلستان شده بود.

پس از مرگ نادر که سپاهیان ایران از ایالات مرزی «ترکستان شرقی چین» ناگزیر از

عقب‌نشینی به خراسان شدند، دیگر نفوذ رسمی و عملی و متدرجاً نفوذ اسمی ایران هم از سمرقند و بلخ و بخارا و خوارزم و خیوه قطع شد و ایالات زرخیز مغرب دریای خزر نیز به دست تزارهای روسیه افتاده بود.

در خلیج فارس یک قدرت تازه وارد نظامی و اقتصادی اروپایی همواره مانع از اعمال حق سیادت ایران در قلمرو جزایر و سواحل جنوبی خلیج فارس شده بود.

امپراطوری گورگانیان هند بدست بازرگانان انگلیسی افتاده بود و نشانی از استقلال و نفوذ اسلامی در آن منطقه به چشم نمی‌رسید. ممالک شمالی افریقا زیر نفوذ فرانسه و انگلیس افتاده و فقط نامی از طرابلس غرب برای عثمانی باقی بود.

به طور کلی تنها نامی از کشورهای عثمانی و ایران و مراکش به صورت سه حکومت مستقل اسلامی در صفحهٔ روزگار به جا مانده و بقیه اراضی مسلمان‌نشین در سراسر عالم، به طور مستقیم و غیر مستقیم، در زیربار حمایت و استعمار دولتهای غربی درآمده بود که از آن میانه نصیب! انگلیس و هلند و روس و فرانسه بیش از دیگران بود و آنچه که از ممالک اسلامی هنوز زیر قید استعمار درنیامده بود آن هم مطمح نظر اروپاییان بود و برای ربودن آنها هرروز کوک و کلک سیاسی تازه در اروپا جور می‌کردند!

وضع کلی اسلام و مسلمین شاید هرگز به رقت‌انگیزی روزی نرسیده بود که سلطان عبدالعزیز عثمانی برای استقبال «ناصرالدین شاه» در موقع مراجعت از گردش فرنگ، حاضر به حضور تا روی کشتی در دریای مرمره یا ایستگاه راه‌آهن در اسلامبول نبود و چیزی را که بعدها «عبدالحمید» با سربلندی بدان در برابر برخی از فرمانروایان نامسلمان فرنگستان مباهات می‌کرد، عبدالعزیز خلاف شأن و شوکت و حرمت خلافت آل عثمان می‌شمرد!

نکتهٔ قابل ملاحظه این است که مسلمانان هندوستان و روسیه در جوار یک عالم دیگری اتفاق افتاده بودند که در آن نمونه‌های محدودی از آزادی اندیشه یا آزادی عمل دینی و امید به تقدم و پیشرفت را در افراد غیر مسلمان بیش از مسلمان می‌نگریستند. این احساس تبعیض و اختلاف وضع علاوه بر تحمل ذلت تبعید از یک

Property of ACKU

حکومت نامسلمان، در دلها عقده‌ها بوجود آورده بود، اما مشکل اصلی این بود که همین مسلمانان متأثر و متألم از اوضاع روزگار، خود در هند و روسیه نسبت به وضع زندگانی مسلمانان دیگر در قلمرو عثمانی احساس مشابهت وضع نمی‌کردند و تبلیغات ائمهٔ مساجد از عظمت مقام خلیفهٔ اسلام! در عثمانی در دل اینان نور امیدی می‌تافت که اگر فجر صادق هم نبود از نظر ایجاد امید و نشاط و فعالیت در راه بهبود وضع حاضر و انتظار فرج، بی‌اثر نبود.

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی که در دوران اقامت موقت «کابل» و «اسلامبول» مظهر آزادی فکر دینی و علمی و در دوره توقف ممتد «قاهره» محرک فکر آزادی اجتماعی و سیاسی بود، پس از آنکه در آغاز کار خدیوی «توفیق پاشا» دستگیر و تبعید به وطن اصلی شد در ضمن راه سفر به «ایران» راه خود را کج کرد و در بنادر غربی هندوستان پیاده شد و یک سره به «حیدرآباد دکن» رفت که در آن موقع میان حکومتهای محلی هند شاخص بود.

در حیدرآباد به ترویج خلاصه‌ای از مجموعه افکاری پرداخت که قبلاً در اسلامبول و قاهره داشت و با ایجاد روزنامه‌ای به زبان اردو و فارسی، همان کاری را که چند سال پیش از آن در «مصر» با تشویق ارادتمندان خود همچون ادیب اسحق و سلیم عنحوری به انتشار جراید تمرین کرده بود؛ در حیدرآباد نیز از سر گرفت. مظهر فعالیت عقلی او را شاید در مجموعهٔ سرمقاله‌های فارسی که متوالیاً برای شماره‌های روزنامه یا مجلهٔ معلم شفیق نوشته وبعدها زیر عنوان «سیّد جمال الدّین» در هندوستان و ایران به چاپ رسیده، بتوان دریافت.

اروپاییان از این فعالیت سیّد بیم بردند که حوادثی نظیر حوادث مصر، در هند هم بوجود آید و از نخست وزیر حیدرآباد دکن، که مورد علاقه و اطمینان حکومت هند بود، خواستند که او را از حیدرآباد دور کند. سیّد به طرف شمال شرقی هند رفت و قریب یک سال در کلکته بماند. سیّد در کلکته با مسلمانانی روبرو شد که دارای نشاط و فعالیت اجتماعی نهفته بودند و از بدبختی‌های سیاسی عالم اسلام رنج می‌بردند. طرز فکر سیّد که از ورود سفر دوم او به اسلامبول تا حرکت از حیدرآباد به سوی کلکته،

Property of ACKU

همواره تهییج افکار آزادیخواهی و ترقیخواهی و کوشش برای ایجاد حکومتهای قانونی مشروطه بود، ناگهان در راه دیگری افتاد و دریافت که پیش از رهایی مسلمانان از قید استعمار غربی این فعالیت‌ها ممکن نیست به نتیجهٔ منظور برسد. سابقهٔ کارهای سیاسی و اجتماعی او در مصر و حیدرآباد، بدو فهمانده بود که سرانجام هر کوشش ممکن است با گردش یک سرانگشت تدبیر یا تزویر سیاستمداران غربی نقش برآب شود.

سیّد در دوران توقف کلکته به فکر اتحاد اسلامی که ناشی از وضع حاضر و نامناسب مسلمانان هندوستان می‌شد، گروید و کوشش او برای ایجاد وحدت عمل میان مسلمانان و هندوها در کلکته به نتیجه نرسید، چنان که وقتی مدیر مدرسهٔ عالیهٔ کلکته هم از ایراد سخنرانی او در این باره در تالار مدرسه جلوگیری کرد، سرانجام سیّد از اقامت خود در هند برای تربیت و تقویت این فکر سودی نیافت با وعدهٔ پشتیبانی عده‌ای از مسلمانان روشن‌فکر هند، عازم اروپا شد تا در آنجا کانون فعالیت اجتماعی خود را ایجا دکند.

سیّد در پاریس مجلهٔ عروة‌الوثقی را به زبان عربی در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری تأسیس کرد و از «شیخ محمد عبده» شاگرد سابق خود در «قاهره» که در این موقع به حالت تبعیدی در «لبنان» به سر می‌برد، جهت سرپرستی قسمت مندرجات عربی آن و از «میرزا محمدباقر بواناتی» برای سرپرستی ترجمه‌ها، یاری گرفت.

عروة‌الوثقی، به خصوص سرمقاله‌های آن که همه نتیجه مستقیم فکر سیّد جمال‌الدّین در تنظیم نقشه برای وصول به هدف وحدت اسلامی است و از فراخور اطلاع و جهان‌بینی امثال شیخ محمد عبده فرسنگها مسافت دارد، آرزوی یک نقشهٔ فکر منظم در صدد زمینه‌سازی فکری جهت اتحاد اسلام برمی‌آمد.

این مقالات در عین حال که آمیخته از روح مذهبی و عرفانی و سیاسی درهم بود، گویی مواد و اصول طرحی را که سیّد برای اتحاد اسلام طرح کرده بود، تشریح و تجزیه و تطبیق می‌کرد. کسی که مقالهٔ او را مثلاً دربارهٔ ایران و افغان بخواند، می‌تواند دریابد که خط مشی سیّد جمال‌الدّین در ایجاد اتحاد اسلام استفاده از منویات دست

نخوردهٔ مسئولین حکومت در قلمرو کشورهای اسلامی بود و نمی‌خواست این کار چنان که هدف «نادرشاه» بود از راه عقد قرارداد و اتحاد سیاسی میان زمامداران برگزار شود.

سیّد با انتشار این مجله تکان عجیبی به اندیشهٔ مسلمانان آن روز در اکناف جهان داد و وقتی نکته بینان در «لندن» دریافتند که مایهٔ حیاتی این مجله از کمک سیاسی مقامات فرانسوی یا کمک مالی «اسماعیل پاشا» خدیو مخلوع «مصر» نیست و با مساعدهٔ مسلمانان گمنام «هندوستان» اداره می‌شود، راه ورود آن را نخست بر مصر و بعد بر هند بستند و رابطهٔ کتبی پستی میان هند و سیّد را در پاریس قطع کردند و بدین ترتیب مجله ناگزیر از تعطیل شد.

سیّد در اثنای انتشار این مجله با بسیاری از رجال بزرگ علمی و سیاسی و اجتماعی اروپا آشنا شد او که همیشه در فکر و عمل مردی صریح و پاکباز و دلیر بود، هرگز گمان نفاق و خدعه و نادرستی از طرف کسانی که با او از راه صفا و صراحت درمی‌آمدند، نمی‌کرد و نسبت به برخی از آنان اعتماد زاید بر حد پیدا کرد و سرانجام وسیله‌ای جهت راندن خود از اروپا و مسافرت به آسیا در دست ایشان داد.

سیّد در صدد مطالعهٔ مسلمانان روسیه بود و دوستی کاتاکف روزنامه‌نویس معروف روسی، به او امید تحقق این آرزو را می‌داد و سرانجام از راه دریا به خلیج فارس آمد تا کتابهای خود را که بعد از تبعید وی از مصر به آنجا فرستاده بودند، با خود بردارد و از راه ایران به روسیه برود.

سیّد به این نقشه تصریح نمی‌کرد و مدتی را در بوشهر ماند، ولی بعد که به دعوت «اعتمادالسلطنه» از طرف «ناصرالدین شاه» به تهران آمد و زمینه را جهت هیچ‌گونه فعالیت اجتماعی و سیاسی در زمینه‌های مختلف کار اتحاد اسلام و آزادی و ترقی مساعد ندید. همان راه روسیه را در پیش گرفت و بدانجا رفت، ولی چنان که قرائن می‌نماید «کاتاکف» در روسیه نتوانست یا نخواست موجبات راحتِ فکر و کامیابی او را فراهم آورد و سیّد ناگزیر شد به کمک دوستان ایرانی خود که «حاجی محمدحسن

Property of ACKU

امین‌الضّرب» در صدر ایشان بود؛ مدت سه سال در روسیه بماند. مطالعه وضع نامناسب مسلمانان روسیه که بیش از مسلمانان هند در فشار دولت تزاری به خصوص در ناحیه تاتار نشین غازان و سرای و اورال تحمل مذلت و مصیبت می‌کردند، او را سخت ناراحت کرد و دریافت که از ایجاد مبارزه میان روس و انگلیس در آسیا، برای تحقق بخشیدن به فکر اتحاد اسلام سودی متصور نیست؛ روی این جهت در صدد برآمد که مرکز فعالیت خود را به وطن آورد و در تهران به فعالیت اجتماعی محدود بپردازد.

قضا را پیش آمد روزگار هم وسیلهٔ این کار را فراهم آورد، ولی صراحت لهجه و یک دندگی که در فکر و کار داشت به او مجال بهره‌برداری از فرصتی که پیش آمد، نداد بلکه بدین وسیله در حقیقت به زندانی افتاد که نامش زندگانی مهمانی بود! سیّد در این اثنا چندان برآشفت که موازنهٔ فکری را در تنظیم مبارزات سیاسی از دست داد و از اعمال «امین‌السلطان» سخت متأثر شد و زمینه برای آوارگی و سرگردانی او فراهم آمد.

او که پیش از ورود به تهران در مدت شش سال متوالی پیوسته در پیرامون آیندهٔ عالم اسلام فکر کرده بود. ذهنش در تهران محدود به مخالفت با «امین‌السلطان» گشت و هر چند توانست با صدور فتوای حرمت تنباکو دماغ مخالفین تهران خود را بمالد، ولی خط مشی اساسی خود را نیز در این اثنا از دست داد. ایام توقف لندن که از راه شرکت در تحریر ضیاءالخافقین عربی و روزنامهٔ قانون پارسی و انتشار نامه‌های چاپی با ایران ارتباط داشت، تدریجاً افق فکری خود را محدود به تهران و عوامل اجتماعی و سیاسی آنجا کرد و دیگر از نتیجهٔ آن افکار عالیه که در مجلهٔ «عروة‌الوثقی» چاپ «پاریس»، عالمی را تکان داده بود، کمتر در تقریر و تحریر سیّد به چشم و گوش مسلمانان می‌رسید، تا آنکه «سلطان عبدالحمیدِ عثمانی» توانست او را قانع کند که برای فعالیت در راه اتحاد اسلام، به اسلامبول سفر کند و وعدهٔ همه‌گونه مساعدت با قول حفظ حیات، به سیّد جمال‌الدّین داد.

حکومت لندن نیز با جلوگیری از چاپ آثار او بر حسب درخواست نمایندهٔ سیاسی ایران، موجبات قبول این دعوت را تقویت و تأیید کرد و سیّد در سال ۱۳۰۹ از لندن

Property of ACKU

عازم اسلامبول شد. سیّد در اسلامبول نخست مورد پذیرایی عالی قرارگرفت و مدتی راکه «عبدالحمید» پیش خود می‌پنداشت می‌تواند از وجود او وسیله‌ای جهت اجرای مقاصد جاه طلبانه خود بسازد، از حرمت جانب او فرونگذاشت. سیّد در آغاز ورود به «اسلامبول» فریب سخنان دلچسب و وعده‌های کمک بـه اتـحاد اسـلام «سـلطان عبدالحمید» را خورد و نخست از روی حرارت و ایمان به این کار پرداخت، اما این اتحاد اسلام جدید! با آنچه سیّد در عروة‌الوثقی می‌اندیشید، تفاوت داشت زیرا در این اتحاد عبدالحمید وجود خود را به عنوان عامل و مرکز اصلی داخل کرده بود.

سیّد گروهی از ایرانیان و ترکان و عراقیان و شامیان و مصریان را در پیرامون خود گرد آورد و مشغول مکاتبه با علما و فقهای بزرگ شیعه در عتبات و شهرهای ایران، جهت تحقق این اتحاد شد. برخی از این علما مانند «میرزا ابواطلب مجتهد زنجانی» از قبول بیعت به اتحاد اسلام و خلیفهٔ عثمانی دریغ نورزیدند.

مرحوم «میرزا آقاخان کرمانی» و «میرزا حسن خان خبیرالملک» و «شیخ احـمد روحی کرمانی» که مدتها بود در اسلامبول با افکار و خیالات دیگری بسر می‌بردند و از حیث اطلاع و زبان و کاردانی و انشا فارسی و ترکی مقتدر بودند، چنان مجذوب اندیشه و بیان و فعالیت سیّد شدند که خود راکاملاً در اختیار او گذاردند و عاقبت جان در راه این کار سپردند.[۱]

نامه‌های بسیاری به علمای عراق و ایران نوشته شد. مدلول این نامه‌ها و احیاناً عین آنها به وسیله مأمورین سیاسی دولت در عراق عرب؛ به صورت دیگـری بـه تـهران وانمود شد. «امین السلطان» که از سیّد جمال‌الدّین درست حساب می‌برد و در شکست مسأله رژی، چوب بد رفتاری با او را قبلاً خورده بود، می‌ترسید که در این فـعالیت اتحاد اسلام پای او در میان کشیده شود، لذا سعی کرد کـه چـهرهٔ ایـن اقـدام را بـر ناصرالدین شاه زننده و وحشت‌انگیز معرفی کـند و چـنان کـه مـدارک کـتبی نشـان می‌دهد، در این امر توفیق کامل یافت. در این اثنا «عباس حلمی» خدیو مـصر بـرای دیدار «سلطان عبدالحمید» از قاهره به اسلامبول سفر کرد و در صدد برآمـد سـیّد را

---

۱. در بخش سوم کتاب، شرحی دربارهٔ این آزادگان آمده است.

Property of ACKU

ببیند. البته دیدن سیّد در مجالس رسمی کار دشواری نبود، زیرا در آن ایام هنوز او مورد توجه و اطمینان «سلطان عبدالحمید» بود، ولی یک ملاقات بی‌مقدمه که در یک گردشگاه خارج از شهر میان این دو تن (سیّد و خدیو) پیش آمد، به کسانی مانند «ابوالهدای صیادی حلبی» که با سیّد در تقرب پیش خلیفه هم چشمی داشت، مجال آن را داد که ذهن عبدالحمید را نسبت به سیّد مشوب و ظنین سازد.

نتیجهٔ این بدگمانیها و کارشکنیها نگذاشت به همین اتحاد اسلام صورت تازه، که عبدالحمید تنها نقطهٔ عیب و نقص آن بود، سر و صورتی داده شود و حوادثی بیش آمد که میان سیّد و عبدالحمید را چنان شکراب کرد که سیّد ماههای آخر عمرش را ناگزیر به بیماری و غریبی و پریشان خاطری در زیرنظر پلیس مخفی می‌گذارند و وقتی درگذشت؛ جز دو سه تن از آشنایان نزدیک و «فضل پاشای علوی» که مردی شجاع بود، دیگر کسی در تشییع جنازه او جرأت شرکت نکرد و گمنام در «قبرستان مشایخ» اسلامبول به خاک سپرده شد.

مرگ سیّد، حتی در مصر که ارادتمندان و دست‌پروردگان او غالباً در مسند فتوی و ریاست و امامت نشسته بودند؛ از بیم عبدالحمید اجازهٔ یک اظهار تأسف ساده را نداد و «شیخ‌محمد عبده» که بیش از هر کسی در عالم، مدیون سیّد بود و هر چه داشت از برکت شاگردی سیّد جمال‌الدّین داشت، حتی نتوانست برای قبول تسلیت از دوستان مشترک سیّد، مجلسی فراهم آورد، تا مبادا مورد غضب خلیفه اسلامبول قرار گیرد! که خدیو رعایت جانب او را بر کمیسر عالی انگلیسی مقدم می‌دانست.

مرحوم «شیخ عبدالقادر مغربی» به نقل از «شیخ رشید رضا» رفیق همشهری خود می‌گفت که وقتی از شیخ محمد عبده پرسیدم چرا در عزای سیّد تجلیلی نشد؟ متعذر به عذر دیر رسیدن خبر و کسالت مزاج خویش گردید! در صورتی که خبر مرگ او در روزنامه المقطم در همان ایام چاپ شده بود و می‌نمود که بیم از مرکز قدرت خلافت،اورا به چنین احتیاطی وادار ساخت!

اتحاد اسلام سیّد جمال‌الدّین باید اذعان کرد که از مجرای اصلی خود دور شد و

Property of ACKU

دسیسه عبدالحمید را از صورت پاک و پاکیزه‌ای که داشت، به صورت دیگری درآورد، ولی طرح مسائل و موضوعاتی که چنین حرکت اجتماعی و سیاسی را ایجاب می‌کرد، در سراسر عالم آرزوی تحقق اتحاد را در قلوب مشتاقان تقویت کرد و حُسن نیت سیّد را به صورت یک مصداق کلی تدریجاً تعمیم بخشید.

امروز اگر کسی بخواهد برای اتحاد اسلام اسناد و ادبیاتی فراهم آورد، بعد از نامه‌های مبسوط و متعدد نادری، باید مقالات سیّد جمال‌الدّین را در «عروة‌الوثقی» کاملترین و رساترین مفسر روح این اندیشه به شمار آورد. در همان زمان و بعد از آن زمان؛ در هند و مصر در روسیه و ترکیه کسانی که جهت مخالف این اندیشه را عملاً اختیار نمودند و بدون آنکه تصریح کنند که یک فکر عمومی و کلی مانند اتحاد اسلام عملی نیست؛ به تبلیغ جنبه‌های دیگری که مورد لزوم مردم بود، پرداختند.

میر سیّد احمدخان در هند و شیخ محمد عبده در مصر و احمدرضا در ترکیه و احمد آقایف در روسیه، هر یک صلاح مسلمانان را در اختیار راه خاصی دانستند. حتی برخی، به موازات اندیشهٔ وحدت اسلامی با اندیشهٔ وحدت ترکی به صورت «پان تورانیسم» خاطره اتحاد اسلام سیّد جمال‌الدّین را در پردهٔ استتار فروبردند. ولی مصائب تازهٔ دولت عثمانی بار دیگر در اسلامبول پس از اعلام مشروطه و نهضت اتحاد و ترقی مقارن جنگ جهانی اول، این اندیشه را وجود آورد که برای حفظ حیات دولت عثمانی، باید از اتحاد اسلامی استفاده کرد، ولی این تصور قدری دیر شده بود! کسانی که در هندوستان جانب عثمانی را گرفتند و بعدها کمیتهٔ خلافت راتشکیل دادند؛ غالباً شیفتگان و تربیت شدگان مکتب سیاسی اتحاد اسلام سیّد جمال‌الدّین بودند و آنها که در ترکیه نیز بدین راه می‌رفتند؛ غالباً درک فیض محاضر و مجالس او را کرده بودند.

مرحوم «شیخ عبدالقادر مغربی» که در موقع جنگ اول تحت جاذبه اتحاد اسلام سیّد؛ به عثمانیها یاری کرده بود، می‌گفت: این علاقه میراثی بود که از نوشته‌های سیّد جمال‌الدّین به من رسیده بود و گرچه درک فیض ملاقات او را در اسلامبول چند بار کردم؛ ولی آن تأثیری را که رونویس مقالات سیّد در دفتر من، برای من داشت، در این دیدارها نبود.

Property of ACKU

مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد می‌گفت: رهنمای مرحوم «اجمل خان» و «انصاری» در کارهای اتحاد اسلامی و تنظیم کمیته برای کمک به عثمانیها؛ همانا تعلیمات سیّد جمال‌الدّین بود و خود را نیز از پروردگان همین مکتب سیاسی می‌دانست. این اندیشهٔ اتحاد اسلام بعد از مرگ سیّد جمال‌الدّین هرگز فراموش نشد و با تحولات سیاسی روزگار دستخوش جزر و مدها می‌شد، ولی به مرور زمان در کیفیت تطبیق و اجرای آن تحولات گوناگونی به وجود آمد.

هم اکنون در پاکستان یک کنگرهٔ اسلامی عمومی سالهاست تشکیل شده و در جلسات سالیانه آن غالباً نمایندگان ملل مختلف اسلامی شرکت می‌جویند. این کنگره از دوازده سال پیش بدین طرف فعالیت خود را در حوزهٔ محدودی ادامه داده است.

اساسنامه این کنگره اسلامی به آیه «انماالمؤمنون اخوة» و حدیث «مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر الحمی» آغاز می‌شود، مشتمل بر مواد و مطالبی است که از تجربه‌های هشتاد سالهٔ گذشته در این باب به دست آورده‌اند، مثلاً عدم دخالت در کارهای سیاسی داخلی هر دولتی از دولتهای عضو کنگره در صدر مواد قرار دارد و حوزهٔ دخالت کنگره یا مؤتمر اسلامی را به دخالت در کلیه مسائلی محدود می‌سازد که به مصالح عمومی مسلمانان، چه در داخل یک مملکت و چه در حوزهٔ جهانی، تعلق می‌گیرد.

هدفهای اول و دوم از این اساسنامه، گویی از مدلول نامه‌های نادر اقتباس شده است که از میان برداشتن اختلافات مذهبی و طایفه‌ای و ملّی از میان همهٔ مسلمانان عالم و گرد آوردن آنها در زیر درفش برادری اسلامی باشد. مواد تازه‌ای که متناسب با رشد اجتماعی و تحول اوضاع کشورهای اسلامی است، بر آن افزوده‌اند که در روزگار «نادر» و «سیّد جمال‌الدّین» هنوز طرح آنها بدین صورت مقتضی نبود. مثلاً آن‌چه دربارهٔ رعایت تربیت و تعلیم زنان و حفظ حقوق اسلامی آنها قید شده، نشانهٔ انعکاس تقدمی است که به مرور زمان در کیفیت زندگانی اجتماعی مسلمانان جهان پدید آمده است.

سفارش اختیار خط نسخ برای یکسان کردن کتابت میان مسلمانان، با وجود رواج

Property of ACKU

خط نستعلیق در «پاکستان» برای دفع خطری پیش بینی شده است که ممکن است در هر آن خط کتابت رایج یکی از ممالک اسلامی را تهدید کند.

مواد متعددی که دربارهٔ تحکیم روابط فرهنگی و حفظ آثار تاریخی و ایجاد روابط میانه هیئتهای علمی و ادبی و فرهنگی و دعوت استادان بزرگ کشورهای اسلامی برای تدریس زبان و فرهنگ قرآنی، در اساسنامه منظور آمده است، همه مبتنی بر نیازمندیها و تجاربی است که بدست آورده‌اند.

مسائلی که جهت انجام این مقاصد در نظر گرفته‌اند، مانند تأسیس بنگاههای نمونهٔ تعلیم و تربیت اسلامی و اعزام هیئتها و تنظیم وسایل پخش مطالب مربوط از رادیو و مطبوعات و القای سخنرانیها، همه مناسب و مفید ولی قید یک لغت مخصوص خارجی در اساسنامه، بعد از لغت «اردو» همانند کتیبه اجنبی کتابخانه سپهسالار نشان می‌دهد که هنوز روح امید به آینده درخشان اسلام، قادر به محو آثار یأس و بیم نفوذ پایدار برخی از بیگانگان، نشده است و تعجب من بیشتر از این است که حق زبان پارسی را با آن همه خدماتی راکه در سراسر کشورهای اسلامی آسیا و اروپا به تعلیم و ترویج تمدن اسلامی کرده است؛ چرا فراموش کرده‌اند در صورتی که حضرت رسول اکرم(ص) مقام فارسی دری را با زبان عربی یکسان می‌شناخت و ابوحنیفه پیشوای حنیفان عالم، به کار بردن زبان فارسی را در اعمال و وظایف دینی و شرعی روا می‌شمرد، چرا نباید پس از زبان قرآن زبان دوم اسلام در ردیف زبانهای کنگره شمرده شود؟...

در این دوازده ساله اخیر مکرر کنگره و مؤتمرهای اسلامی تشکیل شده و در ضمن برخوردها روح سازش و همکاری تقویت یافته است.

مطلب مهمی که باید در نظر داشت این است که ملل اسلامی در دو اصل عام و متحد انسانیت و اسلامیت با یکدیگر شرکت دارند و این مزیت را حتی ملل مسیحی با وجود کثرت عدد نتوانسته‌اند بدست بیاورند. زیرا پیش از اینکه آنها بتوانند در ظل صفت «عیسویت» اتحاد کلمه پیدا کنند، باید صدها اختلاف جوهری و عرضی را

Property of ACKU

درباره ماهیت سه اقنوم! از میان بردارند، تا بتوانند به عنوان یک عیسوی خالص در جوار یک عیسوی دیگر بنشینند.

ولی در اسلام شالودهٔ وحدت دین؛ چنان از اول استوار و پایدار ریخته شده که مرور زمان و اختلاف اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و برخورد مصالح مسلمانان با یکدیگر به هیچ وجه در ماهیت آن تغییری نداده و اسلام در روزگار ما به همان صفا و خلوص و وحدت اساسی باقی است که در هزار سال پیش از این بوده است.

بدین مناسبت می‌توان پیش‌بینی کرد: در دنیای کنونی که نوع بشر برای ایجاد وحدت عمل حتی از وحدت منطقه زندگانی می‌تواند استفاده کند، **وحدت اسلامی بزرگترین عامل ایجاد همکاریهای معنوی و مادی مشترک در میان بیش از ششصد و پنجاه میلیون مردمی می‌تواند باشد که از کنار اقیانوس کبیر تا کنار اقیانوس اطلس پراکنده و گسترده هستند.**

امیدواریم همان‌طور که نخستین قهرمانان پایه‌گذار این تجدید وحدت از سرزمین ما برخاسته‌اند و نام نادر افشار و سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی همواره با موضوع اتحاد اسلامی توأم خواهد بود، در آینده نیز مردان روشن‌فکر پاکنهاد و کاردانی از این مرز و بوم به پیشرفت این اندیشه و استفاده از آن به منفعت صلح جهانی و خیر نوع انسانی در مقیاس و چارچوب اسلامی همت گمارند.

Property of ACKU

اتحاد اسلام در مرحلهٔ جدید

با بررسی دو قسمت گذشته اینک می‌نگرد که این بحث نیاز به متممی راجع به مرحله بعد از سیّد جمال الدّین دارد، به قسمتی که شامل کارهای مهم انجام یافته گردد. چنان که اشاره شد، برنامه و وسیله اعلام اتحاد اسلام سیّد جمال الدّین همانا مجله «عروة الوثقی» بود که به زبان عربی در «پاریس» ضمن هیجده شماره انتشار یافت.[1]

در مطبوعات و آثار مختلف مصری مشاهده می‌شود که سرمقاله‌های مجله «عروه» را که آیت سیاست و فصاحتند، به «شیخ محمّد عبده» سردبیر آن نسبت می‌دهند، حتی «شیخ محمّد رشید رضا» مدیر مجلّه المنار در جلد دوم از تاریخ زندگانی شیخ محمّد عبده، که بیست و پنج سال پیش از نشر جلد اوّل؛ آن را انتشار داده مقالات عمدهٔ «عروةالوثقی» را در صدر آثار بازماندهٔ او ثبت کرده بود!

بعدها به تقلید او، دیگران نیز به همین خطا دچار شدند، در صورتی که مقایسه میان آثار بازمانده از محمّد عبده و سیّد به زبان عربی، به خوبی نشان می‌دهد که اسلوب عروةالوثقی با اسلوب قبلی عبده در جریدهٔ الاهرام و در دو روزنامه رسمی مصر، پیش از شرکت او در تحریر عروةالوثقی با سیاق نگارش بعدی در مجلّه ثمرات الفنون بیروت، پس از بازگشت از اروپا؛ اختلاف آسمان و زمین دارد.

در صورتی که سیاق فکری این مقالات با آنچه سیّد به عربی و فارسی پیش از این و بعد از آن نوشته، همه بر یک منوال است.

---

۱. مجموعه این هیجده شماره به شکل یک کتاب با مقدمهٔ کوتاهی از این جانب، یک بار در ایران، به سال ۱۳۴۹ و برای بار دوّم، با مقدمه مفصلی (۴۰ صفحه) در رم، ایتالیا، به سال ۱۳۶۴، از سوی مرکز فرهنگی اسلامی اروپا- رم چاپ و منتشر شده است.(خسروشاهی).

Property of ACKU

عجب است از محروم «رشید رضا» که در جلد اوّل از همان تاریخ زندگانی عبده، که بیست و پنج سال بعد از نشر جلد دوم آن را انتشار داده است. از قول مرحوم «امیر شکیب ارسلان» که از مریدان سیّد و پیرو اتحاد اسلام او در دوران اخیر توقف اسلامبول و از دوستان نزدیک صاحب المنار بوده، نقل می‌کند که او گفت: از خود «عبده» شنیدم که می‌گفت: «همهٔ معانی عروة‌الوثقی از آن سیّد جمال‌الدّین و الفاظش از من است». با توجه بدان که سیّد همان معانی را ناگزیر به عربی فصیح، چنان که شیوه‌اش بود، بر شیخ محمد عبده املا می‌کرده و عبده گفته‌های عربی بلیغ او را به قلم تحریر درمی‌آورده است، باید گفت: «حق لفظی عبده بر سرمقاله‌های عروة‌الوثقی چندان بیش از حق معنوی مورد قبول او نبوده است.

مجلهٔ عروة‌الوثقی همان‌طور که اشاره شد در میان طبقهٔ روشنفکر و دردمند عالم اسلام هشتاد سال پیش، همه جا از هند تا تونس و از زنگبار تا غازان و باغچه‌سرای حکم چراغ راهنما را پیدا کرد.

روزنامه‌های هند و ایران در اصفهان و تهران و روزنامه‌های ترکی در روسیه و عثمانی به نقل و ترجمهٔ مقالات او می‌پرداختند و مطالب آن از راه زبان فارسی و اردو و بنگالی و ترکی به هر دو لهجه شمالی و غربی در میان گروه انبوهی از مُسلمانان خواننده یافت.

برخی از مقاله‌های مهم آن در جراید انگلیس و فرانسه و روسیه نیز انعکاساتی می‌بخشید و احیاناً بر آن تفسیرهای موافق و مخالف نوشته می‌شد.

برجسته‌ترین فرد برآمدهٔ مکتب عروة‌الوثقی را باید در خاندان کواکبی در شهر حلب سوریه جست. سیّد عبدالرحمن کواکبی، از نبیره‌های «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» و بنی اعمام «شاه اسماعیل صفوی»، ظاهراً بی‌آنکه درک حضور سیّد را کرده باشد، فوق‌العاده تحت تأثیر هدفهای اجتماعی و سیاسی او قرار گرفت و در دو کتاب معروف «طبایع‌الاستبداد» که در اوایل جنبش مشروطه ایران به فارسی ترجمه شد و در کتاب «ام‌القری» به توضیح و تأیید آرمانهای سیّد جمال‌الدّین در لزوم حکومت قانون و اتحاد اسلام، دادِ سخن داده است.

Property of ACKU

«سیّد عبدالرحمن کواکبی» که در نتیجه فعالیتهای قلمی و اجتماعی مورد تعقیب اولیای دولت عثمانی در شام قرار گرفته بود، از سوریه خارج شد و به مصر و عربستان و نواحی مجاور سفر کرد و در قاهره درگذشت.

کتاب ام‌القرای او که در حقیقت سجل یا مجموعه مذاکرات انجمن عمومی تصوری مسلمانان در مکّه یا ام‌القری است که گویی در تفسیر و تطبیق و تأیید نقشه اتحاد اسلام سیّد جمال‌الدّین نوشته شده است.

این کتاب که به روش قهوه‌خانه صورت تألیف «برناردن دوسن پیر» نویسندهٔ معروف فرانسوی تألیف شده، بی‌اندازه از حیث اندیشه و روش مطلب بر اسلوب کار سیّد جمال‌الدّین تنظیم شده و به اعتبار اینکه مؤلف آن به ملاحظاتی نخواسته بود از خود نام ببرد و به نام مستعار «سیّد فراتی» اکتفا ورزیده بود و سیّد هم نام مستعار خود را گاهی «سیّد» مطلق می‌نوشت، در ایران و برخی نقاط دیگر به سیّد جمال‌الدّین نسبت داده شد، چنان که مرحوم «ناظم‌الاسلام» آن را به سیّد جمال‌الدّین نسبت داده و شاید در این انتساب، از مرحوم «سیّد محمد طباطبایی سنگلجی» پیروی کرده باشد.

«سیّد عبدالرحمن کواکبی» منسوب به خاندان کواکبی و از احفاد «شیخ علی سیاه‌پوش» نبیرهٔ «شیخ صفی الدین» بوده است که از ایران به حلب رفت و در آنجا زن دیگر گرفت و خانواده بزرگی بنیاد نهاد که امروز در دمشق و حلب افراد سرشناس متعددی بدان منسوب هستند من بیست سال پیش برادر پیر او را در کتابخانه ملّی حلب دیدم و این انتساب خانواده کواکبی به صوفیه را از زبان او هم شنیدم.

سیّد عبدالرحمن خالی از حس خودنگری نبود و در هیچ یک از دو اثر خویش به تأثیر افکار سیّد جمال‌الدّین در طرز فکر خویش اشاره‌ای نکرده است، چنان که خود را هم به مراتب از «عبده» فاضلتر می‌شمرد؛ ولی مجموعهٔ مطالب جالب و مفیدی را که او بر زبان نمایندگان ممالک اسلامی از تاتار و افغان و هندی و پارسی و ترک و عرب می‌گذارد؛ گویی فی‌الواقع محصول تجارب سفرهای دور و درازی بوده که سیّد جمال‌الدّین در مدت سی و اندی سال به‌اطراف ممالک شرق و غرب کرده بود. در صورتی که کواکبی تنها از حلب تا زوایه شمال شرقی افریقا را پیموده و دیده بود.

Property of ACKU

به هر صورت باید گفت نخستین انعکاس نیرومند از دعوت سیّد جمال‌الدّین به اتحاد اسلام در آثار قلمی سیّد عبدالرحمن کواکبی صفوی حلبی ایرانی‌الاصل، نمودار شد.

یکی دیگر از دلباختگان آثار سیّد مربوط به اتحاد اسلام، دانشمندی طرابلسی بوده به نام شیخ حسین جسر که معلم و مربی «شیخ رشید رضا» و «شیخ عبدالقادر» و «امیر شکیب ارسلان» بوده است. این مرد که بعدها مورد عنایت عبدالحمید قرار گرفته بود و «رسالة الحمیدیه» را به نام او نوشت، که در آن روز و در نوع خود اثر فکری ارزنده‌ای محسوب می‌شد، درباره تعلق خاطر وی به آثار «سیّد شیخ عبدالقادر مغربی» می‌گفت: ورود نسخه‌های عروةالوثقی به طرابلس شام آزاد نبود و معلم ما شیخ حسین نسخه‌هایی از آن را بدست می‌آورد و به شاگردان خود می‌داد تا از روی آن برای خود نسخه بردارند و شیخ مغربی نسخه خویش را که در همان زمان نوشته و بعدها مقالات دیگر سیّد را هم در آن پاکنویس کرده بود؛ به من نشان داد.

این سیّد رشید رضا که نام برده شد بعدها به عشق جمال سیّد جمال، نسبت به محمد عبده هم که پروردهٔ مکتب سیاست او بود، ارادت ورزید و به مصر رفت و در آنجا بماند و مجلهٔ معروف المنار را در تبلیغ و ترویج مکتب اسلامی سیّد و شیخ انتشار داد...

تا عبده زنده بود، بیشتر زیر قید دوستی رعایت حزم و میانه‌روی او را می‌کرد و پس از وفات عبده به طرف هدفهای سیّد تمایل بیشتر یافت، این مجله بیش از سی سال در حفظ رابطهٔ اسلامی خدمات گرانبهایی کرد و در معرفی سیّد جمال‌الدّین و شیخ محمد عبده حق پیش قدمی آنان را ادا نمود.

یکی دیگر از پروردگان مکتب اتحاد اسلام سیّد جمال‌الدّین میرزا محمدباقر بواناتی پدر «میرزا اسماعیل باقری تهرانی» و «محمد باقر بیروتی» مدیر روزنامهٔ کهنسال البلاغ بیروت است که دو سال پیش از ایران، وطن پدر خود دیداری کرد.

Property of ACKU

«میرزا باقر بواناتی» داستانی عجیب و غریب دارد، عقاید مختلف عوض کرده و سرانجام یک مبلغ پر و پا قرص و شیفته دین اسلام در «لندن» شده بود.

وقتی درباریان ملکه ویکتوریا خواستند صلهٔ قصیدهٔ او را دربارهٔ ملکه بپردازند، از او پرسیدند چه می‌خواهد؟ گفت: دعوت ملکهٔ ویکتوریا به اسلام و قبول اسلام از طرف او!...

این مرد که پروفسور «براون» زبان فارسی را بر او آموخته بود، وقتی سیّد عروة‌الوثقی را به راه انداخت، داوطلبانه از «لندن» به «پاریس» آمد و خود را در خدمت عروة‌الوثقی نهاد، ولی داستان این ملاقات هم شنیدنی است.

بیست و اندی سال پیش از آن که سیّد در جوانی با همدانی‌ها از راه «بوشهر» عازم سفر حج و در بوشهر مهمان «آل صفر همدانی» بوده است، میرزا باقر که در آن روز جان معطر به تعمید نام یافته بود، با سیّد مباحثه و مشاجرهٔ مذهبی می‌کند و در نتیجه کار ایشان به منازعه می‌رسد.

این خاطره را بعدها «شیخ محمد عبده» برای «رشید رضا» راجع به نخستین ملاقات او با سیّد جمال‌الدّین نقل کرده بود که در روز اول با این سابقه بایکدیگر تجدید آشنایی کردند.

پس از تعطیل «عروة‌الوثقی» و بازگشت سیّد به ایران و رفتن شیخ محمد عبده به «بیروت» دختر میرزا باقر در «لندن» مسلول شد و اطبا به او سفارش کردند که او را برای معالجه به لبنان ببرد، او به «بیروت آمد و به کمک شیخ محمد عبده در صدد تأسیس یک «انجمن همکاری میان اسلام و مسیحیت» برآمد! «شیخ محمد عبده» از مصر و «میرزا باقر» و «میرزا ابوتراب ساوجی» معروف به عارف افندی و «مؤیدالملک قوامی شیرازی» و «حاجی پیرزاده نائینی» و «میرزاحسن خان خبیرالملک» از ایران و «جمال افندی» نامی از عثمانی در آن شرکت جستند.

این جمعیت در میان انگلیسها نیز دو تن عضو سرشناس و کاری داشت: یکی «اسحق تیلر» و دیگری یک بازرس فرهنگی در هندوستان به نام «لینتر». نام این انجمن «جمعیة التقریب بین الاسلام و اهل الکتاب» بود و در روزنامهٔ ثمرات الفنون بیروت مطالبی دربارهٔ مقاصد و آثار این جمعیت انتشار یافت.

Property of ACKU

میرزا محمد باقر پس ازمرگ دخترش در بیروت زنی گرفت و از او این محمد باقر مدیر «البلاغ» به دنیا آمد که مقداری از آثار پدرش در بیروت پیش او موجود است.

بعد از اینکه محمد عبده به مصر برگشت «میرزا باقر» با «عارف» به ایران آمد و پس از مدتی، وقتی سیّد در حضرت عبدالعظیم متحصن و زیرنظر قرار گرفت، عارف به بیروت برگشت و خدمت سیّد به میرزا رضا محول شد ولی «محمدباقر» در تهران ماند تا در حادثهٔ تنباکو به زندان افتاد و در زیر بند جان سپرد و مردی که لندن و پاریس و بیروت گنجایش پرواز روح پویای او را نداشت،گمنام در گورستان جنوب تهران به خاک رفت.

Property of ACKU

غرض از تفصیل این معنی آن بود که شیخ محمد عبده پس از تعطیل عروة‌الوثقی و سفر به لندن و بازگشت به بیروت و مصر، دست از عروه جمعیت عروة‌الوثقی که شامل طرفداران اتحاد اسلام و ناشر افکار جمعیت در هند و مصر و عثمانی می‌شد، برداشت و جانب سازش و سلوک معتدل را در پیش گرفت، تا آنکه مفتی مصر شد و آسوده و محترم جان سپرد! او گویی از پریشانی و بی‌سر و سامانی استاد خود درس عبرتی! آموخت و راه دیگری را در پیش گرفت. چنان که اشاره شد در ممالک عثمانی و روسیه و ایران با پیشرفت حرکت آزادیخواهی و استقرار اساس مشروطه که در اوقات نزدیک به یکدیگر اتفاق افتاد، پروردگان مکتب سیاسی اتحاد اسلام تغییر مسیر دادند و شرکت در کار برقراری حکومت مشروطه را به ترتیب، مقدم بر اقدام برای جامعهٔ اسلام شمردند و در هر کشوری اینان در صف مقدم طرفداران مشروطه قرار گرفتند. مثلاً در «غازان» یا «باکو» و «قرم» برای روشنفکران مسلمان که سیّد جمال‌الدّین در روسیه بدیشان خورده بود کوشش جهت راه یافتن به «دوما» جای فعالیت‌های کلی را گرفت.

چنان که در عثمانی مثلاً برای «محمد امین بیک» شاعر ترک دوستی و خدمت به سیّد جمال‌الدّین افتخار بزرگی محسوب می‌شد و در مجلس مبعوثان را بر روی او می‌گشود.

در بیروت برای «محمد پاشای مخزومی» عنوان تشرف به مجلس افـادات سیّد، دستاویز نامزدی وکالت مجلس مبعوثان بود! «مغربی» می‌گفت: «من هم از این سابقه برای احراز کرسی وکالت طرابلس استفاده و کوشش می‌کردم!... و در ایـران حـاجی حسین آقای امین الضّرب چون در مجلس افاده و تعظیم سیّد چند ماهی را به استفاده گذرانده بود، در موضوع صدور فرمان مشروطیت رابط میان دولت و ملّت و وکیل مجلس می‌شد!.

اما این انحراف جهت، با پیش‌آمد جنگ جهانی اول و پیش آمـدهای نـاگـوار دولت عثمانی و سقوط امپراطوری تزارها و تحول وضـع اجـتماعی روسـیه، داخـل مرحلهٔ تازه ومشکل دیگری شد و دولت عثمانی که در ظاهر امر طولانی‌ترین رشته ارتباط صوری عصر میان مسلمانان و مایه امید آیندهٔ طـرفداران خـوش‌باور اتـحاد اسلام بود، به صورتی تجزیه شد که در میان ملل از یکدیگر جدا شده نیز کـدورت ریشه‌داری را به یادگار گذارد.

این رنجشها که با پیش‌آمدهای نامطلوب ناشی از شکست در جنگ همراه بود؛ سنگ جدایی و تفرقه در میان ترک و عرب و ترک و هندی افکند و تنها در این میانه ایرانیان بودند که در اثنای جزر و مد نظامی و سیاسی جنگ جهانی از فداکـاریهای بی‌دریغ در راه دفاع از استقلال دولت همدین عثمانی، از بذل جان و مال و در ایران و بین‌النهرین فرو نگذاشتند.

هنوز خاطرهٔ مهاجرت ملّیون و خساراتی که از این راه بر ایران وارد آمد فراموش نشده، ولی برای همبستگی ملّت ایران با ملل مسلمان و دلبستگی ایرانیان به سعادت و استقلال مسلمانان دیگر، دلیل قاطعی محسوب می‌شود.

در موقع جنگ اول، حزب اتحاد و ترقی که زمام امور حکومت مشروطهٔ عثمانی را در دست داشت، در نتیجهٔ برخی تظاهرات قبلی دسته‌های افراطی پان تورانی نسبت به جلب مساعدت عناصر غیر ترکی ممالک عثمانی خیلی امیدوار نبود.

ولی آلمانها در صدد استفاده از اتحاد عالم اسلام برای پشتیبانی از سیاست مشترک دفاعی خود با عثمانی‌ها برآمدند و این کار با حرارت شدیدی در برلن و اسـلامبول

Property of ACKU

تحقیق می‌شد، ولی چنان که گفته شد این کار قدری دیر شده بود! گویی گردانندگان این دستگاه در برلن از آلمانی و ترک و عرب و ایرانی، به یک نکته توجه نداشتند که روح اتحاد اسلام آموخته از مکتب سیّد جمال پیوستگی به سیاست و مصالح مشترک مسلمان و نامسلمان ندارد و به همین مناسبت کار به نتیجه نرسید.

مهاجران ایرانی که در نتیجهٔ عقب‌نشینی متحدین از بین‌النهرین به اسلامبول رفته بودند، بیش از عناصر دیگر مورد تبلیغ و ترویج این اندیشه قرار می‌گرفتند و هنوز می‌توان در سرودهای «عارف» شاعر ملّی ایران، تصنیف معروفی را که در این موضوع مهم اجتماعی و سیاسی سروده، دید. ولی نباید فراموش کرد که شعرا و جوانان مهاجر، بیش از علما و سالخوردگان همراه و همسفر زیر تأثیر این قسم تبلیغ عقاید و افکار قرار می‌گرفتند.

معروف است مرحوم سیّد حسن مدرس در موقعی که به ملاقات سلطان عثمانی رفته بود، ضمن مذاکره دربارهٔ اتحاد اسلام و احتمال وقوع حوادث، گفته بود: «من همین‌قدر می‌دانم که هرکس به حدود مملکت ما تجاوز کرد، تفنگ برمی‌داریم و اول او را می‌کشیم و بعد اگر در او اثری از مسلمانی دیدیم، بر او نماز می‌گزاریم و بر طبق آداب اسلامی او را به خاک می‌سپاریم».

در همان موقعی که سربازان هندوستانی در جبهه‌های بین‌النهرین و کانال سوئز ضربتهای مؤثری بر پیکر قوای عثمانی وارد می‌آوردند، مسلمانان هند اندیشه کمک و حمایت از عثمانی را عنوان داشتند، ولی جنگ در شرایطی به پایان رسید که مجالی برای آزمایش این قضیه به ایشان داده نشد.

این حادثه که سقوط بزرگترین واحد جغرافیایی عالم اسلام و مرکز خلافت عثمانی باشد، تأثیر بسیار ناگواری در مسلمانان هند بخشید و می‌توان گفت که دکتر محمد اقبال شاعر و فیلسوف و سیاستمدار مسلمان در شبه قاره، زبان حال این تأثر قرار گرفت.

«اقبال» که درنتیجهٔ مطالعات در آثار حکمای شرق و غرب و عرفای هند و ایران

Property of ACKU

اصول معرفت خاصی از تلفیق میان اندیشهٔ ایرانی و آلمانی در لباس عرفان جدید فراهم کرده بود، به تحلیل و تجزیه و تفسیر مشکلات سیاسی و اجتماعی عالم اسلام پرداخت و در دیوانهای هفتگانهٔ فارسی خود، این معنی را درست پرورده است.

«اقبال» از پروردگان غیر مستقیم مکتب سیاسی سیّد جمال‌الدّین و شیفتگان ترقی و سعادت عالم اسلام بود. «اقبال» هندوزادهٔ تازه مسلمانی از کشمیر بود که بیش از دیگران به رموز اهلیت عنصری مکتوم در همّوطنان خود واقف بود و دریافته بود که با تشکیل دولت واحد مبتنی بر حکومت اعداد و ارقام و فرمانداری عنصر اکثریت، دیگر برای رشد و نمو اسلام در شبه قاره فضای آزاد وسیعی باقی نخواهد ماند. در این صورت با آنکه هر شاعری آرزومند «وصل» است او ناگزیر دل به «فصل» نهاد و طرح پاکستان مستقل را پیش کشید و از آن دفاع کرد و آرزو داشت که از این دولت جدید که برادر هندوستان خواهد بود، یک سنگر یا دژ استواری جهت تربیت فکر اتحاد اسلام جمالی بوجود آید.

به هر صورت امروز بنا به وراثتی که از اقبال به نسل جدید پاکستان رسیده، هر پاکستانی خود را ذمه‌دار انجام این وظیفه می‌شمارد.

Property of ACKU

موضوع مهمی که در دنبالهٔ جنگ جهانی اول پیش آمد و روح مسلمانان فرسوده از جنگ و نتایج جنگ را سخت تحت تأثیر خود قرار داد، همانا موضوع «انتداب» در فلسطین و آیندهٔ سرنوشت آن بود که مسلمانان را در سراسر جهان آزرده ساخت. زیرا در میان آمال شرقی و غربی راجع بدانجا اختلاف نظر کلی وجود داشت. در دنبالهٔ این پیش آمد، کنگره‌ها و انجمن‌های متعدد از نمایندگان غالب ممالک و از جمله ایران در بیت‌المقدس و نقاط دیگر تشکیل شد. اما تفرقهٔ بزرگان عرب که وارث قسمت پهناور عرب‌نشین از امپراطوری عثمانی شده بودند و تعهدات مختلفی که جدا جدا در برابر سیاستهای مختلف داشتند، مانع از اخذ هرگونه نتیجه مثبتی می‌شد.

در گذشته با وجود اثبات حُسن نیت کامل از طرف آن دسته از دولتهای اسلامی که در مراجع بین‌المللی صاحب‌نظر و رأی بودند و مانند ایران و افغانستان در این قضیه از

سیاست اسلامی خالص پیروی می‌کردند، مسئولین اصلی امر در ممالک عربی قادر به وحدت نظر در تنظیم عمل و اخذ نتیجه مناسب نشدند و قضیه برخلاف مصلحت مشترک جامعهٔ اسلامی و عربی صورت امر واقعی پذیرفت.

شاید در این امر بخصوص هیچ کشور اسلامی به اندازهٔ ایران در روز خود منشاء اثر مثبت واقع نشده و رأی موافق و مخالف در موارد مقتضی سود بر جامعه اسلامی نداده باشد.

اینک نظر کلی به اتحاد اسلام امروز و فردا می‌افکنیم.

پنجاه سال پیش از این در سراسر عالم دو کشور مستقل مسلمان ایران و عثمانی وجود داشت و چهل سال پیش از این تعداد صندلیهای نمایندگان ممالک اسلامی در جامعهٔ ملل به سه کرسی: ایران و افغانستان و ترکیه محدود بود.

امروز در دو قارهٔ آسیا و آفریقا بیش از بیست و شش دولت اسلامی مستقل وجود دارد که در سازمان ملل متحد عضویت دارند و تقریباً یک ربع از مجموعه آراء مجمع عمومی را بوجود می‌آورند و در ترازوی سیاست جهانی وزنهٔ سنگینی هستند، در آسیا: افغانستان، اندونزی، ایران، پاکستان، ترکیه، سوریه، عراق، عربستان سعودی، کویت، لبنان، مالایا، یمن، اردن و... در آفریقا: الجزایر، تونس، سنگال، سودان، سومالی، لیبی، گامبی کانا، گینه، مالی، مراکش، مصر، نیجریه و...

در جمهوریهای شوروی نیز جمهوریهای آذربایجان و داغستان و ترکمنستان و تاجیکستان و قزاقستان، در ممالک اسلامی قلمرو نفوذ تزارهای روسیه تشکیل شده و در چین هنوز کیفیت اداره ترکستان شرقی و نواحی مسلمان‌نشین شمالی و جنوبی آنجا، معلوم نیست که به چه وضعی اداره می‌شود؟

در «هندوستان» بیش از شصت میلیون مسلمان با برادران هندی خود در یک جمهوری متحد شرکت دارند. در «تانزانیا» جمعیت مسلمانان رقم مهمی را تشکیل می‌دهند. در «یوگسلاوی» و «قبرس» نیز نسبت مسلمانان به سکنهٔ دیگر اعداد قابل ملاحظه‌ای است. در سواحل جنوبی و شرقی و شمالی شبه جزیره عربستان در آستانه تحول سیاسی و استقلال است...

Property of ACKU

باید در نظر گرفت که تحول وضع اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی سکنهٔ این ممالک به نسبت وضع سیاسی آنها، تفاوت محسوسی پیداکرده و نسبت مردم باسواد از صد دوتا صد پنج و شش سابق به صد ده و بیست تا صد چهل و پنج رسیده است. به جای یک دانشگاه اسلامبول و یک دانشگاه اسمی قاهره، امروز تعداد دانشگاههای اسلامی از دهها باب بیشتر است.

اسلوب تعلیم و تربیت و طریقه بحث و تحقیق در قضایای علمی و ادبی و تاریخی و سیاسی و استفاده از مأخذ و وسایل تغییر پیداکرده و شک و تردید علمی جای سوء ظن و احتیاطهای محدود شخصی را گرفته است. طرز تفکر و جهان‌بینی و برخورد مسلمان دانا و بینا با مسائل جهانی و حل مشکلات زندگی خصوصی و عمومی تفاوت فاحش یافته و سماحت و انصاف و تحرّی حقیقت به جای محدودیتهای عهد پیشین نشسته است. جهان غرب که وارث روحیهٔ تعصبات انگیزیسیونی قرون وسطی است، در نتیجهٔ تحول وضع زمانه و بر هم خوردن مقیاسهای حکم، مجبور شده در فهم اسلام و مسلمین تجدید نظر کند!

با همه امساک نظری که در اعتراف به فضیلت اسلام و حقوق مسلمانان در غرب احساس می‌شود باز از نظر نیازمندیهای خود؛ می‌بینیم که ناگزیر به تسلیم در برابر حقایق مربوط به گذشته و امروز عالم اسلام می‌گردد. از طرف دیگر بیداری روح بشریت مطلق در سراسر جهان و تحصیل استقلال و آزادی کشورها و ملتها بر اوضاع سیاسی روز، گویی یک اشتراک مصالح دسته جمعی در میان همهٔ ملل روی زمین بوجود آمده که بر فعالیتهای محدود و محصور به یک منطقه و یک مصلحت معین و یک بستگی خاص پیشی جسته است.

در این صورت وحدت اسلامی در آینده با مظهر تعاون مشترک اجتماعی در امور بین‌المللی براساس تمسک به اسلام و قرآن تجدید فعالیت و سازمان خواهد کرد. وحدت اسلامی آینده در عین حال که ناظر به مصالح و منافع مشترک مسلمانان در قلمرو سیاست و سکونت ایشان خواهد بود، از بذل مساعدت و همکاری با هر امری که به خیر و صلاح جامعه انسانی مقرون باشد، مضایقه نخواهد کرد.

Property of ACKU

اتحاد اسلام آینده، از استقلال ممالک اسلامی و آزادی همه مسلمانان دفاع خواهد کرد، ولی این امر هرگز به مزاحمت حق ثابت کسی که درجوار مسلمانان از نعمت استقلال و آزادی طبیعی برخوردار است، منجر نخواهد شد.

اسلام در آینده همان قسم که از اسم آن استنباط می‌شود، پیک سلامتی و صلح و صفا و آرامش معرفی شده و می‌کوشد که جهانی را همگی با خود در حوزهٔ صلح و سلام وارد کند. و امر صریح: **وادخلوا فی‌السلم کافة** را شامل مسلمان و نامسلمان هر دو سازد.

اسلام در میان ادیان عالم این مزیت را دارد که با همهٔ مسلکها و مشربهای اجتماعی و اقتصادی که مبتنی بر آزادی و آسایش عمومی باشد، صلاحیت همزیستی مسالمت‌آمیز را دارد و بدون آنکه به صفا و وحدت اصول سه‌گانهٔ آن آسیبی وارد آید، در زیر همهٔ شروط مناسب با تقدم و پیشرفت اجتماعی قادر به جذب و حل مصالح تازه زندگانی می‌باشد.

اسلام در مدت هزار و سیصد سال هر چه بر او عرضه داشته‌اند براساس سود و زیان از مرحلهٔ قبول و رد گذرانده و سودمندها را نگه‌داشته است و درآینده نیز با پیشرفتهای مراحل ترقی و تمدن، این قدرت جذب و دفع و حل او افزوده خواهد شد.

بنابراین، اتحاد اسلام در مراحل آیندهٔ خود در توفیق میان مصالح مسلمانان با دیگر مردمی که از این عقیده تاکنون پیروی نکرده‌اند، با واقع بینی خاصی، منشأ آثار ارزندهٔ اجتماعی تازه خواهد شد، آثاری که ارزش آنها کمتر از زندگی تمدن و فرهنگ گذشته او تقویم نخواهد شد.

برای مسلمانان که به حقانیت مبانی عقاید همهٔ پیروان ادیان سماوی دیگر اعتراف دارند، دراز کردن دست دوستی و برادری و همکاری به طرف آنان دشوار و ناگوار نیست، ولی برای کسانی که هنوز در اعماق قلب خود نسبت به ملل اسلامی همان تصورات جنگجویان صلیبی دربارهٔ ساراسنها را دارند، خیلی وقت و فرصت و مقدمات تربیت و تعلیم روحی صحیح لازم است تا بتوانند به جای تخطئه و توطئه و

Property of ACKU

تجاهل و اغفال و حق کشی، به شخصیت حقوقی و دینی و اجتماعی و فرهنگی آشنایان مسلمان خود احترام بگذارند.

اگر این مانع در میان نبود و کسانی در عالم مصدر امر و نهی و حل و عقد مشکلات نبودند که در ملکوت آسمانها جز برای خود و همنظران خویش جایی سراغ ندارند! شاید کوشش برای ابقای وحدت اسلامی در حدود معین سابق دیگر ضرورت نداشت و به جای آن بایستی همه در پی اتحاد انسانی می‌رفتند، اتحادی که در آن هیچ‌کس را بر دیگری حق تقدم و تفوق نژادی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی منظور نباشد. ولی چه می‌توان کرد؟ در دنیای کنونی که وسایل آدم‌کشی هنوز مانند گاوآهن و کارد مطبخ! در کارخانه‌های صنعتی ساخته و پرداخته و به بهای تجارتی به مشتریان فروخته می‌شود؛ در دنیایی که هنوز در آن میلیاردها پول صرف انحراف و اغوا و فریب مردم برای سوء استفاده از ثروت اقتصادی و وجودی آنها می‌شود در چنین عالمی باید هر کشور مسلمانی به استحکام مبانی قومی و ایفای وظایف ملیت خاص خود بکوشد و سعی کند با برادران مسلمان خود که در کشورهای نزدیک و دور از او بسر می‌برند، رابطهٔ اخوت اسلامی را استوار نگه‌دارد و با ایجاد یک قدرت مشترک ادبی و علمی و اخلاقی و روحی، ارزش اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خود را در بازار سیاست جهانی ارزنده جلوه دهد.

آری برای وصول به یک چنین مقصد عالی باید پیوسته این دستور قرآن کریم را سرمهٔ چشم عقل و بصیرت خود قرار دهید: همگی دست توسل به ریسمان محکم خدا بزنید و از هم پراکنده نشوید. **واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا.**

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی
و اتحاد اسلامی

چند سال پیش که ترجمهٔ فارسی از کتاب مخصوص «دارالتقریب» در دست تهیه و انتشار بود، دوست بزرگوار، جناب آقای قمی عهده‌دار تنظیم مقدمه‌ای بر آن شد و شرحی در آن باب نوشت که فرع زاید بر اصل به شمار آمد و به چاپ نرسید، اخیراً در بخشی از ویژه‌نامه آن روزنامه قسمتی از آن نوشته با جزیی تلخیص و تصرف به چاپ رسید. یقین است که از متن معهود استفاده شده که در محضر آقای قمی موجود است و از برخی مطالب آن صرف نظر کرده‌اند. از جمله سهم «سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی» معروف به افغانی در این راه بود که سراسر دوران فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی او را از ۱۲۸۱ تا ۱۳۱۳ یعنی سی و دو سال از دوره زندگانی او را در برمی‌گرفت.

بحث از اتحاد اسلام بدون اشاره بدین فعالیت سیّد جمال و موضوع اتحاد اسلامی عبدالحمید که با اختلاف شکلی در دوره نفوذ ترک جوان تا پایان جنگ بین‌المللی امتداد یافت و سلسله جنبان مهاجرت میلیون ایران از تهران به کرمانشاهان و اسلامبول گردید، کاری نارسا و بریده خواهد بود.

شناسایی میزان اشتراک و فداکاری و صمیمیت عنصر ایرانی در امر اتحاد اسلام بدون وقوف بر این مساعی فردی و جمعی که از ۱۲۸۱ تا ۱۳۳۷ قمری به طول انجامید، چنان که باید و شاید معلوم نمی‌شود و بایستی به سابقه این اندیشه که در

Property of ACKU

اواخر عمر سیّد جمال و ناصرالدین شاه یک بار و بار دیگر در دوره جنگهای جهانی اول از ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷ منشأ آثار و اعمالی قابل ملاحظه گردید اطلاع کافی یافت.

«سیّد جمال» پیش از حرکت خود به کابل در ۱۲۸۲ که هنوز در عتبات عالیات به سر می‌برد به اندیشه ایجاد همکاری و همدردی و هم آهنگی میان مسلمانان هند و عثمانی افتاد و در پیشنهادی که به یکی از صدور اسلامبول فرستاده و مسوده آن در میان اوراق بازمانده‌اش محفوظ است، یکی از فواید برانگیختن مسلمانان هند را برحسب تشخیص محدود دوران جوانی خود پس از کسب اعانت مالی از متمولین هند برای فعالیت بیشتر ایجاد «الفت و معارفه قویه بلکه اتحاد تام اسلامیه در میان مسلمانان» می‌داند.

بنابراین، اندیشه اتحاد اسلامی در مغز «سیّد جمال‌الدّین» خیلی پیش از آنکه در کلکته با هواخواهان این فکر همکاری آغاز کند و به یاری آنان، مجله «عروة‌الوثقی» را در پاریس انتشار بدهد و از این راه معروف جهانیان و از جمله سلطان عبدالحمید گردد، آغاز شده بود.

در آن روزی که هنوز دست به کار مهاجرت و مسافرت به کابل برای جلب توجه و مساعدت امیر اعظم خان نزده، بلکه به اسلامبول نرفته بود تا با عنوان «سیّد اسلامبولی» رهسپار افغانستان گردد، در آن پیشنهاد خویش از این اندیشه اتحاد اسلامی سخن درمی‌آورد و موافقت طرف مکاتبه را جهت آغاز فعالیت به دست می‌آورد، با این تفاوت که به جای آغاز عمل از هند، رهسپار افغانستان می‌گردد.

فعالیت «سیّد اسلامبولی» یا سیّد جمال‌الدّین در دربار امیر و ملاقاتهای محرمانه در بالا حصار کابل خفیه‌نویسان حکومت هند انگلیس را به او بدگمان ساخته و گزارشهای مفصلی از این حضور مبهم و دیدار شبانه که از موضوع مذاکره آن بی‌خبر مانده بودند، به کلکته می‌فرستند که خلاصه آن را در گزارش عمومی بخش سیاسی و محرمانه از اداره امور هند که در «نی‌نی تال» همان ایام درج شده می‌توان یافت و از زبردستی سیّد جوان همدانی در کار اغفال مأمورین خفیه انگلیس در کابل تعجب کرد که پس از ماهها توقف او در کابل و دیدارهای شبانه در «بالاحصار» از حقیقت

Property of ACKU

امر و نیت سیّد اطلاعی نتوانسته بودند به دست آورند و فعالیت او را به حساب سعایت روس می‌گذاشتند و از پاره‌ای اظهارات او درباره قدرت روسیه چنین حدس می‌زدند و نمی‌دانستند این امر خود از موارد تحریک انگلیس برای مزید حمایت از دولت عثمانی در برابر روسیه بدین صورت درآمده بود!

براساس همین گزارشهای مخفی بود که وقتی «سیّد» ناگزیر به ترک کابل و عازم بمبئی شدند و مجال درنگ در آنجا ندادند و عازم اسلامبول شد و در ضمن، دریافت که طرح نقشه چیزی و اجرای آن، چیز دیگری است! با وجود این، سیّد در تمام دوره زندگانی سی و دو ساله سیاسی در هر وضعی و هر جایی و هر کاری که بدان می‌پرداخته، هرگز از اندیشه ایجاد وحدت در میان مسلمانان اسیر استعمار انگلیس و روس و فرانسه و هلند غافل نبوده و کوشش طرف مخالف این فکر بر این بود که با تحویل تغییر جهت حرکت فکری او و از این اندیشه به کارهای سیاسی دیگر، از پیشرفت این فکر جلوگیری کند و او را به مناظره با حسن فهمی در اسلامبول و اختلاف نظر با خدیو توفیق در اسلامبول و کشمکش با اتباع سیّد احمدخان در حیدرآباد و برخورد با امین‌السلطان و ناصرالدین شاه در تهران وارد سازد و مجبور به تحمل رنج حبس و تبعید و آوارگی و سرگردانی کرده.

غالب افرادی که پیرامون اتحاد اسلام در آغاز این قرن به تکاپو و گفتگو و جنب و جوش برخاستند در روسیه و ترکیه و هندوستان و مصر و سوریه و ایران، از پروردگان مکتب فکری سیّد بودند که درس‌های اساسی این مکتب را از مقالات «عروة‌الوثقی» گرفته بودند. تقی‌زاده از قول احمد آقایف و شاه تتینسکی از مسلمانان پرشور روسیه نقل می‌کرد که با وجود محدودیت وضع اقامت او در روسیه مانند اخگری بود که در دل جوانان مستعد شعله این اتحاد طلبی را برافروخت. مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد در دهلی و شیخ عبدالقادر مغربی که درک فیض مجالس سیّد را در اسلامبول کرده بودند همین معنی را به شکل دیگری بیان می‌کردند. پروندهٔ سیّد در بایگانی وزارت خارجه که پس از حادثه حضرت عبدالعظیم و سقوط ناصرالدین‌شاه تشکیل شده، از تلاشهای سیّد جمال برای برقراری وحدت اسلامی سخن می‌گوید، وحدتی که

Property of ACKU

عبدالحمید از آن مزید قدرت مطلقه و ابوالهدی صیادی، مزید اعتبار و نفوذ در باب عالی و فضل پاشای علوی، بازگشت به امارت و ظفار و محمد عبده حفظ پیوند دوستی با قصرالدوباره قاهره را می‌خواست تنها سیّد جمال بود که غریب و بینوا و مریض در آستانهٔ مرگ خود هم آرزوی دیگری جز تحقیق همین آرزو را نداشت.

در این صورت خیلی دور از عدالت است که در موقع بحث و گفتگو از یگانگی عالم اسلام این موضوع مهم و مفصل بدون ذکر نام سیّد جمال‌الدّین در تلونام نادر به خوانندگان عرضه شود و چنین فصل درخشنده‌ای از تاریخ اتحاد در مقاله انتشار یافته حذف شود.

مهر ماه: ۱۳۵۵

Property of ACKU

تقریب، گامی بلند

در راه وحدت اسلامی

در مقاله گذشته، «سیّد جمال‌الدّین و اتحاد اسلامی» استاد اشاره به بحثی دارند که درباره «تقریب» نوشته‌اند و بخش مربوط به «سیّد جمال‌الدّین» از آن حذف شده است... ما بحث مربوط به اتحاد از دیدگاه سیّد را نقل کردیم و برای تکمیل اصل موضوع، مقاله استاد را درباره «تقریب» از ضمیمه «اطلاعات»: ۲۸ـ هزار روز تاریخ ایران و جهان ـ صفحه ۳۳۷، نقل می‌کنیم (این بحث در کتاب «تقریب بین مذاهب اسلامی» تألیف «عبدالکریم بی‌آزار شیرازی» هم آمده است).

سیّد هادی خسروشاهی

Property of ACKU

یگانگی سنگ بنای اسلام است

خدایی که دیرزمانی (به تصور بعضی) در جهان محسوس از خلال مواد و قوای طبیعی تجلی می‌کرد و احیاناً درون ابرها و موجها و ستونهای دود حرکت می‌نمود و در صدای رعد با آنان سخن می‌گفت، سرانجام (به صورت واقعی خود یعنی) خدای یکتایی که وجود او برتر از حد تصور و ادراک همه است، جلوه‌گر گشت.

و انحصار و اختصاص خدا به شهرها و کشورها و قبیله‌ها و حتی خانواده‌ها منتفی گردید و همه افراد در سراسر جهان از فیض نعمت وجود خدای یکتا برخوردار شدند.

آخرین ضربتی که بر آن اساس فرسوده وارد آمد، روزی بود که علی(ع) به فرمان

محمد(ص) کعبه ابراهیم را از وجود بتهای طوایف عرب بپرداخت و در نتیجه دوران چند خدایی و بی‌خدایی و ویژه خدایی به پایان رسید. و آیه: الهکم اله واحد الااله الاهو، آفریدگار را از تمام اوصاف مادی و صوری مبرا ساخت، و قرآن در سورهٔ توحید او را از تعلقات قومی و بستگی به زن و فرزند برتر معرفی کرد.

با اثبات این توحید، دینی که بنیانگذار توحید الهی بود، خود از پیوستگی به محل و قوم و طایفه و نژاد خاصی در امان ماند و تمام جهانیان را بسوی خدای یکتا دعوت کرد و فضیلت را تنها به علم و پرهیزگاری دانست.

و با خطاب آن هذه اُمتکم اُمة واحدة همه پیروان این دین جدید را امت و ملّت واحدی شناخت که در آن شبهه اختلاف و امتیاز عنصری را مجال تفرقه‌افکنی باز نماند.

بدیهی است چنین دینی که جهانیان را به صلح و سلامت و همزیستی و همبستگی در راه علم و پرهیزگاری دعوت می‌کند بایستی به نام شایسته‌ای همچون اسلام خوانده شود تا از آن، همان معنی و مقصد عالی انسانی مفهوم گردد.

آنگاه برای جلوگیری از دخالت آیندگان در دین به عذر نیازمندی و کم وکاست، با نزول آیه:

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»

دین کامل اسلام را از آن مردم دانست و این تکمیل را اتمام نعمت الهی بر مردم خواند و امکان هرگونه شبهه و تردید و کم و کاستی را از آن زائل ساخت و مژده اتمام نعمت، همه را از انتظار نزول نعمت جدیدی بیرون آورد و در نتیجه مسلمانان از هرگونه نگرانی راجع به سرنوشت و آینده اسلام آسوده شدند.

جمع‌آوری قرآن در فاصله بسیار کوتاهی پس از رحلت پیغمبر در مجموعه واحدی با نظارت دقیق نویسندگان وحی و یاران همدم و همنشین پیامبر، اسلام را از آنچه پیروان دینهای گذشته، دربارهٔ کتابهای دینی خود بدان مبتلا شده بودند، حفظ کرد.

این یگانگی در خدا، دین، رسول و کتاب، سنگ بنیان اسلام بود که توانست در

Property of ACKU

طی قریب به هزار و چهارصد سال آن را از تأثیر نفوذ عوامل بنیان‌شکن، نگاه دارد و در ارکان دین هیچگونه اختلاف جوهری به وجود نیاورد.

گسترش اسلام در طی مدت کوتاهی، آن هم در عرصه بسیار وسیعی از جهان، حادثه بی نظیر تاریخی بود.

گرایش اقوام و طوایف و پیروان ادیان گوناگون در نواحی مختلف شرق که هر یک دارای مایه‌های مختلف و مشخص عقلی و عقیده‌ای بودند، به جای آنکه در دین اسلام تفرقه‌ای بیفکند، همه را در یک قالب تازه روحی ریخت و تفاهم بی‌سابقه‌ای در میان آنان به وجود آورد.

اما تفاوت سلیقه و طریقه‌ای که علماء در کار استنباط احکام از کتاب و سنت در حدود آراء فقهی داشته‌اند، اختلاف نظری را از سده سوم و چهارم به وجود آورد که با همه گسترش حوزه شمول آن و تحولاتی که در طی هزار سال پذیرفته هم اکنون از دو صورت کلی سنّی و شیعه و هفت عنوان فقهی جعفری، زیدی، اسماعیلی، مالکی، شافعی و حنبلی و حنفی نمی‌گذرد، با این اختلاف عنوانی توجه به حقیقت امر می‌نماید که همگنان در مسیر دین بدون توجه به اختلاف ظاهری به روش واحدی حرکت می‌کنند.

اجتماع سالیانه مسلمانان از اقطار و اکناف به روز عید اضحی در محل واحدی (مکّه) برای برگزاری عمل واحدی با سنت واحدی، گواهی می‌دهد که مسلمانان جهان بدون توجه به اختلاف اسمی و عنوانی در همه‌جا معتقد به خدای یگانه و کتاب واحد و دین واحد هستند.

سقوط خلافت یا به عبارت رساتر ریاست مذهبی سلاطین عثمانی چیزی را که قرنها سلسله جنبان اختلاف میان شیعه و سنی بود. از میان برداشت و راه را جهت اجرای آرزوی مقدسی گشود که همواره متفکران مسلمان را از بابت تأمین یگانگی و برادری و همکاری میان قاطبه مسلمانان به خود مشغول می‌داشت.

نکته مهمی که در این تمایل به وحدت و قرابت به نظر می‌رسد، توجه دیرینه پیروان مذهب جعفری به امر تقریب و تألیف و توحید مساعی است.

Property of ACKU

شیعیان این سنت حفظ جانب وحدت اسلامی و ایثار کل بر جزء را از امام‌المتقین علی بن ابیطالب(ع) آموخته بودند که مصلحت عام مسلمانان را برای بقاء و پیشرفت دین و پیروان آن بر جانب خاص به خود ترجیح دهند.

رعایت این امر اختصاص به امیر و وزیر و عامل سیاسی شیعه نداشت، بلکه بزرگان روحانی و فقهای نامداری همچون شیخ مفید، شیخ طوسی یا سیّد مرتضی هم با آن دمساز بودند.

حوزه درس شیخ مفید یا شیخ طوسی در کوخ بغداد طوری ناظر به جمع کلمه توحید و اتفاق نظر مسلمانان بودکه شافعیان بدان مردان بزرگ همچون فقیه شافعی می‌نگریستند.

کتاب خلاف شیخ طوسی گواه پایدار نحوهٔ تفکر پیشوایان بزرگ شیعه در سده چهارم و پنجم هجری، به موضوع اختلافات مذهبی میان ائمه شیعه و سنت است که آن را در قالب اختلاف رای و روش فقهی در استنباط احکام محدود می‌سازد.

این روش اساسی بی‌نظیر از زمان شیخ طوسی تا عهد حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی همواره مورد توجه پیشوایان مذهبی شیعه جعفری بوده و بعداً شیعه زیدی نیز از آن پیروی کرده‌اند.

***

بزرگترین گامی که در راه تقریب بلکه تألیف و توحید برداشته شد. و در صفحات تاریخ ایران و عثمانی منعکس گشت. ابتکار نادر در دشت مغان بودکه متن وثیقه نامه او در موزه تهران و اسناد متبادله آن در خزینه اسناد ملّی اسلامبول عیناً موجود است.

نادر منکر وجود اختلاف اصولی میان شیعه و سنی شد و همه اختلافات موجود را نتیجه الغائات شاه اسماعیل معرفی کرد و برای تجدید وحدت از دست رفته، ازکلیه نتایج سیاسی مترتب بر غلبه خود در جنگها، چشم پوشید و در مقابل از سلطان محمودخان خواست که مذهب جعفری را یکی از مذاهب رسمی و مورد قبول دستگاه خلافت بشمارد.

و در ارکان کعبه رکنی را به شیعیان اختصاص بدهند.

در مجموعه مشتمل برمدارک و مذاکرات حسن نیّت و صراحت و صفا و صداقت

Property of ACKU

ایران مسلم است ولی بدگمانی باب عالی نسبت به حقیقت منظور نادر، جانب عثمانی را محتاط و مردد و اشکالتراش، نشان می‌دهد.

نادر برای اینکه صداقت خود را در این طرح اتحاد و تقریب ثابت کند، در وضع متداول ظاهری تغییراتی داد و در دشت مغان از سران سیاسی و نظامی و مذهبی حاضر قول گرفت که به کاری دست نزنند و سخنی نگویند که اهل سنت را بیازارد.

نادر پیش خود می‌اندیشید که آنچه عثمانیان را وادار به مخالفت و دشمنی با ایرانیان می‌کند، همین اختلاف مذهبی است.

در صورتی که توجه به سلوک دولت عثمانی با شاه طهماسب و اشرف افغان و شرکت در تقسیم ایران با روسیه بایستی به او خاطر نشان کرده باشد که سابقه کدورت و رقابتهای سیاسی دیرینه بوده که خود را در لباس بهانه‌های مذهبی مستور داشته است.

نادر از این اندیشه طرفی برنبست، بلکه دوازده سال وقت و قدرت و مال و فرصتهای گرانبها را در این راه از دست داد ولی سابقه‌ای بزرگ و بی‌نظیر در تاریخ روابط میان ایران و عثمانی شیعه و سنی بر جای گذاشت.

و بعد از نادر در تاریخ روابط ایران و عثمانی این تمایل شدید به استقرار و روابط مذهبی و پیوستن رشته‌های از هم گسسته دینی، منشاء آثار جالبی گشت، چنانکه کریمخان بر همین اساس بصره را تخلیه کرد و عباس میرزا به قبول عهدنامه ارزروم تن در داد، و دولت ایران در جنگ روس و عثمانی دهه آخر سیزدهم هجری از ورود در توطئه با روسیه، برای استفاده از موقع شکست عثمانی به عذر همدینی، خودداری کرد.

***

باری (مسلمانان بر اثر اختلافات بی‌اساس) موقعیت تیره و تاریکی داشتند که جمعیت تقریب بین‌المذاهب اسلامی به مساعی خستگی ناپذیر علامه ارجمند آقای محمدتقی قمی که تجربه‌های کافی در پشت سراطلاعات جامع و لازم خود، اندوخته بود، در قاهره تشکیل شد.

این جمعیت چنانه از روی مقالات همین مجموعه که به قلم اعضای برجسته مصری و ایرانی درباره تاریخ و اهداف آن نوشته شده است بهتر از هر نوشته دیگری

Property of ACKU

معلوم می‌دارد که در مدتی کوتاه، توفیق پیشرفت و گسترش مهمی یافته و در راه استقرار روابط برادری اسلامی قدمهای استواری برداشته است.

در آن قسمت که شیخ بزرگوار محمود شلتوت سرگذشت تقریب را می‌نویسد، با وجود ابراز دلگیری از اینکه خود نمی‌تواند همه چیزهایی را که دیده و شنیده ــ بواسطهٔ کثرت گرفتاریها ــ بنویسد، در ضمن همین مقاله موجز و مفید، ارزنده‌ترین سند تاریخی مربوط به جمعیت تقریب را به بایگانی تاریخ عالم اسلام سپرده، سندی که ارزش واقعی آن از هر کتاب مفصل و قطور دیگری برای محققان بیشتر است.

این عبارت آن مرحوم که می‌گوید:

آرزو داشتم می‌توانستم از اجتماعاتی که در دارالتقریب بر پا می‌شود تعریف کنم که در آن مصری در کنار ایرانی، لبنانی، عراقی و پاکستانی و غیره قرار می‌گیرد و حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی با امامی و زیدی دور یک میز می‌نشینند.

مرا به یاد روزی می‌افکند که در اوایل فرودین ۱۳۳۵ هنگام مسافرت به قاهره برای مراجعه به اسناد تاریخی محفوظ در گنجینه قلعه محمدعلی که از سوریه به مصر رفته بودم، بنا به دعوت علامه قمی در یکی از جلسه‌ها حضور یافتم و شاهد فعالیت عناصر علاقه‌مند و فاضلی بودم که به پیشرفت آینده جمعیت و گسترش حوزه عمل آن می‌اندیشیدند و سخن می‌گفتند.

حضور بیش از یک ساعت در آن مجمع و برخورداری از مراتب فضیلت صاحبان فضیلتی که در آن شرکت داشتند. یکی از غنایم بی‌نظیر سفر تحقیقی قاهره بود، سفری که پس از شش سال تجدید دیدار از بانی خبر و مؤسس محترم این اساس خیر، مرا متوجه لیاقت و کفایت و کاردانی عنصر هموطنی می‌کرد.

دوام توفیق دوست دانشمند و شخصیت ارجمند هموطن و صاحب فضل و فضیلت آقای قمی را از حق تعالی آرزو دارم و امیدوارم این خدمت مرد فاضل و متدین پیش خدا و بندگانش مورد قبول و تقدیر قرار گیرد.

به امید روزگار بهتر و خوشتر سخن خود را به پایان می‌آوریم و گفتار خود را به این آیه کریمه خاتمه می‌دهیم:

«ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لاتخزنا یوم‌القیمة انک لا تخلف المیعاد.»

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین و وحدت اسلامی [1]

دین در مسیر زندگانی بسیار دور و دراز انسانی عامل بسیار مؤثر و نیرومندی برای تهیه موجبات تحول و تکامل آدمی از راه تعلیم و تربیت بوده است. در عین حال خود دین هم از وقوع در حوزه تحول و تکامل بی‌نصیب نبوده و به تدریج فاصله میان زمین و آسمان را پیموده تا آنکه از عالم محسوس و مرئی به جهانی ناپیدا و برتر از دسترس عقل رسیده است.

خدایی که همه معتقدات دینی به وجود او بازمی‌گردد و دیر زمانی بر آدمیان در جهان محسوس، از خلال مواد و قوای طبیعی تجلّی می‌کرد و احیاناً درون ابرها و موجها و ستونهای دود پیشاپیش پیروان و رهبران دینی حرکت می‌نمود و در صدای رعد با آنان سخن می‌گفت و در صورت نیازمندی به افراد و مظاهر متعدّد تجزیه می‌گشت، سرانجام از دسترس و چشمرس آدمیان خارج گردید و جای خود را به خدای یکتایی پرداخت که وجود او برتر از حد تصوّر و ادراک همه بود. موضوع ارتباط خدایی یا خدایانی به شهرها و کشورها و قبیله‌ها و طایفه‌ها و حتی خانواده‌های معینی منتفی گردید و دیگر اور و بابل و آشور تِب و ممفیس و آتن و صور و صیدا و مکّه و صنعا و ابراهیم و اسماعیل و اسرائیل از داشتن خدایان جداگانه و مختص به

---

۱. این بحث استاد سیّد محمد محیط طباطبایی در چاپهای پیشین مجموعه مقالاتی که از آن استاد بزرگوار توسط اینجانب جمع آوری و تحت عنوان «سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی و مشرق زمین» بارها در قم و تهران چاپ شده است، نقل نگردیده و اینک، در چاپ جدید کتاب برای استفاده عموم به دست چاپ سپرده می‌شود!

سیّد هادی خسرو شاهی

Property of ACKU

خود محروم شدند و همه افراد و طوایف مختلف در سراسر جهان از فیض نعمت وجود خدای یکتایی برخوردار گردیدند که از خزانه غیب‌خویش به گفتهٔ سعدی، گبر و ترسا و صابی و مسلمان را همچون مشرک و یهودی محروم نمی‌کرد. و دیگر وجود خدا در آب و آتش و گل و ابر و موج و ستون دود تصویر نمی‌شد. بلکه در همه جا و پیش همه کس و دور از همگنان در مقامی برتر از درجه قدرت عقلی انسانی قرار گرفت.

آخرین ضربتی که بر آن اساس کهنه و فرسوده وارد آمد و جهان را به حلول وضع و کیفیت تازه‌ای در امر دین بشارت داد، روزی بود که علی(ع) به امر محمد(ص) کعبهٔ ابراهیم را از وجود بتهای طوایف عرب بپرداخت و سازش و آشتی با کسانی که در یگانگی خدا تردید داشتند محصور گردید. در نتیجه دوران چند خدایی و ویژه‌خدایی و خود خدایی و بی خدایی به پایان رسید و بیان الهکم اله واحدٌ لااله الا هو، پروردگار آدمیان را از همه اوصاف مادی و صوری متصور که در نظر پیروان ادیان سلف داشت مبرّا ساخت و در سوره توحید از قرآن، او را از تعلّقات جانبداری از قومی و بستگی به زن و فرزندی برتر معرفی کرد. در پی اثبات این توحید دینی که بنیانگذار و علمدار و رهنمای توحید الهی بود خود دین از پیوستگی به محل و قوم و طایفه و نژاد و زبان خاصی آزاد ماند و همه کس را در همه جا به سوی خود و خدا دعوت کرد و فضیلت را در علم و تقوی ـ نه اصل و نسَب و جاه و اعتبارات صوری ـ دانست.

بنابراین خطاب إِنَّ هذه اُمَّتُکُم اُمَّةً واحِدَةً همه پیروان این دین جدید را امّت و ملّت واحدی شناخت که در آن شبهه اختلاف و امتیاز عنصری را مجال تفرقه افکنی باز نماند. بدیهی است چنین دینی که جهانیان را به صلح و سلامت و همزیستی و هماهنگی در راه تقوی و علم دعوت می‌کرد بایستی به نام شایسته‌ای همچون اسلام خوانده شود که از لفظ آن همان معنی و مقصد عالی انسانی مفهوم گردد.

مشیّت الهی برای سدّ راه هرگونه دخالت آیندگان به عذر نیازمندی و کم و کاستی با نزول آیته اَلْیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیت لَکُمُ الْاسلام دیناً، دین کامل اسلام را از آنِ مردم دانست و این تکمیل دین را اتمام نعمت الهی بر مردم

Property of ACKU

محسوب داشت و در عین حال امکان تردید و شبهه وجود کم و کاست را در این دین زایل کرد و مژده اتمام نعمت، همه را از وعدهٔ انتظار نزول نعمت جدید بی‌نیاز معرفی نمود و در نتیجه مسلمانان از هرگونه دغدغه‌ای راجع به سرنوشت آینده اسلام آسوده شدند.

جمع آوری قرآن در فاصله بسیار کوتاهی از رحلت پیغمبر در مجموعه واحدی با نظارت دقیق نویسندگان وحی و یاران همدم و همنشین پیغامبر و حفظ آن به صورت مدوّن در پیش خلیفه وقت، اسلام را از آنچه پیروان دینهای سلف درباره کتابهای دینی خود بدان مبتلی شده بودند حفظ کرد، چنانکه امروز بدون تردید می‌توان گفت این قرآنی که امروز در دست من و شما است از حیث صورت لفظی همان قرآنی است که در خلافت حضرت علی(ع) خوانده می‌شد و یا همان قرآنی است که در عهد خلافت ابوبکر مدوّن گردید و عثمان نسخه اصلی آن را از حفصه زن پیغمبر به امانت گرفت و از روی آن نسخه‌های متعدد استنساخ کرد و به نواحی مختلف از قلمرو مسلمانی فرستاد تا مرجع حافظان قرآن هنگام اختلاف قرائت قرار گیرد.

قید تعلیم و تعلّم قرآن از راه حفظ یا سینه به سینه سبب شد که فقدان نقطه و حرکت و حروف در نسخه‌های اساسی صدر اسلام تأثیری در درست خواندن و آموختن آن نداشته باشد و اختلاف قرائت از حدّ معین لهجه‌ای تجاوز نکند. این یگانگی درخدا و دین و رسول و کتاب، سنگ بنیان اسلام بوده که توانست در طی قریب به هزار و چهار صد سال آن را از تأثیر نفوذ عوامل بنیان‌شکن نگاه دارد.

گسترش اسلام در طی مدت کوتاهی، آن هم در عرصه بسیار وسیعی از جهان، حادثه بی‌نظیر تاریخی بود. گرایش اقوام و طوایف و پیروان ادیان گوناگونی در نواحی مختلف شرق که هر یک دارای مایه‌های مختلف و مشخص عقلی و عقیده‌ای بودند، به جای آنکه در دین اسلام ایجاد تفرقه‌ای بکند همه را در این قالب روحی تازه ریخت و تفاهم بی‌سابقه‌ای میان اقوام مختلف شرق و غرب به وجود آورد. این تفاهم روحی مشترک و دریافت متحد دسته‌جمعی از دین و کتاب، طوری رشته اتّحاد کلمه و عقیده را در طیّ قرنها استوار نگه داشت که هم اینک حضور ذهنی همه مسلمانان روی زمین برای ادراک کنه این وحدت از هزار سال پیش قویتر است.

Property of ACKU

سابقهٔ اختلاف خانوادگی بنی‌هاشم با بنی‌امیّه در دوران جاهلیّت که زیر حجاب وحدت عقیده و ایمان مستور شده بود، بعد از قتل عثمان، معاویه پسر ابوسفیان را برانگیخت تا این یادگار جاهلیّت طایفه‌ای خود را در قلمرو دین به کار اندازد و در نتیجه خلافت را از جنبه دمکراسی انتخابی به صورت امری توارثی و انتصابی درآورد. امری که بنی‌هاشم نیز پس از غلبه نتوانستند آن را به صورت اصلی برگردانند و ششصد و بیست سال به طور مستقیم و مستقل در بین‌النهرین و دویست و هشتاد سال به طور وابستهٔ غیر مستقل در مصر آن را نگاه داشتند.

دوام این سنت غلط از سده دهم هجری به اولاد عثمان ترک نژاد مجال آن را داد که مدت چهار صد سال با عنوان خلافت بر مسلمانان فرمان برانند.

اما تفاوت سلیقه و طریقه‌ای که علماء در کار استنباط احکام از کتاب و سنّت داشته‌اند در صدور آراء فقهی اختلاف نظری را از سده سوم و چهارم به وجود آورد که با همه گسترش حوزه شمول آن و تحولاتی که در طی هزار سال پذیرفته هم اکنون از دو صورت کلی سنی و شیعه و هفت عنوان فقهی جعفری و زیدی و اسماعیلی و مالکی و حنفی و شافعی و حنبلی نمی‌گذرد با این اختلاف عنوانی توجّه به حقیقت امر می‌نماید که همگنان درمسیر دین بدون توجه به اختلاف ظاهری به روش واحدی حرکت می‌کنند و اجتماع سالیانه مسلمانان پراکنده در اقطار و اکناف به روز عید اضحی در محل واحدی (مکّه) برای برگزاری عمل واحدی با سنّت واحدی گواهی می‌دهد که مسلمانان جهان بدون توجه به اختلاف اسمی و عنوانی در همه جا معتقد به خدای یگانه و کتاب واحد و دین واحد هستند.

سقوط خلافت یا به عبارت ریاست مذهبی سلاطین عثمانی چیزی را که قرنها سلسله‌جنبان اختلاف میان شیعه و سنی بود از میان برداشت و راه را جهت اجرای آرزوی مقدسی گشود که همواره متفکران مسلمان را از بابت تأمین یگانگی و برادری و همکاری میان قاطبه مسلمانان به خود مشغول می‌داشت.

این آزادی اندیشه از قید تعلق به امر خلافت و ریاست عامه فردی به محمدعلی جناح و دنباله‌روان او در شبه قاره هند و به سران استقلال‌طلب و آزادیخواه مصر و

Property of ACKU

سودان و به احمد سوکارنو در جاوه و سوماترا مجال آن را بخشید که مسلمانان را از قید فرمانبرداری نامسلمانان اروپایی رهایی بخشند و به آنان درس آزادگی و توحید عقاید و همزیستی مسلمانی بیاموزند.

وجود چنین محیط مساعد و زمینهٔ آزاد و آماده‌ای به طرفداران نهضت برادری و همکاری میان عموم مسلمانان مجال داد که در قاهره پس از زوال آرزوی تجدید و انتقال خلافت به احفاد محمّدعلی شاه، زیر عنوان التقریب بین المذاهب الاسلامیّه یک قسم فعالیّت فکری ثمربخشی را آغاز کنند.

نکته مهمی که در این تمایل به وحدت و قرابت به نظر می‌رسد توجه دیرینه پیروان مذهب جعفری به امر تقریب توحید مساعی است. ممکن است این شبهه به نظر برسد که وجود مرکز سیاسی مذهب مقتدری در دسترس اهل سنت و محرومیّت شیعیان از اتکاء به چنین مرکزی، آنان را به درخواست قبول همزیستی مسالمت‌آمیز از طرف عنصر غالب و حاکم وادار کرده است، در صورتی که توجه به یک واقعیّت تاریخی چنین شبهه‌ای را از میان برمی دارد. وقتی معزّالدوله، احمد بویه بر بغداد مستولی شد و خلیفه عباسی را مطیع خود ساخت و او را دستگیر کرد، برای او سهل بود که محلّ اقامت مرکز امامت زیدیه را از طبرستان و یا یمن به بین‌النهرین منتقل سازد و همانطور بغدادیان را به رعایت جانب شیعه و اشتراک در تشریفات عزاداری عاشورا و برگزاری مراسم عید غدیر وادار کرده بود می‌توانست آنان را مانند جوهر سردار فاطمیان مصر وادار به اطاعت از امامت و بیعت به خلیفه‌ای علوی‌نژاد بسازد. اما او به چنین‌کاری دست نزد و با حفظ عقیده تشیّع خانوادگی خود با خلیفه دیگر عباسی که به جای خلیفه مخلوع نشانده بود، بیعت کرد.

شیعیان این سنّت حفظ جانب وحدت اسلامی و ایثار کلّ بر جزء را از امام‌المتقین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آموخته بودند که مصلحت عام مسلمانان را برای بقاء و پیشرفت دین و پیروان آن بر جانب خاص به خود ترجیح دهند. و از بیم غلبه رومیان بر سواحل شرقی دریای مدیترانه که از طرف عناصر همکیش خود در سوریه پشتیبانی و راهنمایی می‌شدند با استقرار ریاست بنی امیّه در دمشق به روزگار معاویه موافقت کنند.

Property of ACKU

رعایت این امر اختصاص به امیر و وزیر و عامل سیاسی شیعه نداشت بلکه بزرگان روحانی و فقهای نامداری همچون شیخ مفید یا شیخ طوسی یا سیّد مرتضی هم با آن دمساز بودند. حوزه درس شیخ مفید و شیخ طوسی در کوخ بغداد طوری ناظر به جمع کلمه توحید و اتفاق نظر مسلمانان بود که شافعیان بدان مردان بزرگ همچون فقیه شافعی می‌نگریستند. کتاب خلاف شیخ طوسی گواه پایدار نحوه تفکر پیشوایان بزرگ شیعه در سده چهارم و پنجم هجری به موضوع اختلافات مذهبی میان ائمه شیعه و سنت است و آن را در قالب اختلاف رأی و روش فقهی در استنباط احکام محدود می‌سازد. این روش اساسی بی‌نظیر از زمان شیخ طوسی تا عهد حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی همواره مورد نظر و توجّه پیشوایان مذهبی شیعه جعفری بوده‌است که بعداً شیعه زیدی نیز از آن پیروی کرده بودند.

وقتی سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی معروف به افغانی بر آن شد که از مراکز خلافت آل عثمان برای تجدید وحدت مسلمانان استفاده کند با وجودی که عمری را در مصر و ایران و هند و اردن بر ضد استبداد و حکومت مطلقه سخن گفته و قلم زده بود باز رعایت مصالح عمومی مسلمانان را در قالب وضع ممکن بر طرح نقشه‌های اصلاحی سریع و انقلابی مقدّم داشت و می‌پنداشت با استفاده از اوضاع و وسایل موجود درک شکل منظور آسان‌تر است و پس از تأمین وحدت، تغییر آحاد و وسائل کار دشواری خواهد بود. بر این اساس نه تنها خود از این اندیشه که تأیید فکری عبدالحمید باشد پیروی کرد، بلکه جانب مصلحت مشترک عامه مسلمانان را بر تمایلات و توجهات خاصه خود به طور موقت ترجیح دادند.

در ضبط راکد وزارت خارجه سی سال پیش از این عین بیعت‌نامه حاج میرزا ابوطالب زنجانی از فقهای عهد مظفری و ناصری را به نام سلطان عبدالحمید دیدم و این نکته آنچه را که از بابت شیخ‌الرئیس قاجار و شیخ علی کاشف‌الغطا و میرزا آقاخان کرمانی شنیده و خوانده بودم تائید کرد.

بزرگترین قدمی که در راه تقریب بلکه تألیف و توحید برداشته شده و در صفحات تاریخ ایران و عثمانی منعکس است ابتکار نادر در دشت مغان بود که متن وثیقه او در

Property of ACKU

موزه تهران و اسناد متبادله آن در خزینهٔ اسناد ملّی اسلامبول عیناً موجود است.

نادر به راهنمایی شیخ علی اکبر خراسانی که او را در مکاتیب رسمی، امام نماز خود معرفی می‌کند منکر وجود اختلاف اصولی میان شیعه و سنی شد و همهٔ اختلافات موجود را نتیجه القائات شاه اسماعیل معرفی کرد و برای تجدید وحدت از دست رفته، از کلّیه نتایج سیاسی مترتّب بر غلبه خود در جنگها چشم پوشید و در مقابل از سلطان محمودخان خواست که مذهب جعفری را یکی از مذاهب رسمی و مورد قبول دستگاه خلافت بشمرد و برای تأمین این معنی کاروان حجّ سالیانه ایران را با امیرالحاج و تشریفات مربوط به حاجیان مصر و شام بپذیرند و در ارکان کعبه رکنی را به شیعیان اختصاص بدهند. در ضمن برای اطمینان خاطر قبول خلافت سلطان را خود می‌پذیرفت.

در مجموعهٔ مشتمل بر مدارک و مذاکرات که همان زمان تألیف و تدوین شده حُسن نیت و صراحت و صفا و صداقت جانب ایرانی مسلّم است ولی بدگمانی باب عالی نسبت به حقیقت منظور نادر، جانب عثمانی را محتاط و مردد و اشکال‌التراش، نشان می‌دهد. این امر داستانی دراز و جانگداز دارد و نشان می‌دهد که نادر افشار قزلباش‌زادهٔ شیعه و شیعه‌زاده در راه تأمین و تحقق هدف مقدس تقویت و تألیف شیعه و سنی از حاصل فتوحات حیرت‌انگیز خود چشم پوشید و به‌جای استفاده از سلاح و مبارزه برای غلبه سیاسی می‌کوشید قدرت نظامی خود را در مرزهای شمالی و شرقی ایران به عثمانیها از راه دور نشان بدهد ولی از نزدیک تنها راه مذاکره و مباحثه و مناقشه اصولی را جهت وصول بدین مقصد اختیار کرده بود. مطالعه نامه‌هایی که خود و پسرش و شیخ علی‌اکبر و میرزا مهدی‌خان منشی‌الممالک او در این باب نوشته‌اند نشان می‌دهد که جز جو نیت خیر و هدف تألیف و تقریب و خیرخواهی هیچ عامل دیگری سلسله‌جنبان این اقدام نبوده است همانطور که اوضاع و احوال تاریخی از روی اسناد زمان می‌نماید که ترکها در این تردید و عدم قبول و طفره زدن ابداً درد دین و مذهب نداشتند بلکه عوامل سیاسی و ریاست‌طلبی و بیم از قدرت و شخصیت نادر آنان را به دورویی و تأخیر و طفره‌زنی وادار می‌کرده است و در صدد آن وقت

Property of ACKU

می‌گذرانیدند که خنجری از پشت بر نادر بزنند. نادر برای اینکه صداقت خود را در این طرح اتحاد و تقریب ثابت کند در وضع ظاهری که متداول بود تغییراتی داد و در دشت مغان از سران سیاسی و نظامی و مذهبی حاضر قول گرفت که به کاری دست نزنند و سخنی نگویند که طرف اهل سنت را بیازارد و علی‌الظاهر خود را پیرو اهل سنت شمرد و پیش خود می‌اندیشید چیزی که عثمانیان را وادار به مخالفت بلکه دشمنی با ایرانیان می‌کند همین اختلاف مذهبی است. در صورتی که توجه به سلوک دولت عثمانی با شاه طهماسب و اشرف افغان و شرکت در تقسیم ایران با روسیه بایستی به او خاطر نشان کرده باشد سابقه کدورت و رقابتهای سیاسی دیرینه بوده که در لباس بهانه‌های مذهبی خود را مستور داشته است.

اگر جز این بود ضرورت داشت که دست رد بر سینه اشرف حنفی مذهب نزنند که حاضر به قبول خلافت سلطان عثمانی شده بود و ایران را تخلیه کنند و اسراء ایرانی را آزاد کنند. در صورتی که باب عالی درد دین نداشت بلکه می‌خواست سیاست محمدخان فاتح را نسبت به آق‌قویونلوها و سیاست رومیها را نسبت به آلب ارسلان و خسروپرویز و اردوان در مورد اشرف اجرا بکند و ایران را وابسته به حکومتی سازد که از مغرب آناتولی بر دامنه‌های کوه زاگرس نظر طمع می‌افکند.

نادر از این اندیشه طرف نیست، بلکه دوازده سال وقت و قدرت و مال و فرصتهای گرانبها را در این راه از دست داد، ولی سابقه‌ای بزرگ و بی‌نظیر و معتبر در تاریخ روابط میان ایران و عثمانی و شیعه و سنی و بر جای گذاشت. سابقه‌ای که ثابت می‌کند شیعه همواره در این تمایل شدید به استقرار روابط مذهبی و پیوستن رشته‌های از هم گسسته دینی صمیمی و خیرخواه است. آثار این تمایل بعد از نادر هم در تاریخ روابط ایران و عثمانی منشاء آثار جالبی شده است. کریم‌خان بر همین اساس بصره را تخلیه کرد و عباس‌میرزا به قبول عهدنامه ارزروم تن در داد. دولت ایران در جنگ روس و عثمانی دهه آخر سدهٔ سیزدهم هجری از ورود در توطئه با روسیه برای استفاده از موقع شکست عثمانی به عذر همدینی خودداری کرد.

برخی تصور می‌کنند که این سوابق طولانی و مکرر جنبه اتحاد سیاسی و دسته‌بندی

Property of ACKU

ملکی داشته و به امر توحید و تقریب مذهبی ناظر نبوده است. در صورتی که مطالعه اسناد متبادله میان ایران و باب‌عالی ثابت می‌کند که طرف ایرانی می‌کوشیده است روح مخالفت و ستیزه‌جویی را که از اختلاف مذهبی ناشی می‌شده و نیرو می‌گرفته است از میان بردارد. وثیقهٔ دشت مغان و احکام صادر از طرف نادر برعهده والیان و حکام ایران و تشکیل مجالس مناظره در نجف و قفقاز میان علماء شیعه و سنی، برای این بوده که اختلاف مذهبی را از میان بردارند و چنین می‌اندیشید که اگر این اختلاف نباشد موجب دیگری برای تجدید کشمکشها و زد و خوردها در کار نخواهد بود.

وضع اصطلاح مذهب جعفری و قرار دادن آن در مقام مذهب پنجم، نشان می‌دهد که نادر به نزدیک ساختن مذاهب به یکدیگر بیش از اتحاد سیاسی توجه داشته است. چنین اتّحادی عملاً بعد از عهد سلطنت شاه صفی به وجود آمده بود و تا روزگار شاه سلطان حسین ادامه داشت. دولت ایران در عهد شاه سلیمان به سلاطین اروپایی که طالب همکاری و همدستی با ایران در زدن عثمانی بودند جواب منفی داد و ایران حاضر به این نبود که این حالت آرامش و همزیستی را به امید سود سیاسی بر هم بزند. باید دریغ نورزید و گفت که ایران همواره بر تعهد مذهبی خود پایدار بود و این ترکها بودند که به محض بروز آثار ضعف در حکومت مرکزی ایران درّی افندی را برای تجسّس اوضاع و احوال به ایران فرستادند و براساس مطالعات او در موقع حدوث بدبختی از پشت خنجر زدند و با روسها قرار تقسیم ایران را گذاردند، آنگاه برای تهیّه مجوّز عهدشکنی و همدستی با یک حکومت نامسلمان برای اشغال سرزمین مسلمانان، فتوی صادر کردند و خون و مال و ناموس ایرانی را به گناه تشیّع مُباح شناختند و بر این اساس بود که در همدان و کرمانشاهان و تبریز، جنایاتی مرتکب شدند که در شأن یک مسلمان حتی نسبت به یک نامسلمان نبود و ذکر آن غم به خاطر می‌آورد.

مطالعه اسناد مربوط به فعالیّت سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی و یاران او برای تعمیم بیعت عبدالحمید نشان می‌دهد که امر از زوایه مذهبی نگریسته می‌شد و زمینه برای اجرای طرح نادری فراهم می‌آورد و در صورتی که عثمانیها می‌خواستند استفاده سیاسی از این برداشت مذهبی بکنند.

Property of ACKU

همین‌که قتل ناصرالدین شاه وضع تازه‌ای در افق روابط ایران و عثمانی پدید آورد عثمانیها در ازای تأمین برخی منافع سرحدی حاضر شدند یاران سیّد جمال‌الدّین را که هیچ گناهی جز فعالیت برای اتحاد اسلام نداشتند دستگیر کنند و دست بسته تحویل ایران بدهند، تا خون آنان در تبریز ریخته شود. اگر مراعات نسبت افغانی نبود که سیّد آن را از ابتدای کار خویشتن سپر دفاعی خود در برابر اقدامات ترک و ایران ساخته بود، سیّد هم تحویل مقامات ایرانی داده می‌شد و به سرنوشت یارانش ملحق می‌گردید.

سیّد همین‌که احساس بروز عهدشکنی از ناحیه باب‌عالی کرد عبدالحمید را به استفاده از سابقه نسبت افغانی و تبعیت از حمایت دولتی کرد که در خارج، حامی منافع افغانستان بود و ناگزیر از تحویل دادن او به علاءالملک سفیر ایران خودداری کردند.

در نامه‌های متبادله میان ایران و عثمانی که متأسفانه اصل آنها را کسی در اسلامبول از پرونده مربوط ربوده است ولی رونوشت آنها را پیش خان ملک ساسانی دیدم، از مضامین آنها مفهوم می‌گردد که مقدمه تسلیم سیّد فراهم بوده ولی به سببی که حتّی بر سفارت ایران در اسلامبول هم درست معلوم نبوده است از اجرای آن صرف‌نظر شده بود ولی مرحوم امیر شکیب ارسلان از ارادتمندان سیّد به ذکر سبب آن چنانکه اشاره شد پرداخته است. نکته‌ای که باید به یاد آورد این است که اگر سیّد پیش از مرحلهٔ تهدید عبدالحمید به جنبهٔ اجرایی پرداخته بود و از سفارت بریتانیا در اسلامبول درخواست حمایت می‌کرد، بنا بدانچه از پیش معهود و معلوم بود او را زودتر به مقامات ترک و ایران تسلیم می‌کردند تا از دغدغه تحریکهای نهفته او در مصر و هند رهایی یابند. قضا را پیک اجل زودتر به سراغ سیّد آمد و هر سه کشور ذینفع را از ابتلا به مشکلات مترتب بر وجود او خلاصی داد.

اینجا است که حدس و نقل برخی از نویسندگان دایر بر مسموم کردن فکّ سیّد در ضمن عمل جراحی فک و دهان به نظر قابل قبول جلوه می‌کند. زیرا این پیشامد تنها توانست مشکل دو پهلو را از پیش پای سیاست عبدالحمید بردارد.

در جنگ اول جهانی با وجودی که ترکهای جوان اسلامبول سرمست از باده

Property of ACKU

اتّحاد تورانی خود بودند و عملاً می‌خواستند از عربهای سوریه و مارونیها و درزیهای لبنان و ارمنیهای مشرق آناتولی و کردهای کردستان غربی ترکهای تازه‌ای در دشت و کوه و هامون بسازند، وقتی خود را در برابر خسارات و مصایب نامحدود جنگ ناتوان دیدند به رهنمایی مُتّحدان آلمانی و اتریشی خود درصدد استفاده از سیاست متروک مذهبی اتحاد اسلام برآمدند و خواستند با اعلان جهاد مسلمانان هند را بر ضد انگلیس که رکن استوار مخالفت با عثمانی بود به شورش وادار کنند. اما دیر شده بود و کسانی هم که در ایران و برخی نقاط دیگر به دام همکیشی ایشان درافتادند به زودی ملتفت شدند که موضوع در حقیقت یک صحنه سازی سیاسی است. مهاجرین ایرانی که در نتیجهٔ فشار نظامی روسها در غرب ایران و انگلیسیها در عراق، ناگزیر از عقب‌نشینی به سوی شمال غربی شده بودند وقتی به اسلامبول رسیدند از حرکات و جنات میزبانان خود دریافتند که زیر نقاب اتّحاد اسم ایشان، سیاست ترکسازی و تورانپرستی عامل مؤثّر فعالیتهای گروه ترکان جوان است.

پاسخی که مرحوم سیّد حسن مدّرس به سلطان محمد رشاد خلیفه عثمانی درباره عمل ایرانیان در قبال اتحاد اسلامی داده بود، ناشی از همین ادراک تازه بود که گفت: هرکس از مرزهای ایران تجاوز کند او را می‌کشیم و سپس رسیدگی می‌کنیم، اگر آثار مسلمانی در پیکر بی‌جان او مشهود باشد بر او نماز می‌گزاریم و بر رسم مسلمانی دفن می‌کنیم.

سیّد جمال‌الدّین اندیشهٔ اتحاد اسلام را بعد از تبعید از مصر به ایران که در بمبئی از کشتی پیاده شد و به حیدرآباد رفت، از وضع نابسامان مسلمانان هندوستان الهام گرفت. دورهٔ اقامت او در کلکته که پس از شورش عرابی‌پاشا در مصر آغاز گشت گرچه چندان به طول نینجامید ولی این اندیشه را طوری در دماغ او به صورت یک طرح سیاسی مؤثّر درآورد، طرح سیاسی که شامل تشکیل جمعیت و مجلهٔ عروة‌الوثقی با وعده مساعدت مسلمانان هند گردید.

جمعیت عروة‌الوثقی که اسناد تشکیلاتی آن بعد از وفات شیخ محمّد عبده دبیر جمعیت، در اختیار سیّد رشید رضا مدیر مجلهٔ المنار مصر قرار گرفت و انتشار یافت،

Property of ACKU

در طول عمر چند ساله خود طوری مکتوم و بی‌نشان مانده بود که حتی بعد از انتقال سیّد از ایران به روسیه و تلاش در راه برانگیختن روسها به مبارزه با انگلیسها و انتشار مقالات متعدد در جراید اروپا راجع به هدفهای سیاسی سیّد، از آن نامی برده نمی‌شد و همین قدر سخن از وجود طرفداران سیّد در هند می‌رفت، طرفدارانی که به چاپ و انتشار عروةالوثقی از تهیه وسایل مادی و معنوی چاپ و توزیع مجله کمک مؤثری می‌کردند. خدمت مجله به نشر فکر نزدیکی و همدردی و همکاری میان مسلمانان جهان از حیث مسائل مربوط به دین و زندگانی و سیاست کمک فوق‌العاده کرد.

گمان نمی‌کنم بعد از گلستان، نوشته‌ای که مانند کاغذ زر دست به دست برند در عالم اسلام همانند مقالات عروةالوثقی بتوان سراغ کرد، مقالاتی که در طیّ چند ماه محدود از کنار اقیانوس اطلس تا سواحل اقیانوس هند در قلوب طبقه جوان و روشنفکر و متفکر اسلامی اخگری برافروخت، اخگری که متدرجاً آتش انقلاب را از هندوستان تا ترکیه و مصر و تونس و الجزایر برافروخت و ریشه استعمار غربی را بسوزانید.

کسی که به دقّت ریشه‌های جنبش فکری را در سیاست اجتماع و دین اسلام از ۱۳۰۰ هجری بدین طرف در کلیه کشورهای اسلامی بجوید، درمی‌یابد که بُنِ اَصلیِ همگی به سیّد و عروةالوثقی می‌پیوندد. عبدالقادر مغربی لُغوی معروف سوریه که درک حضور سیّد را در سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ کرده بود و پیش از آن هم به وسیله شیخ حسین جسرِ طرابلسی از علمای شام به حلقهٔ ارادتمندان غیابی سیّد درآمده بود، می‌گفت نسخه‌ای که از عروةالوثقی به طرابلس شام می‌رسید از روی همان یک نسخه نسخه‌های متعدّدی استنساخ کرده بودند و دست به دست می‌گشت. خود عبدالقادر صورتی از مقالات عروةالوثقی را داشت که به خط دست خودش استنساخ کرده بود.

ترجمه‌های اردو فارسی و ترکی مقاله‌ها در جراید محلّی از اصفهان و تهران و کلکته و لکنهو تا غازان انتشار می‌یافت.

از مردان بزرگی که در این مکتب تربیت شدند، یکی سیّد عبدالرحمن کواکبی حلبی از احفاد علی سیاه‌پوش صفوی بود که بعد از مرگ سیّد و تغییر روش شیخ محمد عبده

Property of ACKU

(پس از بازگشت به مصر) با نشر کتاب سِجِلِّ جمعیّت ام‌القری بدون ذکر مأخذ، آن هم برای رعایت موقع و مکان قاهره که عبده را ملزم به سکوت و سعد زغلول و ابراهیم لقانی را ناگزیر به اختفاء درزّیِ قضاوت و وکالت دعاوی کرده بود، همان هدفهای جمعیت عروةالوثقی را تعقیب و تبلیغ می‌کرد. بدیهی است مخالفت سیّد فراتی، یعنی کواکبی با سیاست مطلقهٔ عبدالحمید به او مجال برخورداری از موافقت انگلیسیها را با اقامت او در مصر و فعالیت قلمی می‌داد ولی اگر خود را دنباله رو سیّد جمال‌الدّین معرفی می‌کرد؛ به طور مسلّم دشمن قدیمی سیّد که اینک با نام لُرد کرومر، صاحب اختیار حقیقی خدیو مصر بود او را هم از پی سید از قاهره به خارج گسیل می‌داشت.

شاگردان و ارادتمندان سیّد در هند که از حیدرآباد و کلکته حوزه ترویج عقاید او را به دهلی و لاهور و لکنهو گسترش داده بودند در میان نسل جوان هندی، افرادی همچون دکتر انصاری و محمدعلی و شوکت علی و ابوالکلام و محمد اقبال و محمدعلی جناح را تربیت کردند که مبارزات آنان در تاریخ استقلال هند و پاکستان اظهر من‌الشمس است. محمد اقبال شاعر که از راه سخن خویش در اندیشه مسلمانان هند و افغانستان اثر فوق‌العاده‌ای بجا گذاشت و از راه ترجمه آثارش به زبانهای خارجی، در دنیای غرب هم مقام یک پیشوای متفکر اسلامی را پیداکرده است، یکی از برجسته‌ترین تربیت شدگان مکتب عروةالوثقی در هند است که خود نیز در پرورش طبقات بعدی اثر پایداری داشته است.

شیخ محمد عبده که بعد از بازگشت به مصر، مانند میلهٔ موازنه‌ای در میان قصر الدّوبارة و قصر عابدین قرار گرفته بود، توجه خود را از مسائل کلّی اسلامی به قضایای خاص اجتماعی و فرهنگی مصر معطوف داشت و همان راهی را در پیش گرفت که بارها در انتقاد سیّد احمدخان ضمن ملاقات عروةالوثقی با القاء و املای سیّد جمال‌الدّین نکوهش کرده بود.

سکوت او را درباره فعالیتهای بعدی سیّد و حتی بعد از اعلام خبر مرگ سیّد، حمل بر رعایت حال باب عالی و مقام خلافت عثمانی می‌کردند ولی او که بهتر از هر کسی می‌دانست هدف اصلی سیّد در فعالیتهای اساسی چه و که بوده، باطناً مراعات

Property of ACKU

حال سرپرست قصر دوباره را بر رعایت جانب خلیفهٔ اسلامبول یا خدیو قصر عابدین قاهره مقدم می‌داشت.

بعد از تعطیل مجلّه وقتی سیّد از اروپا مجبور شد به مشرق زمین برگردد و در هند برای او امکان ورود و نزول از کشتی نبود ناگزیر در پی کتابهای خود به بندر بوشهر آمد و به دام فریب رجال ایران افتاد، شیخ محمد عبده نیز به بیروت بازگشت و مشغول فعالیت ادبی و اجتماعی شد. در این اثناء ابوتراب ساوجی خادم سیّد، که در مصر نام عارف گرفته بود به عبده ملحق شد و کتاب نیچریه فارسی سیّد راکه در هند به چاپ رسیده بود به همدستی یکدیگر به زبان عربی ترجمه کردند و در بیروت با مقدمه‌ای در ترجمه حال او انتشار دادند.

در ۱۳۰۳ وقتی سیّد به تهران رسید نسخه‌هایی از آن دریافت کرده بود و به اشخاص اهدا می‌کرد. در همان اثناء میرزا محمدباقر بواناتی مترجم انگلیسی عروة‌الوثقی هم به بیروت آمد و رخت اقامت افکند.اینان که در دستگاه عروة‌الوثقی کاملاً وارد بودند هستهٔ مرکزی جمعیت تازه‌ای را نهادند به نام جمعیت «التقریب بین اهل الاسلام و اهل الکتاب» که بعدها چند تن ایرانی دیگر مانند مؤیّد الملک قوامی شیرازی و حاجی پیرزاده نائینی و میرزا حسن خان خبیرالملک از کارمندان وزارت امور خارجه ایران و جمال نامی از مأمورین عالی مقام عثمانی و یک فرهنگی بازنشسته انگلیسی از حکومت هندوستان به نام لینتز و یک کشیش مصلح انگلیسی به اسم اسحق تیلر، بدان ملحق شدند این جمعیت پیرو مبادی سیاسی عروة‌الوثقی نبود و در جهت دیگری که با وضع زندگانی ایشان در بیروت و لبنان مناسب بود عمل می‌کرد.

بازگشت شیخ محمّد عبده به مصر و انتقال عارف به ایران و تجدید زندگانی خانوادگی برای میرزا محمدباقر در بیروت، وجود این جمعیت را به صورت خاطره‌ای درآورد که انتشار عکسی از اعضای آن در تاریخ ادبیّات ایران براون و نشر برخی از اسناد و سِجّلات آن در تاریخ زندگانی عبده، نام و نشان آن را پایدار کرده است.

تهییج و تحریک دولت عثمانی در صورت تشبّث به اندیشهٔ اتّحاد اسلام و صدور

Property of ACKU

فرمان جهادی که حتّی در اتباع عرب دولت عثمانی هم اثر مستقیم نبخشید، تا چه رسد به سربازان هندی که به جنوب بین‌النهرین آمده بودند و به سوی بغداد پیش می‌رفتند، در تغییر اوضاع و احوال تأثیر پایداری نداشت. وقتی کمیته خلافت در تعقیب شکست عثمانی در هند برای نگهداری وضع ظاهری عثمانی تشکیل شد دیگر نمی‌توانست بیش از یک اسم از وجود خود نشانه‌ای بر جا بگذارد.

موضوع وعدهٔ بلفور وزیر امور خارجه انگلیس به حائیم وایزمن پیشوای صهیونیست‌های انگلیس به منزله جوابی بود که از طرف سیاستمداران بریتانیای کبیر به حکم جهاد خلیفه و نهضت اتحاد اسلام متحدین عثمانی داده شد. غلبه سربازان هندی در جنگ کانال سوئز بر عثمانیها و اشغال فلسطین بنا به گفتهٔ لرد آلنبی به جنگ صلیبی مستقیم میان عیسویت و اسلام خاتمه بخشید و زمینهٔ همدردی و همکاری آینده را برای عیسویان و مسلمانان عرب در فلسطین به نحوی فراهم آورد که حتی در روزهای آوارگی و پراکندگی هم اینان از یکدیگر دور نشدند و در برابر دشمن مشترکی قرار گرفتند که هر گونه امکان جنبش را از هر دو طرف سلب می‌کرد.

با این پیشامد نقطه عطف تازه‌ای در تاریخ مشرق به وجود آمد و از قدرتی در جهت مخالف اتحادها و اتفاقهای مذهبی و سیاسی استفاده کرد که متّکی به میلیاردها سرمایه اندوخته رُچیلدها و میلیونها مرد و زن روسی و آلمانی دانا و توانا و کارشناس بود که از ادامه زندگانی در زیر یوغ تزاری و قیصری به تنگ آمده و جویای سرزمینی در خاورمیانه بودند تا بدان نقل مکان کنند. در نتیجه، نهضتی و مسئله‌ای و واقعیتی در قلب عالم اسلام به وجود آمد که در آغاز کار ابداً اهمیت آینده آن معلوم نبود. به همین نظر کسانی که در بیت‌المقدس در موتمر اسلامی از همه ممالک اسلامی گرد آمدند تا از همکاری و همدردی و همدینی مسلمانان برای جلوگیری از رشد و نموّ خطر جدید جلوگیری کنند، در عمل کار را از مسیر حقیقی خود دور کردند و شد آنچه نباید بشود یعنی قبلهٔ نخستین مسلمانان در تیررس گلوله‌هایی قرار گرفت که هر وقت اراده می‌شد از فراز برج داود ممکن بود بدانجا پرتاب گردد.

در چنین موقعیت تیره و تاریکی بود که جمعیت تقریب بین‌المذاهب به مساعی

Property of ACKU

خستگی‌ناپذیر دانشمند ارجمند جناب آقای محمدتقی قمی در قاهره تشکیل شد که تجربه‌های کافی در پشت سر اطلاعات جامع و لازم خود اندوخته بود. این جمعیت چنانکه از روی مقالات همین مجموعه که به قلم اعضای برجستهٔ مصری و ایرانی آن درباره تاریخ و اهداف آن نوشته شده است بهتر از هر نوشته دیگری معلوم می‌دارد که در مدتی کوتاه توفیق پیشرفت و گسترش مهمی یافته و در طریق استقرار روابط برادری اسلامی قدمهای استواری برداشته است.

در آن قسمت از این مجموعه که شیخ بزرگوار محمود شلتوت سرگذشت مختصر تقریب را می‌نویسد، با وجود ابراز دلگیری از اینکه خود نمی‌تواند همه چیزهای لازم را از دیده‌ها و شنیده‌ها به واسطه کثرت گرفتاری بنویسد، در ضمن همین مقالهٔ موجز و مفید ارزنده‌ترین سند تاریخی مربوط به جمعیت تقریب را به بایگانی تاریخ عالم اسلام سپرده، سندی که ارزش واقعی آن از هر کتاب مفصل و قطور دیگری برای محققان بیشتر است.

این عبارت آن مرحوم که می‌گوید: «آرزو داشتم می‌توانستم از اجتماعاتی که در دارالتقریب بر پا می‌شود تعریف کنم که در آن مصری در کنار ایرانی، لبنانی، عراقی، پاکستانی و غیره قرار می‌گیرد و حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی با امامی و زیدی دور یک میز می‌نشینند.» مرا به یاد روزی می‌افکند که در اوایل فروردین ۱۳۳۵ هنگام مسافرت به قاهره برای مراجعه به اسناد تاریخی محفوظ در گنجینهٔ قلعه محمدعلی که از سوریه به مصر رفته بودم، بنا به دعوت جناب آقای قمی در یکی از این جلسه‌ها حضور یافتم و شاهد فعالیّت عناصر علاقه‌مند و فاضلی بودم که به پیشرفت آینده جمعیت و گسترش حوزهٔ عمل آن می‌اندیشیدند و سخن می‌گفتند. حضور بیش از یک ساعت در آن مجمع و برخورداری از مراتب فضیلت صاحبان فضیلتی که در آن شرکت داشتند، یکی از غنایم بی‌نظیر سفر تحقیقی قاهره بود، سفری که پس از شش سال تجدید دیدار از بانی خیر و مؤسس محترم این اساس خیر، مرا متوجه به لیاقت و کفایت و کاردانی عنصر هموطنی می‌کرد، عنصری که اگر مورد تشویق و تأیید قرار گیرد می‌تواند را با رایزن فرهنگی ایران در سفارتهای دمشق و بیروت، بر سر میز مودّت و اخوت مسلمانی، پهلوی یکدیگر بنشاند.

Property of ACKU

اینک دعای خیر من این است که خداوند تبارک و تعالی خود پاداش عمل نیک همه کسانی را که در بنیانگذاری این اساس برادری، از ایرانی و مصری، منشأ اثری قرار گرفته‌اند از خزینهٔ کرم و عزت بی‌کران خود ببخشد و روح مرحوم شیخ محمد مدنی را که بیش از یک نوبت دیدار او مرا نصیب نشد و در همان یک جلسه به مزایای روحی و فکری او واقف و معتقد شدم، در پناه غفران و رحمت بی‌دریغ خویش از اجر معنوی زحماتی که نمونهٔ آخرش انتشار متن عربی این مجموعهٔ مقالات است، برخوردار سازد.

دوام توفیق دوست دانشمند و شخصیت ارجمند هموطن و صاحب فضل و فضیلت آقای قمی را از حق تعالی آرزو دارم. انتظار همگی این است که بار دیگر با ظهور فرج عظیم در افق اسلامی خواهد بود این مرکز فعالیت دینی بتواند در دوران جدید خدمات تازه‌تری در مقیاسهای تازه و روح‌نواز به اسلام و مسلمین تقدیم دارد.

به امید روزگار بهتر و خوش‌تر سخن خود را به پایان می‌آوریم و گفتار خود را به این آیهٔ کریمه خاتمه می‌دهیم رَبّنا و آتِنا ما وعدتّنا علی رُسلک و لا تُخزِنا یومَ القیمة انّک لا تخلف المیعاد.

Property of ACKU



بررسی چند سند دربارهٔ

سیّد جمال‌الدین اسدآبادی

Property of ACKU

Property of ACKU

تحقیق دربارهٔ تذکرهٔ

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

Property of ACKU

در شماره مخصوص مشروطیت مجله «تهران مصور» -۱۳۴۱- کلیشهٔ تذکرهٔ عبور و مرور سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی که روز بیست و هفتم اوت ۱۸۸۹ در کونسولگری وینه پایتخت اتریش صادر شده بود به مناسبت یاد بودی از خدمات سیّد به مشروطیت از نظر خوانندگان ارجمند گذشت و وعده دادیم که در آینده راجع به این سند تاریخی که اهمیت آن در شناسایی شخصیت سیّد بیش از هر مدرک و مأخذ دیگری است توضیحی داده شود اینک به طور مجمل دربارهٔ آن سخن می‌گوییم.

سیّد جمال‌الدّین که بنا به نوشته دست خودش در سال ۱۲۸۴ بیست و پنج سال عمر او می‌گذشته در نوزده سالگی تحول فکری پیدا کرد و مدت پنج سال به سیر و سلوک و سیاحت گذرانده است تا در سال ۱۲۸۳ که از آن سفر طلب به اسدآباد بازآمده و از راه تهران و توس به هرات و قندهار می‌رود، در سالهای ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ بیش از یک سال را در کابل به مصاحبت محمد اعظم‌خان پسر امیر دوست محمدخان می‌گذراند و چون آفتاب دولت او رو به غروب می‌گذارد از راه قندهار و کویته با کسب اجازه امیر به هند می‌رود و از هند به مصر و از مصر به اسلامبول منتقل می‌شود.

در ۱۲۸۶ به اسلامبول می‌رسد و مدتی را در آن شهر به سر می‌برد تا در نتیجه مخالفت شیخ‌الاسلام با او به ناچار از مهاجرت به مصر می‌شود. از ۱۲۸۸ هجری تا

سال ۱۲۹۶ در مصر می‌ماند در این سال توفیق پاشا خدیو تازه به تحریک نمایندهٔ سیاسی انگلیس دستور تبعید او را به خارج می‌دهد. پلیس مصر او را به ایران روانه می‌کند و کتابهای او را بعد از حرکتش به «بندر بوشهر» باکشتی دیگری می‌فرستد که بدست او سپرده شود.

سیّد از بازگشت به ایران خودداری کرد و در حیدرآباد دکن فرود آمد و رساله نیچریه را نوشت و به اصفهان فرستاد تا در روزنامه فرهنگ به چاپ رساند و مدتی را در حیدرآباد و کلکته گذراند و در حدود سال ۱۳۰۰ قمری به اروپا رفت و جریدهٔ عروة‌الوثقی را در پاریس انتشار داد.

در سال ۱۳۰۱ روزنامه ناگزیر از تعطیل شد و سیّد مدتی را در میان پاریس و لندن می‌گذراند و چون از اعمال نفوذ در مذاکرات صلح اسلامبول راجع به مصر و سودان محروم شده بود در سال ۱۳۰۲ به بوشهر آمد تا به عربستان برود. مدتی را در بوشهر ماند تا از تهران او را دعوت کردند چنان‌که در شماره قبل گفته شد سفر تهران او نتیجه‌ای نداشت و به روسیه رفت. از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ در روسیه می‌زیست و پس از آنکه ناصرالدین‌شاه با همراهان خود در سفر سوم از روسیه گذشت و به پاریس رفت سیّد دریافت که در ایران برای او مجال بازگشتی تازه است و از لحن همراهان شاه بخصوص امین‌الدوله و مخبرالدوله و اعتمادالسلطنه که در پترسبورگ او را دیده بودند از باب آینده اصلاح در ایران ناامید شد. در روسیه هم به واسطه شدت استبداد پلیس نیز میدان فعالیتی نیافت ضمناً عدم تجدید ویزای تذکره و اصرار پلیس تزاری او را از روسیه به خارج فرستاد.

سیّد در مونیخ پایتخت باویر چنان‌که خود می‌گوید شاه و امین‌السلطان را ملاقات کرد و این واقعه قاعدتاً باید در روز بیست و یکم و بیست و دوم ذیحجه ۱۳۰۶ مطابق با نوزدهم و بیستم اوت ۱۸۸۹ اتفاق افتاده باشد. شاه و امین‌السلطان از اینکه سیّد در اروپا آزاد بگردد و آزرده و رنجیده با مطبوعات بی‌بند و بار سر و کار داشته باشد آن هم در پایان یک سفر بلهوسی و امتیاز فروشی در لندن، نگران شدند و او را با فریب به ایران برگردانیدند و سیّد را ظاهراً مأمور مذاکرات حُسن نیت در پترسبورگ

Property of ACKU

نمودند. شاه روزهای ۲۵ تا ۲۷ ذیحجه را در وینه گذرانـد و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خود چنان که بیست و چهار سال پیش در مشهد خوانده‌ام (اگر خطا نکرده باشم) نخستین دیدار تازه خود را با سیّد در وینه قلمداد می‌کند و اشاره‌ای به سابقه برخورد با او از مونیک نمی‌کند و براساس آنچه از گفته محمدحسن خان در حافظه‌ام بود در شماره گذشته مرتکب اشتباهی در تعیین تاریخ ملاقات و حرکت سیّد شدم که اینک تصحیح می‌شود شاه در روز ۲۸ ذیحجه از راه دانوب و جنوب روسیه عازم ایران شد.

سفارت ایران در وینه روز ۲۷ اوت ۱۸۸۹ مطابق سلخ ذیحجه ۱۳۰۶ تذکرهٔ عبور و مرور به شماره ۳۲۵ برای سیّد جمال‌الدّین صادر کرد و روز ۲۸ اوت که مساوی با ۱۶ آگوست ماه روسی بوده از طرف کنسولگری روسیه در وینه ذیل نمره ۶۲۱۶ ویزا می‌شود. رایگانی صدور تذکره و قید عبور و مرور آزاد (لسه پسه) نشان می‌دهد که گذرنامه صورت فوق‌العاده و ممتاز داشته و در حکم گذرنامه خدمت فعلی به شمار می‌رفته است.

سیّد گویا روز بعد را از مرز اتریش و روسیه گذشته بنابراین سه روز بعد از حرکت شاه از وینه خارج شده است و آنچه در شماره قبل یاد شد نیازمند تصحیح است. در پشت صفحه اول تذکره ویزای کنسولگری روس و بر صفحه چهارم اجازه توقف پلیس پترسبورگ ثبت است که کلیشه هر دو اینجا از نظر شما می‌گذرد یادداشتهای روزانه محمدحسن خان که روز دیدار سیّد را در وینه یادداشت کرده و به ارجاع مأموریت بدو در خارج اشاره کرده است و مفاد نامهٔ سیّد به شاه پس از تحصن در حضرت عبدالعظیم و تذکر وعده‌های شاهانه در مونیخ و امضای ایرواتاگ که در سالنامه ۱۳۰۶ ارواتک عضو سفارت ایران در وینه یاد شده و تذکر سیّد در محضر افاده به شیخ عبدالقادر مغربی در اسلامبول بدان سفر و مأموریت که مورد نقل و استشهاد سیّد رشید رضا و برون قرار گرفته است و خود هم از او شنیده‌ام دلایل معتبری است که شخصیت صاحب تذکره (شیخ جمال‌الدّین الحسینی) را با سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی متحد معرفی می‌کند ذکر شیخ و اظهار و الف و لام «الدین» در

Property of ACKU

رسم‌الخط فرانسه نشان سابقه شهرت اسم و رسم سیّد در روسیه بوده است.

متأسفانه تذکره‌های اسبق سیّد جمال‌الدّین که از پترسبورگ و وینه بعد از حادثه قتل ناصرالدین‌شاه و تعقیب سیّد به سفارت اسلامبول فرستاده بودند و تا موقعی که جناب خان ملک ساداث حسینی در سفارت اسلامبول به کار مشغول بوده‌اند هنوز پرونده سیّد جمال‌الدّین با مدارک و اسناد دیگر محفوظ بوده و به نظر ایشان رسیده است اکنون دست یافتن بدانها برای ما میسّر نیست.

جناب عبدالحسین مفتاح که در ۱۳۲۵ شمسی ژنرال کنسول ایران در اسلامبول بودند به درخواست من همه سوابق قدیمی را رسیدگی کردند و جای آنها را خالی یافتند.

اگر تذکره‌های صادر از تهران و پترسبورگ را در دست داشتیم می‌توانستیم سبب ظهور الف و لام را در خط فرنگی برای سیّد جمال‌الدّین روشن سازیم.

تذکره قدیمی‌تری که کنسولگری ایران پانزده سال پیش از آن تاریخ در مصر برای سیّد صادر کرده و در جزو اوراق بازمانده سیّد در خانه مرحوم حاجی امین الضرب محفوظ است چون به خط فارسی است نمی‌تواند سبب ظهور الف و لام را در تلفظ فرانسه این تذکره ظاهر سازد.

چیزی که از همه معتبرتر است امضای سیّد است که عیناً با امضاهای کلیشه شده او در مقدمه «حدیث عیسی بن هشام» و «جلد اول تاریخ محمد عبده» و نامه سیّد به عبدالله پاشا فکری و امضای او در پشت یک جلد کتاب چاپی که از کتابهای او در کتابخانه مجلس محفوظ است و امضاهای متعدد در دفاتر و یادداشت و پشت غالب کتابهای خطی و چاپی بازمانده از او در خانواده حاجی امین‌الضرب یکسان است. تنها در برخی از این امضاها که ضرورت اقتضا می‌کرد نسبت الافغانی را افزوده است. باید دانست که سیّد در افغانستان خود را اسلامبولی و در هند کابلی و در مصر عثمانی و افغانی و در هند مصری و به طور کلی همه جا و همه وقت سعدآبادی (استرآبادی) می‌نوشت.

Property of ACKU

با مقایسه این امضاها معلوم می‌شود دستخط منسوب به سیّد که مرحوم سدیدالسلطنه کبابی در مجله کاوه به چاپ رسانیده خط اصلی نبوده و شاید نسخهٔ اصلی آن را از دست پدر آن مرحوم وقتی رندی بیرون آورده و کپیه‌ای به خط دیگر به جای آن تحویل داده است.

عجیب است از مرحوم سدیدالسلطنه با وجودی که با خط دست سیّد آشنا بوده چرا این تفاوت شکل را نشناخته و فریب خورده است خطایی بر خطاهای مربوط به سیّد با چاپ آن در کاوه و نقل آن در آثار دیگر بوجود آمد.

نکته‌ای که باید ذکر شود کیفیت کشف این تذکره و وقوع آن در اختیار من است. قبلاً باید از جناب دکتر یحیی مهدوی و برادر ارجمند ایشان جناب محسن مهدوی متشکر بود که به درخواست این جانب در سال ۱۳۲۵ ترتیب اثری دادند و در ضمن رسیدگی به اسناد و اوراق انبوه مرحوم پدر خویش این اثر را یافتند و با کمال جوانمردی در اختیار من قرار دادند که امروز مورد استفاده همگنان قرار گیرد.

Property of ACKU

در سال ۱۳۲۴ که داستان انتقال جنازه سیّد جمال‌الدّین از اسلامبول به کابل موضوع مناقشه میان ایران و افغانستان و بحث روز قرار گرفت روزی از مرحوم ملک‌الشعراء بهار شنیدم که شبی را جمعی از ارباب فضل و ادب به دعوت دربار شاهنشاهی در حضور ملوکانه جلسه‌ای داشتند و سخنان ایشان که به وسیله مرحوم ملک بازگو شد در نظر من مخالف موازین بحث و تحقیق تاریخی آمد و در صدد برآمدم نتیجه تحقیقاتی را که در این باب از پیش داشتم بنویسم تا شبهه‌های رجال ادب که قضیه را در محافل رسمی از صورت حقیقی خود خارج کرده بودند برطرف سازم.

در نتیجهٔ مطالعهٔ برخی اسناد و برخورد با یکی از کارمندان قدیمی نخست‌وزیری که پدرش در دربار ناصرالدین شاهی سمتی داشته بود ــ وثیق حضور ــ دریافتم که مأمورین دستیگری سیّد از حضرت عبدالعظیم کیف دستی سیّد را پیش شاه آوردند و

او بعد از باز کردن و نگریستن در آن چیزی نیافت که بتواند آن را سند کفر یا خیانت سیّد قلمداد کند لذا کیف را فوراً به امین‌السلطان سپرد و به او دستور داد که به امین‌الضرب بدهد تا برای سیّد بفرستد.

وضعی که برای سیّد پس از تبعید از ایران پیش آمد به من نشان می‌داد که شرایطی برای ارسال این کیف فراهم نیامده تا فرستاده شود و قاعدتاً باید در اختیار خاندان مرحوم امین‌الضرب باقی باشد همان ایام به خانه مرحوم حاجی امین‌الضرب رفتم و با جنابان مهدوی ملاقات کردم و ضمناً مژده وجود برخی اسناد و مدارک و مکاتبات سیّد را از ایشان شنیدم. ضمناً استاد فرزانه دکتر یحیی مهدوی قبول زحمت کردند که شخصاً از آن کیف که مورد علاقه من بود تحقیقی به عمل آورند. قضا را در اولین صندوق مدارک خانوادگی که باز کردند به همان یادگار روز تبعید سیّد جمال‌الدّین برخوردند و در آن کیف این تذکره و عینک چشم او را برای خواندن و مُسودّه برخی نامه‌های خانوادگی که راجع به بستگان خویش به همدان و اسدآباد نوشته بود موجود بود.

دکتر یحیی مهدوی تذکره راکه اهم آنها بوده در اختیار من قرار دادند و امروز با انتشار آن ورق تازه‌ای در تاریخ زندگانی سیّد بر اوراق گرد آمده زندگانی او می‌افزاییم و به خوانندگان ارجمند مژده می‌دهیم گنجینهٔ مرحوم سیّد که در خانهٔ مرحوم حاجی امین‌الضّرب به امانت گذارد و خود از ایران رفت و دیگر واسطه وضعی که نسبت به شاه و امین‌السلطان اختیار کرد ارتباط با او میسر نبود، امروز دست نخورده باقی و از قرار مسموع «دکتر اصغر مهدوی» به دستیاری کتاب‌شناس فاضل «ایرج افشار» در صدد جمع‌آوری و انتشار آن به صورت کتابی مستقل هستند. فهرست مجملی که از یادداشتهای منقول از دفاتر سیّد و نامه‌های متبادل او با رجال عصر خویش در پیش افشار دیده شد ارزش بی‌پایان این گنجینه مدارک تاریخی را از نظر کمک به تاریخ نهضت آزادی در ایران و مصر و افغانستان نشان می‌دهد و در صورتی که اسناد موجود در کاخ یلدوز که یکی از فضلای سوریه پیش من ادعای رؤیت آن را

Property of ACKU

می‌کرد، بر این مجموعه گرانبها افزوده شود تاریخ زندگانی و سیر و سلوک معنوی و سیاسی سیّد جمال‌الدّین را بدون شائبهٔ جعل و خلط مبحث می‌توان به صورتی تدوین کرد که مورد قبول جهانیان قرار گیرد و جای افسانه‌ها و خیالبافی‌های محمد پاشای مخزومی و دیگران را بگیرد.[۱]

محیط طباطبایی
۱۳۴۱/۵/۱۹

Property of ACKU

۱. مجموعه مورد اشاره در سال ۱۳۴۲، از سوی دانشگاه تهران تحت عنوان: «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سیّد جمال‌الدّین مشهور به افغانی» به همت آقای مهدوی و آقای افشار انتشار یافت و سپس، اصل مدارک، به طور کامل، به مجلس شورای ملی، اهداء گردید که همچنان در آنجا نگهداری می‌شود.
در مورد اشاره دیگر در مقاله استاد ــ اسناد کاخ یلدوز این جانب در آخرین سفر به اسلامبول ــ مهرماه ۱۳۶۷ ــ با مسئولین: «یلدز سرایی» از جمله «دکتر اکمال الدین احسان اوغلو» سرپرست «مرکز فرهنگی تاریخی، هنری اسلامی در استانبول» و دکتر «خالد ارن» سرپرست کتابخانه «یلدزسرایی» ملاقات و در این باره سئوال کردم که متأسفانه آنها از وجود این چنین اسنادی، در مرکز و کتابخانه فعلی ــ «یلدز سرایی» ــ کاخ ستاره! ــ اظهار بی‌اطلاعی کردن دو در تحقیق سفر بعدی در سال ۱۳۶۸، روشن شد که این اسناد به آرشیو نخست‌وزیری انتقال یافته است.
سیّد هادی خسروشاهی

تذکره مرور

از باش شهبندر دولت علیه ایران در مصر

نمرو	۱۰۹
اشکال	
سن	۵۰
قد	[illegible]
چشم	سیاه
ابرو	[illegible]
ریش	[illegible]
گوش	[illegible]
سبیل	سیاه
اشکال مخصوص	[illegible]

دارنده تذکره دولت علیه ایران جناب السید المعظم جمال الدین [illegible] اسلامبول

جانبنه عزیمت ایده جکندن دولتین علیتین میانه‌لرنده موجود

و بر دوام اولان دوستی و مودت کامله اقتضاسنجه ضابطان

و مأمورین دولت علیه عثمانیه طرفلرندن ممانعت اولنماق

ولدی الحاجه حمایت و رعایت و مدد و معاونت قلنمق

بابنده اشبو تذکره مرور اعطا اولنمشدر

فی یوم السبت [illegible]

Property of [illegible]



نمره
No 925

تذکرهٔ مرور

CONSULAT GÉNÉRAL
de S. M. I. le Schah de Perse
à Vienne

Signalement.

Âge 50
Taille moyenne
Cheveux noirs
Yeux "
Barbe noire
Teint foncé
Signes particuliers
Religion musulmane
Signature du porteur

Nous Consul général de Sa Majesté Impériale le Schah de Perse à Vienne en Autriche, prions les autorités Civiles et Militaires chargées de maintenir l'ordre public dans les Pays amis et alliés de l'Empire de Perse de laisser passer librement

Monsieur Aga Scheikh Djamal-el-Dine sujet persan [illegible] en Russie

et de lui donner aide et protection en cas de besoin.

Le présent Passeport délivré à Vienne le vingt-sept [illegible], mille huit cent quatre vingt neuf

est valable pour un an.

Le Consul général

[illegible] [illegible]

Property of ACKU

یک سند تازه درباره
سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

در مسافرتی که اخیراً برای شرکت در جشن سال سوم استقرار نظام جدید در کشور افغانستان به کابل رفته بودم، به پایمردی آقای داوودی سفیر کبیر ایران که به یاری ذوق فرهنگی، خانوادگی در طی دوران خدمت دیپلماسی مدارک و اسناد ارزنده‌ای راگرد آورده‌اند، به چند صفحه از رونوشت مفصل گزارشی دست یافتم که یکصد و نه سال پیش در «نی نی تال» از طرف اداره امور سیاسی هند راجع به حوادث جدید افغانستان تنظیم شده و تصویری از آن به وسیله یکی از پژوهندگان غربی، اخیراً در اختیار جناب سفیر قرار گرفته بود و آن‌را با کمال بلند نظری در اختیار این جانب قرار دادند.

گزارنده این گزارش در آغاز سند می‌نویسد که به دنبال خلاصه آقای «ویل» بنا به درخواست آقای «ایچیسن» این خلاصه اوضاع افغانستان از تاریخی که امیر افضل‌خان پس از جنگ ۱۸۶۶ شخاباد به رسمیت شناخته شده، آغاز می‌گردد و منابع کسب اطلاّعات را از خبرنگار مخصوص وکالت سیاسی بریتانیا در کابل و مکاتبات اولیای امور پنجاب و ناظر اوضاع مرزی پنجاب که اطلاعات خود را از راه مکاتبه با قندهار فراهم می‌کرده و خبرنگار مشهد وابسته به سفارت بریتانیا در ایران که از هرات کسب خبر می‌کرده است.

این گزارش که در کنار صفحه اول آن، علامت اداره محرمانه و سیاسی دارد

Property of ACKU

مشتمل بر چهل و هشت صفحه و دویست و پنجاه و شش ماده از موضوعات مربوط به کار افغانستان که صفحه ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ آنکه مشتمل بر مواد ۲۵۳ تا ۲۵٦ گزارش می‌باشد، از مسافرت «سیّد رومی» به کابل و روابط نزدیک او با امیر اعظم خان سخن می‌گوید. در ضمن شماره ۲۵۳ گزارش، این عبارت را از گزارش اصلی مربوط به این شخصیت استخراج و نقل کرده است:

«یک سیّد قسطنطنیه‌ای (رومی) چندی است به کابل آمده، او چنین وانمود می‌سازد که به هوای دل خود سفر می‌کند ولی مورد تقریب و دیدارهای خاص «امیر» قرار گرفته و در حدود دویست روپیه مقرری ماهیانه برای او معین کرده‌اند. شخصیت واقعی او معلوم نیست و از روی احترامی که بدو گذارده می‌شود باید نماینده یک دولتی باشد.»

«سیّد» چنان که در گزارش قبلی اشاره شد، از چنان موقعیت ممتازی پیش امیر برخوردار است که نصیب دیگری در دربار او نیست و همواره با «امیر» ملاقاتهای محرمانه دارد. خیلی از مردم می‌پندارد که او فرستاده روس است.

«چندی پیش شخصی که خود را «حاجی الحرمین» می‌نامید به ملاقات سیّد قسطنطنیه‌ای (بنا به مفاد برخی گزارشهای دیگر) آمد و رفت و اکنون شخص دیگری پیش او آمده که به سیّد مدنی معروف است این دیدارها نشان می‌دهد که «سیّد» برای یک هدف سیاسی در کابل به سر می‌برد. سیّد اجازه دارد که در ساعت ده یا یازده شب محرمانه به ملاقات امیر برود. شخص معتمدی به من گفت که سیّد حامل وعده پرداخت پول نقدی از طرف روسها به امیر با نوید مساعدتهای بیشتر آینده برای استقرار روابط است.»

در ذیل رقم ۲۵۴ گزارش محرمانه سیاسی می‌نویسد که درباره این شخصیت مطالب دیگری که در نوشته‌های مورخ ۳۱ مارس و ۲۵ ژوئن دیده می‌شود از این قرار است:

«حاجی سیّد رومی، یک مأمور دولت روس است.

(متأسفانه فتوکپی که از آن سند گرفته شد، در این قسمت خوانا نیست ولی چنان که

Property of ACKU

در مطالعه صورت اصلی به خاطرم می‌رسد، در این قسمت اشاره می‌کند که سیّد، از تفلیس بدین مأموریت عزیمت کرده و از راه شیروان و ماوراء خزر و ترکستان به مشهد رسیده و سپس به هرات آمده و خود را به کابل رسانیده است.)

«یکی از همراهان سیّد مردی است به نام ابوتراب با چشم‌های تنگ و بشره‌ای سرخ فام و موی تنگ که به نظر می‌رسد مولود تفلیس باشد.»

آن‌گاه در زیر عنوان «وصف سیّد رومی در کابل که به نظر می‌رسد نماینده روس در دربار امیر کابل باشد» می‌نویسد:

«چهره‌ای رنگ پریده، پیشانی پهن، چشم‌های آسمانی، ریش تنگ با موی سرخ سبیل و لاغر اندام و عمری تقریباً سی و پنج ساله دارد. دائماً چایی می‌نوشد و به اسلوب ایرانی دود می‌کشد و به زبان ترکی و عربی روان حرف می‌زند و به زبان فارسی مانند یک ایرانی تکلم می‌کند.»

نویسنده گزارش سپس به بیان نظر سیّد در مورد روس و انگلیس از روی اظهاراتی که از او شنیده شده، می‌پردازد و او را طرفدار روس معرفی می‌کند و نظر او را درباره تنگهٔ خیبر و افتتاح آن برای روابط تجارتی با دلایل تاریخی نقل می‌کند که در مقاله دیگری باید از آن سخن در میان آورد.

این گزارش که به امضای «ارتوثروین» معاون اداره سیاسی خارجی هندوستان رسیده، به تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۶۸ مورخ و در «نی نی تال» تنظیم یافته است.

تهران - ۵ مهره ماه ۱۳۵۵

Property of ACKU

RECENT EVENTS IN AFFGHANISTAN.

INTRODUCTION.

سه قسمت از فتوکپی گزارش محرمانه سیاسی: ابتدای گزارش محرمانه سیاسی راجع به اوضاع افغانستان در سال ۱۸۶۸ بالای صفحه ۴۷ گزارش راجع به مشخصات «سیّد رومی» و خاتمه گزارش در پایان صفحه ۴۸ با امضای معاون امور خارجه هند تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۶۸.

تحقیق در یک سند کهنه نو یافته، راجع به سیّد جمال‌الدّین

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی
مأموران انگلیس را گمراه کرد

Property of ACKU

به استناد گزارش رسمی حکومت هند انگلیس که در سال ۱۸۶۸ تنظیم شده و اقتباسات محدودی که از آن در قسمت اول این مقاله نقل شد: «سیّد استانبولی یا رومی سی و پنج ساله که به زبان فارسی به شیوه مردم ایران سخن می‌گفت و به زبانهای عربی و ترکی هم آشنا بود، با خادمی ایرانی به اسم ابوتراب در ۱۸۶۶ میلادی به افغانستان درآمد و در پیش امیر اعظم خان امیر کابل تقرب فوق‌العاده یافت و طرف مشاوره امیر در امور مهم سیاسی قرار گرفت.»

قید تکلم به زبان فارسی در لهجه ایرانی سیّد رومی را از انتساب به بخارا و سمرقند و بلخ و هرات و قندهار و کابل که مردم آنها به فارسی سخن می‌گفتند دور می‌کند و او را از خارج آن بوم و برمی‌شمارد. در گزارش مزبور به نام اصلی سیّد رومی یا استانبولی تصریح نشده و این نکته مساعی سیّد را برای پنهان نگاه‌داشتن شخصیت و حقیقت وظیفهٔ او در کابل از مقامات انگلیسی اثبات می‌کند.

اگر موضوع اسم ابوتراب خادم ایرانی سیّد رومی نبود. و زمان تنظیم گزارش با تاریخ وجود سیّد جمال‌الدّین در کابل موافقت نداشت، و اسناد ارتباط سیّد جمال‌الدّین با امیر اعظم خان در جزو اوراق و مدارک بازمانده از سیّد در تهران به

چشم نمی‌خورد، ممکن بود مانند جویندگان انگلیسی سال ۱۸۷۹ و ۱۸۹۷ در اسناد محفوظ دولت هند، از تطبیق شخصیت سیّد رومی گزارش ۱۸۶۸ با سیّد جمال‌الدّین مورد گفتگو در قاهره و اسلامبول، ما هم عاجز بمانیم.

خوشبختانه در مجموعه اوراق و مدارک شخصی سیّد که از خانه حاجی امین‌الضرب به کتابخانه مجلس شورای منتقل و ضبط شده است، شواهد و یادداشتها و نامه‌هایی دیده شود که موضوع مسافرت سیّد جمال‌الدّین را به کابل با داستان سفر سیّد رومی گزارش هندی تطبیق می‌دهد.

سیّد جمال‌الدّین حسینی (چنان که مهر تاریخ ۱۲۷۷ او تسجیل می‌کند) در پشت صفحه اول کتاب تفسیر صافی که از تهران برای پدرش توسط سیّد هادی عموزاده‌اش در ۱۲۸۳ فرستاده و نسخه آن موجود است، نسبت سعدآبادی یا اسدآبادی را به نسبت حسینی تنها پشت سر نام خود نمی‌آورد. ایام توقف قندهار نیز همان نسبت حسینی را دنبال اسم خود می‌گذارد و این ترتیب تا موقع وصول به غزنی باقی بوده است. مقارن ورود سیّد به کابل گویا نسبت استانبولی را در پی حسینی می‌افزاید. سپس این نسبت به نوشته‌های پیش از ورود او به کابل هم اثر می‌کند و امضای جمال‌الدّین الحسینی الاستانبولی به قندهار هم برمی‌گردد و احیاناً پاکنویس برخی نوشته‌ها که قبلاً مسوده کرده بود مانند نامه سیّد هادی اسدآبادی نسبت استانبولی را می‌افزاید.

بدین نحو سیّد جمال‌الدّین در کابل مشهور به استانبولی شده بود زیرا آغاز مسافرت او از استانبول یا قسطنطنیه به کابل برای اجرای سیاستی به دست امیر افغانستان در مورد انگلیسیها بوده است، باید در نظر داشت که در میان پارسی زبانان صفت رومی برای مردم ساکن شهرهای عثمانی تا پایان سده سیزدهم هجری معمول بوده است. پس سیّد استانبول یا رومی همان سیّد جمال‌الدّین سعدآبادی یا اسدآبادی همدانی بوده که طرح چنین اقدام سیاسی را به صورت پیشنهادی قبلاً برای یکی از صدور و وزرای عالی مقام عثمانی از عراق عرب به اسلامبول می‌فرستند و خود برای توضیحات به استانبول می‌رود و پس از جلب رضایت طرف مذاکره از راه ایران عازم کابل می‌شود. مأمورین خفیه‌نویس بریتانیا از درک غرض مسافرت و مسیر سفر سیّد

Property of ACKU

در ایران و افغانستان عاجز مانده و خط سیرش را در قفقاز و ماورای خزر و قوچان و شیروان و مشهد و حمایت او از دولت اسلامی عثمانی پنداشته بودند، و بدون استحضار کارش را به حساب سیاست روس گذارده و شاید خودش هم بر مخفی نگه‌داشتن این اقدام در ایجاد چنین توهمی بی‌دخالت نبوده است.

بنا به آنچه از دفتر یادداشت او می‌توان استخراج کرد، سیّد جمال‌الدّین در سال ۱۲۸۲ هجری موافق ۱۸۶۵ میلادی از بغداد عازم افغانستان شده، پس از یک سال درنگ در فاصله راه اسدآباد و تهران و مشهد در ۱۲۸۳ موافق ۱۸۶۶ میلادی به هرات می‌رسد. این تاریخ با آنچه در گزارش سیاسی راجع به تاریخ ورود او به افغانستان قید شده سازش دارد پس از یک سال توقف در نقاط واقع در میان هرات و کابل که هشت ماه از این مدت را در قندهار بسر برده در ۲۵ جمادی‌الاخر ۱۲۴۸ هجری مطابق اکتبر ۱۸۶۷ به کابل می‌رسد و پس از یک سال و یک ماه اقامت در کابل روز ۲۰ رجب ۱۲۸۵ مطابق با نوامبر ۱۸۶۸ از کابل عازم قندهار می‌گردد.

بنابراین گزارش سیاسی مزبور اندکی پیش از خروج سیّد از کابل در سپتامبر ۱۸۶۸ تنظیم و چاپ شده و در ضمن آن به اطلاعاتی که در مارس و ژوئن ۱۸۶۸ از کابل بدست آمده بود، استناد می‌کند.

پس آن سیّد رومی که در فاصله ۱۸۶۶ و ۱۸۶۸ در افغانستان بسر می‌برده و بیش از یک سال را در کابل زیر حمایت مستقیم امیر افضل خان از مزایای فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده، همان سیّد جمال‌الدّین معروف است که برحسب یادداشتهای خط دستش از جمادی‌الاولی ۱۲۸۳ تا شعبان ۱۲۸۵ را در هرات و قندهار و کابل بسر می‌برده است:

صورت دو نامه‌ای که از امیر اعظم خان امیر کابل به سیّد جمال‌الدّین در دست است نشان می‌دهد که سیّد بنا به عللی از درنگ در کابل تنگدل شده اجازه خروج و سفر به خارج خواسته است و امیر هم با کمال احترام او را در ماندن و رفتن مخیر ساخته ولی از دوری او اظهار ملال می‌کند. سیّد منزل خود را در محل بالاحصار کابل یادداشت کرده که اختصاص به سکونت امیر داشت و این نکته ملاقاتهای شبانه‌ای را

Property of ACKU

که میان ساعت ده و یازده شب بر حسب گزارش رسمی با امیر داشته تسهیل می‌کرده است. ابوتراب ساوجی که هنگام عبور و توقف سیّد جمال‌الدّین در تهران به او پیوست و همراهش به افغانستان رفت و در آنجا هم به نام خود شناخته می‌شد بعدها که سیّد از کابل به اسلامبول و قاهره افتاد و صفت افغانی و کابلی را بر جای نسبت رومی و استانبولی نشاند ابوتراب ساوه‌ای هم نام جعلی عارف افغانی را اختیار کرد و به تدریج اسم عارف بر نام حقیقی او سایه افکند و افغانی هم از درج کلام ساقط شد. عارف بعد از آنکه سیّد در سفر اخیر خود به ایران با اشکالاتی مواجه شد از ایران به مصر رفت و در آنجا گویا تشکیل خانواده داد و تا مدتی بعد از مرگ سیّد حیات داشت.

چهل و اندی سال پیش، در یکی از هفته‌نامه‌های متعدد دارالهلال (الاثنین؟) مصر کسی در جواب سئوالی که راجع به عارف شده بود نوشته بودند که او در مصر ماند و مُرد. جزییات دیگر جواب او از خاطرم رفته است. در میان اسناد و اوراق سیّد دو نامه از ابوتراب مذکور به سیّد جمال‌الدّین هست که در آنها از سرگذشت خود بعد از تبعید سیّد جمال‌الدّین به هند، از مصر و سپس بیروت شرحی می‌نویسد ابوتراب عارف افغانی امضاء می‌کند. این مرد برادری در ساوه داشت علی‌اکبر نام با خواهری که میرزا شریف مستوفی خواهرزاده سیّد جمال‌الدّین خبر سفر زیارت آنها را به سوی کربلا در ۱۳۰۱ از اسدآباد به عارف که در بیروت می‌زیسته نوشت و خط او در دست است. بدین ترتیب معلوم می‌شود آن ابوترابی که نخست به نظر خفیه‌نویسان وکالت بریتانیا در دربار امیر کابل مولود تفلیس آمده و بعد شناخته شد که ایرانی است همان ابوتراب ساوجی معروف به عارف است که در سفر اول سیّد از بیروت به ایران آمد و پس از آنکه سیّد رهسپار روسیه شد سه سال در خانه حاجی امین‌الضّرب به سفارش سیّد می‌زیست تا سیّد دوباره از روسیه به تهران باز آمد.

در این سفر وقتی سیّد در مضیقه افتاد و به بست حضرت عبدالعظیم پناه برد خدمات او را میرزا رضای کرمانی در آنجا انجام می‌داد از ایران به مصر رفت تا از سابقه آشنایی خود با شیخ محمد عبده برای زندگانی در آنجا استفاده کند. چه این ابوتراب مترجم رساله نیچریه از فارسی به زبان عربی عامیانه بود و محمد عبده آن را

Property of ACKU

به عربی عادی به عربی فصیح انشا کرد و این ترجمه به نام شیخ محمد عبده شناخته شد، و در صورتی که مترجم واقعی دیگری بوده است. بدین ترتیب معلوم می‌گردد که سیّد رومی در گزارش حکومت هند با سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی معروف به افغانی هیچگونه اختلاف شخصیتی نداشته ولی این سکوت دربارهٔ نام او در مواقع دیگری هم که انگلیسها برای شناسایی سوابق او در تکاپو بودند سبب عدم توفیق ایشان می‌شد.

تهران ـ ۱۴ مهرماه ۱۳۵۵

Property of ACKU

شورش علماء و سرداران افغان

علیه سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

آغاز حرکت سیاسی سیّد جمال با عزیمت او از بغداد شریف که آن را به خروج از مکان مشرف مقید ساخته مصادف جمادی «۲» سال ۱۲۸۲ هجری بوده است.

از سوابق کار و رفت و آمد او به عراق اطلاع مستندی در دست نیست، همین‌قدر معلوم است که از ایران برای تحصیل علوم شرعیه به عتبات رفته و مدتی را در نجف به کسب دانش پرداخته است. پیش از آن را هم مدتی باید در نتیجه کشمکش‌های خانوادگی و محلی ناگزیر از ترک اسدآباد و اقامت در قزوین و اشتغال به تحصیل در آن شهر شده و سپس به عتبات رفته بود.

باید دانست که مسافرت سیّد به عراق عرب مقارن با موقعی بوده که دسته‌های سیاسی ناراضی از شاهزادگان قاجار با همکاران فراموشخانه ملکم که از تهران اخراج شده بودند با بیانی که از ۱۲۶۹ بدین طرف در بغداد بسر می‌بردند، و در آنجا گرد آمده بودند، و در حقیقت آن شهر مرکز فعالیت مخالفان حکومت وقت ایران شده بود. سیّد جمال‌الدّین معلوم نیست که با کدام یک از این دسته‌ها و تا چه درجه آشنا و مربوط بوده است و وسیله انتقال فکری او از دین به سیاست چه و که بوده است، و چه باعث شده که مسوده نامه را به محمدامین عالی پاشا و یا محمد فواد پاشای صدراعظم عثمانی بنویسد و نقشه فعالیت توأم دینی و سیاسی را برای کمک به موقعیت متزلزل دولت عثمانی از راه تبلیغ در هند و افغانستان و بلوچستان و ترکستان، طرح و تقدیم

کند، و برای توضیح بیشتر و جلب موافقت به اسلامبول برود و به بغداد بازگردد.

در نقشه اصلی آغاز فعالیت او از هند پیش‌بینی شده بود، ولی در عمل از افغانستان آغاز گردید.

سیّد از جمادی‌الثانیه ۱۲۸۲، اواخر جمادی‌الأولی ۱۲۸۳ به مدت یک سال در راه سفر بود و شش ماه تمام از این مدت را به اتفاق سیّد هادی ــ عمه‌زاده‌اش ــ در تهران گذرانید و بیش از پنج روز را در ام‌القرای اسدآباد پیش پدر و مادر و خانواده توقف نکرد، تا آنکه به افغانستان رسید. و بعد از عبور و زیارت مشهد و ورود سیّد به افغانستان با اختلال وضع امیر شیرعلی خان و قیام برادرانش بر ضد او مصادف گشت و همین امر او را قریب یک سال در فاصله هرات و کابل معطل نگه داشت، تا در این اثنا امیراعظم خان به جای امیر شیرعلی خان در کابل نشست. سیّد بعد از هشت ماه توقف در قندهار برغزنی عبور کرد و مدتی را خارج از آن شهر به سر می‌برد.

هنوز بر ما معلوم نگردیده که مقدمه ارتباط او با امیراعظم خان به چه نحو صورت پذیرفته، همین قدر از نامه‌ای که به امیر نوشته و درخواست محل اقامتی در شهر نزدیک به او کرده است، می‌توان استنباط کرد که در ایام توقف ممتد در بین هرات و کابل، این آشنایی به درجه‌ای از استحکام رسیده بود که او را در بالاحصار کابل که ارک دولتی محسوب می‌شد، جای داد. تقرب او در پیش امیر و اختصاص مبلغی برای مصارف شهریه او قرینه است که رشته ارتباط میان او و امیر استوار بوده است. با توجه به مدلول مسوده طرح تقدیمی او به اسلامبول و کسب موافقت برای شروع فعالیت سیاسی در هند و افغانستان ناگزیر معرفی‌نامه از اسلامبول در دست داشته که اهمیت عمل او را به امیر گوشزد می‌کرده است. اتخاذ عنوان «سیّد استانبولی» و شهرت او در دربار امیر و محافل سیاسی داخلی و خارجی کابل به «حاجی سیّد استانبولی» خود قرینه محکمی بر اتصال سیّد یا موضوعی مربوط به استانبول و خلافت عثمانی بوده است.

سیّد جمال‌الدّین چنان که در گزارش سیاسی محرمانه حکومت هند معرفی شده با امیراعظم خان در بالاحصار ملاقات‌های محرمانه شبانه داشت که از موضوع مذاکرات

Property of ACKU

ایشان خبری در دست نیست. این ابهام موضوع گفتگوها مأمورین انگلیس را در کابل بدین اندیشه افکنده بود که سیّد نماینده روس است و از تفلیس به کابل آمده تا به امیر اعظم خان کمکٔ مادی بکند و وعده کمکٔ بعدی بدهد.

این امر چنان در کابل محسوس بوده که خود سیّد هم در آخرین روزهای توقفش در بالاحصار کابل ضمن شکایت از وضع روزگار خود در دفتر یادداشت خویش بدان اشاره می‌کرد و می‌نوشت:

«هوالعالم بالسرایر ــ معلوم خلان بهتر از جان بوده باشد که طایفه انگریزیه «انگلیسی» اروسم می‌خوانند و فرقه اسلامبولی مجوسم می‌دانند، سنی رافضی و شیعه ناصبی، بعضی از چهاریاریه وهابیم گمان کرده‌اند و برخی از برابر امامیه، بابی پنداشته‌اند، الهیان دهری و متقیان فاسق از تقوی بری، عالمان جاهل نادان و مؤمنان فاجر بی‌ایمان انگاشته‌اند نه کافرم به خود می‌خواند و نه مسلم از خود می‌رانند. از مسجد مطرود و از دیر مردود، حیران شده‌ام که به کدام آویزم و با کدام به مجادله برخیزم. از رد یکی اثبات دیگر لازم، و از اثبات احدی اعتقاد اخیار بر ضد آن جازم، نه راه فرار که از دست این طایفه گریزم و نه جای قرار که با آن فرقه ستیزم، در شهر کابل در بالاحصار دست بسته و پای شکسته تا از پرده غیب چه برآید و از گردش فلک دون‌پرور چه زاید: فی یوم‌الجمعه ۱۳ شهریور رجب ۱۲۸۵».

این یادداشت یکٔ هفته قبل از موافقت امیر با خروج او از کابل نوشته شده است. از یادداشت دیگری که درباره علما و سرداران افغان اظهار نظر کرده و بر هر دو دسته تاخته است معلوم می‌شود به هر نسبت وضع امارات امیراعظم خان در کابل دستخوش تزلزل بیشتر می‌شد و اخبار وحشت‌زا از پیشرفت طرفداران برادرش بدو می‌رسید مجال بهتری بدست مخالفان وجود سیّد جمال‌الدّین در دربار امیر می‌افتاد تا او را هدف انتقاد قرار دهند. ممکن است مأموران بریتانیا که در این موقع از مساعدت با امیراعظم خان در برابر برادرش امیر شیرعلی خان حتی به سخنی هم دریغ می‌ورزیدند در ایجاد چنین وضع ناسازگاری برای سیّد «استانبولی» مورد سوء ظن خود کوتاهی نکرده باشند و در نتیجه اندکی بعد از یادداشت قبلی، سیّدناگزیر شد چنین در دفتر خود بنویسد:

Property of ACKU

«هوالله المنجی من جمیع المحن (مهن در اصل یادداشت غلط است) آه از دل پر خون! آه از بخت واژگون! آه از دست مردم دون.

نه علاج دل توانم نه علاج بخت وارون، نه علاج خویش تانم (خود توانم) نه علاج مردم دون

چه کنم و راز دل باکه گویم و راه نجات خود از که بجویم؟!

مرگ کو تا زین بلا برهاندم. مرگ من شد بزم و ترکستان من(؟)

چه کنم از دست دل؟

از تقاضاهای دل پشتم شکست. بر سرم جانا بیا میمال دست!

چه چاره با خداوند دل!

ای ز تو ویران دکان و منزلم.

چون ننالم چون بیفشاری دلم.

در شهر کابل در بالاحصار در شهر رجب ۱۲۸۵ نوشته شد.

الغریب فی‌البلدان جمال‌الدّین الحسینی الاستانبولی والطرید عن الاوطان. زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست. هر چه گرید در حق ما جای هیچ اکراه نیست.

یکی از علمای کابل که بنا به درخواست علمای دیگر آن شهر وهابی و مخرب دین شناخته شده بود و پس از وفات امیرافضل خان برادر بزرگ امیر کابل در زندان به سرمی‌برد، مورد شفاعت سیّد قرار گرفت و این امر علما را بر ضد او برانگیخت و موجبات ناراحتی او در ظل حمایت امیر تا آنجا فراهم کرد که قلم برداشت و چنان که ملاحظه فرمودید ناله و شکوه کرد.

این اقدام دسته جمعی امرا و علمای کابل بر ضد او سرانجام امیر را که به دوری از سیّد رضا نمی‌داد وادار کرد که جواب بنویسد «هر طور مرضی و رضای شما باشد ما خرسندیم تکلیف بر شما نامناسب».

سیّد روز بیستم رجب از کابل عازم قندهار برای مسافرت به هند شد و پیش از آنکه امیر اعظم خان ناگزیر از ترک کابل و گریز به ایران شود در آخرین روزهای پر اضطراب حکومت وی از شهری خارج شد که در آن هدف بغض علما و رؤسا قرار گرفته بود.

Property of ACKU

عبور سیّد جمال‌الدّین در دوره زندگی دیگر به کابل نیفتاد، مگر سالهای دراز بعد از مرگ او که سردار محمد فیض موجبات انتقال استخوانهای او را از قبرستان مشایخ استانبول به محلی کنار شهر کابل فراهم آورد که اکنون دانشگاه کابل در کنار همین مقام تازه ساخته شده است. دانشجویان همواره در این مقام محترم مشرف بر شهر دانشگاه به حضور درس خود می‌پردازند و آن را مکانی پربرکت می‌شناسند.

مهر ۱۳۵۵

Property of ACKU

صد و هفتمین سال ورود

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی به مصر

Property of ACKU

از قرار معلوم در نیمهٔ دوم تابستان هر سال جشنواره‌ای در یکی از شهرهای مصر برپا می‌شود که در آن جمعی کثیر از جوانان مصر و سایر ممالک اسلامی گرد هم آمده موضوعاتی مربوط به عالم اسلام را مبنای بحث و مذاکره اختیار می‌کنند.

این سنت گویا از زمان جمال عبدالناصر برقرار شده و تاکنون در مقیاسهای متفاوت همه ساله جاری بوده است.

امسال این جشنواره یا «مهر جان» در اسکندریه برپا شده و موضوع بحث خود را یادبود صدمین سال ورود سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی معروف به افغانی به مصر برگزیده است.

هفته‌نامه معروف المصور قاهره در آخرین شماره خود که اخیراً به تهران رسیده در این باره چنین نوشته است:

«تا چند روز دیگر به مناسبت گذشت صد سال از ورود سیّد جمال‌الدّین افغانی متفکر بزرگ عالم اسلام به مصر و شرکت او در نهضت ملّی این سرزمین و آثاری که از آن در تحول اندیشه و مبارزه با استعمار و انحراف عقیده برجا مانده است اجتماعی برپا می‌شود. این اجتماع به صورت مهرجانی در اردوگاه اسکندریه خواهد بود که روز ۲۰ آگوست جاری (۲۷ مرداد) با شرکت ۱۲۰۰ جوان از همه کشورهای اسلامی و در حضور دکتر عبدالحلیم محمود شیخ الازهر و توفیق عویضه رئیس

دبیرخانه مجمع عالی اسلامی و یوسف سباعی (وزیر سابق فرهنگ و اطلاعات) و رئیس انجمن دوستی مصر و افغانستان تشکیل می‌گردد.

... آقای خلیل‌الله خلیلی شاعر و ادیب افغانی، سفیرکبیر افغانستان در عراق و صاحب رباعیات خلیلی که از فارسی به عربی ترجمه شده در جزو هیأتی که از کابل به ریاست وزیر فرهنگ و اطلاعات به مصر می‌آیند حضور به هم می‌رساند...»

این خبر که قریب یک سوم از صفحه المصور را در برگفته مشتمل بر نکات دیگری هم می‌باشد که هر یک از آنها در خور امعان نظر جداگانه‌ای است اما آنچه که در اینجا باعث بر قلم فرسایی شده تذکر اشتباهی است که از طرف هیأت مؤسس این جشن در تشخیص تاریخ ورود «سیّد» به مصر سر زده و حادثه را از ۱۲۸۷ به ۱۲۹۶ انتقال داده و بر آن اساس سال ۱۳۹۶ را سال «صدم» ورود سیّد به مصر شمرده‌اند.

آری، «سیّد» چنان که صدراعظم افغانستان در پیام خود بدین مناسبت اظهار داشته‌اند، «مال کسی بخصوص نیست بلکه تعلق به همه عالم اسلام دارد» در این صورت هرگونه بزرگداشت و ذکر خیری از او در هر جا و به هر سببی که باشد کاری پسندیده است و در صورتی که این خطا در تشخیص موقع انتقال او از اسلامبول به قاهره مبنای تشکیل چنین «مهرجانی» نشده بود از هرگونه نظر باریک بینی و نکته سنجی برکنار می‌ماند.

نمی‌دانم مأخذ و ملاک این تشخیص و تحدید موقع چه بوده ولی به هر صورت درست نبوده است.

معتبرترین مدارکی که راجع به تحقیق سرگذشت زندگانی سیّد از ۱۲۸۲ تا ۱۳۰۸ قمری در دست داریم همانا مجموعه اوراق و اسناد و کتب ملکی اوست که هنگام دستگیری و تبعیدش از مصر به ایران فرستاده شد و تا سال ۱۳۰۳ هـ ق که او از اروپا به ایران آمد در گمرک بوشهر محفوظ بود و همراه خود به تهران آورد. این مجموعه گرانبها هنگام تبعید او از تهران به سال ۱۳۰۸ در خانه حاج محمدحسن امین‌الضرب میزبان او باقی ماند، به واسطه قطع رابطه سیّد با امین‌السلطان، امین الضرب هم ناگزیر از احتیاط و کناره‌جویی شد و اسناد و اوراق و کتابها را درون

Property of ACKU

صندوقهای اسناد تجارتی خود از نظرها مستور داشت و دیگر مجالی به دست نیاورد تا برای او به اسلامبول فرستاده شود. این عمل در طی سال‌های دراز طوری پرده فراموشی بر آنها فروافکند که وقتی سالها پس از مرگ سیّد، برادرزاده و خواهرزادگانش برای مطالبه کتابها و گرفتن میراث عم و خالوی خود به امین‌الضّرب دوم مراجعه می‌کردند چیزی در دسترس نبود که بدانها داده شود و باید اعتراف کرد این هم از اتفاقات بسیار نیک روزگار بوده که این مجموعه گران‌قدر در میان دهها صندوق متحوی دفاتر و اسناد بی‌قدر تجارتی قدیم نهفته و فراموش شده باقی بمانند و از گزند تفرقه و نابودی در امان باشد.

در سال ۱۳۲۶ هش. که موضوع انتقال استخوانهای سیّد از اسلامبول به کابل پیش آمد و بی‌خبری یا غفلت برخی از رجال نامی علم و ادب تهران دست دولت وقت را در اقدام اساسی و جدی برای تعیین سرنوشت استخوانهای سیّد سست کرده بود، ناگزیر در صدد تحقیق موضوع برآمدم. از روی حدس صائب و تفطن و به کمک برخی قراین که از مرحوم وثیق حضور کارمند قدیمی دفتر نخست‌وزیری شنیده بودم در جستجوی این گنجینه نامعلوم به جناب محسن آقای مهدوی نماینده مجلس شورای و فرزند ارشد امین‌الضّرب دوم مراجعه کردم و نتیجه‌ای بدست نیاوردم جناب دکتر یحیی مهدوی پسر دیگر آن مرحوم که همان روز در خانه برادر بزرگ حضور داشتند، حدس زدند که ممکن است منظور در میان صندوقهای متعدد اسناد و دفاتر تجارتی مرحوم جدّشان که سالهای دراز است در صندوقخانه‌ای در بسته مانده است بتوان جست و یافت و شخصاً قبول زحمت کردند. چون حُسن نیت کامل در کار بود سر اولین صندوقی که گشوده شده کیف اوراق سیّد که منظور این جانب بود و در پی آن سایر اسناد و کتب او به دست آمد. صورت آخرین تذکره او که از «وینه» صادر شده بود و توی کیف دستی او بود در مجله تهران مصور بعداً انتشار یافت و عین آن در تهران به (سال ۱۳۲۷) بر سرور گویا شاعر افغانی و جاوید دانشجوی افغانی و در سال ۱۳۲۹ در علیگر بر دکتر هادی حسن و شیخ عبدالغفار که بزرگترین مسلمان هندی واقف بر سرگذشت سیّد جمال‌الدّین بود و در سال ۱۳۳۱ بر شیخ عبدالقادر مغربی

Property of ACKU

شاگرد قدیم شامی سیّد در دمشق عرضه داشت و در سال ۱۳۴۰ دوباره مجموعه اسناد ملحق گشت.

شانزده سال بعد از کشف این مجموعه با همت آقایان ایرج افشار و دکتر اصغر مهدوی فرزند کوچک امین‌الضّرب دوم، فهرست جامع و مفید از این اسناد انتشار یافت و اصل آنها هم از طرف آقایان مهدوی به کتابخانه مجلس تسلیم شد.

اینک تنها منبع موثق اطلاعی که درباره زندگانی سیّد جمال‌الدّین میان سالهای ۱۲۸۲ و ۱۳۰۸ در دست داریم همان مجموعه اسناد محفوظ و فهرست چاپی آنهاست.

سیّد در یکی از دفترهای یادداشت به خط دست خود صریحاً قید کرده است:

شهر محرم‌الحرام سنه ۱۲۸۷ وارد محروسه مصر القاهره شدم، در جنب سیّدناالحسین سکنی اختیار نمودم، مشغول تعلیم گردیدم، جمال‌الدّین الحسینی».

ماه محرم ۱۲۸۷ قمری با آوریل ۱۸۷۰ میلادی مطابق بوده و اکنون شش یا هفت سال از صدمین سال ورود او می‌گذرد دراین صورت امسال که ۱۳۹۶ قمری یا ۱۹۷۶ میلادی بوده است. سال یکصد و هفتم انتقال سیّد از اسلامبول به مصر محسوب می‌شود، نه سال صدم.

تصور می‌رود هیأت مؤسس جشن، تاریخ خروج یا تبعید و اخراج سیّد از قاهره را با تاریخ ورود او به مصر اشتباه کرده باشند. سیّد تا اواخر ۱۲۹۶ قمری در قاهره چون کوه پا بر جا و با خدیو توفیق و مشاوران خارجی او در کشمکش بود و سرانجام او را به ایران تبعید کردند. ولی چنان که گفته شد کتابهای او به ایران آمد و خودش از بمبئی راه را کج کرده به حیدرآباد دکن رفت تا در پناه وضع خاصی که برآنجا حکومت می‌کرد کانون تازه‌ای برای فعالیت سیاسی خود برگزیند. توجه بدین نکته که تاریخ تبعید یا اخراج سیّد را در اسکندریه موضوع تشکیل «مهرجان» قرار داده‌اند و این امر هم از طرف هیأتی مصری صورت گرفته باشد، چنین اقتضا می‌کند برای رفع هرگونه سوء تفسیر و تغییر نامطلوبی هیأت مزبور سال آینده ۱۳۹۷ قمری را که سال تدوین و انتشار رسال نیچریه (در دفاع از دین) و انتشار مجله معلم شفیق (در راه تشویق به

Property of ACKU

نهضت فرهنگی در هند) باشد، بزرگداشتی وسیعتر و گسترده‌تر ترتیب دهند و از ممالك ایران و هند و پاکستان و ترکیه و عراق هم علاوه بر افغانستان برای شرکت در آن نمایندگانی دعوت کند تا آثار نامطلوب این خطانگری و محدودیت امسال را زایل سازد.

شهریور: ۱۳۵۵

Property of ACKU

یک نامه از سیّد و توضیحاتی چند:

مسئول اوضاع ایران کیست؟

دوست عزیز محترم سیّد حاج مستان داغستانی

از مراسله مورخه ۱۵ نوامبر شما که از حالت کنونی ایران اشارتی در آن رفته بود آگاه گردیدم، تصور کرده بودید که علت محرومیت ملّت و دولت ایران از ترقیات امروزه مخالفت علما با سیاست و اداره مملکت است. چون عقیده این عاجز را در این باب خواسته بودید،[۱] عقیده شخص خودم را به عرض رسانیده و تمنای قبول عذر می‌نمایم.

آنچه درباره علما ایران تصور کرده‌اید دور از دایره عدل و انصاف است، زیرا پوشیده نباشد هر وقت که قدرت بدون قید و بدون بازپرس باشد، رجال دین نمی‌توانند از اجرا ارادهٔ آن قدرت مسلط جلوگیری کنند.[۲] خصوصاً در عصر حاضر که هیچ قوه‌ای نمی‌تواند از اجرا احکام دولت در ترقی ملّت ممانعت نماید.

کی دولت ایران خواست در مملکت راه‌آهن بسازد و علما دین مقاوت کردند و او را از نیل به این مقصود که هم برای دولت و هم برای وطن مفید است بازداشتند؟[۳]

کی دولت خواست مکاتب و مدارس را انشا نماید و برای تهذیب نسل و انتشار تعلیم کاخ علم را بنا کند و علما ایران این نوری که قلوب را منور می‌سازد و تاریکی جهل را فراری می‌کند، خاموش ساختند و گفتند علم صحیح با شرع مقدس مغایرت دارد؟[۴]

Property of ACKU

کی دولت ایران خواست عدالت را میان مردم استوار کند، محاکم عدلیه را تأسیس نماید، مجلس شورا را ایجاد کند تا تمام احکام با عدالت و موافق احتیاجات عصر حاضر جریان پیدا نماید و علما در مقابل اراده دولت قیام نموده با عدالت و قانون آغاز ستیز کردند؟

کی دولت خواست مریضخانه‌های جدید تأسیس کند و آن را برای پرستاری بیماران مهیا سازد و هرچه در تخفیف آلام مردم لازم است موافق اقتضای فنی حاضر کند و دارالعجزه‌ها و دارالایتام‌ها تأسیس نماید و علما از این کارهای جدید خشنود نشدند و یا گفتند این کار تازه بدعت است و هر بدعتی باعث هلاکت؟

کی دولت ایران خواست قوای خود را بیفزاید، قشون خود را منظم کند وعده آن را به دویست هزار نفر رسانیده برای دفاع مملکت موافق علم امروزه و مطابق اقتضای زمان ما به اسلحه جدید مسلح سازد و علما مخالفت نمودند؟ [۵]

اما آنچه راجع به علما ذکر کرده بودید که تکالیف خودشان را از حیث تعالیم شرع مقدس و نشر آداب صلاح و تقوی واگذارده و در تمام ایران به چیزهایی که برای شخص خودشان دارای منفعت است پرداخته‌اند و اینها باعث قحط و غلا امروز و اتلاف هزاران نفوس بندگان خدا گردیده‌اند. [۶]

قدری صحیح است، ولی این مطلب عمومی نیست و به چند نفری انحصار دارد که سعی کرده‌اند تمام منافع را برای شخص خودشان منحصر ساخته و از این راه مشئوم به طریق نامشروع را نصف بلاد آذربایجان را مالک شوند! چنین عملی در تمام علما ایران که از میان آنان بسیاری اشخاص برای خدمت به حق و فضیلت قیام نموده و از حطام دنیا به اندکی قناعت کرده‌اند، عمومیت ندارد. [۷] البته این کار زشت بیش از این همه در همه جا و در هر زمان به علم آمده است، ولی حُسن اداره و قوت عدل و صمیمیت و دانایی حکم فرمایان توانسته است آنان را به جلوگیری از احتکار و نشر عدل و مساوات در میان مردم و آسان نمودن وسائل انتقال موفق سازد.

دولت دانا و عادل برای ملّت چون پدر مهربان است که ملّت را از هر ظلم و اجحاف چه داخلی و چه خارجی؛ حفظ می‌کند و مقدسترین تکالیف حکم‌فرمایان

Property of ACKU

این است که هر یک از افراد ملّت را نگذارد ظلمی شود. اگر دولت در این کار مسامحه را جایز شمرد و خود نیز به وسایل عدیده از هیچ‌گونه ظلم و تعدی بی‌حساب درباره ملّت فروگذاری نکند ظلم رواج می‌گیرد و جور و ستم منتشر می‌شود و مشاهدات کنونی ما در ایران بیانات مرا تأیید می‌کند.

هیچ حاکمی برای هیچ ناحیه‌ای تعیین نمی‌شود مگر بعد از آنکه مبلغ هنگفتی برای بدست آوردن آن منصب خرج بکند و رشوه بدهد و همین که به آن منصب نایل شد، طلیعهٔ اعمال او ظلم به مردم و غارت مملکت و جلب ننگ برای دولت و ملّت است. مسأله فتنه اکراد و خرابی‌ها و خونریزی‌هایی که در دهات حوالی ساوج‌بلاغ و مراغه و رضاییه واقع شد، سببش ظلم بود. کسی که نه علم حقوق خوانده و نه از قواعد حکومت اطلاّع دارد مال و جان و ناموس چهل پنجاه هزار نفوس را در مقابل پانصد تومان فروخته و آتش ظلمی برمی‌افروزد که دولت خود با همه زحمت و مخارج گزاف نمی‌تواند نایره فساد آن‌را خاموش سازد. در ایران گمان می‌کنند حکومت سهل و آسان است و هر جوان بی‌مایه‌ای می‌تواند در ولایات و ایالات حکومت نماید![۸]

هر کس در علل طغیان کنونی عقیده‌ای اظهار می‌کند، بعضی می‌گویند که انگشت انگلیس در کار است و بعضی روس را متهم ساخته می‌گویند که آتش فتنه را روشن کرده و اکراد را مسلح نموده تا نسبت به شاه یاغی شوند، بعضی دیگر تصور می‌کنند دست عثمانی در این کار دخالت دارد، زیرا اکراد از پیش خود جسارت چنین کاری را ندارند، ولی من جسارت نموده و می‌گویم دستی که فتنه را در مملکت به جنبش می‌آورد و فساد را منتشر می‌سازد یک سلسله مظالم است که دست ظلم آن را ایجاد نموده و لازم بود ما نگذاریم دشمنان قوی ما راهی به ما باز کنند. بر فرض اگر انگشت همسایگان هم باشد، در آن صورت نیز چرا باید وسیله و اسباب بهانه بدست دشمن بدخواه و کینه جو داد؟ در هر حال اجرای عدل و مساوات در تمام طبقات ملّت لازم است والا دو لنگه دروازه وطن برای وارد شدن دشمن گشوده خواهد ماند.[۹]

اگر دولت عثمانی در بوسنه و هرسک و بلغار به عدالت و انصاف رفتار می‌کرد، طغیان و خون‌ریزی از آن ملل اسلاوی ظهور نمی‌کرد و آن بلاد در حوزه سلطنت

Property of ACKU

عثمانی باقی می‌ماند و دنیا در سال ۱۸۷۷ ازمصایب جنگ ترک و روس نجات می‌یافت.[۱۰]

تاریخ صحیح این عقیده را ثابت می‌کند، هرجا ظلم بوجود آمد آسایش معدوم شد و از دولت اثری باقی نماند. دولت به عدل استوار بوده و ملّت به علم زنده می‌شود.

هرگاه تصور شود که دولت ایران چند هزار سال است که به همین طورها برقرار بوده و باز هم خواهد بود، خبطی است عظیم، زیرا که دورهٔ طوایف ملوک در ایران گذشت در آن وقت ملل سایره نمی‌خواستند درازدستی به مملکت ایران نمایند؛ حالا به جزیی تغییر وضع و بهانه دست مداخله دراز دستان به مملکت ایران باز است و ممکن نیست با این حالت حاضر، دولت ایران بتواند زیست کرده و خود را مصون کند.[۱۱]

ثلث بیشتر نفوس ایران از کثرت ظلم حکام وفقر و پریشانی و بیکاری به اطراف عالم متفرق و پراکنده شده و انواع ذلت وحقارت به کار فعلگی و نوکری و آب‌فروشی مشغول‌اند و دولت هیچ نمی‌پرسد که این همه رعیت من در ممالک خارجه چه می‌کنند؟ سهل است، هر قدر بیشتر از مملکت خارج می‌شوند همان قدر بیشتر دولت به جهت رواج یافتن امر تذکره و ملاحظه منافع قلیله ممنون می‌شود! دیگر خیال نمی‌کند که هرگاه عوض جلب این منفعت اسباب امنیت و آسایش آنها را در مملکت فراهم آورده آنها را به کار زراعت و فلاحت وادارد، غیر از آنکه موجب تکثیر نفوس و تقویت قشون در هنگام لزوم و اعمار مملکت و نیک‌نامی دولت در انظار دول و ملل سایره می‌گردد، صد مقابل وجه تذکره هم از بابت مالیات و بهرهٔ دیوانی اینها که به خارج می‌روند، به خزانه عاید می‌شود.[۱۲]

جمیع خاک فرانسه به قدر یک سوم ایران نیست، سبب اینکه قریب چهل میلیون نفوس در خاک مزبور بوده و پانصد کرور تومان از آن قطعه کوچک به جمهوریت عاید می‌شود و ایران با همه وسعت خاک صاحب هشت میلیون نفوس (به قول فرنگیها) و دارای هفت کرور تومان درآمد هم نیست، چه چیز است؟ غیر از آنکه در

Property of ACKU

فرانسه عدل و مساوات و اخوت و آزادی و قانون هست و در ایران نیست، جهت دارد؟ ـ و باید فهمید جمیع این ترقیاتی که در اروپا به ظهور رسیده، همه نتیجه علم است و اطلاع، که ملل اروپا به حُسن مواظبت خودشان بدون اینکه واسطه بر شأن دولت و شکوه ملّت و آبادی و ثروت مملکت افزوده، حرفه و صنایع را نیز در سایه همان امر، به نوعی پیش برده‌اند که جمیع ملل مشرق زمین را در کافه اسباب زندگانی محتاج به خود کرده‌اند.

از دولت امنیت دادن به جان و مال مردم است و بس، مابقی به عهده خود ملّت است که احتیاجات خود را پیش چشم خود آورده به طور جدی به تهیه اسباب راحت و ثروت و سعادت خود بپردازد و آن هم امکان ندارد مگر به گشودن مدارس و مکاتب و تربیت و تعلیم کودکان.

پادشاه ایران را در حُسن نیت و عقل و کفایت نسبت به وکلای خود ناپلئون عصر می‌توان خواند[۱۳] لیکن چه فایده! یک نفر در میان وکلای[۱۴] با غیرت ایران یافت نمی‌شود که تقویت به خیالات اقدس همایونی نموده اسباب حصول منظورات مقدسه را به هر تدبیر که باشد فراهم بیاورد و اسمی بدین جهت در میان ملّت خود به یادگار گذارده آن اقتدار و تسلطی که اعلیحضرت پادشاهی به هر یک از امنای دولت خود در تمشیت امور می‌دهند، به هیچ یک از وزرای مستقل فرنگستان از جانب دولتشان داده نمی‌شود.

معهذا در هیچ شعبه از اموری که به ید اقتدار و کفایت حضرات وکلای فخام ایرانی سپرده می‌شود، هیچ‌گونه آثار ترقی و انتظام مشاهده نمی‌گردد و بلکه بدتر می‌شود بعد از آن باکمال تأسف می‌گویند آزادی و اختیار نداریم.[۱۵] آزادی و اختیار در صرف نظر کردن از اجرای اغراض شخصیه و جلب منفعت ذاتی خود ندارند والا شاه از اعطای هیچ‌گونه اختیار به شما و تحمل هر نوع فداکاری در راه ترقی دولت و ملّت مضایقه نفرموده و نمی‌فرماید.[۱۶]

در وقت حرف حضرات رجال دولت از هرگونه امور پولتیکی و وسایل انتظام چنان نطق می‌کنند که عقل از کفایت آنها حیرت می‌کند، ولی در مقام فعل هیچ یک

Property of ACKU

از آن حرفها در خاطرشان نمی‌ماند. هرگاه صد یک نیرویی را که وکلا در اقوال دارند، در اعمال نیز می‌داشتند، هرآینه ایران یکی از دول معظمه متمدنه محسوب می‌شد.

عاقلترین وزرای ایران شخصی است[۱۷] که به جهت خراب کردن خصم خود در حضور همایونی، خود واسطهٔ کار او شده شغل بسیار عمده و مهمی را که ابداً آن بیچاره قالب آن کار نیست، برای او تحصیل نموده و برای اجرای نفسانیت و اثبات کفایت خود موجب بسا خرابیها و مضرات برای ملک و ملّت می‌گردد. حیف نیست آدمی با آن هوش و ذکاوت و فطانت همه را در پی کسب نام و شهرت بی‌معنی خود بوده حقیقتاً کاری نکند که باعث نفع و صلاح دولت و مایه خیر و فلاح آخرت خود باشد؟![۱۸]

ما همه تصدیق می‌کنیم که شما در عقل و تدبیر تالی بیسمارک [۱۹] و در فنون لشکرکشی استاد مارشال مولتیک [۲۰] هستید ولی قدری هم باید به صداقت به وطن خدمت کرد. اشتهار و افتخار را مانند کونت کارو ایتالیا تیر فرانسه؛ نسلرود روس، پالمرستون انگلیس باید تحصیل کرد که هرکدامی بر حسب موقع دولت خود و اقتضای وقت به چه تدبیر تشبث کرده و دولت و ملّت خود را به چه ترقیات رسانیده‌اند و مع ذالک پس از مردن، ترکه آنها به صورت ترکه افقر فقرا فروخته شد.

بعید نیست همین ذات اگر از این فقره استحضار به هم رساند در پیش خودگوید که نویسنده این مطلب عجب جاهل و اطلاع از وضع و حالت ایران است که دولت ایران را هم مانند دول معظمه متمدنه قیاس می‌کند و همچو گمان می‌برد آن تدابیر که وزرای مستقل فرنگستان تا حال بکار برده و می‌برند، در ایران هم با حالت کنونی ممکن است، عرض خواهم کرد.

در زمان صدارت مرحوم میرزا تقی خان اتابک اعظم همین ایران بود و همین شاه به قول شما همین موانع، چه در زمان صدارت او که دو سال پیش طول نکشید، آن همه ترقیات از قبیل قراولخانه؛ انشا مدرسه در تهران، وضع سفرا در خارجه، پارهٔ صنایع و بدایع بخصوص رواج امتعه خود مملکت و رونق تجارت ظهور کرد؟ و در

زمان صدارت و اقتدار چندین ساله شماها که اختیار کامل در کلیه امور داشتید؛ هیچ‌گونه آثار خیر و علامت ترقی از شماها بروز نکرد، سهل است اقلاً به احداثات جدید حاضر و تشبثات فوق‌العاده مزبور نتوانستید انتظامی داده و آنها را به درجه مطلوبه برسانید. ادارات دولتی همه حکم عطالت به هم رسانیده و نتیجه‌ای که از وجود آنها منظور است برای دولت و ملّت حاصل نمی‌شود، اگر بفرمایید آن تشبثات و اقدامات فوق‌العاده بوده که بالاخره سبب قتل او گردید: در جواب می‌گویم که آن نیز نبود مگر از نتایج اعمال و اغراض شخصیه شماها که دو روزی نتوانستید ایران را به طوری که مطلوب خیرخواهانه وطن است ببینید و هزار اسباب فراهم آورید تا به مقصود خود رسیدید[۲۱] وانگهی یک روز زندگان به شرف و غیرت برای مردمان با حمیت، مرجح به صد سال عمر با مذلت و خاکسری است: (یک مرده به نام به که صد زنده به ننگ).

بالجمله یکی از اسباب ترقی ملل اروپا آزادی مطبوعات است که بدان وسایط نشر، محاسن و معایب مردم بلا استثنا مجاز است تا کسانی که صاحب صفات حمیده و خصایل جمیله هستند به حُسن اخلاق خود افزوده و آنهایی که آلوده به غرض نفس و نفسانیت و افعال مذمومه می‌باشند؛ ترک آنها را نمایند و احدی قدرت تعرض به محرر یا مدیر روزنامه ندارد، مگر اینکه اسم کسی به بی احترامی در آنجا برده و یا عیبی بر او اسناد شده باشد، آن وقت شخص متهم حق محاکمه با مدیر روزنامه داشته او را رسماً دعوت به محکمه می‌نماید، هرگاه مدعی علیه خود را محکوم کرد، به موجب قانون مجازاتی که در آن باب معین است در حق مفتری از جانب حکومت به عمل می‌آید والا بر راستگو هیچ‌گونه مجازاتی قانوناً روا نیست.

معنی روزنامه این است که حقیقت را باید بنویسد و فصلهایی که نافع به حال ملّت است باز کند؛ عیب را بگوید و علاج معایب را بنویسد نه آنکه روزنامه را پر از اغراقات و مملو از مبالغات کراهت‌انگیز کند. بهتر این است که این جور روزنامه را هیچ کس طبع و نشر نکند و خود را ذلیل و رسوای خاص و عام نسازد.[۲۲]

همچنین است وضع و حالت خارجه ایران که سالیانه دولت مبالغ گزاف بر

Property of ACKU

سفارتخانه‌های خود خرج می‌کند و نمی‌خواهد حُسن نتیجه بردارد، گویا مقصود از داشتن سفارتخانه‌ها این است که بگویند: «شاه بوداغون باغیده وار»[1] هرگاه کسی در ایران بپرسد که وجود سفیر در خارجه برای چه چیز است؟ شاید چند نفری پیدا شوند که بگویند: بلی سفیر صورت پادشاه و چشم و گوش دولت است که باید آنچه ببیند و بشنود و بفهمد، از روی صدق و راستی به دولت خود، راپورت نماید، ولی کو آن دولتی که وظایف مزبور را از سفیر خود بخواهد و راپورتهای او را به نظر دقت مطالعه نموده و به میزان عقل بسنجد و اجرا بکند آنچه را که باید بکند. سوای چند نفر مأمور بزرگ موظفی که دولت ایران از قبیل «آژان دیپلماتیک» و «ژنرال گونسل» و «گونسل» در ممالک خارجه دارد قریب پانصد نفر نیز هر طبقه گونسل و ویس گونسل در نقاط مهمه و یا جاهایی که ابداً لازم نیست، دارد مع‌هذا از هیچ کدام اینها راپورتی به سفارت و یا به وزارت خارجه خود نمی‌رسد و کسی هم متوقع این خدمات از آنها نمی‌شود، زیرا که مقصود از مأموریت اینها که نه مواجب دارند و نه معاش، تحصیل امنیت تبعه و کسب اطلاع از وضع و حالات آنجاها نیست، اغلب این مأمورین که ذکر شد، جاهل و الواط و اشرارند. تصور نمایید این قبیل اشخاص که حقوق خود را نمی‌دانند و مأموریتشان حفظ حقوق دولت است چه منفعتی به حال دولت و یا تبعه‌ای که مقیم آن ولا است عاید تواند شد؟

بیچاره تبعه که از ظلم و تعدی حکومت ایران فرار کرده و آمده در مملکت خارجه می‌خواهد به فراغت و آسودگی مشغول کسب و داد و ستد خود باشد، در آنجا هم دچار این‌گونه مأمورین ایرانی گردیده آنچه دارد و ندارد باید فروخته صرف معیشت و گذران مأمورین مزبور نماید تا بدان واسطه بتواند از غضب و سخط مأمورین ایرانی آسوده و ایمن بماند! [۲۳]

این مختصری بود که نوشتم و نمونه‌ای بود از جمیع کارهای داخله و خارجه دولت ایران، هرگاه اندک تعقل کنید، خواهید دانست که سبب همه این خرابیها ظلم

۱. ضرب‌المثل ترکی است.

Property of ACKU

است و چیز دیگر نیست که دولت بر خود ملّت می‌کند و چاره آن منحصر به علم است و تهیه اسباب آن بسته به همت و غیرت خیرخواهان وطن است که به‌طور جدی و بدون فوت وقت، اقدام به افتتاح مدارس کنند و ملّت را از ورطه فنا به سواحل نجات برسانند. وگرنه چندی نخواهد گذاشت که نامی از دولت و نشانی از ملّت ایران در روی زمین باقی نخواهد ماند.

خداحافظ! ۲۵ دسامبر ۱۸۸۱ م
جمال‌الدّین الحسینی[۱]

Property of ACKU

۱. این نامه در مجله آینده، مجلد دوم شماره مسلسل ۱۷ ـ شماره ۵ سال ۱۳۰۶ شمسی صفحه ۳۹۵ ـ ۴۰۱ چاپ تهران و مجله محیط دوره جدید شماره ۱۱ مورخ آبان‌ماه ۱۳۲۶، چاپ تهران، صفحه ۱۱ـ ۱۴ نقل شده است که ما در موقع چاپ، به علت دسترسی نداشتن به مجله محیط، ـ که فقط در کتابخانه مجلس موجود است ـ در نقل اصل نامه از مجله «آینده» استفاده کردیم و توضیحات بعدی، از استاد محیط طباطبایی است که از مجله «محیط» نقل شده است.

خسروشاهی

توضیحات راجع به مطالب نامه

[۱]: معلوم است حاجی «سیّد مستان داغستانی» که از مردم مراغه بوده، سیّد را در دوره اقامت هفتساله مصر می‌شناخته و او را نسبت به ایران و قضایای مخصوص بدان طوری واقف و علاقه‌مند می‌دانسته که از او استفسار می‌کرده است.

[۲]: اقدامات بی‌نظیر و فداکاری‌های مرحوم سیّد محمد طباطبایی و شرکت مرحوم سیّد عبدالله بهبهانی با مرحوم ثقةالاسلام تبریزی و نهضت مرحوم حاجی سیّد عبدالحسین لاری بر ضد استبداد در بنادر و حمایت و ارشاد مرحوم آخوند خراسانی و مازندرانی و تهرانی در عتبات از جنبش مشروطه‌خواهان، ثابت کرد که تشخیص سیّد جمال‌الدّین و اظهار عقیده سیّد در مورد علمای ایران صحیح و از روی وقوف کامل و اطلاع دقیق بوده است.

[۳]: پس از آنکه میرزا حسن‌خان سپهسالار امتیاز راه‌آهن را از ناصرالدین‌شاه گرفت دسایس سیاست خارجی و افساد و تحریک درباریان و رجال سیاسی مخالف سپهسالار مانع از انجام این امر شد.

[۴]: در تأسیس دارالفنون تهران و تبریز و مدرسه همایونی اصفهان شنیده نشده که عکس‌العمل نامطلوب و کارشکنی از طرف روحانیان عصر شده باشد و تنها مدرسه‌ای که بعد از این تاریخ تأسیس شد و با مخالفت و مقاومت علما و مردم مواجه گشت همانا مکتب نوآموزان مرحوم میرزاحسن رشدیه در تبریز به سال ۱۳۰۷ قمری بود که بیشتر به مناسبت رسمی کردن تدریس زبان ترکی از روی کتاب «آنادیلی» ـ زبان مادری ـ به مخالفت عامه مردم از علما و غیر علما برخورد.

Property of ACKU

و شکی نمی‌توان آورد که این اظهار مخالفت یک تظاهر ملّی محکم از طرف تبریزیان بر ضد تدریس زبان ترکی و الغا زبان فارسی در آذربایجان بوده که اصولاً این فکر زایدهٔ سیاست کشورستانی روسیه در قفقاز بوده و بدست خدمتگزار زبردست ایشان که قضا را نویسنده و ادیب زبردستی بوده یعنی (پالگونیک میرزا فتحعلی آخوندف مترجم نایب‌السلطنه قفقاز) صورت عمل پیدا کرده بود ولی مورد قبول وطن‌پرستان ایرانی قرار نگرفت.

[۵]: در دوره فتحعلی شاه که مسئله تبدیل قشون قدیم به نظام جدید پیش آمد، **میرزا بزرگ قائم مقام** که در حقیقت مؤسس نظام جدید در ایران اوست، فتاوی موافقت علما را بدست آورده بعدها نیز که در زمان محمدشاه تجدید اساس شد و همچنین در دوره ناصرالدین‌شاه که معلم و مشاق از خارج آوردند ـ هیچ وقت کسی از روحانیان با این تغییر وضع مخالفت نکرد.

[٦]: قحط و غلای آذربایجان که در اواخر قرن سیزدهم هجری به واسطه حدوث اغتشاش و زد و خورد متوالی در آن سامان به‌برخی از علمای ملاک تبریز مجال گرانفروشی غله انبار خود را داده بود، در این نامه مورد استناد و استشهاد سیّد مستان داغستانی مراغی قرار گرفته، نشان می‌دهد که حاجی سیّد مستان هم مانند سیّد جمال‌الدّین ایرانی و نسبت به اوضاع ایران دلسوختگی داشته است.

[۷]: سیّد خوب پاسخ داده و در حقیقت بین علمای ملاک و روحانیان حقیقی فرق گذارده و نشان داده است که اینان اول از طبقه مالکین و سپس در لباس روحانیان درآمده‌اند تا از این راه بهتر به افزایش مال و حفظ منافع خود مسلط باشند.

[۸]: این نتیجه مطالعات و مشاهدات طولانی سیّد بود... کارها و حکومت شاهزادگان خردسال، که هنوز از دهنشان بوی شیر می‌آمد در آذربایجان و فارس و غالب ولایات و ایالات گواه صدق این مدعی است...

[۹]: معلوم است سیّد پیش از آنکه از اروپا به ایران سفر کند (۱۳۰۳) دلبستگی خاصی به اوضاع سیاسی ایران داشته و از جزییات امور اتفاقیه مطلع بوده است و کسی که در ایران زندگی نکرده و نمونه آن زندگانی پر از رنج و آسیب و ظلم و تعدی را

Property of ACKU

ندیده و مزه تلخ حکومت جابره قاجاریه را نچشیده باشد، از کجا می‌داند که طریقهٔ عزل و نصب حکام چگونه بوده و رشوه و عشوه آنان از چه قرار بوده است؟

[۱۰]: جنگ روس و عثمانی در سال ۱۸۷۷ میلادی خسارت جانی و مالی و ارضی زیادی بر عثمانی تحمیل کرد.

[۱۱]: این اوضاع همواره ادامه داشته، زیرا طبقه حاکمه امروز همان نوکرزادگان دیروز دربار قاجاریه بوده‌اند و خوی گرگ‌زادگی را در لباس میشی حفظ کرده و در صیانت آن وضع فضیحت‌انگیز سعی وافی بکار می‌برند!

[۱۲]: سیّد جمال‌الدّین در موارد متعددی از این آوارگی ایرانیان و ماجرای بدبختی ایران سخن می‌راند، ولی گوش شنوا کجا بود؟ ناصرالدین شاه جز تمتع از مال و ناموس ملّت اشتغالی نداشت و اطرافیان و وزرای او جز جلب منافع شخصی و افزایش ثروت خانوادگی و ویران کردن آبادی‌های دیگر، منظوری نداشتند ولی سیّد جمال‌الدّین آواره از وطن، مزه این بدبختی و دورافتادگی از بوم و بر را چشیده و سیّد مستان غریب که از مراغه به مصر افتاده بود و از تعدی مأمورین سیاسی ایران ناگزیر از استعمال نسبت مستعار شده بود، معنی حرف یکدیگر را می‌فهمیدند.

[۱۳]: این حُسن نظر سیّد به ناصرالدین شاه معلوم نیست حقیقتاً در اثر دوری چند ساله تا این درجه بر او خوش‌بین بوده و یا نظر تشویق و ترغیب او را بکار خیر داشته است؟

چون نامه خصوصی بوده قطعاً از روی برخی آثار و نوشته‌ها که در خارج از ایران انتشار می‌یافته، تصور خیری از وجود او داشته و قبول دعوت اعتماد السلطنه در چهار سال بعد برای عزیمت به تهران و تلاشی که در ایام توقف کوتاه خود در تهران برای استقرار اساسی عدالت و قانون داشت، همه گواه این معنی است که سید پیش از آن روزی که غلامان پا رکابی شاه او را به آن فضیحت از بست حضرت عبدالعظیم کشان کشان بیرون آوردند، این مرد مستبد خودخواه و ستمگر را نمی‌شناخته و بی‌جهت به او حُسن ظن داشته است.

[۱۴]: وکلا یعنی وزرا و معاونین وزرا و این اصطلاح را از عرف مصری اختیار کرده‌اند.

Property of ACKU

[۱۵] : این همان حرفی است که همواره وزیران ایران به عنوان عذر بی عرضگی و عدم لیاقت و اغراض شخصی خود می آورند.

[۱۶] : اکنون که وزرا در مقابل مجلس و افکار عمومی علی‌الظاهر مسئولیت پیدا کرده‌اند، باز به جای عمل اعلامیّه می‌دهند و از کفایت و لیاقت و حُسن نیت خود لاف می‌زنند، ولی نتیجه کارهای ایشان همین وضع پریشانی است که نظیر آن در زنگبار و تبت هم دیده نمی‌شود!

[۱۷] : گویا اشاره به مستوفی‌الممالک (میرزا یوسف) می‌گذرد، زیرا میرزا حسین‌خان دیگر در کار نبود و به طور کلی این بیان حقیقت یک صورت کلی است که بر هیولای سیاسی همه وزرای قدیم و جدید ایران متناسب درمی‌آید.

[۱۸] : تشریح این علل و اسباب و اوضاع تنها برای کسی میسر بوده که از زمان میرزاتقی‌خان تا سال ۱۲۲۹ هجری با جریان تاریخ ایران معاصر مرتبط بوده است. و آنچه راکه ما امروز با آزادی فکر از روی بحث و مقایسه کارهای این رجال دولت می‌توانیم دریافت و گفت، او در همان روز سنجیده و فهمیده و گفته است. این ایراد او اعتراض که بر میرزا یوسف و وزرای دیگر شاه داشته همان ایرادی است که امروز هم بر قوام‌السلطنه[1]

[۱۹] : بیزمارک صدراعظم آلمان که در نظر نمونه کامل حُسن سیاست قرار گرفته بود.

[۲۰] : مولتک صاحب منصب پروسی که اتریشیها: را شکست داد و شهرت جهانی یافت.

[۲۱] : سیّد در بین رجال سیاسی ایران به مرحوم میرزاتقی‌خان نظر خاصی داشته و در شبنامه‌هایی که هنگام توقف تهران از طرف دوستان او بر ضد شاه منتشر می‌شد، همیشه قتل مرحوم امیر را به عنوان مثال تاریخی ذکر می‌کردند.

[۲۲] : در متن عربی المقتطف و ترجمه‌ای که از آن در مجله آینده سال دوم به چاپ رسید، این قسمت را اضافه بر متن مجله چهره‌نما و صورت منقول در مجله محیط دارد:

---

۱. در تاریخ نشر نامه در مجله محیط ۱۳۲۶...

Property of ACKU

«ولی جراید ما در ایران بر ضد این مطلبند، از کار خوب خوب می‌گویند و از کار زشت هم خوب. این دو نزد آنها تفاوت ندارد و میان خوب و بد تمیزی نیست و سراسر آنها اغراق است. و علت این کار مایل نبودن حکام و امرا به اصلاح جراید است. صاحب جریده مظلوم است، زیرا این حال برای حیات جرایدی که باید کارهای مفید و عقاید صایب و حوادث با حقیقت را نشر دهند، مناسبت ندارد.

در زمان فتنه آذربایجان قحطی در مملکت منتشر و ظلم حکم‌فرما بود، به همین جهت اکراد طغیان کردند و اضطراب عمومی ظاهر شد. مردم متوحش و متحیر بودند و عاقبت کار را نمی‌دانستند، با وجود این مصایب، جراید ایران در ستونهای خود می‌نوشتند که شهر تبریز و نواحی آن در بهترین حال! و در پرتو مساعی خدمتگزاران حضرت اقدس عالی، امنیت برقرار و اهالی به دعا ذات صاحب البرکات اقدس همایون عالی شاهنشاهی ارواحنا فداه مشغول می‌باشند.»

[۲۳] : این قسمت از مکتوب سیّد به خوبی سبب انتساب او به افغانی و احتراز از تظاهر به ایرانی بودن را نشان می‌دهد و برای گریز از این گرفتاریها و رفع شر مأمورین وزارت خارجه که به اتکای کاپیتولاسیون، بر جان و مال تبعه ایران در خارج حکومت می‌کردند، ناگزیر در عدم اظهار اصل نسبت بوده است وگرنه جز یک ایرانی بصیر مطلع، هیچ‌کس دیگر از عهده تشخیص دقیق جهات پریشان روزگاری آن دوران برنمی‌آید.[1]

Property of ACKU

---

۱. مجله محیط، دوره دوم، شماره ۱۱، چاپ تهران، ۱۳۲۶.



سیّد جمال‌الدین اسدآبادی

مصلح عالم اسلام

Property of ACKU

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین، مصلح عالم اسلام

سال گذشته (۱۳۷۴ هجری) به مناسبت تصادف با شصتمین سال وفات سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی، در کشور لبنان از طرف نویسندگان کشورهای عربی مراسمی ساده برگزار شد، که در نوع خود خالی از اهمیت نبود. ضمناً کمیسیونی مأمور شد که با همکاری نمایندگان کشورهای علاقه‌مند دیگر، مقدمات مجلس یادبود دیگری را در مقیاس وسیعتری به سال ۱۹۵٦ م که مصادف با شصتمین سال شمسی وفات او بود؛ فراهم آورد.

این مرد بزرگ که بدون شک خاستهٔ کشور ما است، در تحول اوضاع ادبی و اجتماعی و سیاسی کشورهای خاورمیانه نفوذ مستقیم داشته و سررشتهٔ غالب اصلاحات و تطورات اجتماعی این ناحیه، با افکار و اعمال او، پیوستگی پیدا می‌کند.

به همان اندازه که سیّد جمال‌الدّین در زمان خود از نظر عقلی و روحی توانا بوده، بر شمارهٔ بدخواهان و بداندیشان و طرفی که آنان برای مبارزه با نفوذ افکار و تخریب شخصیت او اختیار کرده‌اند افزوده است.

به هر جا می‌رفت و به هر کاری دست می‌زد، موجبات پریشانی و آوارگی او را به شکلی فراهم می‌آورند.

در آغاز عمر، او را با پدرش ناگزیر از ترک اسدآباد و اقامت در قزوین کرده بودند، همان طور که در عهد کهولت وی را از مصر به جرم! تخریب روح و فکر جوانان، به ایران تبعید می‌کردند و پیش از آن، در بلاد عثمانی، «مشایخ» را بر ضد

Property of ACKU

یک خطابهٔ فلسفی او که چیزی جز تکرار نظریه حکمای اسلام در تفسیر «کار» نبوده، برمی‌انگیختند در حیدرآباد دکن؛ سالار جنگ صدراعظم نظام را به اخراج مؤدبانه! او وادار می‌ساختند.

در پاریس با انواع دسایس و وسایل جلو انتشار روزنامه سیاسی او را می‌گرفتند. در لندن پس از استکشاف نیات او دربارهٔ قضایای خاورمیانه، برای مسافرت او به اسلامبول مانع می‌تراشیدند و از تهران وسیلهٔ عزیمت او را به روسیه فراهم می‌نمودند تا از آسیب وجود او، محفوظ بمانند.

پلیس «روسیه» او را به جرم! عدم تجدید گذرنامه، پروانه اقامت نمی‌داد تا از تأثیر کلمات او در مسلمانان دست و پا بسته آن کشور، در امان باشند و سفارت ایران در پترزبورگ، از نو کردن یا تمدید تذکرهٔ سیاسی او خودداری می‌کرد! در شهر «تهران» طوری زندگانی را بر او تنگ می‌گرفتند که به قصبه «حضرت عبدالعظیم» پناه برد و در اواسط زمستان او را از کناره مقبرهٔ امامزاده کشان‌کشان روی برف و گل کوچه‌های روی تا باغ «سراج الملک» برده و از آنجا روی «یابوی برهنه» دست و پا بسته از کشور به خارج تبعید می‌کردند.

در «بغداد» به او پروانه اقامت نمی‌دادند و در «بصره» شش ماه از حرکت او، به هر جهتی که می‌خواست؛ ممانعت می‌کردند. در «لندن» که در قرن نوزدهم پناهگاه فراریان سیاسی عالم بود، از انتشار مجله او با لطایف‌الحیل جلوگیری می‌کردند و فعالیتها سیاسی او را با دعوت «عبدالحمید»! به «اسلامبول» و توقیف او در زندان طلایی «باب عالی» خاموش می‌کردند.

صبر و شکیبایی او بر این حوادث و تلاش فکری برای تحول مجرای این اتفاقات، سیّد را به مقام یک سیاستمدار ثابت‌العقیده و مبتکر عالم اسلامی معرفی می‌کند و توسعهٔ نظر او، در قلمرو اندیشه و اصلاح؛ به او شخصیت اسلامی ممتاز بلکه جهانی می‌دهد، تا آنکه پزشک و دندانساز و جراح را که قاعدتاً بایستی نگهبان جان انسانی باشند؛به تخریب بنیان وجود مادی او برانگیختند و این چراغی که مدت سی‌سال از

Property of ACKU

کنار خلیج بنگاله تا ساحل اقیانوس اطلس را نور می‌بخشید، در بستر بیماری خاموش کردند و جسد او را، بی‌نام و نشان، زیر نظر پلیس حکومت عثمانی، در گوشه‌ای به خاک سپردند و به کسی اجازه ندادند که در مصر و عثمانی و ایران، مجلس ترحیمی به یاد او تشکیل دهد و حتی موقعی که بعضی‌ها در صدد برآمدند آرامگاه او را در اسلامبول بازدید و مرمت کنند، بر گور او نام و نشانی پیدا نکردند!

در دورهٔ حیات او هرجا که تصور قبول و نفوذ کلمه‌ای برای او می‌رفت، با اعزام جواسیس و اعمال دسایس، ذهن مردم را نسبت به او مشوب می‌ساختند: در عراق او را رند ساده‌پرست و باده‌نوش! و پای‌کوب و دست‌افشان به مجتهدین شیعه معرفی می‌کردند و مرحوم آیة‌الله میرزا حسن شیرازی را که با نخستین ارتباط قلمی و فکری با سیّد، حاضر شد فتوای حرمت تنباکو را بدهد؛ طوری از او بیمناک می‌ساختند که بعداً حاضر به ملاقات و مذاکره با او نشود و در تهران شهرت می‌دادند که بر اندام نهفته او، هنگام بیرون کشیدن از بقعهٔ حضرت عبدالعظیم، نشانهٔ مسلمانی نبود!

با وجود این دسیسه‌ها، خاورمیانه طوری تحت تأثیر افکار و عقاید او درآمد که در جنبش مشروطه ایران و عثمانی، افتخار ملاقات و انتساب به او، بالاترین سند آزادیخواهی و استحقاق وکالت و ریاست برای عرب و عجم و ترک و تاجیک شده بود و دست خطهای فارسی و عربی او، سند فضیلت و لیاقت و آزادیخواهی برای این و آن می‌گردید و کسانی که در اسلامبول، شاید بیش از جلسه‌ای و یا لحمه‌ای از فیض مجالس او بهره نیافته بودند، با جمع‌آوری «غث و سمین» و «زشت و زیبا» و «درست و نادرست» از این گوشه و آن صفحه؛ به نام یادداشت و خاطرات جمال‌الدین، دفترها می‌پرداختند و در جراید عربی و ترکی انتشار می‌دادند تا بدین طریق سند لیاقت و قابلیت سیاسی خود را به وجود او مستند سازند!

پس از آنکه نهضت آزادی در خاورمیانه بدان گونه مبارزات بدخواهانه که برای آلوده کردن یا بد نشان دادن نام نامی او معمول بود خاتمه بخشید؛ نوع دیگری از تبلیغات را جهت گل‌اندود ساختن آفتاب وجود سیّد متداول ساختند: با کمال جسارت او را آلت دست بیگانه! برای تخریب مصر و ایران! قلمداد نمودند و مردی

Property of ACKU

که مدت سی سال یا کمتر، با سیاست انگلستان به طور مستقیم و غیر مستقیم، در شرق و غرب مبارزه کرد و دنیایی را زیر قدم گذارده بود تا هرجا بتواند نهضتی بر ضد مصالح آن دولت برانگیزد، مزدور و مأمور بیگانه! جلوه دادند...

سیّد که هر عنوانی و اقدامی را برای پیشرفت نظریه سیاسی خود مفید می‌دانست، بدان دست می‌زد و قید عقیده و محل و منشأ و روش خاصی راکه مضر به توسعه افق نفوذ فکری برای اصلاحات عالم اسلامی می‌دانست از میان برداشته و چند صباحی از دستهٔ فراماسونهای مصری که وسایل نشر عقیده و افکار در اختیار داشتند، استفاده کرده بودند، امروز! در نقش یک «فراماسون» خرقه‌پوش! صاحب پیش‌بند و حمایل در روی جلد یا داخل کتاب تازه!، تصویر و چاپ می‌شود تا ذهن کسانی راکه ضمن تبلیغات سیاسی اخیر، نسبت به دستگاه فراماسونری بدبین شده است، در زیر لفافه توصیف و تعریف یا تاریخ‌نگاری! بر ضد او برانگیزند.

سیّد که در پناه شهرت افغانی توانسته بود از بداندیشی نمایندگان سیاسی آن عصر ایران، در کشورهای خارجی مصون بماند و پس از سی سال مبارزه، غریب و بی‌کس در قفس عبدالحمیدی جان به جان آفرین تسلیم و تن بیجان بـه خـاک گـورستان «مشایخ» ـ شیخلر مزار لقی ـ سپرد، عاقبت نگذاشتند در قبر خـود هـم آرام بـماند و برخلاف دستور دین اسلام گور او را شکافتند و استخوانهای بازمانده‌اش را از این در به آن در و از این کشور بدان کشور؛ بر فراز خاک و هوا و آب، جا به جا کردند تا در دامنهٔ کوهستان کابل دوباره به خاک سپردند.

و البته اکنون مساعی ارباب تحقیق و پژوهش می‌تواند نژاد و تبار و بوم و بر و مبدأ و منشأ جنسیت و تابعیت او را درست معرفی کند و بزرگان فضلای عرب و ترک و هند، خود را از قید اشتباهات ناشی از سیاست خود او ـ دربارهٔ مؤلد و منشأش ـ آزاد می‌سازند و شیخ عبدالقادر مغربی، یکی از دو مرید باقی مانده[1] زندگانی سیّد که فیض ملاقات او را دریافته‌اند؛ برای ملامت سر محمد ظفرالله خان ـ پس از آنکـه مسئلهٔ وزرات امور خارجهٔ پاکستان را در راه حفظ عقیدهٔ مذهبی خود ترک کرد ـ توسط

۱. در دوره کتابت این مقاله، شیخ عبدالقادر زنده بود.

Property of ACKU

منیر حصنی دمشقی به او چنین پیام می‌فرستد: تو که عمر را در کار سیاست گذرانده‌ای و سرشناس جهانی شده‌ای، چرا به اندازهٔ سیّد جمال‌الدّین شیعه ایرانی سیاستمدار نشدی که وقتی عقیدهٔ مذهبی و جنسیت سیاسی خود را مانع از پیشرفت کار خود دید خود را افغانی خواند و با حنفی‌ها که طبقهٔ حاکمهٔ دستگاه خلافت عثمانی بود، به ظاهر هم عقیدگی اظهار کرد».

مرحوم شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء از قول مرحوم پدرش: «شیخ علی کاشف‌الغطاء» که مدتها در اسلامبول با سیّد معاشر بوده و در عراق نیز نسبت باصل و جنس او معرفت داشته است، نقل می‌کرد که موقع توقف مرحوم شیخ علی در اسلامبول و شرکت در مجالس و محافل افادات سیّد، همه خواص یاران او می‌دانستند که از جامعهٔ شیعه ایران برخاسته و برای چه اظهار تسنن و افغانی بودن می‌کند.

مولوی عبدالغفار مدیر «انجمن ترقی اردو» که بهترین و جامع‌ترین کتاب را در زبان اردو راجع به‌سیّد جمال‌الدّین نوشته؛ در پایان مجلس مذاکره‌ای که شش سال پیش[1] با او در دفتر انجمن، درون دانشگاه علیگرهند، با حضور پرفسور هادی حسن استاد زبان فارسی در «علیگر» داشتیم، صریحاً اعتراف نمود که اشتهارات غلط که با اسناد تاریخی موثق تطبیق نمی‌کند، باید دربارهٔ سیّد اصلاح شود و خود وعده داد که در چاپ دیگر از کتاب خود آنها را اصلاح خواهد نمود. و ابوالکلام آزاد، وزیر فرهنگ جمهوری‌هند، در مقالهٔ خود؛ دربارهٔ او زیر عنوان «سیّدجمال‌الدّین اسدآبادی» می‌نویسد:

خیلی عجب است که در این جریان تحول نظرها راجع به نام و نشان‌سیّد جمال‌الدّین کسی درتهران، اخیراً کتابی راجع به‌سیّد جمال‌الدّین انتشار داده که از پشت جلد تا صفحه آخر!؛ اصراری در این دارد که سیّد را با هر سریشمی که بتواند به خارج ازایران بچسباند و به حکم تأثیر تربیت نفس؛ از این لطیفهٔ علمی غافل مانده است که برای ایرانی بودن سیّد اصولاً تفاوتی در همدانی بودن یا کنری بودن نیست و بر فرض اینکه سیّد از «اسعدآباد» یا «اسدآباد» معلوم همدان و یا «اسعدآباد» و

---

۱. یعنی به سال ۱۳۶۹ هجری.

Property of ACKU

«شیرگده» موهوم کنار رود کنر باشد؛ درایرانی بودن او نمی‌توان تردید کرد و همان‌طور که بغدادی و نجدی و دمشقی و صنعاوی، عربی هستند، کابلی، تهرانی، هراتی؛ همدانی نیز ایرانی محسوب می‌شوند و اگر صاحب این نشریه در نتیجهٔ عدم وصول به‌مرحلهٔ تحقیق و تحت نفوذ کلام شیخ‌محمد عبده، آن هم پیش از بازگشت از تبعید و نوشته ادیب اسحق، آن هم سالها پس از تأسیس «الهلال» او را مولود اسعدآباد! غیر معلوم در حومهٔ کابل بداند باز هیچ اشکالی در این نبود که او را در کتاب خود فیلسوف یا سیاستمدار ایرانی بخواند، همان‌طور که «ادیب اسحق» لبنانی و «سیّد عبدالرحمن کواکبی صفوی» حلبی و «شیخ‌محمد عبده کردی» مصری و «جمیل صدقی زهاوی کردی» بغدادی را بدون تردید از بزرگان عرب می‌خواند و می‌داند.

اگر در انتشار این گونه کتابها که به هیچ‌وجه با روح بی‌طرفی و تحقق تاریخی تدوین نشده، سوء نظر و دسیسه‌ای هم در کار نباشد، نمی‌توان این پافشاری و لجاجت در افغانی نشان دادن سیّد را نادیده گرفت و بدون منظور دانست!

البته ما امیدواریم که صاحب کتاب «سیّد جمال‌الدّین افغان»! چاپ جدید تهران، در نتیجهٔ نشر این کتاب «سیاح کابلی» شود! و با اجازهٔ مقامات افغانی، از رودبار کنگر دیدن کند و به چشم سر ببیند که چنین اسعدآبادی، و چنان خانواده‌ای که نسب آنها با سه پشت فاصله، به سیّد علی ترمذی ـ آن هم نه محدث و حیکم قرن سوم و چهارم بلکه نقاش چیره‌دست هم عصر همایون در قرن دهم هجری برسد ـ برای سیّد جمال‌الدّین مصلح عالم اسلام، وجود ندارد و پس از برگشت به ایران برای بار چهارم خاطرات خیالی «محمد پاشا مخزومی» را با نظر تحقیق و تصحیح، به وسیله همین «کتابفروشی اقبال»!، به صورتی انتشار بدهد که با حقیقت تاریخی وفق بدهد و از ایرانی بودن سیّد جمال‌الدّین و تعلیم و تربیت در قزوین و نجف برای این مرد بزرگ، تصور منقصتی نکند!.

ای کاش مترجم خاطرات مخزومی، درک زمان سیّد سعید حبوبی شاعر و عالم عرب، و همشهری سابق خود را کرده بود و از زبان او داستان همشاگردی! سیّد جمال‌الدّین را پیش از بازگشت سیّد از عراق به ایران، می‌شنید و می‌دانست که این

Property of ACKU

«جعفری اسدآبادی» در شهر «قزوین» و «تهران» و «نجف» تربیت عقلی پیداکرده و در شهر بوشهر وقتی مهمان خانواده آل صفر همدانی بوده، با مبلغین مسیحی کشمکش داشته و بعد از مهاجرت به اسلامبول، برای اینکه بتواند در مسجد سلطان احمد وظیفهٔ تدریس معقول و فلسفه الهی را پیداکند، «کنری» و «حنفی» شده است![1]

تهران: جمعه ۱۹ اسفند ۱۳۳۴ ش ۱۹ رجب ۱۳۷۵ هجری

Property of ACKU

---

۱. این مقالهٔ استاد محیط طباطبایی، نخست تحت عنوان: «تحقیق و انتقاد» در شماره ۱۶۰۷ روزنامه «آتش» چاپ تهران، مورخ دوشنبه ۳۴/۱۱/۲۲م ۲۲ رجب ۷۵ هـ درج شده و سپس در کتاب: «اسناد و مدارک درباره سیّد جمال‌لدّین اسدآبادی» تألیف دوست ارجمندیم آقای صفات‌الله جمالی نوه خواهری مرحوم سیّد و مقیم همدان در صفحه ۳۶-۴۳ نقل شده است.

خسروشاهی

سیّد جمال‌الدّین و اتابک

وقتی سیّد جمال‌الدّین از پاریس به ایران بازگشت و بنا به دعوت محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه از بوشهر عازم تهران شد، میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان که با مرگ رجال معمر دربار قاجاریه، راه برای ترقی و پیشرفت او بی‌مانع و باز شده بود، گویا در وجود سیّد مانعی جهت کار خود تصور کرد و پیش از آن که سیّد از اصفهان بگذرد و به کاشان و قم برسد حاجی محمدحسن امین‌الضّرب راکه در کار ضرابخانه دستیار او بود، وادار کرد که به طور تلگرافی قبولی میزبانی و مهمانداری بکند و از او دعوت نماید که در سرای او منزل گزیند و بدین ترتیب سیّد را از چنگ اعتمادالسلطنه رقیب خود بیرون آورد و زیر نظر یکی از دوستان صمیمی خود قرار داد.

سیّد به تصور آن که در تهران زمینه‌ای جهت تحول و اصلاح امور سیاسی فراهم آمده، در ملاقات پادشاه و وزیر و مستوفی و دبیر زبان بگشود و راه آزادی و قانون و اصلاح را بنمود.

رجال دولت و از جمله امین‌السلطان، که از دوام غفلت ملّت کار دنیایشان به کام بود، خطر بقای او در تهران به ناصرالدین‌شاه گوشزد کردند و اسباب را به طوری فراهم کردند که سیّد نیز صلاح خود را در قبول دعوت میزبانش جهت سفر به مسکو دید و از ایران به روسیه رفت.

سیّد در توقف پاریس و نشر مجله عروةالوثقی با یکی از روزنامه‌نویسان معروف روس «کاتکوف» نام، آشنا شده بود و در روسیه تصور وجود زمینه مساعدی برای برانگیختن روسها بر ضد انگلیسها می‌کرد و دست به کار تبلیغ شد و از هر پیش آمد

Property of ACKU

تازه‌ای در ایران و افغانستان و سرحدات شمال غربی هند به سود قصد و هدف خود استفاده تبلیغاتی می‌کرد.

در این اوان، امین‌السلطان موجبات نزدیکی شاه را به انگلستان فراهم می‌کرد تا مقدمه‌پذیرایی آن دولت را از وی که در سفر دوم دست در پیش روی او درازکرده بودند، فراهم آورده برای تأمین این هوای نفس به انگلیسها صورت مساعد و موافقی نشان داده می‌شد و شرکت لینچ اجازه گرفت قایقهای بخاری او از محمره تا ناصری را از راه کارون طی کنند.

سیّد جمال که رنجیده و آزرده از دسایس عمال تهران در روسیه بحالت تبعیدی بسر می‌برد، در جراید روسیه مقاله نوشت و معایب کار «کارون را نشان داد. مناعت طبع و بی‌اعتنایی سیّد به مقامات سیاسی، علاءالملک را که در پست وزارت مختاری پترسبورگ نسبت به سیّد ناراضی کرده بود؛ مأموریت یافت مراقب حال سیّد باشد و از تجدید تذکرهٔ او خودداری کرد سیّد که یکی یا دو بار با تجدید تذکره جواز اقامت از پلیس روسیه گرفته بود، در سال ۱۳۰۶ که شاه عازم اروپا شده و از راه روسیه به سوی پاریس و لندن می‌رفت، موفق به تجدید تذکره و دریافت پروانه اقامت نشد.

علاءالملک لابد به دستور امین‌السلطان، از ملاقات او با شاه در پترسبورگ ممانعت به عمل آورد، ولی محرمانه با مخبرالدوله و اعتمادالسلطنه گویا ملاقاتی دست داد. وقتی سفر شاه به اروپا انجام گرفت و با همراهانش از راه اتریش به سوی ایران باز می‌آمد، سیّد که دیگر حق دوام توقف در روسیه را نداشت از روسیه به وینه پایتخت اتریش آمد تا به سوی پاریس برود. در مهمانخانه‌ای که محل توقف همراهان شاه بود با اعتمادالسلطنه ملاقات کرد و اعتمادالسلطنه دریافت که رفتن سیّد خشم آلوده به پاریس و استفاده از آزادی قلم در مطبوعات برای شاه و وزیرش عاقبت‌خوشی را دربرندارد، لذا میان او و امین‌السلطان وسیله ملاقاتی فراهم آورد. امین‌السلطان از مشکلات کار خود در مورد سیاسی با سیّد گله کرد و سیّد که تا حدی به سیاست روسیه نسبت به ایران و افغانستان آشنایی یافته بود و امکان رفع اختلاف میان ایران و روس را بر سر پاره‌ای امتیازات که به انگلیسها داده بودند؛ به او خاطرنشان

Property of ACKU

ساخت و امین‌السلطان جهت اینکه سیّد از قصد رفتن به پاریس منصرف سازد، او را دنبال نخود سیاه! به روسیه فرستاد سیّد که در عین دانایی و بینایی و وقوف بر مطاوی سیاست مشرق، مردی صریح‌اللهجه و یک دنده بود، دمدمه افسونگرانه او را خورد و قبول مأموریت کرد و پس از یک دیدار با شاه عازم روسیه شد.

در اینکه سیّد وضع غیرعادی در این سفر جدید به روسیه پیدا کرده است؛ از تذکره سیاسی که به او در این تاریخ در اتریش داده‌اند و چند سال پیش صورت آن به چاپ رسید، استنباط می‌گردد و معلوم می‌شود که در سفر این نوبت، وضع یک فرستاده دیپلمات را پیدا کرده است در صورتی که تذکره‌های قبلی او از نمونه‌های عادی بوده است.

سیّد به شرحی که در نامه خود به ناصرالدین‌شاه نوشته، فریب امین‌السلطان را خورد و به پترسبورگ رفت و وارد مذاکره با رجال روسیه شد و علی‌الظاهر روسها را راضی کرد که در صورت تغییر خط مشی سیاسی امین‌السلطان؛ از مخالفت با حکومت او دست بردارند، ولی حزم و احتیاط روسها مدرکی بدست سیّد نداد، زیرا آنان به ماهیت این امکان بهتر و بیشتر از سیّد واقف بودند. وجود سیّد با مأموریت فوق‌العاده دیپلماسی در پترسبورگ و شرکت او در بازار مکاره با ادعای سفارت فوق‌العاده بر خاطر علاءالملک وزیر مختار بدیهی است گران می‌آمد و ناگزیر زبان قلم را به شکایت از سیّد و میرزا جعفر سیاح نماینده ایران در مکاره و دوست سیّد گشوده است و شاید جز این نامه ـ که چاپ گردیده ـ دهها نامه دیگر در این زمینه به تهران فرستاده باشد. سیّد دو ماه بعد از ورود شاه به تهران به تصور خود کامیاب از مأموریت سیاسی در روسیه، به تهران بازآمد و در زندان مقرر گرفتار شد.

مدتی گذشت و به او مجال دیدار و گزارش داده شد و امین‌الضرب که قاعدتاً مراقب حرکات و زندانبان صمیمی او بود بنابه حُسن صداقت و اعتقاد نیکی که به شخص سیّد جمال‌الدّین داشت، سیّد را امیدوار می‌ساخت و شاید مکتوب معهود را هم به صلاح‌اندیشی و دلالت او به شاه نوشته باشد. این مکتوم که با مداد کم‌رنگی پیش‌نویس شده مسوده‌اش در کیف دستی سیّد که مشتمل برتذکره‌سیاسی صادر از

Property of ACKU

وین با برخی اوراق دیگر خانوادگی و چند نسخه از جراید روسیه همراه بود، در سال ۱۳۲۵ به دلالت این جانب در مخزن کهنه و راکد اسناد تجارتی خانواده حاجی امین الضرب و به وسیله جناب آقای دکتر یحیی مهدوی استاد فلسفه دانشگاه کشف شد و تذکره در اختیار من قرار گرفت که هنگام نشر اسناد سیّد به ایشان رد شد. در اصالت مسوده مدادی آن مکتوب هیچ تردیدی نیست، خطش خط سیّد است و اصل آن معلوم نیست به چه ترتیبی در آغاز مشروطه مورد استفاده ناظم‌الاسلام قرار گرفته و بعداً هم بدست عبدالحسین تیمورتاش افتاده بود.

اصولاً در کشوری که یک شاگرد آبدار در خانه شاهی بی‌آنکه رشد علمی و سیاسی پیدا کرده باشد، از راه پیشخدمتی و مزاحگویی می‌تواند صدراعظم و اتابک اعظم شود! برای سیّد جمال‌الدّین مأموریت مذاکره با رجال سیاسی روس، آنهم مأموریتی که به قصد اغفال سیّد و استکشاف نیت رجال روس بدو واگذار شده بود؛ افتخاری نیست و مقام سیّد در نظر سیاست‌مداران همان‌روز به مراتب از مرتبه میرزا علی‌اصغرخان و قابلیت سیاسی او برتر بود، زیرا امین‌السلطان از راه خدعه و نیرنگ و تملق به اتابکی رسیده، ولی سیّد به کمک فکر و اندیشه و زبان و قلم دلیر خود سیّد جمال شده بود.

سیّد جلال‌الاشراف پدر آقای دکترعلی جلالی کحال، با حضور آقایان محسن مهدوی و دکتر یحیی مهدوی، در روزی که برای کشف اسناد زندگانی سیّد در بیست سال پیش به سرای حاجی امین‌الضّرب در سه راه امین حضور رفته بودم، وصف ملاقات نهفته میرزا علی اصغرخان را چند روز پیش از قرار دستگیری سیّد و فرار او به حوزه حضرت عبدالعظیم که با مشاهده او از بیرون تالار پذیرایی در خانه قدیم حاجی امین‌الضرب انجام گرفته بود، نقل کرد و شنیدیم که سیّد همین گونه مطالب را بی آن که مرحوم جلالی از مفهوم آنها درست مطلع باشد، به اعتاب و خطاب با امین‌السلطان می‌گفت و از او شکایت می‌کرد در حالیکه امین‌السلطان لبخند تلخی بر دهان داشت و سکوت اختیار کرده بود، مرحوم سیّد جلالی «جلال‌الاشراف» که با دستگاه

Property of ACKU

امین‌السلطان ارتباط داشت، می‌گفت: «من بنابر سابقه از لبخند او همان وقت فهمیدم که کار این سیّد بزرگوار تمام شده است و مدتی بعد شنیدم که سیّد را از حضرت عبدالعظیم، نایب الحکومه زاویهٔ مقدسه که نوکر شخصی امین‌السلطان بود گرفته و به خارج تبعید کرده است».

سیّد بعد از سه ماه که در خانه حاجی امین‌الضرب دور از حضور مردم به صورت زندانی محترم زیسته بود، در نخستین و آخرین ملاقاتی که به اطراف نیرومند و غالب بر خود داشت، چنان که شایسته فرزند علی باشد، دلیرانه سخن گفت و بر او خرده گرفت و او را به صفات ستود که محافظ و وابسته شخص اتابک در کنار مجلس از دلیری سیّد بر جان او لرزید.

سیّد جمال‌الدّین بزرگتر از این بود که دعوی مأموریت ساختگی از قبیل امین‌السلطان در روسیه کند و اینکار را وسیله اعتبار قرار دهد! یا خود را از حقارت به درجه‌ای فرود آورد که به چنین نسبتی فخر و مباهات نماید. آری، امین‌السلطان ناصرالدین‌شاه را وادار کرد به پسر کشیکچی‌باشی و سردسته غلامان رکابی خود «یعنی موقرالسلطنه» دستور بدهد که سیّد را از حرم بیرون بکشند و در روزی از روزهای سرد زمستان بر روی برف و گل بر زمین تا باغ دارالحکومه کشان‌کشان ببرند و بر یابوی لخت بنشانند و به سوی قم و کرمانشاهان تبعید کنند، ولی همان خداوند قادر منتقم یا «عادل و حکیم» که در تمام مدت توقیف سیّد در محل و دارالحکومه زاویه جز این دو کلمه بر زبان او نمی‌رفت، ناصرالدین شاه آمر و امین‌السلطان محرک و موقرالسلطنه عامل، به انتقام ستمی که به او روا داشته بودند به باد افراه عمل خود رسانید.

تا بر کسانی که از راه قلم و زبان بر او ستم روا داشته‌اند چه بگذرد؟

۱۹ آذرماه ـ ۱۳۴۵

Property of ACKU

توضیح بیشتر درباره: سیّد و اتابک

نمی‌دانم چه پیش آمد که شماره ۲۷ خواندنیها به هنگام به دست من نرسید و فیض مطالعه مقاله آقای صفایی شاعر نکته سنج! در توضیح مواردی از مقاله قبلی این ضعیف که از مجله ارمغان نقل کرده بودند؛ به موقع خود نصیب نشد. تا آنکه عصر دیروز یکی از خویشاوندان سیّد جمال‌الدّین همان شماره را برای من ارمغان آورد و به دقت خواندم. آقای صفایی با چاپ کلیشه قسمتی از مکتوب سیّد به اتابک در ضمن مقاله خود، خدمتی به کشف نقطهٔ شروع اختلاف نظر میان سیّد و اتابک کرده‌اند و ایکاش قسمت اول نامه را که از قرار معلوم اهمیت آن از این قسمت چاپ شده کمتر نیست؛ چاپ می‌کردند تا به بهتر شناختن روحیات اجتماعی و خصال سیاسی سیّد جمال‌الدّین کمک مستقیمی می‌شد. برای اینکه خوانندگان محترم به کیفیت مطالب نامه مزبور (که در خط دست سیّد جمال‌الدّین به سهولت صورت چاپی خوانده و فهمیده نمی‌شود) بیشتر وقوف حاصل کنند، به نقل حروفی آن می‌پردازیم:

«... چند ماه قبل چنانچه به سمعم رسید بعضی افتراها به من بستند در دارالخلافه شیوع داده بودند، ولی در آن هنگام نخواستم برائت ذمه حاصل نمایم ـ چون در نزد مدنسین به اوهام و وساوس و اباطیل؛ دم از طهارت نفس زدن لغو است ـ و در این روزها هم چنان شنیدم که پاره‌ای اراجیف باز منتشر نموده است. چون اسم آن جناب جلالتمآب اجل در میان است ـ لهذا لازم دانستم حقیقت را بیان کنم ـ آنچه در این مسأله حاضره تعلق به منافع عامه و سیاست کلیه بوده است، البته مرا در آن نوعی مداخله بود و اما اموری که به اشخاص تعلق داشت، به هیچ‌وجه مرا در آن دستی

Property of ACKU

نیست؛ خصوصاً شخص جناب جلالتمآب اجل که او را به واسطه احساسات فطریه خویش معظم‌ترین شخصی می‌دانم که در لوح ذاکره ثبت نموده‌ام و یک نوع محبتی از این هیکل نورانی در دل جاگرفته است که گمان می‌کنم به جفا هم توان زدودن، خود هم سبب دریافت آن را نمی‌دانم ــ و چون این سخن از دلی بی‌نیاز سر زده است، گمان می‌کنم که خود برهان صدق خود باشد و چون این نوچه‌های زورخانه پولتیک، لساناً و کتابتاً (اختر) چنان اشتهار دادند که اعلیحضرت شاه و جناب اجل دولت روسیه را عدوالدّ دولت ایران می‌شمارند و بلاشک این باعث حقد و عداوت روسی خواهد شد و نتایج و خیمه آن ظاهر است ــ و لهذا من در همه‌جا مداخله نمودم، خصوصاً از جناب اجل و در هر جاگفتم نه ذات همایونی شاه از این فکر است و نه رجال دولت او را؛ خصوصاً شخص امین‌السلطان که احکم از آن جهت است که بدین اراجیف راضی شود.

والحاصل به جهت بچگی و خودنمایی این فکر نحس را در دل روسها کاشتند (خدا خیر کند).

در تعلیقه خویش مرقوم فرموده بودید که میرزا ابوتراب ساوجی را مشمول نظر عنایت خود خواهید نمود. هزارها شکر و سپاس باد شما را و من قول شما را حق ثابت می‌دانم ـ لهذا مطمئن‌الخاطرم امیدوارم که جواب این نامه مرا ارسال نمایید و السلام علیکم و علی‌اللائذین بولائکم والسلام. دوست حقیقی شما بلکه به یک حساب شهید ولای شما جمال‌الدّین الحسینی.»

انتشار این نامه که به سعی آقای صفایی انجام گرفته یک نکته راکه در روایات مختلف راجع به دوران سفر اول سیّد نقل می‌شد، تأیید می‌کند و آن اغوای سیّد جمال‌الدّین در مورد حوادث مربوط به خودش به وسیله ایادی اتابک بوده است که باعث اصلی تبعید او را از ایران شخص ناصرالدین‌شاه می‌شناخت و اتابک راکه مقام وزیر اعظمی و سلسله جنبانی داشت؛ در این‌باره بدخواه خود نمی‌دانست؛ بلکه به شهادت این نامه؛ او را نیکخواه و دوستدار و خود را شهید دوستی او و نسبت به تبعید از تهران می‌پنداشت. سیّد که در سرای حاجی امین‌الضّرب یار وفادار امین‌السلطان،

Property of ACKU

کاملاً زیر نظر ایادی مختلف امین‌السلطان سه ماه را در تهران به حرمت ظاهری گذراند و به تصور وجود محیط مساعدی جهت آغاز تحول اوضاع داخلی ایران حرفهای نامناسب! با مقتضیات روز، پیش آشنا و بیگانه می‌زد و در اقدام به شروع نهضت اصرار می‌ورزید، چون مورد بی‌میلی ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و حاجی محمدحسن توانست حکیمانه بی‌آنکه سیّد درست از حقیقت تغییر وضع آگاهی یابد؛ او را برای همسفری در عزیمت به روسیه از ایران، بیرون ببرد.

سیّد گویی در میان کسانی که با او تماس گرفته بودند حاجی امین‌الضّرب میزبان را با پشتیبان وی امین‌السلطان، به اشتباه با افکار و خیالات خود در آن روز موافق و یا لااقل غیر مخالف به حساب می‌آورد و به همین مناسبت چیزی که از مال دنیا با خود داشت، یکی چند صندوق کتاب از بقیه کتابخانه معتبر او بود که در موقع تبعیدش از مصر به بوشهر فرستاده بودند و او به هوای آنها به بوشهر آمد و در دام افتاد و با خود به تهران آورد و حین حرکت به روسیه آنها را بدست میرزا لطف‌الله خواهرزاده‌اش بست و در خانه حاجی امین‌الضّرب امانت گذاشت که بعدها خوشبختانه امانتدار آنها را به ورثه او نداد و اخیراً به کتابخانه مجلس منتقل شد. و دیگری «خسرو» غلام سیاهی بود که پدر سدیدالسلطنه «سرتیپ کبابی» در بوشهر برای خدمت در کار حمل کتابها به او بخشیده بود و در ایام توقف تهران در خدمت سیّد بود، سیّد او را هم در سر سفر به روسیه به امین‌السلطان سپرد و سالها بعد از آن هم خسرو، چنان که از مرحوم فروغی کوچک شنیدم، در خانه امین‌السلطان خدمت می‌کرد.

سوم چیزی که سیّد دغدغه آن را در تهران داشت، حمایت از میرزا ابوتراب ساوجی فراش قدیم مدرسهٔ سنگلج بود که در راه سفر به افغانستان از تهران همراه او رفت و در مصر به لقب «عارف افندی» معروف شد و بعد هم با سیّد به ایران آمد و مدتی را با او در تهران بود و پس از آنکه سیّد به حضرت عبدالعظیم پناهنده شد، او هم به بیروت برگشت و بعد از مدتی شیخ محمد عبده وسیله بازگشت او را با اجازهٔ ریاض پاشاه به «قاهره» فراهم آورد و در آنجا می‌زیست، چنان که وقتی شنیده‌ام ـ ولی گوینده را فراموش کرده‌ام ـ در همانجا مُرد و عائله‌یی هم بر جاگذاشت، در این

Property of ACKU

نامه چنان که ملاحظه می‌شود حواس سیّد مشغول به وضع زندگی عارف بوده و او را به امین‌السلطان؛ می‌سپارد و حمایت از او را انتظار می‌برد.

عجب است که سیّد در نوبت دوم نیز به اغوای یاران اتابک، باز تا آخرین لحظه از ایران امین‌السلطان را چنان که بود، بدخواه خود نمی‌پنداشت و همهٔ گناهان را به گردن ناصرالدین شاه می‌افکند، ولی پس از آنکه مدتی را در بصره سرگردان ماند و مسئله رژی دخالت امین‌السلطان را در کارها مدلل ساخت؛ قضیه برای سید کشف شد و او را دشمن ملت و مملکت و بدخواه خود هم شناخت. حقیقتاً باید بر هوش درایت امین‌السلطان آفرین گفت که مدت چهار سال سیّد جمال‌الدّین را در مورد خود به اشتباه نگاه‌داشته بود و چنان که گفته شده است؛ بعد هم سعی کرد که ذهن سیّد را در دوران توقف اسلامبول نسبت به بی‌گناهی خود در قضیهٔ تبعید و رژی و قضایای دیگر از این نقش بدبینی تهی کند و میرزا رضا و رابطان در این امر بی‌تأثیر نبوده‌اند.

این نامه برخلاف نامه‌ای که پس از مراجعت از روسیه در گله‌مندی از حرکات صدراعظم به شاه نوشت و مسوده آن درون کیف دستی او در روز دستگیری و تبعید از حضرت عبدالعظیم به دست موقرالسلطنه افتاد و پیش شاه آوردند و شاه با حضور رجال دولت آن راگشود و کیف را به امین‌السلطان سپرد که به حاجی امین‌الضّرب بدهد تا برای او بفرستد، (و هیچ گونه دلیل بلکه قرینه‌ای بر بی‌اصلی آن نیست) آن مطالبی راکه اعتماد السلطنه و دیگران حتی مرحوم ذکاءالملک اول به نقل و قول میرزا ابوالحسن‌خان فرزندش از حُسن ارتباط و اعتماد سیّد به اتابک روایت کرده‌اند، تأیید می‌کند.

خوشبختانه یادداشتهای اعتمادالسلطنه منتشر شده و در دست همگان است و می‌توانند در نقش ارتباطی که او در وین پایتخت اتریش برای تجدید الفت سیّد با اتابک و شاه داشته، مراجعه کنند و دریابند که چطور رندان سینه چاک این سیّد اولاد پیغمبر رُک و زود باور را فریفته و دنبال نخودسیاه به «پترسبورگ» فرستاده‌اند... سیادت سیّد جمال‌الدّین مطلبی نیست که طاهر مدیر سورچران «اختر» اسلامبول که از تبریزی بودن تنها نامش را داشت نفی و اثبات کند و در استشهاد نامه‌ای که

Property of ACKU

امین‌السلطان در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه برای اثبات تابعیت سیّد و جلب او به ایران برای کشتن او در اسدآباد تهیه کرده و به اسلامبول فرستاد و به دولت عثمانی تسلیم شد، اسدآبادی بودنش، سیّد بودنش، پسر سیّد صفدر بودنش و سایر تعلقات نسبی و محلی او را وجوه رجال اسدآباد و همدان شهادت داده بودند و صاحب اختیار سرکرده افشارهای اسدآباد که آن محل تیول قدیمی خانواده او بود، این شهادت را تأیید و تصدیق کرده بود.

اگر هیچ دلیلی بر صحت نسبت سیّد جمال‌الدّین وجود نداشت تنها سیاق تحریر همین نامه او به امین‌السلطان نشان می‌دهد که سخن از زبان قلم مرد بی‌نیازی سرزده است که برای شخص خود حق سیادت مطلق و استقلال رأی و آزادی اندیشه قایل بوده و در سرزمینی که دیگران تصدق خاک پای امین‌السلطان می‌رفتند و صدراعظم را با زبان و قلم تا حد ستایش و پرستش بالا می‌بردند، او مردانه و صریح، نه چاپلوسانه بدون اظهار ضعف بندگی در برابر خواجه بزرگ با ادب کامل سخن خود را چنین می‌گوید:

چون اسم جناب جلالتمآب در میان است لهذا لازم دانستم حقیقت را بیان کنم - آنچه در این مسئلهٔ حاضره متعلق به منافع عامه و سیاست کلیه بود و البته مرا در آن نوعی مداخله بوده اما اموری که تعلق به اشخاص داشت به هیچ‌وجه مرا در آن دستی نیست».

در سرزمینی که همه بنده شرمنده و عبد قاصر و چاکر و شاکر و خادم و دعاگوی ارباب نفوذ و جاه بودند، با احراز مقام سیادت حسبی با اتابک اعظم روز حرف می‌زند.از سراپای این سخن در بحبوحهٔ استبداد تاریک ناصری، نور سیادت و شخصیت روحی و استقلال نفس سیّد جمال‌الدّین می‌درخشید و به صدراعظم مانند یک دوست و همقطار و هموطن ساده خطاب می‌کند.

آقای صفایی و دوستان ناقد که مرا از معتقدان سیّد جمال‌الدّین می‌پندارند، بدانند که من با سیّد جمال علاقهٔ خاصی ندارم. و به آبداری میرزا ابراهیم امین‌السلطان، پدر

Property of ACKU

اتابک هم عیبی نمی‌گیرم، بلکه اگر در زندگانی آن پدر و پسر نقطهٔ قابل تحسینی باشد، همین امر خودساختگی آنان در کار دنیا است و اگر خرده‌ای گرفته‌ام و می‌گیردم بیشتر مربوط به این است که این راه تقویت خودکامگی و خودخواهی و خودپرستی به کار افتاده است؛ نه در راه تأمین مصالح و منافع ملک و ملّت که امثال سیّد جمال‌الدّین خواهان آن بودند.

تذکر مطلب و اسناد برای تشریح معایب عصری بود که به یک نوکر در خانه، مجال همه گونه رشد و پیشرفت می‌داد؛ ولی از سیّد جمال و امثال او حق زندگی در وطن را هم سلب می‌کرد...

من در محبت به سیّد تعصب خاصی ندارم بلکه روح حمایت از مظلوم است که در سرِ پیری مرا با ناتوانی دست و کم‌سویی چشم برمی‌انگیزد که از حق ایرانی ستمدیده دفاع کنم و در این دفاع خود را از بسیاری فواید و مزایای صوری بی‌نصیب سازم.

چنان که رابطه دوستی دیرینهٔ مرا با سیاستمداران و دوستان یک کشور برادر اسلامی، از چند سال پیش مشوب ساخت و یکی از دیپلماتهای بزرگ آن کشور در یک مناسبت علنی عمومی در کنگره خواجه نصیر تهران؛ از من گله کرد و مرا متجاوز به حقوق دوستان همسایه وطن خود شمرد!

آری من از سیّد جمال دفاع می‌کنم که در حیات و ممات خود مظلوم قرار گرفت. اسدآبادی‌هااو را با پدرش از خانه خویش به بهانه‌ای ناگزیر به مهاجرت نمودند. علمای کابل او را از دوام توقف در دربار امیر افغانستان به عذر فساد عقیده مذهبی! و حمایت از مظلومات دور ساختند.

رجال دربار ناصری مملکت را از برکت فکر و اراده او محروم ساختند... متشرعان! به او نسبت بی‌دینی و بابیگری دادند، در صورتی که میرزا ابوالفضل در نخستین بخش از «کشف الغطای» چاپ عشق آباد او و یاران کرمانیش رابه باد انتقاد می‌گیرد. شوقی افندی آخرین غصن! از «درخت بها» در لوح قرن او را در ردیف «امیرکبیر» و «ناصرالدین شاه» از دشمنان سرسخت امرباب و بها معرفی می‌کند که استحقاق مکافات طبیعی در ابتلای به مرض کشنده یافت.

Property of ACKU

مصریان که بیش از هر ملتی از فواید وجود او برخوردار شده‌اند و تا سی سال پیش همه خود را مدیون فضایل او می‌دانستند و اولاد خود را تبرکاً به اسم او موسوم می‌کردند، امروز به سبب ایرانی بودن، او را فراموش کرده و کارهای او را به محمد عبده نسبت می‌دهند.

انگلیسها در مدت سی سال او را دشمن سرسخت خود می‌شمردند و به هرجا می‌رفت اسباب پریشانی و سرگردانی و آوارگی او را فراهم می‌کردند، در صورتی که نوچه‌های قلمی شهر ما امروز او را عامل سیاست و پادو سفارت انگلیس می‌خواهند بشمارند! من از چنین مظلومی دفاع می‌کنم و از هرکس مانند او مظلوم شده باشد، دفاع خواهم کرد.

ولی افسوس می‌خورم که پیری مرا از انجام این وظیفه مقدس بازداشته و کسی را هم سراغ ندارم که از او استدعای این خدمت ملّی را بکنم...[1]

۶ اسفند ۱۳۴۵

Property of ACKU

---

۱. ما به استاد محیط طباطبایی مژده می‌دهیم که به یاری خدا راه ایشان را در دفاع از شخصیت مظلوم و برجسته‌ای چون سیّد جمال‌الدّین ادامه خواهیم داد و تا آنجا که امکانات به ما اجازه دهد، انجام این وظیفه مقدس و خدمت ملّی اسلامی را به عهده خواهیم داشت... و چنان که در مقدمه اشاره شده، تاکنون با نشر آثار سیّد جمال‌الدّین از قبیل مجموعه العروة‌الوثقی و رساله اسلام و علم ـ و کتابهایی درباره تاریخ حیات او، قسمتی از این خدمت ملّی و اسلامی را انجام داده‌ایم...

خسروشاهی

شیخ! یا سیّد جمال‌الدّین؟

نسبت از خویشتن برد چو گهر نه چو خاکستری کز آتش زاد

پیش از آنکه مجله تهران مصور در شماره ۱۳۴۴ خود، عنوان سیّد را از جلو اسم سیّد جمال‌الدّین بردارد[1] موقرالسلطنه هم که مأمور دستگیری و بیرون کشیدن سیّد از حرم حضرت عبدالعظیم در سال ۱۳۰۶ قمری شده بود و این مأموریت را که امین‌السلطان از طرف ناصرالدین‌شاه بر عهده او محول کرده بود، باکمال رشادت! آمیخته به قساوت انجام و دستور داد که غلامان پارکابی؛ سیّد جمال‌الدّین را از پای ضریح حضرت عبدالعظیم، تا باغ سراج‌الملک که دارالحکومه بود، بر روی زمین پوشیده از برف و گل بکشند و ببرند، برای دفاع از این جسارت در رساله‌ای که ده سال بعد از آن، پس از اجبار به طلاق دختر مظفرالدین شاه، درباره خدمت خود و کشیکچی باشی پدرش به خاندان قاجاریه نوشته است و سی سال پیش از این، آن را در پیش کتابفروشی دیدم که از روی آن یادداشت برداشتم دربارهٔ سیّد جمال‌الدّین اظهار می‌کند که «او به تعبیر ایرانی سیّد علوی نبود بلکه به اصطلاح افغانی صید بود

---

۱. مجله تهران مصور در شماره ۱۳۴۴ خود مقاله آقای ابراهیم صفایی را درج کرده بود و ظاهراً استاد محیط طباطبایی به خاطر آنکه نویسنده مقاله ارزش پاسخگویی را نداشته، از تصریح به نام نویسنده خودداری کرده‌اند... البته یادآوری این نکته ضروری است که آقای ابراهیم صفایی در کتابهای خود، ناجوانمردانه‌ترین تهمتها را به سیّد جمال‌الدّین نسبت داده است... و ما به یاری خدا در رساله «دفاع از سیّد جمال‌الدّین حسینی» پاسخ اباطیل آقای صفایی را داده و ماهیت به اصطلاح تحقیقات! او را روشن ساخته‌ایم. این دو کتاب، چند بار در «قم» چاپ شده است.

خسروشاهی

Property of ACKU

که از این کلمه کسی در افغانستان ارادهٔ انتساب به خاندان پیامبر اسلام نمی‌کند»! و نسبت دیگری که بر آن می‌افزاید این است که غلامان رکابی که مأمور کشیدن سیّد بر روی گل و برف، بودند پس از آنکه بند زیرجامه سیّد در اثر کشیدن گسیخت در حالی که برهنه او را بر زمین می‌کشیدند، در جسدش آثار ختنه که نشان مسلمانی است ندیدند و بنابراین «موقرالسلطنه» پیش از «تهران مصور» نه تنها در نسب سیادت او تردید روا دانسته، بلکه در مسلمانی او هم بهانهٔ شک بدست داده است!

با وجود این؛ جمال‌الدّین در مدت سه ربع قرن سیّد و سرور آزادیخواهان در سراسر عالم اسلامی بماند، زیرا نسب سیادت او جنبه صوری و عنوانی تنها نداشت و مانند شیخ حسن جرقویه‌ای برای آن کلمهٔ سیّد را بر جای شیخ نگذارده و دستار سفید را به دستار سیاه و یا سیاه و یا سبز مبدل نکرده بود که به خوردن مال خمس بگراید و به محض اینکه روزنامه «تهران مصور» از او سلب عنوان سیادت کند! دنیا در نظرش تیره و ناگوار گردد.

در استشهادی که برای مطالبهٔ تحویل سیّد در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه از طرف امین‌السلطان تهیه و به اسلامبول ارسال شد تا سیّد را با یارانش، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن‌خان خبیرالملک و شیخ احمد به ایران آورند و در تبریز به یک سرنوشت دچار سازند، صدها از مردم سرشناس بومی محل در اسدآباد و همدان او را سیّد جمال‌الدّین و از خانواده سادات معروف اسدآباد همدان و ایرانی معرفی کرده و به موقرالسلطنه مجری دستور توهین و تبعید سیّد، که از طرفداران پر و پا قرص امین السلطان بود، مجال این را نداده بودند که ملاحظات بی‌جای خود را دربارهٔ سیادت و جنسیت و عقیدهٔ او تکرار کند و عاقبة‌الامر این سنگدلی و بدرفتاری را دربارهٔ سیّد مظلومی که جز خدمت به ملّت و مملکت هدف دیگری نداشت؛ خدا بر موقر نبخشید و روزی که طناب‌دارش در میدان توپخانه به واسطه سنگینی جثه‌اش پاره شد و بر زمین فرو افتاد و بایستی به او یک درجه تخفیف در مجازات به رسم آن زمان داده شود، مشروطه‌خواهان بر موقر رحم نکردند و بار دوم او را بر چوبهٔ دار فرا بردند تا

Property of ACKU

عبرت تاریخ گردد، همانطور که توبهٔ سیاسی را بر امین‌السلطان هم نبخشیدند و او را در سر راه مشروطهٔ نوزاد؛ چون خاری پنداشتند و از میان برداشتند.

کسی که مقاله تهران مصور را دیده بود و در این‌باره با من گفتگو می‌کرد، اظهار داشت چطور می‌شود که سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی سیّد باشد، ولی بستگان معروف او در اسدآباد که به جمالی اسدآبادی شهرت یافته‌اند هیچگونه نسبت سیادت نداشته باشند؟ از او پرسیدم چه اشکالی دارد منسوب به کسی با او در نسب پدرش شرکت نداشته باشد و از اعتبارات دیگری غیر از شرکت در نسب خانوادگی، کسب انتساب کرده باشد؟

مگر این نیست که مردم سعدی شیرازی شاعر بزرگوار ما را از روزگار زندگانی او تا امروز، به غلط نسبت به سعد پسر ابوبکر سعد زنگی شاهزادهٔ محبوب و ممدوح او داده‌اند، چنان که خاقانی هم به خاقان شیروان و قاآنی به قاآن پسرزاده فتحعلی شاه منسوب می‌گردد، در صورتی که شاهزاده اکتایی رئیس سابق کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی از همان اکتای قاآنی نسب پدری می‌برد که قاآنی شاعر هم نسب بستگی ادبی بدو دارد.

با توجه بدین که خانوادهٔ جمالیهای اسدآبادی خواهرزادگان سیّد جمال‌الدّین هستند، هیچ اشکالی در جمع میان نسب سیادت سیّد جمال‌الدّین و عدم سیادت جمالیها نمی‌رود، زیرا منسوبات او جمالی هستند ولی سیّد خود جمال‌الدّین است و جمالی نیست؛ بلکه حسینی است.

سیّد جمال‌الدّین که دوران زندگانی پنجاه و اند سالهٔ او طوری قسمت شده بود که در اسدآباد و عتبات عالیات عراق عرب و اسلامبول و کابل و قاهره حیدرآباد و کلکته و پاریس و بوشهر و تهران و مسکو و پترسبورگ و بصره، به تفاریق ایّام از چند ماه ناگزیر از توقّف و فعالیت ادبی و اجتماعی و سیاسی گردید و با انتشار مجلّهٔ عروة‌الوثقی تحذیر و تنبیه عالم اسلام از خطر سیاست استعماری انگلیس و تفرقه و ادامهٔ جهل و بی خبری در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری محکمترین سیلی را بر صورت

Property of ACKU

خواب آلوده مسلمانان جهان و درشت‌ترین مشت سیاسی را بر چهرهٔ استعمار غربی زد و چنان تأثیر کلمه و نفوذ شخصیت و حُسن شهرت و عظمت مقام روحی در پیش ترک و تاتار و عرب هندی و افغانی و ایرانی در حیات خود یافت که دیگر کسی برای تنها مزیت نسب سیادت را سرمایه شخصیت و شهرت نمی‌شناخت، بلکه سخنان او، اندیشه‌های او، رفتارهای سیاسی او و کردارهایش، سند فضیلت و لیاقت و عظمت او از پایان سدهٔ سیزدهم هجری تا امروز بوده است.

در تاریخ زندگانی سیّد به اسامی جمعی از رجال معروف عصر او مانند: اعظم خان و حسن فهمی و خدیو توفیق و ریاض پاشا و لایق علی خان و امین‌السلطان و ناصرالدین شاه و عبدالحمید و ابوالهدیٰ صیادی و خدیو عباس حلمی برمی خوریم که هر کدام از آنها در محل و مورد خاصی واجد شخصیت ممتازی بوده‌اند و در سرزمین قلمرو حکومت و سکونت خویش، نسبت به سیّد اقدامی کرده‌اند و سیّد را برای اجرای مقاصد خود مزاحمی پنداشته و محکوم به آوارگی و سرگردانی ساخته‌اند. ولی مرور زمان بر شخصیت و عظمت روز همهٔ آنها پردهٔ سیاهی در قضاوت فرو افکنده، در صورتی که مقام حقیقی سیّد از آن وقتی شناخته شد که حکومت مشروطه در ایران و عثمانی برقرار گشت و پروردگان مکتب سیاسی او در مصر و هند موجبات استقلال وطن و آزادی ملّت خویش را از دست بیگانه فراهم آورند.

سیّد جمال‌الدّین یک صد سال پیش در نتیجهٔ مطالعه و مقایسه‌ای که در طی دوران اقامتهای محدود خود در ایران و عتبات عراق و اسلامبول و افغانستان و هندوستان و بار دیگر در اسلامبول و قاهره از مشاهده اوضاع سیاسی و اجتماعی کشورهای مسیر حرکت خود به دست آورده بود، به وضع ناگواری که در عالم اسلام عصر او برقرار بود تا حد امکان آشنایی یافت و برای درمان دردهای سیاسی که به وجود آن در تن و جان ممالک و ملل اسلامی پی برده بود، به سه اصل اعتقاد پیدا کرد:

۱ـ نخست تبدیل شیوهٔ حکومت از استبداد به مشروطه و برقراری قانون به جای رسوم و اوامر.

Property of ACKU

۲ـ دوم از میان بردن آثار تفرقهٔ مذهبی و احیای روح وحدت اسلامی.
۳ـ سوم مبارزه علنی و بی‌رحمانه با نفوذ استعماری انگلیس که بنا بدان‌چه در آن روز از قول گلادستون نخست‌وزیر آن کشور نقل شده بود، دشمن شمارهٔ یک اسلام و قرآن شناخته می‌شد.

سیّد که در اسلامبول شاهد ناکامی دوست و استاد و همکار خود خواجه تحسین‌افندی در خدمت به تعلیم و تربیت ملّت از راه تأسیس دارالفنون در برابر دسایس مشترک سیاست و روحانیت حاکم بر اوضاع عثمانی شده بود، چنین تصور می‌کرد مادامی که وضع سیاسی و اجتماعی در داخله کشورهای اسلامی تغییر نپذیرد و محیط مساعدی برای گسترش علوم و فنون دور از نفوذ و زحمت مخالف فراهم نیاید؛ هر اقدامی که در راه نشر علم و فن تنها در وضع موجود روز به عمل آید، بهتر از سرنوشت دارالفنونهای اسلامبول و تهران و مدارس عالیه کلکته و دارالعلوم قاهره نخواهد داشت.

بدین نظریه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی مانند تأسیس روزنامه و نگارش مقالات سیاسی و اصلاحی و تشکیل مجامع و سخنرانیهای عمومی و خصوصی و تربیت شاگردان و دوستان، بیش از امر افاده و افاضه علمی اهتمام می‌ورزید.

این نحوهٔ فکر و عمل در کشورهای محل اقامت او پس از مدتی کوتاه یا دراز، مخالفان مؤثری برای او ذخیره می‌کرد که کار را بر او چنان سخت می‌گرفتند که ناگزیر از ترک اقامت و مسافرت شود.

دوستانی که سیّد در بین نسل جوان عصر خود به دست آورده بود، هنوز قدرت آن را نداشتند که از او نگهداری بتوانند بکنند، ولی دشمنان او که در صدر مقامات سیاسی قرار داشتند احیاناً می‌توانستند او را شبانه بربایند یا بر یابوی برهنه بنشانند و از کشوری به کشور دیگر برسانند!

در آغاز نهضت مشروطه جدید عثمانی و مشروطه ایران و جنبش ملّی مصر و هند، پروردگان مکتب سیاسی او توانستند به قسمتی از آرزوهای او تحقق بخشند، ولی با

Property of ACKU

تحول سریعی که در فاصلهٔ دو جنگ جهانی و سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در اوضاع اجتماعی و سیاسی ممالک پدید آمد، برای بازماندگان عناصر زیان دیده از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی سیّد، مجال آن پیدا شد که با تبلیغات ناروا و زهرآگین بر ضدِ سیّد، نسل خام و بی‌اطلاع معاصر را نسبت به کارهای سیاسی و اجتماعی او بدبین سازند و به دشمنان او آبروی از دست رفته را برگردانند!

این عمل یک قسم حق ناشناسی نسبت به کسی محسوب می‌شود که نهضت مشروطهٔ ایران تا حد زیادی به فعالیتهای مؤثر سیاسی او بستگی داشته است و پیش از او دیگری در این کشور در چنین راهی قدم مستقیمی برنداشته بود و اگر افرادی معدود مانند «ملکم» از فواید «قانون» سخن رانده بودند، نظر ایشان به قانونی بود که در روسیه و عثمانی میان حاکم مستبد و ملّت محکوم وجود داشت و این نکته از آثار صاحبان آن اندیشه‌ها به خوبی هویداست.

این سیّد جمال‌الدّین بود که در سفر اوّل از اروپا وقتی به تهران آمد و در مدت دو سه ماهی که مجال آزادی برای ملاقات و گفتگو داشت، راجع به حکومت آزاد ملّی به طور مبالغه‌آسا وارد بحث و گفتگو شد.

Property of ACKU

یکی از حضار مجلس میهمانی سیّد در باغ انتظام‌السلطنه برای مرحوم مهندس عبدالرزاق خان بغایری روایت کرده بود و شبی در محضر او با حضور مرحوم فروغی از او شنیدم و فروغی هم از قول پدرش همین مطلب را تأیید کرد که سیّد: در تمام مدت پذیرایی از آنچه برای رهایی مردم و دولت و مملکت از نفوذ عناصر داخلی و خارجی انجام گیرد با حرارت فوق‌العاده سخن می‌گفت. مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر جد آقای دکتر متین دفتری از حضار مجلس، برای اینکه رشتهٔ سخن سیّد زودتر قطع شود و برای مهمان و مهماندار و حضار دردسری فوق‌العاده فراهم نیاید، ظریفانه گفت: جناب آقا تکلیف ملّی ما را امشب معلوم کردند که از فردا صبح باید سلاح برداشت و منتظر ظهور حضرت امام زمان و جهاد با دشمنان دین باشیم.

و بدین ترتیب رشتهٔ سخن سیّد قطع شد و مجلس به پایان رسید. با وجود این چند

روز بعد از آن واقعه حاجی محمدحسن امین‌الضّرب که از طرف امین‌السلطان مهماندار سیّد بود از جانب شاه و وزیرش مأمور شد سیّد را به بهانه سفر به روسیه برای خرید لوازم راه‌آهن محمودآباد آمل، از ایران به خارج ببرد و اگر او را بار دیگر از راه سفر پترسبورگ به پاریس، در مونیخ فریفته به ایران آوردند، برای این بود که در زندان سرای حاجی امین‌الضّرب چندان دور از فعالیت اجتماعی بماند که بمیرد و از شر وجود او آسوده گردند. منتهی خدا نخواست و جز آن شد که اینان می‌خواستند.

روان مردی که جان خود را در راه مسلک و عقیدهٔ خود نثار می‌کرد از اینکه مجله تهران مصور در عنوان یکی از مقالات خود سلب عنوان سیادت از او کند رنجی نمی‌برد و بدین خرسند است که مساعی او در ایران شالودهٔ حکومت مشروطه را پی افکند به امید آنکه در آینده ثمرات نیکی از آن عاید ملک و ملّت گردد.

یکی از آن ثمرات همین مقدار از آزادی عقیده و قلم است که «تهران مصور» با استفاده از آن می‌تواند کلمهٔ سیّد را از جلو اسم سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی بردارد.

تیرماه ۴۸/۴/۱۰

Property of ACKU

یادی از:

شهدای راه آزادی شاگردان مکتب سیّدجمال‌الدّین

سرهای بریده

عصر روز هفتم ماه صفر سال ۱۳۲۴ ه اطفالی که در بستر رودسر خاب (آجی چای) تبریز مشغول بازی بودند، زیر شنهای کنار رودخانه سه سر بریده یافتند که چون پوست روی آنها کنده شده بود، معلوم نبود از آن کیست؟...

وحشتی که عارض کودکان از این پیش‌آمد شد، بازی آنها را بر هم زد و انبوهی از مردم شهر، پیرامون سرها جمع شده، راجع به صاحب آنها از خود سؤال می‌کردند.

یکی از نوکرهای آصف‌الدوله «نایب‌الایاله» که از آنجا می‌گذشت، ازدحام خلق را دید و سبب پرسید و سراسیمه بخانه ارباب خویش رفت تا ماجرا را برای او نقل کند.

آصف‌الدوله صبح همان روز از زبان محمدعلی میرزا داستان کشتن سه نفر محبوس سیاسی را در باغ خانهٔ خود، شنیده بود و می‌دانست این سرها از آن کیست.

لذا فوری دستور داد سرها را نزد او بیاورند و پس از تحققاتی که مخفیانه کرد، دریافت که میر غضبان بدنهای آن سه تن را در نقطه دیگری پای دیواری نهاده و خاک دیوار را بر آن فرو ریخته‌اند. پس دستور داد شبانه جسدها را از زیرآوار دیوار خرابه بیرون آورده و پس از غسل و کفن، در گورستان جلو «سیّد حمزه» پهلوی هم به‌خاک بسپارند، و چون صاحب سرها شناخته نمی‌شد، هر سری را بالای جسدی گذاردند و بدین ترتیب آن اتحاد معنوی و روحانی که در میان آن سه دوست شهید در دوره زندگانی ایشان بوجود آمده بود، با این اتحاد جسمانی در آرامگاه ابدی، تکمیل گشت.

Property of ACKU

محبوسین گمنام

برای اینکه قدری پرده از روی این موضوع برداشته شود، ناگزیر قدری درخط سیر زمانه رو به عقب برمی‌گردیم: پس از اینکه مظفرالدّین شاه به تهران رسید و بر تخت نشست، چند روز بعد از آن تلگرافی از امین‌السلطان به «محمدعلی میرزا» رسید که زندانیان طرابوزان را عثمانی‌ها موافقت کرده‌اند به تبریز اعزام دارند و خواسته بود که مأموری معتمد! با عده‌ای سوار، برای تحویل و نقل ایشان به تبریز روانه مرز سازد.

محمدعلی شاه «آصف‌الدوله» نایب‌الایالت را پیش خواست و گفت چون سه تن زندانی ناشناس را از عثمانی به «تبریز» می‌آورند، کسی را مأمور سازد که از مرز تا «تبریز» با آنها همراهی کند و نگذارد کسی با ایشان نزدیک و یا آشنا شود...

آصف‌الدوله رستم خان حاجی علی لویی را با سی سوار مأمور اینکار نمود و به نقطهٔ «اواجیق چالداران» در مرز ایران و عثمانی فرستاد. مأمورین عثمانی که از طرابوزان با محبوسین همراه بودند، در این نقطه تشریفات تحویل و تسلیم را انجام داده بازگشتند. رستم‌خان حضرات را با کمال احتیاط طوری به تبریز رسانید که کسی از آمدن ایشان اطلاعی نیافت.

محمدعلی شاه به این درجه از احتیاط هم قناعت نکرده اسکندرخان فتح‌السلطان کشیکچی باشی خود را مستقلاً مأمور کرد که از مرند تا تبریز مراقب زندانیان را طوری بر عهده گیرد که کسی از این نقل و تحویل خبری پیدا نکند.

فتح‌السلطان زندانیان را یک سره به خانه محمدعلی میرزا که درمحله ششکلان تبریز بود، آورد و در همانجا نهفته از انظار، در زیرزمین مرطوبی به زندان افکندند.

استنطاق شبانه

تا چندی که از این حادثه می‌گذشت غیر از محمدعلی میرزا و محارم نزدیک در خانه او، کسی نمی‌دانست این زندانیان گمنام و ناشناس کیستند؟

قضا را شبی آصف‌الدوله برای انجام مهمی به منزل ولیعهد آمده او را در اتاقی تنها دید که سرگرم خواندن کتابی است.

آصف‌الدوله شرط ادب به جای آورد و همین که نشست محمدعلی شاه کتاب را

Property of ACKU

بر هم نهاده به او داد و گفت میرزا حسن‌خان خبیرالملک که یکی از محبوسین است برای مملکت ما قانونی نوشته و آن‌گاه به طور تعنت گفت چه خوب نوشته است!

آصف‌الدوله در این مجلس خود را در جریان کار شناسایی زندانیان می‌گذارد و ولیعهد بدو دستور می‌دهد که می‌خواهم امشب از این محبوسین استنطاقی بکنی و بدانی آیا حقیقتاً اینان در کشتن شاه مقتول دست داشته‌اند یا نه؟ برای انجام اینکار؛ فتح‌السلطان کشیکچی باشی و میرزا قهرمان‌خان فراشباشی خود را همراه او می‌فرستد و خود نیز به همراه آنها آمده از پشت در، به اظهارات همگی گوش فرا می‌دهد.

وقتی آصف‌الدوله با همراهان داخل آن اطاق نمناک می‌شوند، سه تن مرد دلیر و دانشمند و فداکار در زیر کند و زنجیر می‌بینند، کُند یا خلیلی را از پای ایشان موقتاً برمی‌دارند و پس از خوشباش و تعارف، گفتگو آغاز می‌گردد.

میرزا قهرمان‌خان می‌پرسد: چرا رئیس مملکت را کشتید؟

یکی از زندانیان که «شیخ احمد» نام داشت و «روحی» تخلص و شهرت او بوده، جواب می‌دهد:

به ما چه مربوط است؟ میرزا رضا او را کشته است! و به فرض اینکه میرزا رضا هم او را کشته، از قطع عضو فاسدی که برای اجتماع جز ضرر و زحمت نتیجه‌ای نداشت چه عیبی تولید می‌شود؟

آصف‌الدوله چون می‌دانسته ولیعهد به سخنان آنها گوش می‌دهد و از این پاسخ کینه بدل خواهد گرفت، رشته سخن را تغییر داده و دربارهٔ اتحاد اسلام و سیّد جمال‌الدّین سؤالاتی می‌کند. زندانیان بدون آنکه بیم به خود راه دهند، به هر سؤال او جواب شافی و کافی می‌دهند و در باب اتحاد ملل اسلامی و محاسن آن دادِ سخن و بیان می‌دهند.

میرزا آقاخان که یکی دیگر از زندانیان بود، از آصف‌الدوله می‌پرسید: شما دکتر محمودخان طبیب فرمان‌فرما نیستید؟ او پاسخ می‌دهد از لهجه من معلوم است که اهل آذربایجان هستم و با فرمان‌فرما هم ارتباطی ندارم... سپس به هر یک از حضار یک

Property of ACKU

سیگار تعارف می‌کند و باز دربارهٔ مسائل مختلف پرسش‌هایی می‌کند که به همه جواب می‌دهند. وقتی آصف‌الدوله پی می‌برد که مدت مذاکره طول کشید و ولیعهد در پشت در سر پا ایستاده و گوش می‌دهد، می‌گوید فعلاً می‌رویم.

میرزا آقاخان می‌گوید قدری توقف کنید، ولی او به عذر درد مفاصل و رطوبت زمین و بدی هوا متعذر و خداحافظی می‌کند.

در این ضمن دوباره می‌خواهند زنجیرها را به پای ایشان بگذارند شیخ احمد رو به آصف‌الدوله و همراهان کرده می‌گوید: «اگر می‌دانستید این چه زنجیری است آن‌را از زرناب مستور داشته و برای افتخار ملک و ملّت حفظ می‌کردید». این صدا به گوش محمدعلی‌شاه رسید از خشم دندان به هم می‌فشارد و همین که آصف‌الدوله و همراهان خارج می‌شوند، بدیشان تعرض می‌کند که شما را برای استنطاق فرستاده بودم نه مهمانی و پذیرایی و تعارف!... آصف‌الدوله می‌گوید: چون جلسهٔ اول بود باید خوشرفتاری کرد تا نرم و رام شوند و به پرسشهای ما در آینده جواب درست بدهند!

سختگیری در زندان

وقتی آصف‌الدوله می‌خواست از زندانیان در آن شب استنطاق، جدا شود میرزا حسن‌خان خبیر الملک یا میرزا آقاخان گفته بود: حضور ولیعهد از قول ما بگویید این اطاق زیاد نمناک و بد هوا و موذی است؛ دستور بدهید ما را به اطاق خشکی ببرند و شب دیگر هم برای مذاکره خود ایشان تشریف بیاورند.

این تقاضاها در دل سنگ پسرام خاقان اثری نبخشید و دستور داد برایشان دایره محبس را تنگ‌تر و سخت‌تر کنند.

میرزا آقاخان گویا وسیله تحریری بدست آورده و به علمای تبریز در خفیه مکاتیبی دایر بر بی‌گناهی این سه تن در موضوع قتل شاه و حُسن نیت ایشان در قضیه اتحاد اسلام نوشته بود و خواسته بود که پیش ولیعهد واسطه شده بلکه ایشان را به تهران فرستد تا به حقیقت کارشان رسیدگی کنند. با وجود دستورات ولیعهد و مراقبتی که گماشتگان او در قطع باب ارتباط حضرات با خارج داشتند، جاذبه شخصیت این سه تن سبب می‌شود که نوکرهای درون خانه فرصتی به چنگ آورده از روزن اطاق چشم به حرکات و گوش به اصوات این شیرمردان فرا دارند.

Property of ACKU

میرزا صالح وزیر اکرم می‌گفت: حضرات در محبس همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند. شیخ احمد روحی که آهنگ دلکشی در قرائت قرآن داشت چنان صوت او جاذب بود که هنگام تلاوت او همه کارکنان خلوت ولیعهد در اطاق محبس جمع شده به قرآن خواندن او گوش می‌دادند و غالباً بر مظلومی او گریه می‌کردند.

چاپار بد قدم!

صبح روز ششم صفر چاپاری سبک سیر، از راه تهران فرا رسید و مکتوبی محرمانه از طرف شاه و صدراعظم برای ولیعهد آورد... این پیک ناخجسته پی «کرن یوزباشی» عموزاده امیر بهادر بود که بواسطه اهمیت موضوع و لزوم کتمان قضیه، او را بدین کار فرستاده بودند. در این نامه چنانکه محمدعلی میرزا روز بعد به آصف‌الدوله اظهار داشت، دستور داده بودند سر هر سه تن را بریده و پوست صورت را از آن جدا ساخته و به کاه انباشته، به تهران بفرستند!

با وجودی که قاتل اصلی شاه یعنی میرزا رضا هنوز در آبدارخانه شاهی زنده و به قول خودش از خوان نعمت دشمنی که او را از پا درآورده بود، می‌خورد و می‌پوشید و به همه با نیش زبان طعنه می‌زد، خیلی عجیب به نظر می‌آید کسانی را که به اتهام تحریک دستگیر کرده بودند، پیش از محاکمه، دستور اعدام ایشان را بدهند.

این رازی است که هنوز دست روزگار از آن نتوانسته پرده بردارد، مگر اینکه چنین پنداریم داستان‌نامه‌نویسی میرزا آقاخان به علماء آذربایجان و تمایلاتی که عمله خلوت ولیعهدی به زندانیان در سرّ نشان می‌دادند، به‌گوش امین‌السلطان رسیده و گمان کرده که پس از رسیدن امین‌الدوله به آذربایجان محتمل است وسیله رهایی ایشان فراهم آید، لذا زودتر دستور داد که ایشان را تلف کنند.

از طرف دیگر ممکن است در بین نوشته‌های میرزا آقاخان و روحی و خبیرالملک، آثاری در مذمت و نکوهش اصل و بنیاد قاجار و میرزاعلی اصغرخان بوده و چون این نوشته‌ها را از اسلامبول به تهران آورده و از نظر او گذرانده‌اند، برای تشفّی قلب، دستور کشتن ایشان را زودتر از انقضاء ماه صفر فرستاده است.

Property of ACKU

گفتگوی ولیعهد با زندانیان

با وجودی که میرزا آقاخان چندی پیش به وسیله آصف‌الدوله از ولیعهد درخواست ملاقات کرد، ولی این دیدار به عصر روز ششم صفر افتاد که در صدد کشتن ایشان بودند.

محمدعلی شاه به اتفاق میرغضب در صحن باغ خانه خود ایشان را یکایک در پیش خواند و هرچه از ایشان می‌پرسید جواب صریح دادند و چون از گفتگو با آن شیرمردان عاجز آمد، زبان به بدگویی گشوده گفت: شما بابی و بی دین و قاتل شاه شهید! هستید چون شیخ احمد حدّت مزاج داشت، تاب نیاورده گفت تو دروغ می‌گویی ما کافر نیستیم بلکه مسلمان حقیقی و طرفدار وحدت مسلمین هستیم و دشنامهای او را نیز چنان با دشنام بلند پاسخ گفت که نوکرهای ولیعهد شنیدند و از خجالت همه از پیرامون او دور شدند.

محمدعلی شاه نیز دستور داد میرغضب یکایک از ایشان را پای درخت نسترنی که در آن باغچه سالیان دراز بعد از آن نشانه و شاهد بی زبان این جنایت محسوب می‌شد، آورده سر ببرند.

هنوز سر یکی را درست از تن جدا نکرده و حشاشه‌ای از جان در بدن باقی بود که دیگری را می‌آوردند تا مقتول و غیر مقتول هر دو از مشاهده یکدیگر رنج روحی بیشتری ببرند.

محمدعلی میرزای ولیعهد نیز از پشت درختان نسترن این منظرهٔ رقت‌آور را می‌دید و بر خود می‌بالید که این گونه تیشه بر ریشه سعادت آینده یک کشور می‌زند و شاخه‌های بارور درخت میهن را از پای می‌افکند.

پس از آن، میرغضب آن سرها را پوست کنده و پوست را باکاه انباشته به حضور ولیعهد آورد! لختی در آنها به چشم حقارت و انتقام نگریست و سپس کرن یوزباشی را در پیش خوانده سر و تن کشتگان را بدو نموده و پوست سرهای انباشته باکاه را هم بدو داد تا ارمغان این سفر نحس خود را به تهران برد.

دژخیمان تنهای بی سر را به کوچه «داغ یولی یقطارا» برده پهلوی دیواری گذاردند

Property of ACKU

و دیوار را روی آنها خراب کردند و سرهای پوست کنده راکه دیگر معلوم نبود صاحب آنها کیست. به کنار رودخانه سرخاب (آجی چای) آورده زیر شنها پنهان کردند.

فردا نیز که سرها پدید و سپس در زیر خاک گورستان سیّد حمزه از نظرها ناپدید شد، مردم تبریز نمی‌دانستند این کشتگان راکه کشته، ولی به حکم مکافات طبیعی با خود می‌گفتند تاکی انتقام شما را از قاتل شما بگیرد.

این خونهای پاک در خاک تبریز اثر ذاتی خود را بخشید و مردمی که برای اعلام مشروطیت و برافکندن خاندان قاجاریه کمر مردانگی بربستند گویی از روح پاک این شهدای آزادی که در آن سرزمین به خاک رفته بودند، کسب همت نموده مردانه با ظالم درآویختند.

همان طفلانی که در بستر رودخانه سرها را از زیر شنها بیرون آوردند، مجاهدان رشیدی شدند که تفنگ بر دست با مهادر تبریز درون سنگرها با سپاه استبداد جنگیدند و سپس به تهران آمده قاتل را از راه زرگنده تا پترسبورگ و ادسا فرار دادند...

Property of ACKU

معرفی سربریدگان

۱ـ شیخ احمد پسر شیخ جعفر که در سال ۱۳۰۳ از کرمان به سوی اصفهان و تهران به اتفاق میرزا آقاخان رهسپار گشته پس از مدتی سیاحت در ایران و عراق و شام و قبرس؛ عاقبت در اسلامبول رحل اقامت افکند و چون به زبانهای خارجی آشنایی یافت، از راه تدریس و ترجمه معاش می‌گذراند... وقتی سیّد جمال‌الدّین به اسلامبول آمد، طوق ارادت او را برگردن نهاد در راه پیشرفت افکار او می‌کوشید، تا آنکه در سال ۱۳۱۴ هـ به اتهام تحریک و فساد! به درخواست دولت ایران توقیف و به طرابوزان فرستاده شد که در آنجا زیر نظر زندگانی کند، ولی پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه، امین‌السلطان او را با رفقای دیگری محرک قاتل شناخته و پس از آنکه از عثمانی به ایران انتقال یافتند، در شب هفتم صفر در حضور «محمدعلی میرزا» شربت شهادت از دست میرغضبان نوشید...

۲ـ میرزا آقاخان نام اصلیش میرزا عبدالحسین خان مشیزی سیرجانی از مردم کرمان است که به واسطه کسب معرفت و کمال؛ نتوانست پیشه پدران خود راکه عاملی دیوان در محل باشد، درست انجام دهد و مورد ظلم و اذیت ناصرالدوله والی کرمان قرارگرفت و سرانجام زیر فشار این شاهزاده بی‌رحم، از وطن آواره‌گشت و به اتفاق شیخ احمد پس ازمدتی سرگردانی و جهان‌گردی، در اسلامبول رخت اقامت افکند... وقتی سیّد جمال‌الدّین به دعوت عبدالحمید به اسلامبول آمد، میرزا آقاخان نیز یکی از شیفتگان او شده بود و در پیشرفت افکار سیاسی و اجتماعی سیّد جمال‌الدّین کوشش می‌کرد تا آنکه مانند شیخ احمد به اسارت و تبعید به طرابوزان و انتقال به تبریز و قتل در حضور محمدعلی میرزا دچارگشت.

۳ـ میرزا حسن خبیرالملک شیرازی که در حوزه سفارت عثمانی چند ماه متصدی کنسولگری و نمایندگی دولت بود و عاقبت با محسن‌خان مشیرالدوله راجع به عوایدی که ازکنسولگری می‌خواست، درافتاد و رسیدگی به‌کار او را به تهران آوردند و پس از اعلام بی‌تقصیری، دوباره به اسلامبول عودت داده شد، ولی در این سفر به وسیله سیّد جمال‌الدّین به باب عالی ارتباط یافت.

میرزا حسن خان خط زیبا و انشا فصیحی داشت؛ به سه زبان، فارسی عربی و ترکی چیز می‌نوشت و سلطان عبدالحمید نسبت به او نظر محبتی داشت و یکی از جواری سرای همایونی را به او بخشید که نشانه‌کمال التفات بود و در قضیه اتحاد اسلام نظر به سوابق ارتباطی که با بازرگانان عراق و حجاز و شام و ایران داشت، غالب امور تحریر اعلامیه‌ها و مکاتبات به او محول بود نسبت به علاءالملک؛ سفیر ایران اعتنایی نمی‌کرد و این خود باعث شوربختی و گرفتاری او شد و عاقبت جان شیرین را پس از چند ماه توقیف در طرابوزان و تبریز؛ نثار راه آزادی و مبارزه با ظلم و ستم کرد.

۲۱ شهریور ۱۳۲۵

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین و شیخ طرابلسی

در شماره ۱۰۴ «وظیفه»[1] شرحی راجع به «شیخ محمود ملاح» مرقوم شده بود و استاد او را که یکی از علمای معروف طرابلسی بوده است، استاد جمال‌الدّین معرفی کرده بودند.

این دانشمند معروف طرابلسی که غالب طرابلسیان دانشمند مقیم شام و لبنان و فلسطین خود را تربیت شده مکتب درسی و افاده او معرفی می‌کنند، «شیخ حسین جسر طرابلسی» نام دارد که رساله «حمیدیه» را به نام سلطان عبدالحمید نوشته بود رساله حمیدیه در روز خود اثری معروف و مورد توجه فضلای آن عصر بوده‌است.

قضا را با یکی از قدیم‌ترین شاگردان «شیخ حسین جسر» در «دمشق» آشنایی نزدیک پیدا کردم. و این آشنایی کم‌کم مبدل به دوستی شد و آن مرحوم «شیخ

---

۱. هفته‌نامه «وظیفه» توسط دوست فقید ما، سیّد محمدباقر حجازی، در تهران منتشر می‌گردید. دوره جدید «وظیفه» به عنوان یک هفته‌نامه مذهبی از سال ۱۳۳۵ به بعد منتشر گردید و نویسندگان نخستین آن افرادی چون مرحوم سیّد غلامرضا سعیدی، دکتر شهیدی و دو سه نفر دیگر بودند.
ولی بعدها، روزنامه میدان قلم‌فرسایی همه نویسندگان اسلامی ایران گردید... آشنایی من با مرحوم حجازی و روزنامه‌اش، توسط مرحوم آیةالله طالقانی به عمل آمد که یک روز همراه ایشان، به دفتر روزنامه و دیدن مرحوم حجازی رفتیم و بعد از آن، اینجانب نیز به جرگه نویسندگان آن روزنامه پیوستم!. حجازی از مدرسه فیضیه با مرحوم طالقانی دوست بود... بعدها هم «جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری» را تأسیس کرده بود و در جریان کودتای «سرلشکر قرنی» هم دستگیر شد.
توضیح استاد محیط، در شماره ۱۱۲ هفته‌نامه «وظیفه» (مورخ ۱۶ بهمن ماه ۱۳۳۸) درج شده است که به تناسب موضوع کتاب، در اینجا نقل گردید.

خسروشاهی

Property of ACKU

عبدالقادر مغربی» از مردم طرابلس شام بوده که از دوره جنگ جهانی اول بدین طرف، در دمشق می‌زیست.

شیخ عبدالقادر در آغاز جوانی «شیخ رشید رضا» هر دو از شاگردان «شیخ حسین جسر» بوده‌اند. و بعد از ایشان در عالم ادب و دین سرشناس شده بودند، این دوستی دوران تحصیل را فراموش نکرده و رشته مکاتبه درمیان آنان تا پایان عمر شیخ رشید رضا، استوار بوده است.

چنان که در کتابخانه شیخ عبدالقادر مجموعه کاملی از مکاتبات متبادل میان او و شیخ رشید رضا را دیدم که در ضمن مطالب آنها، اشاره به نام شیخ جسر هم به مناسباتی دیده شد.

این مکاتبات از دوره‌ای آغاز می‌شد که شیخ عبدالقادر برای امتحان کتابت محکمه، به اسلامبول رفته بود و در آنجا به دلالت یک دوست ارناوط (آلبانی) خود، به حوزه سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی راه یافته بود و در یکی دو نامه خود از برخی افادات مجلس سیّد برای شیخ رشیدرضا نوشته بود.

شیخ رشید رضا بعداً از این مطالب در مقالات «منار» استفاده کرد و «پروفسور برون» در کتاب «انقلاب ایران» خود مطلبی را از آن گرفته است.

در کتابخانه شیخ عبدالقادر مجموعه خطی از آثار سیّد جمال‌الدّین وجود دارد به خط دست خود شیخ مغربی، که مدتی نیز به امانت پیش نویسنده این سطور بود. این مجموعه را شیخ عبدالقادر از روی مجموعه شیخ رشید رضا نوشته بود که هم به نوبت خود مقالات عروة‌الوثقی را از روی نسخه‌های چاپی مجله که سیّد جمال‌الدّین برای شیخ حسین جسر از «پاریس» به طرابلس می‌فرستاد و رشید رضا از او به عاریت می‌گرفت، استنساخ کرده بود.

«شیخ عبدالقادر» می‌گفت نخستین آشنایی من با نام سیّد جمال‌الدّین از وقتی آغاز گشت که مجله عروة‌الوثقی چاپ فرنگ را پیش او دیدم و گرفتم و خواندم. شیخ حسین جسر این مجله را از جان خود عزیزتر می‌داشت و استفاده از آن را به طلاب برجسته درس خود، توصیه می‌کرد.

Property of ACKU

شیخ حسین با شیخ عبدالقادر مغربی شاگرد وی وقتی به اسلامبول رفته بود مکاتبه می‌کرد، و او را به دوام استفاده از محضر سیّد استفاذه می‌کرد و خودش هم که در سالهای آخر عمر سیّد به اسلامبول رفته بود، سیّد را زیارت کرده بود.

شیخ حسین جسر بدون آنکه سیّد را از پیش دیده باشد، از راه مجله عروةالوثقی با او آشنایی روحی یافته بود و از افکار او استفاده کرده بود. کسی که رساله «حمیدیه» او را بخواند، می‌فهمد که تحول فکر و اسلوب درس شیخ حسین الجسر، نتیجه اثر غیر مستقیم تعلیمات سیّد جمال‌الدّین است.

شیخ حسین چنان که مرحوم شیخ عبدالقادر حکایت می‌کرد، در «جمعیت‌مخفی عروةالوثقی» عضویت داشت و این‌مطلب را حتی ازنزدیکترین اصحاب‌خود پنهان می‌کرد.

در این صورت «شیخ محمود ملاح طرابلسی» که در «عمان» ملاقات شده است، یا در ادعاهای شاگردی خود نسبت به مرحوم شیخ حسین جسر که انتساب به شاگردی او بالاترین افتخار علمای طرابلسی بوده است، چندان دقیق نبوده و یا آنکه مرور زمان حقایق تاریخی را بر دوستان مستور داشته است. شیخ حسین جسر عالم متجدد بزرگواری بود که اساس تجددخواهی شیخ رشید رضا صاحب مجله «المنار» معروف و شیخ عبدالقادر مغربی علامه و نایب رئیس فرهنگستان عرب مربوط به تأثیر حوزه تدریس او و در تحول فکر ایشان بوده است و سالها پیش از آنکه در اسلامبول بامرحوم سیّد جمال‌الدّین روبرو شود، به وسیلهٔ عروةالوثقی، از افکار سیّد استفاده می‌کرده است.

شیخ حسین جسر در جلب توجه همشهریان فاضل خود، به استفاده از آثار و تعلیمات سیّد جمال‌الدین، مؤثر بوده است.

و شاید خدمتی که «عبدالحمید رافعی طرابلسی» قاضی محکمه «بصره» هنگام توقف سیّد جمال‌الدّین در بصره (پس از تبعید از ایران) نسبت به سیّد کرده و او را پیش از وصول دستور دستگیری، از اسلامبول با جلب مساعدت «هدایت پاشا» والی بصره به سوی اروپا ساخته بود، نتیجه حُسن معرفی سیّد از طرف شیخ حسین جسر، به فُضلای شهر طرابلس بوده باشد.

تهران: ۱۳۳۸/۱۰/۶

Property of ACKU

سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی

میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی

Property of ACKU

در مقاله‌ای که به قلم کنجکاو آقای محمد گلین نوشته شده و پس از تقدیم و تأخیر و حرج و تعدیلی در دو شمارهٔ تیر و شهریور و دی و اسفند سال گذشته مجله «راهنمای کتاب» به چاپ رسیده بود، موضوع احوال و آثار میرزا احمدخان و شیخ احمد روحی از نوبر بساط بحث و تحقیق قرار گرفت. سی سال پیش آشنایی با ترجمهٔ حال و معرفی آثار اینان، به واسطه کمی منابع تحقیق نهفته بودن نسخه‌های خطی آثارشان برای پژوهندگان کار دشواری بود. در نخستین معرفی از میرزا آقاخان که بعد از حوادث سال ۱۳۲۰ صورت می‌گرفت، نویسنده به زحمت توانست به برخی از آثار و اسناد دسترسی یابد. زیرا استفاده از منابع موجود در انگلیس و عثمانی و فرانسه که برخی از آنها معلوم هم بود، کاری چندان آسان جلوه نمی‌کرد.

خوشبختانه سهولت دسترسی و عکسبرداری از آنها اکنون دست جویندگان جوان را از آن همه گیر و بندهای سابق مأخذ رها کرده و منبع و مأخذ بحث را در دسترس همگان قرارداده است.

در میان آثار منسوب به میرزا آقاخان و شیخ احمد نام دو اثر برای پژوهندگان سی سال پیش شناخته نبود: یکی فصل الخطاب که از وجود اصل آن بدون تعیین و تشخیص اسم در جزو کتابهای مجموعهٔ برون آگاهی حاصل بود و دیگری خلاصة‌البیان نامعلوم که تنها نام آن در کشف‌الغطاء چاپ روسیه دیده می‌شد. ولی در

میان دسته بابیان ازلی که با میرزا آقاخان و شیخ احمد، به اعتبار انتساب آنها به صبح ازل، تعلق خاطر و ارتباط بیشتری داشتند، ابداً از این اثر نشانه‌ای هم دیده نمی‌شد.

یکی از معمران این طایفه که دربارهٔ خلاصة‌البیان مورد سؤال قرارگرفته بود، چنین تصور می‌کرد که خلاصة‌البیان نباید آنچه از مفهوم لفظی اسم معلوم می‌شود، همان بیان عربی سیّد باب باشد که از حیث حجم و مطالب در حقیقت خلاصهٔ بیان فارسی او محسوب می‌شود که آن را شرح و تفسیر بیان عربی او باید دانست.

توجیه دیگری که برای اسم می‌شد امکان تلخیص و ترتیب مجمل منظمی از محتویات بیان سیّد به شکل ساده و به هم پیوسته‌ای با الفاظ و جمله‌های قابل فهم بود که تقریباً با آنچه در جزء تشریع از هشت بهشت با فلسفهٔ بیان آن تطبیق می‌توانست بکند شبیه می‌شد آن گاه یک چنین متنی با آنچه میرزا ابوالفضل گلپایگانی در بخش اول از کشف‌الغطا راجع به این اثر می‌آورد نمی‌توانست تطبیق یابد.

چه طرح چنین متنی با محتویات بیانی، در اجتماعی که سیّد جمال الدین اسدآبادی داعی اتحاد اسلام و یاران شیعه دینی اتحاد اسلامی آن گردآمده باشند و ذکر پریشانی ایرانیان و سوء استفاده، مأمورین دولت و معایب حکومت استبداد و گریه گرفتن از حاضران، با طرح محتویات چنین خلاصة‌البیانی جمع و جور نمی‌آمد.

بنابراین چنین استنباط می‌شد که گلپایگانی به حکمت نظری یا فلسفة‌البیان آقاخان نظر داشته که هشت بهشت را تکوین و تدوین و تکمیل می‌کرد.

تا اینکه آقای گلبن اخیراً به نقل از مجموعهٔ بهاییان که در اختیار آقای دکتر احمد قاسمی هست مکتوبی راکه عباس افندی یا عبدالبها به طبیب قزوینی دربارهٔ آقاخان و روحی و سیّد جمال‌الدّین نوشته است در مجله راهنمای کتاب نقل کردند و روشنی بیشتری بر موضوع خلاصة‌البیان افکندند.

ایکاش همهٔ مکتوب را به صورت عکسی نقل کرده بودند تا زمینهٔ کاملتری برای بسط کار پژوهش در صورت و معنی آن به دست می‌افتاد و قضاوت پژوهشگر را دربارهٔ آن تسهیل می‌کرد.

این طبیب قزوینی که در آن مجموعه نامهٔ دیگری هم به نام او دایر به مطالعه

Property of ACKU

برقراری ارتباط با علاءالملک سفیر کبیر ایران در اسلامبول و جلب نظر مساعدت او با بهاییان وجود دارد و به او دستور می‌دهد که «بگویید که شما آغدای جمال مبارک (بها) راگمان می‌فرمودید که خیرخواهند و مراعات مجری می‌داشتید حال ملاحظه فرمودید که آقاخان و رفقایش چه نسخه‌ای هستند؟»

این طبیب قزوینی همان حکیم‌باشی قزوین است که بعد از مردن بها و اختلاف پسران بر سر میراث پیشوایی و دارایی برخلاف برخی از قزوینیهای طرفدار میرزا محمدعلی و برادران مخالف عباس افندی، او جانب عبدالبها راگرفت.

عبدالبها در این مکتوب که کلیشه یک صفحه از اصل آن با چند صفحه از رونوشت مطلبش در راهنمای کتاب نقل شده و مطالب آن مورد ملاحظه و مداقعه خوانندگان مجله قرارگرفته است عبارتی دارد که دوباره بدان مراجعه و تکرار می‌کنیم:

(ص ۷۰۸ مجله) «... آقاخان کاتب جمال‌الدّین مذکور بود، شبها با شیخ احمد معلوم کرمانی در معیت جمال‌الدّین در مجلس رضا پاشا حاضر می‌شدند و وزرای دولت علیه عثمانی نیز در منزل رضا پاشای مرحوم دایم‌الحضور بودند. در شبها به مناسبتی آقاخان و شیخ احمد تا می‌توانستند نقریاتی که سبب سفک دم جمال مبارک بود می‌گفتند جمال‌الدّین مذکور در بدایت ساکت و صامت می‌نشست و بعد حضرات وزرا از او سؤال می‌نمودند که شما در این خصوصیات چه می‌گویید. در بدایت، جواب می‌گفت من شخصی هستم جدیدالافکار، به ملتی و مذهبی نه تعلقی دارم و تکلفی، لهذا کاری به این کار ندارم... ولی محض اطلاع از جمیع ملل و مذاهب بر حقایق و اسرار کتب و رسائل حضرات اطلاع یافته‌ام.

«... ولی اساساً حضرات مخالف و مباین معموریت و آبادی و قوانین دولت... و غارت امول جمع امم است ولی من کاری به این کارها ندارم. باری در نهایت دسایس یکی یکی نقریات آقاخان و شیخ احمد را ظاهراً در کمال بی‌غرضی تصدیق می‌کردند. حتی آقاخان مذکور تألیفی نمود و اسم آن را خلاصة‌البیان گذاشت و خود را شخصی از اهل فرقان (یعنی مسلمان) و متعصب در دین (اسلام) شمرد...»

از مطالب متعددی که در آن جزء چاپ شده از این مکتوب قابل بحث و فحص

Property of ACKU

است تنها همین یک جزء را برای اظهارنظر لازم اختیار کردیم و پیش از آنکه انگشت روی نقطهٔ مقابل امعان نظر بگذاریم ناگزیر از امرار نظری سریع برنام سیّد جمال و میرزا آقاخان و روحی می‌باشیم.

سیّد جمال‌الدّین پس از آنکه به امر ناصرالدین شاه از حضرت عبدالعظیم در ۱۳۰۸ تبعید شد و مدتی را در بغداد و بصره سرگردان بود به کمک مادی و معنوی هدایت پاشای طرابلسی که در بصره از عمّال مؤثر دولت عثمانی بود روانه لندن شد و از راه ترعهٔ سوئز و مدیترانه به لندن رفت و در لندن بر ضد شاه و امین‌السلطان به فعالیت قلمی و زبان پرداخت.

عبدالحمید به وسیلهٔ رستم پاشا سفیر خود در لندن و ابوالهدی صیادی شیخ قصر خود او را فریفت و برای استفاده از حُسن شهرت و قدرت بیان او در ترویج سیاست جدید اتحاد اسلامی، او را به اسلامبول آورد و در اوایل سال ۱۳۱۰ قمری بدانجا رسید و در قصر مهمانسرای دولتی نشانطاش در ساحل بسفور زیر نظر مأمورین خفیهٔ عبدالحمید منزل گرفت و به کار ترویج و تبلیغ اتحاد اسلام پرداخت.

میرزا آقاخان و شیخ احمد که در سال ۱۳۰۳ هنگام سفر سیّد جمال‌الدّین از راه بوشهر و شیراز و اصفهان به تهران آنان هم از کرمان به عزم دیدار سیّد به اصفهان عزیمت کردند و وقتی به آنجا رسیدند که سیّد به تهران رفته بود. میرزا آقاخان که دبیر امور دیوانی مقتدری بود، مورد نظر شاهزاده ظل‌السلطان قرار گرفت و او را خواست که به خدمت خود درآورد و عاقبت صورت نگرفت اما وقتی شیخ احمد و میرزا آقاخان به تهران رسیدند سیّد را به لطایف‌الحیل از راه روسیه به خارج روانه کرده بودند.

میرزا آقاخان و شیخ احمد پس از درنگی کوتاه در تهران و مشهد به اسلامبول رفتند و از آنجا به دیدار میرزا یحیی و میرزا حسین‌علی برادران صاحب داعیهٔ نوری شتافتند سرانجام به مهر میرزا یحیی دل نهادند و داماد او شدند و به اسلامبول برگشتند. میرزا حسین‌علی بهاءالله دربارهٔ ملاقات آنها در عکانامه‌ای یا لوحی به کرمان برای محفل بهاییان شهر می‌فرستد که رونوشت آن به خط افضل‌الکتاب برادر شیخ احمد

Property of ACKU

در اختیار است و متأسفانه تاریخ ندارد. کسان روحی که بعد از مرگ شیخ احمد موفق به تحصیل نسخهٔ آن لوح از دوستان بهایی خود شده بودند صدور آن را مربوط به بعد از کشته شدن شیخ احمد می‌دانند و سرزنش از...

در صورتی که محتوی نامه نشان می‌دهد مربوط به ملاقات در سال ۱۳۰۴ یا ۱۳۰۵ بوده است ملاقاتی که میرزا ابوالفضل بدان اشارت کرده و میرزا آقاخان هم در فصل‌الخطاب خود از آن یاد می‌کند.

در قسمت اخیر از مکتوب که با این جمله آغاز می‌گردد: الحمدالله‌الذی طرز لوح‌الوجود به طرازات البهاییه و شعشع...» بعد از مقدمه‌ای به خطاب و عتاب پیروان حاجی محمد کریم‌خان می‌پردازد و می‌نویسد: «قل لاتباع الاثیم اما قال الشیخ العظیم (یعنی شیخ احمد احسایی) فی تفسیر الحدیث الروی عن امام الکریم روی بعد انقضاء المص بالمرا...» سپس به بابیان بیانی می‌پردازد و می‌نویسد «و قل للمحتجبین من اهل البیان اما وصیکم نقطة الاولی فداه روح من فی جبروت الاسماء...»

سرانجام به خود کرمان می‌رسد و آن را ارض جرز می‌نامد و بدان نفرین می‌فرستد و می‌نویسد:

«یا اهل الجرز! اف لک! مالک لا تنبت الاابدآ؟ فها هی واحد اخری بعد الاثیم نعق فیک بنعقه الذی سمی عند اهل تلک الارض احمداً خرج برماح النفاق و سیوف البغضاء علی عبدالبهاء بعد ما احمرت قمیصی بدم الحمراء من ظلم الاعداء و لقد اردنا ان ناخذه بقهر من عندنا تاجینا (ناجانا) ابوه الذی هو من المؤمنین بنا... فی سرّ فؤاده بان یا رب العالمین! انه من اهلی ما کان قبل ذلک فلک من العابدین الساعة قد اتیک من الساجدین فاستجنباله اناکنا بعبادنا ارحم الراحمین.

فیها اهل البهاء...[1] بنفسی اما اعذبه عذاباً احداً و اما اجعل له احداً و انه الان عل شفا جرف هاد اما ینقذه عفو الغفار و اما یأخذه عدل القهار، و هو فرع فرعون الاعصار و غصن من اغصان شجرة النار. و انه الان لدنیا، لامرنا مرجوا و نریدان نمنّ علی ذلک الارض بعبد من عبادنا لقد آمن فی سرّ الامر بدیعاً و لقد بعثناه من اقوام کانوا عن آیاتنا

---

۱. کلمه‌ای خوانده‌نمی شود.

مغرضاً سوف یبین الله لکم فی الالواح ان کنا بایات الله موقناً انا نحن نزلنا الایات و انا کنا علی العالمین رؤفاً و لعبادنا المؤمنین عطوفاً».

صرف نظر از جنبه ضعیف لفظی این مکتوب که در اثر نسخه‌برداری شاید به چنین وضع ناسازگاری درآمده باشد، در معنی آن پس از مقدمه و آنچه درباره شیخیه و بابیه نوشته شده در مورد شیخ احمد شرحی می‌آورد که مفهوم فارسی آن از این قرار است:

«بعد از اثیم (کریم) کسی که پیش مردم آن سرزمین احمد نامیده شد بانگ عرعر خود را برآورد و تیرهای دورویی و تیغهای کینه‌ورزی برآورد بر من و عبدالبها.[1] پس از آنکه پیراهن من از ستم دشمنان به خون سرخ قرمز گردید ما خواستیم او را به خشم خود گرفتار سازیم. پسرش که از گرویدگان به ما در پرده‌پنهانی است از ما با صدای بلند خواست «که‌ای پروردگار عالمیان او از خانوادهٔ من است و پیش از این او از پرستندگان نبود ولی اکنون پیش آمده تا خاک درگاه تو را ببوسد» به درخواست او پاسخ گفتیم (یا آنکه از او حیا کردیم) زیرا ما به بندگان بخشنده‌ترین بخشش کارانیم.

ای بهاییان! پیش خودم «اندیشیدم» که یا او را به عذابی دچار سازم که هیچ کس را بدان معذب نساخته‌ام و یا آنکه به او مجال بدهم. او اکنون در کنار پرتگاهی قرارگرفته که بخشش آمرزگار می‌تواند او را برهاند و یا حکم عدالت قهار او راگرفتار سازد. چه او متفرع از فرعون اعصار (ازل؟) و شاخه‌ای از شاخه‌های درخت آتش است. ولی اکنون او پیش ما آمده و از ما امید دارد.

می‌خواهم بر آن سرزمین (کرمان) منت بگزاریم به وجود بنده‌ای از بندگان خویش که در باطن امر، تازه به ما ایمان آورده است (میرزا آقاخان) ما او را از مردمانی برانگیختیم که از آیتهای ما روگردان بودند. خدا روزی برای شما در لوحها و نامه‌های بعد او را بیان خواهد کرد، اگر شما به معجزات خدا یقین کرده باشید.»

در اینجا مطلبی که آخر نامه است ولی باید آن را به اول برد، چنین است این کسی

---

۱. عجب است که در اینجا پسر خود را عبدالبها می‌خواند، در صورت که این لقب را عباس افندی از قرار معلوم بعد از مرگ پدر در مقابل تهمت دعوای ربوبیت از طرف برادران اختیار کرد.

Property of ACKU

که ادعای ایمان او شده و او را برای آینده برانگیخته و خواسته‌اند بعد در نامه‌های آینده معرفی کنند همان مردی است که با شیخ احمد همه جا همراه بوده است و این جز میرزا آقاخان نمی‌تواند دیگری باشد که صاحب لوح گویی هنوز از جانب او اطمینان کامل نداشته است تا نام او را صریحاً به کرمانیهای بهایی معرفی کند. اما آنچه راجع به بهایی بودن ملا جعفر کرمانی پدر شیخ احمد و درخواست عفو گناه نا کرده‌شیخ احمد در این سند مذکور است نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد زیرا ملا جعفر هرگز خود را از شیعهٔ کرمان جدا نکرده بود ولی مسیحیان او را بابیان و ازل مربوط می‌دانستند.

نکتهٔ سوم آن احمدی که پیش از مسافرت شیخ احمد و آقاخان به عکا با بهاییان مخالفت ورزیده و پیراهن عبدالبها را با نوک خامهٔ خود در جواب لوح عمه خون آلود ساخته بود، احمد دیگری بوده که در این مورد شخصیت او در احمد دوم جلوه‌گر گردیده و مورد عفو قرار گرفته است. اکنون نمی‌دانم آیا حاج میرزا احمد مشرف یا شریف کرمانی که تحریر مطالب تنبیه‌النائمین را نگاشتهٔ قلم او شمرده‌اند و مقدمهٔ او که در برخی از نسخه‌های خطی کتاب عمه دیده شده گواه آن دانسته‌اند، بعد از نگارش آن عبارات تلخ و تند از زبان عزیه خانم خواهر ازل و بها در جواب دعوتنامه عباس افندی پسر برادرش، آیا باز هم می‌تواند در این بخشش و آمرزش با شیخ احمد پسر ملا جعفر شریک باشد؟

همین اختلاط دو شخصیت در مضمون نامه یا لوح، خانواده روحی را بدین معنی معتقد ساخته بود که این مکتوب بعد از گرفتاری و یا کشته شدن شیخ احمد به کرمان فرستاده شده است در صورتی که گرفتاری شیخ احمد و میرزا آقاخان سه سال پس از مردن بهاء اتفاق افتاده، چه مرگ بهاء در سال ۱۳۰۹ و گرفتاری آنها در سال ۱۳۱۳ رخ داده بود.

مراجعه به هر متن مربوطی که در دسترس شما باشد این اختلاف موقع را بی‌آنکه در آن مجال تردید و چون و چرا باشد نشان می‌دهد.

بنابراین همین اشکال در مورد لوح حکیم‌باشی قزوینی هم راه پیدا می‌کند. زیرا

Property of ACKU

وقتی سیّد جمال‌الدّین در اوایل ۱۳۱۰ هجری از لندن به اسلامبول رسید چندین هفته از مردن بهاء می‌گذشت و با مرگ صاحب دعوت جدید دیگر تلاش برای کشتن و ریختن خون او بی‌مورد و بی‌موقع بود و نیازی بدان که شبها در خانهٔ رئیس پلیس عثمانی، شیخ احمد و میرزا آقاخان ببرند و سیّد جمال‌الدّین بدوزد، نبوده است.

بنابراین موضوع تحریک به کشتن بهاء مانند چند موضوع دیگری که در لوح حکیم‌باشی دیده می‌شود قابل تردید و تجدیدنظر است و تفصیل آنها مجالی می‌خواهد.

در این صورت مسئلهٔ تألیف و تدوین خلاصة‌البیان برای رسوا کردن عقیدهٔ با بیان هم مانند تلاش بعد از مرگ بهاء برای ریختن خون وی از موضوعاتی است که اصالت لوح را مخدوش می‌سازد. و به فرض آنکه لوح کرمان از پدر و لوح حکیم‌باشی از پسر، به چنین سرنوشتی دچار گردند و در اصالت آنها بتوان تردیدی را برای رفع اشکال محتوی، روا دانست از کجا که سایر الواح مجموعهٔ آقای دکتر قاسمی و مجموعه‌های چاپی و خطی دیگر که در کتابخانه‌های مختلف موجود است در معرض چنین تطاول فکری نتواند قرار گیرد؟

با این همه از آقای گلبن و آقای دکتر قاسمی باید متشکر بود که چنین اسناد و موضوعاتی را در معرض قضات افکار عمومی قرارداده‌اند و مجال بحث برای حقیقت جویان فراهم آورده‌اند. همچنین از مجلهٔ راهنمای کتاب هم باید قدردانی کرد که صورت چنین بحثهایی را گرچه از مرحله تفکیک و تمثیل و تجزیه هم گذشته باشد از زیر چرخ چاپ می‌گذراند و پیش چشم خواننده، پژوهنده می‌گذارد.

در خاتمه از افزودن این نکته گریزی نیست که میرزا آقاخان کرمانی در طی زندگانی کوتاه خود چهار مرحله متفاوت گذرانده و در مرحله چهارم که طرفداری شدید از اتحاد اسلام آمیخته به آزادی سیاسی باشد به تیغ استبداد کشته شده‌است:

مرحلهٔ اول ـ تجری حقیقت یا حقیقت‌جویی توأم با خدمات دیوانی که او را به هوای سیّد جمال‌الدّین از کرمان به اصفهان و تهران و عثمانی افکند.

مرحله دوم ـ ملاقات بامیرزا یحیی و میرزا حسین‌علی و تسلیم به آراء ازل که منشأ

Property of ACKU

آثار و اعمالی شد که از جمله تألیف هشت بهشت و فصل‌الخطاب و همسری دختر میرزا یحیی باشد.

مرحلهٔ سوم ـ تأثر به تعلیمات کلنل آخوندوف در رسالهٔ جلال‌الدوله و کمال‌الدوله و افکار ملکمی که صد خطابه و سه مکتوب و برخی نوشته‌های دیگرش حاصل آن است.

مرحله چهارم ـ تأثر دیدار سیّد جمال‌الدّین که از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ به طول انجامید و در این مرحله گویی از همهٔ افکار و آراء گذشتهٔ خود چشم پوشیده و به پیروی از تعلیقات آزادی‌طلبی و اسلام‌خواهی سیّد جمال‌الدّین پرداخت و عاقبت جان بر سر این کار نهاد. در این مرحله وادیناه واشعریعتا و واسلاماه و سخن از آزادی و حمله به استبداد و هرچه با بهبود وضع مسلمانان ایران تماس می‌یافت جا داشت ولی فعالیت به سود ازل و اقدام بر ضد بهای مرده یا عبدالعبهای کهنه مسلمان نمای سنّی آشنا و متعصب و مورد علاقهٔ هاشم افندی اتاسی متصرف عکاکه هر روز جمعه‌ای در کنار او نماز جمعه را بجا می‌آورد با سیاست اتحاد اسلامی تناسبی نداشت.

بنابراین تلخیص بیان و خلاصة‌البیان نویسی در این چهار ساله موردی نداشت و باید برای بهاییان مقیم عکّا اشتباهی پیدا شده باشد و ابداً چنین کتابی بوجود نیامده است، بدین کیفیت که فقدان آن آقای گلبن را به رنج آورد.

تیرماه، ۱۳۵۳

Property of ACKU

گوشه‌ای و نکته‌ای در ترجمه زنجانی

سعی نویسنده پژوهشگر آقای میرزایی در استفاده از اسناد خانوادگی خود برای خدمت به تاریخ ایران معاصر در خور قدردانی است و توفیق مرکز پژوهش اطلاعات را در ادامه این عمل دقیق و سودمند خواهان است.

از مکاتباتی که میان مرحومان حاجی میرزا ابیطالب زنجانی و برادرانش درباره قضایای مربوط به دوره‌های ناصری و مظفری و محمدعلیشاهی رد و بدل می‌شد توجه و اهتمام فقهای زمان را به قضایای سیاسی روز می‌توان دریافت و انصاف باید داد سیّد جمال‌الدّین در دمیدن این روح امر به معروف و نهی از منکر سیاسی سهم شایانی داشته است.

اشاره به حادثه بیرون کشیدن سیّد جمال‌الدّین از بست حضرت عبدالعظیم با شرحی که اعتمادالسلطنه و موقرالسلطنه مأمور اجرای این عمل و حاجی سیاح مرید سیّد در یادداشتهای خود نوشته‌اند موافق و مخالف چهره زننده این حادثه را چنان که بوده ترسیم می‌کنند.

رابطه میرزا ابیطالب با سیّد جمال‌الدّین در دوره توقف ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ سیّد در تهران معلوم و شاید در میان کتابهای خانوادگی آقایان زنجانی بتوان نسخه‌ای از ترجمه عربی رساله نیچریه سیّد را یافت که در سفر اول او همراه عارف از بیروت به تهران رسیده بود و به دوستان خود هدیه می‌کرد. وقتی نسخه‌ای از این رساله را دیدم که در پشت آن هدیه‌ستان همان صفات و القابی را برای سیّد ذکر کرده بود که در مکتوب حاجی میرزا ابوطالب به برادرش وارد است.

Property of ACKU

گوشه‌ای از زندگانی میرزا ابوطالب که در آنچه نوشته‌اند به طور کامل روشن نشده موضوع ارتباط او با موضوع اتحاد اسلام و شخص سلطان عبدالحمید از راه سیّد جمال‌الدّین بوده است.

یکی از علمای شیعه ایران و عتبات که به شرکت در امر اتحاد اسلام دعوت شده بودند و بدین دعوت جواب قبول فرستاده بود مرحوم حاجی میرزا ابوطالب است که گویا در سفر حج خود قبلاً بر اسلامبول گذشته و درمورد التفات سلطان قرارگرفته باشد.

سی سال پیش که موضوع انتقال استخوانهای منصوب به سیّد جمال‌الدّین از گورستان مشایخ اسلامبول به کابل موجب بحث و مناظره در محافل سیاسی و مطبوعاتی تهران قرار گرفته بود اینجانب در ضمن پژوهش عادی خود در پرونده‌های راکد بایگانی وزارت امور خارجه که به مساعدت جناب عبدالحسین مفتاح پروانه استفاده داشتم در یکی از پرونده‌ها به پاکتی بزرگ برخوردم که به خط درشت خوانا از طرف حاجی میرزا ابوطالب به سلطان عبدالحمید دوم نوشته شده و در ضمن مکتوب او را به خلیفه‌المسلمین ستوده بود و قرینه دلالت می‌کرد که این پاکت در تهران یا اسلامبول قبل از وصول به دست عبدالحمید، توسط عوامل جاسوسی دولت ایران ضبط شده و به دربار فرستاده شده و بعدها به ضبط وزارت امور خارجه انتقال یافته است. متأسفانه آقای میرزایی نمونه‌ای از خطوط تحریری حاجی میرزا ابوطالب را هنوز گراور نکرده تا به طور قطعی بتوانم اظهارنظر کنم ولی در آن تاریخ من این خط را از آن میرزاابوطالب تشخیص دادم و با وجودی که به زبان ترکی آشنا نیستم ولی به کمک اشتراک کلمات مشابه هر دو زبان که به یک خط نوشته می‌شد دریافتم که میرزاابوطالب در تهران مرکز امر اتحاد اسلام توأم با خلافت عبدالحمید و مروج آن شناخته می‌شده است.

این نامه یقین دارم هنوز در ضبط وزارت امور خارجه موجود است ولی چون رقم پرونده را برنداشته‌ام ارائه محل آن اکنون برایم به‌هیچ وجه میسر نیست.

در صورت پژوهش محلی تصور می‌کنم رونوشت مکتوب چاپی سیّد جمال به

Property of ACKU

میرزای شیرازی و نامه دیگر که به علما و فقهای بزرگ ایران و عراق دایر به مظالم و خیانات ناصرالدین شاه و امین‌السلطان نوشته و به ایران فرستاده بود در جزو اسناد خانوادگی حاجی وجود داشته باشد چه به یاد دارم در یک جا از زنجانی نام برده است اما نکته‌ای که بر ترجمه احوال مرحوم میرزا ابوطالب باید افزود ترجمه کتاب طهارة‌الاعراق ابوعلی مسکویه از عربی به فارسی است که از آن هنوز یادی نرفته است. کتاب طهارة‌الاعراق ابوعلی مسکویه هفتصد و پنجاه سال پیش به وسیله خواجه نصرالدین طوسی موقعی که در خدمت ناصرالدین محتشم قهستانی به سر می‌برد به فارسی بلیغ و منشیانه‌ای ترجمه شد و به ضمیمه ترجمه رساله سیاسی ابن‌سینا و رساله سیاست مدینه فارابی در یک مجموعه بهم پیوسته‌ای زیر نام اخلاق ناصری تقدیم ناصرالدین محتشم مزبور شده و مقدمه‌ای بر مشرب اسماعیلیه بر آن نوشته بود که در تحریر جدید عصر هلاکو آن را حذف کرد. ترجمه خواجه از طهارة الاعراق ترجمه مفهوم به مفهوم کامل است ولی حاجی میرزا ابوطالب خواسته ترجمه تحت‌اللفظی از آن فراهم آورد.

شصت سال پیش این ترجمه را در مکتب ملا رضای زواره در دست همشاگردی دیدم و از او به امانت گرفتم و خواندم حاجی نام کیمیای سعادت را از کتاب معروف غزالی گرفته و بدان داده و به نام مظفرالدین شاه درآورده بود در آن تاریخ هنوز اخلاق ناصری را ندیده بودم بعدها که در تهران بدان دست یافتم در میان اسلوب تحریر دو ترجمه تفاوت زیادی دیدم. از حیث بلاغت اسلوب و انسجام کتاب در همان زمان به چاپ سنگی رسیده و بعدها به یاد ندارم نسخه‌ای از آن دیده باشم. ترجمه طهارة الاعراق گواه است بر آنکه مرحوم حاجی به کارهای اجتماعی و اخلاق تعلق خاصر خاصی داشته و در این گونه مسائل مورد استخاره و استشاره شاه قاجار بوده و ترجمه این رساله بسیار سودمند او وسیله‌ای برای جلب توجه مظفرالدین شاه به مسائل اخلاقی از نظر فلسفی قرارداده است.

از روزنامه اطلاعات (ضمیمه شماره ۱۸۷ـ ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان)

Property of ACKU

حقایقی درباره سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی

در گزارشی که به مناسبت تصادف ۱۶ اسفندماه ۱۳۵۸ با روز و ماه و سال وفات سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی در شماره روز ۱۶ اسفند روزنامه اطلاعات انتشار یافته بود چند نکته به نظر رسید که اینک تذکر آنها را به مورد می‌نگرد:

۱ـ روز وفات سیّد جمال‌الدّین شنبه پنجم شوال ۱۳۱۴ هجری مطابق با ۹ مارس ۱۸۹۷ و ۱۶ حوت ۱۲۷۵ شمسی (روز ۱۱ اسفند ۸۱۹ جلالی) بوده است که ۱۶ حوت سی روزه با ۱۵ اسفند بیست و نه روزه تطبیق می‌کند، بنابراین روز شانزدهم اسفند ۱۳۵۸ شمسی نمی‌توانسته شصت و هشتمین سال خاموش چراغ زندگانی سیّد شمرده شود، بلکه روز ۱۵ اسفند هشتاد و سه سال شمسی از وفات او می‌گذشت. در صورتی که روز و ماه سال قمری منظور باشد همانا روز پنجم شوال ۱۴۰۰ هجری که در روز ۲۶ مرداد سال آینده فرا می‌رسد هشتاد و ششمین سال وفات او خواهد بود.

بنابراین تاریخ مذکور در گزارش باهیچ یک از سال‌های قمری و شمسی تاریخ مرگ سیّد تطبیق نمی‌کند.

۲ـ تذکره سیاسی یا گذرنامه‌ای که در سال ۱۸۸۹ میلادی از طرف نمایندگی سیاسی ایران در وین پایتخت اتریش به نام جمال‌الدّین برای انجام مأموریت سیاسی خاصی در روسیه صادر شده و در پایین ورقه امضای معروف سیّد را دارد و بعد از سی سال که در صندوقخانه اسناد تجارتی حاجی محمدحسن امین‌الضرب از انظار مستور مانده بود و در اثر پی جویی به دست آمد و در تهران مصور به چاپ رسید عمر سیّد را

Property of ACKU

در سال ۱۳۰۶ هجری پنجاه سال معین می‌کند که پس از تفریق پنجاه از ۱۳۰۶ هجری ۱۲۵۶ یا ۱۲۵۵ باقی می‌ماند که با ۱۲۵۲ گزارش روزنامه تطبیق نمی‌کند.

۳ـ اینکه درباره زاد بوم و وطن اصلی سیّد جمال نوشته شده است که «پاره‌ای(؟) سیّد جمال را از اسدآباد همدان دانسته‌اند و عده‌ای دیگر(؟) موطن او را از اسدآباد از توابع هرات(!) ذکر کرده‌اند اتفاق نظر عده‌زیادی (!) از نویسندگان و محققان (؟) در قول دوم است (!) و به احتمال زیاد (!) سیّد جمال از اسدآباد (لابد مقصود اسدآباد همدان است) نیست و اسدآباد افغانستان(؟) به عنوان محل تولد جمال‌الدّین به حقیقت نزدیکتر است.»

خوب است که گزارشگر و خوانندگان روزنامه بدانند در هرات اسدآبادی وجود نداشته که نویسنده‌ای سیّد را بدان‌جا نسبت داده باشد و در طی سی و پنج سال جستجوی متوالی که در اوراق و اقوال و آثار مختلف راجع به سیّد داشته‌ام. این نخستین بار است که چنین مطلبی بی‌سابقه را در این گزارش می‌بینیم.

در سال ۱۳۵۶ که برای دیداری از افغانستان به «کابل» رفته بودم و بیش از دو هفته با فضلای آن کشور شب و روز محشور بودم مخصوصاً راجع به اسعدآباد یا شیرکده‌ای که قبلاً در برخی مدارک عربی وارد و دیده بودم تحقیق کردم، کسی نتوانست محل معینی را به چنین اسمی و رسمی در روی نقشه و مدرکی به من نشان بدهد همان‌طور که در سال ۱۳۲۸ در علیگر هندوستان با شیخ عبدالقادر جمال‌الدین شناس، مدیر انجمن ترقی اردو که روایت شیرکده را در کتاب سیدجمال اردوی او در حیدرآباد دیده بودم، وقتی با حضور مرحوم دکتر هادی حسن به گفتگو پرداختم او نتوانست چنین محلی را در کنر تعیین کند و بدین عذر متعذر شد که این مطلب را از سیّد حسن نامی از سادات کنر که در خدمت وزارت خارجه افغانستان وارد بود درباره تولد سیّد، در شیرکده کنر شنیده‌ام.

خوانندگان محترم باید مسبوق باشند که سیّد جمال‌الدّین هرگز به اسدآبادی در هرات یا کنر منسوب نشده است و آنچه از روی خط امضای سیّد جمال‌الدّین به محمد عبده و ادیب اسحق و جرجی زیدان القا شده بود اسعدآبادی بوده است که در

Property of ACKU

نتیجه تحقیقات متوالی که در طی پنجاه سال صورت گرفت ابداً چنین محلی در کنر وجود نداشته که محل تولد سیّد شناخته شود.

سیّد جمال‌الدّین وقتی مقیم مصر بود گاهی نسبت «السعدآبادی» را متمم امضای خود می‌کرد که پنجاه سال پیش نمونه آن‌را پشت صفحه اول کتاب عربی چاپی از کتب ملکی سابق او که در آن تاریخ به کتابخانه مجلس شورای ملّی درآمده بود یافتم بعد از آن سعدآباد را در برخی از مکتوبات مربوط به خانواده‌های علمای اسدآباد یافتم بعد از آن سعدآباد را در برخی از مکتوبات مربوط به خانواده‌های علمای اسدآباد همدان دیدم و در اثر تحقیق از مطلعان و دبیران تاریخ و جغرافیای دبیرستانهای همدان دریافتم که هنوز اسدآباد در زبان عوام منطقه سعداوا و سوداوا گفته می‌شود و بدین نحو سعدآباد نام محلی و قدیمی اسدآباد است که به احتمال هر دو صورت آن معرب از یک کلمه قدیمتری، نزدیک و شبیه به سودابه (با واو مجهول) بوده‌اند.

سیّد جمال‌الدّین در سه کلمه از متمم اسم «جمال» که «الدین» و «الحسینی» و السعدآبادی باشد رسم الخطی را همواره به کار می‌برد که «الف» به «لام» ال تعریف مانند خط شکسته و توقیع اتصال دارد. و «السعدآبادی» در آن شبیه به «اسعدآبادی» به نظر بینندگان می‌رسد.

شیخ محمد عبده و ادیب اسحق که شاگرد و مونس سیّد در قاهره و فارس بودند این کلمه را در دنبال اسم سیّد پشت کتابها یا موارد دیگری دیده‌اند و از خود او یا میرزا ابوتراب ساوجی معروف به عارف خادمش پرسیده‌اند برای اینکه نسبت مشهور و مختار سیّد مورد شبهه و تردید قرار نگیرد کلمه را اسعدآباد تلفظ کرده‌اند و شبهه دیگری به شبهه کنری و افغانی بودن او افزوده‌اند، در صورتی که به سال ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ هجری او در قندهار و کابل سیّد اسلامبولی می‌گفتند و در انتساب او به ایران و قفقاز میان گزارشگران و خفیه‌نویسان حکومت هند در کابل چنان که در گزارش چاپی رسمی حوادث همان سال به زبان انگلیسی وارد شده است، تردید داشته‌اند. دقت شخص سیّد در کتمان اسم و رسمش در همان آغاز فعالیت به حدی بوده که

Property of ACKU

مأمورین انگلیسی از تشخصی اسم اصلی سیّد اسلامبولی در کابل و هند عاجز بودند. موضوع اخفای اسم و مولد و موطن سیّد از طرف خود او برای رهایی از شرّ مأموران سیاسی ایران در خارجه بوده که با استفاده از کاپیتولاسیون می‌توانستند او را در قلمرو مأموریت خود توقیف و حبس کنند. این مطلبی است که سیّد در خلیج فارس به مدیر حبل‌المتین گفته و در نامه‌ای به اصفهانی آشنای خود که در قاهره به نام سیّد مستان داغستانی می‌زیسته نوشته است.

مرحوم مدیر حبل المتین این مطلب را در ترجمهٔ حال سیّد نوشته ولی به مآخذ مطلب اشاره نکرده است، اما نویسنده در ۱۹۲۹ از محمد حسن کاشانی مقیم کلکته که خانوادهٔ او با سیّد جمال‌الدّین محشور بوده‌اند شنیدم که سیّد جمال‌الدّین سبب استتار نسبت و تابعیت خود را به این امر مربوط می‌کرده است. اما هر وقت ضرورت پیدا می‌کرد مانند صد و چهار تذکره‌ای که در قاهره و تهران و پترسبورگ و وینه به نام او از طرف مأمورین سیاسی ایران صادر شده و با آنها به عثمانی و روسیه سفر کرده خو د را ایرانی معرفی می‌کرد. بلکه در موقعی که در کنار کانال سوئز در توقیف مأمورین مصری بود و به انتظار وصول کشتی پستی عازم بنادر ایران به سر می‌برد تنها به کنسول افتخاری ایران که تاجری یونانی و مقیم سوئز بوده اجازه ملاقات به او داده می‌شده تصور می‌کنم پس از کوششی که در سال ۱۳۲۴ برای کشف اسناد و کتابهای سیّد در خانه آقایان مهدویها به عمل آمد انتشار این اسناد بیست سال بعد بوسیله دانشگاه تهران در سراسر دنیا مورد استفاده غالب اهل تحقیق دربارهٔ سیّد جمال‌الدّین قرار گرفته است و ارتباط او را با سادات اسدآبادی و اصل و نسب و روابط او با ایران ثابت کرده است دیگر نقل سخنانی که به کار هفتاد سال پیش مردم نسنجیده می‌خورد و اختلاف قولها و نقلها در راه نویسندگان این ایام سزاوار نیست.

روزنامه اطلاعات که چنین مناسبتی برای تجدید ذکر خیری از سیّد جمال‌الدّین بعد از انقضای دوران اعمال غرض حکومت پیش از انقلاب جمهوری به دست می‌آورد، شایسته نیست در ضمن تحلیل ریشه ارتباط او را با شهر و دیار و موطن و ملّت و چنین دور از دقت حقیقت جویی بزنند و سخنی را بر کرسی خیال و احتمال

Property of ACKU

نشاند که هیچ مرد خبیر و بصیری حتی سی و پنج سال پیش هم که هنوز اسناد مربوط به سیّد در ایران و هندوستان و انگلیس و افغانستان کشف نشده بود بدین قرصی بر زبان قلم نمی‌گذاشت!

عجالتاً به همین قدر تذکر قناعت می‌ورزد و اصلاح موارد دیگر را به «آقای خسروشاهی» که همواره در مورد سیّد غیرت علوی به خرج می‌دهند و همچنین آقای صدر واثقی که به سیّد جمال‌الدّین عشق می‌ورزند وامی‌گذارد تا به تذکر و اصلاح موارد دیگر مورد نظر بپردازند و این پیر فرتوت را به دعای خیری یاد کنند.

۲۱ اسفند ۱۳۵۸

Property of ACKU

فهرست اعلام

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

ب

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

ج

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

ش

Property of ACKU

ص، ض

Property of ACKU

ط، ظ

ع، غ

Property of ACKU

ف

Property of ACKU

ق

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

Property of ACKU

ه

ی



Property of ACKU

چرا سید جمال‌الدین...؟

«... من از میان همه چهره‌های درخشنده تاریخ ایران و اسلام، بخصوص کسانی که در راه استقرار حکومت ملی و سقوط استبداد، مصدر خدمات ارزنده بوده‌اند، چهره مظلوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی را برگزیده‌ایم... در وجود او سرّی مکتوم بود که من‌حیث‌المجموع در وجود بسیاری از افراد یافت نمی‌شد...

سید دریافت که اساس عقب‌افتادگی و شوربختی ممالک اسلامی، در بی‌نصیبی ملت‌های مسلمان از آزادی و دانش است و این نقیصه را نتیجه اسلوب حکومت مستبده شناخت و دریافت مادامی که شکل زندگانی سیاسی در ممالک اسلامی تغییر نیابد و حکومت مشروطه، جای حکومت استبدادی را نگیرد، نجات برای مسلمانان عموماً ایرنی‌ها خصوصاً میسر نیست...

برای این امر، سی سال کوشید... هر جا رفت او را هدف تهمت و آزار و زجر قرار دادند. ولی او مقاومت ورزید و از تلاش فرونشست و در هر جا تخمی فشاند و اینها در ایران و عثمانی و مصر و هند و افغانستان جوانه زد... تا آنکه پس از سی سال کوشش، در زندان طلایی عبدالمحمد محبوس و معدوم شد.

من چهره سیدجمال‌الدین اسدآبادی را برگزیده‌ام، زیرا عکس چهرهٔ او را در قانون اساسی و مطبوعات و فرهنگ جدید و همهٔ تشکیلات اساسی حکومت مشروطه وطن خود می‌نگرم و عقیده دارم خدمتی که او به ایران کرد از نظر ارزش، بالاتر از خدمتی بوده که نادر و اردشیر و یعقوب لیث و شاه اسماعیل به تاریخ ایران کرده‌اند و در ردیف خدمت هوخشتره مادی و آرشاک پرتوی محسوب می‌شود...»

محیط طباطبایی

Property of ACKU





مرکز پخش: کلبهٔ شروق. تهران. خیابان انقلاب. مقابل دانشگاه. شمارهٔ ۱۳۷۸.